تاریخ نادرشاه المسمّی بکتاب
میرزا مهدی خان علیه الرحمه

هو الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

بر دانایان رموز آگاهی و دقیقه شناسان حکمتهای الهی واضح است که در هر عهد و اوان اوضاع جهان منقلب و بنیان
بروج ستمگر بکام متمکنان گردد خداوند یگانه که مدبر این کارخانه و مقلب اوضاع زمانه است از فیض فضل نعمتهای خود
سعادتمندی را تویید و در عرصه گیتی مبسوط الید کند که بمراهم مراحم و رافت بالتیام جراحت قلوب ستمدیدگان پردازد
و مذاق تمنای تلخکامان را زهر حوادث را بشهد عدالت شیرین سازد و مصداق این مقال حال همایون اعلیحضرت قدر
قدرت قضا توامان اسکندر حشمت دارا دربان دشمن کش عرصه جنابت رحمت گستر طریق بام و نشک مظهر قدرت
الهی رواج دهنده سکه شاهی فرازنده رایت کشورگشایی برازنده تخت فیروزبخت جهان آرایی زر در بازوی
خصم افکنی و دلیری جوهر شمشیر گیتی ستانی و مملکت گیری سروری که از سهم خدنگش سطح زمین از رخج بر تن
سپر آرا کشیده و بلند اختری که از بیم رمح فلک شکافش سپهر برین شکم بر خود در زیده فتح و ظفر تیغ
برانش چون عرض بجوهر متصل و از شدت سیف خونریزش صورت از هیولا منفصل در قلب نبرد دشمن قلب اعدا
چون قلب بی روح و در آوردگاه قهرش ذابح شاة المذبوح و جاه و شان بارگاه جلالش بصلای دهر روز
خدمت نوید امیدواری صد ساله نعمت بگوش جهانیان برساند و خوان سالاران بزم جود و احسانش از موائد
احسان گوناگون لذات کام بخش بکام خرد و بزرگ می چشانند بر افراخته دیهیم صاحب کلاهی افسر طراز
لوای شهنشاهی شایسته افسر اورنگ قاآنیه قهرمان سلسله جلیله ترکمانیه ظل عام الله غضنفر العصر خاقان الاعظم
والقاآن الاکرم شهنشاه دوران تاج بخش ملوک ممالک هند و توران خدیو جهان خسرو نامدار نظر
کرده لطف پروردگار ابو السیف السلطان نادر پادشاه افشار است که بدیهه عنانش در روز رفت و طبع مهر
آسایش در ذره پروری خورشید اشتهار و حسن قدر زمره ایلات از تاثیر اکسیر تربیتش و کیمیاگری آفتاب تربیتش

طلای

2

طلای دست افشار گشته عنایت ازلی و مشیت لم یزلی که هر ذات اقدسش را با اقتضای مصلحت پنجی در نهانخانه
ابداع دست پرور صنع جمیل و قابل استفاضه فیض جزیل می‌ساخت و مقتضای حکمت بالغه باستعداد ماده قابلیتش می
پرداخت تا هنگامی که خاک ایران آمیخته بخون ستمدیدگان و در عرصه دوران هر کس بگردن فرازی و صاحب لوائی
علم گشت چنانکه شاعر گفته نظم ز جور ظلم کار اهل ایران بسکه درهم شد برای انتقام افغان مظلومان مجسم نخجت
سروری ایران پایمال دشمن و آتش جور استبداد مخالف از هر طرف بجرم است شعله ور و فلک گردید در هم
ملوک طوایف شروع و فتنه و آشوب از عالی و سافل وقوع یافت چنانکه از قندهار الی اصفهان طایفه غلجایی
و در هرات ابدالی و در شیروانات لگزیه و در فارس شیخی بزرا نام مجهول النسب و در کرمان سید احمد نواده میرزا
داود و در بلوچستان و بنادر سلطان محمد نام مشهور بخبرسوار و در جزایر عباس نام و در گیلان اسمعیل نام و در
خراسان ملک محمود سیستانی صاحب داعیه و استبداد گشته و گروه روسیه تبریز و آذربایجان را در کمیت آرپاچای
تا سلطانیه و ابهر و از طرف عراق از کرمانشاهان الی گز متصرف و روسیه گیلان و باب الابواب و دربند تا مازندران
جمیع دارالمرز را متصرف در آورده و همچنین ترکمانیه صائین خانی استرآباد که اکثر اوقات لغتبه انگیزی و شوکت گستر
مشغول بودند و الوار بختیاری و فیلی و اکراد اردلان و اعراب حویزه و بنادر حتی گوشه نشینان میان ولایت
سر از اطاعت باز زده اظهار سرکشی کردند بمفاد کریمه سیجعل الله بعد عسر یسرا الفجوای مصرع تا پریشان نشود کار
بسامان نرسد حکمت بالغه حضرت داور دادگر اقتضای ظهور طلیعه دولت آن خسرو فریدون فر که از لطف
و قهر مظهر آثار جلالیه و جمالیه قهاری و از عقل سحرآفرین نقش عجب کلک بدایع نگار صنع حضرت باری است منقوش
گرگ بخت سعیدش را کوکب آرای عرصه جهان و در برج طلعت جهانگیرش را روشن بخش دیده بیدار جوان ساخت
الحق گنج نهانی بود که دهر عاقبت اندیش از برای روز بد خویش ذخیره گذاشته با صفدر نام آوری که سلطان
دهقان برای دفع خصم حوادث در کمین باز داشته بود چون سلسله حوادث عالم کون و فساد یکدیگر پیوسته قلم
چهار سطر [illegible] شروع بذکر صادرات احوال آن برازنده تخت و تاج با ایراد حکایت چند محتاج است اهذا انگارنده این نسخه
نامه دلپذیر و طرازنده این تاریخ بی نظیر محمد مهدی ابن محمد نصیر استرآبادی عفی الله عنهما که از چاکران حضور پرنور است بضبط
وقایع مامور است بالطبع باظهار مجمل امور که از ایام سلطنت خاقان سعید شهید روح الله روحه تا آغاز ظهور دولت

این شاهنشاه صاحب تائید بظهور رسیده شروع مینماید تا بر عالمیان منکشف شود که ایران چه گونه ایران و ممالک
چه قسم ویران بود که آنحضرت بمعماری عزم متین آن ویرانه را درست کردند و گلهای این گلشن پژمرده را که از
هجوم سموم بیگانه پنهان و لگدکوب گلچین حوادث زمان بود دیگر آب و رنگ تازه که بعرصه ظهور آوردند نظر
سرگذشت عهد کل را از نظری گذرانیده عهد آشفته نزدیک بدین افسانه را هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق و از جمله
آنچه که در عهد سلطنت خاقان مغفور برهم زن انتظام ملک ایران شد اول طغیان میرویس غلجایی در قندهار
بود که در ماه صفر سال هزار و صد و بیست و یک هجری مطابق [?] ئیل بوقوع پیوسته تبیین این مقال آنکه گرگین خان
ملقب بشاهنوازخان والی گرجستان در آن ایام بیگلربیگی قندهار بود گرچه باتفاق او در قندهار رفته بودند ابواب
بالاعتدالی باز و دست تسلط بر افاغنه دراز کرده میرویس غلجایی حاکم آنگروه از جان بستوه آمده و از روی تظلم رو
بدرگاه فلک شکوه آورده چون از دربار پادشاهی کسی و در دولت سرای سلطنت دادرسی نیافت و [illegible]
بزیارت کعبه معظمه شتافت و در حین مراجعت تتبع امور و ملاحظه اوضاع نزدیک رجعت کرده وارد قندهار
در وقتی که گرگین خان بعزم تنبیه طایفه کاکری در منزل دو منزلی خارج قندهار بود و برادرزاده او [illegible]
و برادر خان نام افغان که خنثی بود مامور نمود که با تمام کلانتر بیرون رفت و بعد از این واقعه کیخسرو خان برادرزاده او
به سپه سالاری منصوب گشته کوس خواهی عجم با شوکت کسری و جم و افواج مختلفه از طوایف گرجی و عرب و عجم
بتسخیر قندهار رو به تنبیه میرویس مقتول شده جماعت ابدالی قندهار زیرا که با افاغنه غلجایی معاند بودند جمع و قلعه را
محصور کرده نشستند بالاخره در بیست و ششم ماه رمضان المبارک سال هزار و صد و بیست و سه هجری مطابق [illegible]
ئیل از دست بودند بر سرپای قلعه گذاشته بعزم خویش برگشت بعد از آن محمد زمان خان شاملو قورچی باشی امر
مامور گشته و [illegible] را حل کرده تا رسیدن بقندهار روزی نامه عمرش بسر رسید و بعد از آن دیگر [illegible] قندهار نپرداختند
تا مقدسه هرات [illegible] میرویس هشت سال در قندهار حکومت کرده بعد از آن عبد
العزیز برادرش بجای او نشسته و یکسال و چند ماهی حکومت کرد و بعد از آن محمود ولد میرویس با چند نفر از خاصان
او در [illegible] او را مقتول ساخته لوای حکومت برافراخت دیگر شورش افاغنه ابدالی و ساکنه هرات
بود که در سال هزار و صد و بیست و نه هجری بعرصه ظهور آمد تفصیل این اجمال آنکه آن دو طایفه در [illegible] غلجایی

پیش

3

پیش سابق شصت هزار خانوار کهنه پس می بودند عبدالله خان ولد حیات سلطان صدوزایی بعد از شنیدن واقعه
قندهار باتفاق اسدالله ولد خود از ملتان نزد کیخسرو خان شتافته حاکم ابدالیان تا رشته تقدیر هرات بر ذات که نیکو تدبیر
در آن راه منیت مقدمه قندهار بر آن کنوز شد عبدالله خان با ولد خود وارد هرات شده و در آن اوقات ایالت
هرات با عباسقلی خان شاملو می بود چون از ناصیه حال عبدالله خان آثار فساد باطن ظاهر شد عباسقلی خان او را با ولدش
محبوس ساخت و در خلال آن حال قزلباشیه هرات بعباسقلی خان شوریده او را بدخل کردند بعد از آنکه این خبر بسمع اولیای
دولت رسید جعفر خان استاجلو را از دربار شاهی بایالت مامور و روانه هرات ساخته و مقارن این امور اسدالله
با پدرش از حبس فرار و بکوه [illegible] رفته شاخ سرکشی برافراخت لشکر جمعیت افتاده قلعه اسفزار را تصرف و بعد از آن
در یکفرسخی شهر با جعفر خان حاکم هرات جنگ کرده او را دستگیر و شهر را محصور ساخته و بعد از چند روزی که مهجور
از امداد و مایوس گشته در خفیه [illegible] راه سازش و طریق آمیزش با افاغنه گشوده در شب شنبه بیست و ششم ماه رمضان
سال هزار و صد و بیست و نه هجری چند نفر از مردم قریه [illegible] از اعمال هرات که در شهر محصور و در برج با افاغنه همراه
بودند [illegible] ترتیب داده [illegible] برج شهر برج قلیچ خانه که در درب عراق واقع است افاغنه را از بالا
و افاغنه تیغ استیلا کشیده بقدر امکان بقتل و غارت شهر پرداختند و بعد از تخلیه شهر از وجود قزلباشیه
افاغنه اسفزار نیز آمده در شهر هرات توقف ورزیدند و وقتی که [illegible] و غوریان و سرحدات مرغاب و بادغیس را
تماما تصرف کردند پس اسدالله لشکر بتسخیر قلعه فراه که در سال قبل بتصرف افاغنه غلجایی در آمده بود و افتاده [illegible]
الغفله ایلغار و با نردبان ببرج قلعه صعود نموده بپایمردی [illegible] حیله بر فراز حصار مظفر برآمده و آن ولایت را
[illegible] مراجعت کرده در این اثنا فتحعلی خان ترکمان از دولت علیه صفویه بسرداری مامور شده و در [illegible]
تلاقی فریقین واقع گشته نخست افاغنه مغلوب و شکست خورده برگشته از آنجا که طالع مساعد کار قزلباش نبود
[illegible] مساعد بود سردار با فوجی متعاقب ایشان کمیت تهور برانگیخته با صد نفر [illegible] در
صحرای شهر [illegible] با طایفه افغان بر خورده و بیباکانه بر ایشان تاخته ایشان نیز چون [illegible] را خیره دیدم
[illegible] از غبار عرصه تیره دیدند توسن گریز را عنان تیغ تیز را از میان کشیده سردار را با فوجی از [illegible]
[illegible] شستند بعد از چندی محمود ولد میرویس بعزم [illegible] فراه از قندهار حرکت کرد

مابین فراه و زمین داور در محل موسوم به دلارام با اسدالله جنگ کرده اسدالله بقتل رسید و محمود چون تصرف قلعه فراه را
حیز امتناع دید بهمان قتل اسدالله اکتفا کرده بقندهار شتافت و در حینی که قزوین مقر کوکبه خاقان شهید بود این اخبار را از جلایل
خدمات شمرده بدربار پادشاهی عرض و امنای دولت نیز تدلیس او را اصدق فرض کرده او را بمنصب صاحب ضمیر ملقب
ساخته و حسین‌قلیخان خطاب کردند و نکته‌سنجان قزوین تاریخ قتل اسدالله را چنین یافتند مصرع اسدالله ملک شاه
ایران دریده. بعد از آن زمان دولت زمانخان کشته هرات بتصرف عبدالله خان پدر اسدالله درآمده محبوس خود را
زنده کانه جعفرخان و رفقا ران را در خیابان باغ نو بدهره خونریز سیاست از پای درآورده و اعیان دولت پادشاهی
چون طایفه غلجایی و ابدالی را مشغول کار یکدیگر دیدند و محمود را نسبت بخود از مراتب اخلاص گستر یافتند صفی‌قلیخان
ترکمان اوغلی را بسرداری تعیین نموده با جمعیت شایان و تدارکات فراوان روانه هرات ساختند در صحرای کافر
قلعه فیمابین او و زمانخان ملاقات و جنگ واقع شده سردار مزبور با پسر و اکثر بیشتر باشت قوی دستی این طایفه
بباد سر کرده و افاغنه در آن ولایت اقتدار را بهم رسانیده چند سال آن نواحی را تصرف داشتند تا اینکه بارقه
تیغ جهانگیر ظل الهی ظلمت‌زدای آن بلاد و بازوی دولت نادره قامع بنیان فتنه و فساد گردید دیگر شورش
ترکمانیه صاین خانی استرآباد است که تابع خوارزم شده تا در نواحی جرجان و دشت قبچاق مسکن دارند اگرچه بعضی
اوقات بنابر حرفه کار خود اظهار ایلی و انقیاد بحکام استرآباد میکردند لیکن در اغلب اوقات مشغول تاخت و تاز و نهب
و غارت بوده و در سوالف ایام سرداران صاحب شوکت به تنبیه ایشان تعیین گشته ظفر نیافتند و روز بروز فتنه آن
تزاید می‌یافت تا آنکه خورشید ذات جهان‌آرای اقدس از افق سروری طلوع کرده شب ظلمت بر طغیان
طول کشیدند دیگر شورش لگزیه داغستان و انقلاب سمت شیروان بود و ملخص این مقال آنکه جماعت جار و تله
لگزیه که اهل شیروان را معتقد مذهب حق جعفری بودند ایلچاری و با طایفه زاخور که در حدود شکی دارند نفاق
ورزیده تردد بنا کرده حسنعلی‌خان حاکم شیروان با جمعی مقتول و بقیه لشکرش از دله حسنه اموال ایشان بتصرف آن طایفه
درآمده بعد از چندی حاجی داود نام سکوری با احمدخان اوسمی قراقیطاق و سرخای لگزی همداستان
گشته تدارک احمدخان حاکم قبه را از میان برداشته متوجه تسخیر شیروان شدند و متعصبان شیروان که مجرای بر سنت
معاودت و تمام کمال بدون رفاقت اوسمی آمده قلعه شماخی را متصرف و حسنعلی‌خان بیگلربیگی جدید شیروان را
از

4

گرفته بقتل آورند و بضبط شیروان و نواحی پرداخته این اخبار را بدولت عثمانیه عرض نموده براه شباب بانداد دولت
معدلت انتساب گشودند و از دولت عثمانیه فرمان ایالت باسم حاجی داود صادر و سارو مصطفی پاشا مکلف به
امداد او مأمور گشته راه مداخلت سرخای مسدود شد چون سرخای در جمعیت از حاجی داود بیش و بخدمت
در پیش بود و سایل برانگیخته فرمان ایالت باسم خود حاصل نموده در آن نواحی رایت اقتدار برافراشت و سارو مصطفی
پاشا مأمور تسخیر گنجه گردید دیگر تمرد و طغیان ملک محمود سیستانی است توضیح این مقال آنکه در سال هزار و صد و سی و دو
هجری بعد از قتل صفی‌قلیخان سردار بدربار گردون مدار شاهی رسید اسمعیل‌خان غلام برتبه سپهسالاری فایز و بدان صوب مأمور
تسخیر هرات گردیده وارد ارض اقدس شد چون ملک محمود حاکم تون بنابر استیلای ماده غرور در کمین استکبار خذلان
اقبالی با مردمی خوانین ارض اقدس بنگرد سپهسالار مذکور فتحعلی‌خان قاجار بیگلربیگی مشهد مقدس با فوجی از
قزلباشیه بر سر قلعه تون مأمور و ملک محمود محصور گشته یکماه ایام محاصره امتداد یافت تا اینکه شب بر محمد نام
که در بیش ملازمت در خانه فتحعلی‌خان گسترده بود از فتحعلی‌خان رنجیده خاطر گشته خود را بقلعه رسانید ملک را
از ضعف حال قزلباشیه آگاهی داد و روز دیگر ملک بهیأت مجموعی از قلعه برآمده جنگ کرده فتحعلی‌خان
بزخم گلوله از پای درآمده و این معنی سبب استعداد و اقتدار ملک شده بهمان منوال در آن سرزمین دم از خودسری
زده تا اینکه مقدمه اختلال اوضاع سپهسالاری رو داده ملک در مشهد مقدس فرمان روا شد توضیح این مقال آنکه
بعد از وقوع قضیه قتل فتحعلی‌خان مزبور سپهسالاری ایالت ارض اقدس با علیقلیخان شاملو که در آن اوان بیگلربیگی
لاهیجان در مشهد مقدس مفوض و تفویض نموده آثار روز بروز اختلال کار سپهسالار ازدیاد و ماده انقلاب اشتداد
می‌یافت سپهسالار چون اطوار علیقلیخان را موافق شیوه نیک‌خواهی نمی‌یافت از و دلگران گشته حرارت
لاادری سلب الاختیار ساخت و علیقلیخان از مضمون کریمه ولا یحیق المکر السیئ الا باهله غافل گشته جمعی را که با او
اهل استان بودند بنزل اسمعیل‌خان فرستاده کشان کشان او را از میان خیابان برده محبوس ساخت
و فرید الکار را ایالت بدو حسب و در پانزدهم محرم الحرام سنه ۱۱۳۵ که افاغنه بر اصفهان مسلط گشته این اخبار نیز جا
در مشهد مقدس بوقوع پیوست سررشته کار بدست الواط مشهد مقدس افتاده علیقلیخان نیز بدامی که خود
چیده بود درپیچیده تا آنکه در ماه جمادی الاولی احانال الواط بخانه علیقلیخان ریخته او را مقتول و اسمعیل‌خان را از حبس

بیرون آورده بار شغل حکومت مشغول گشتند اما از حکومت جز اسمی باد نبود و الواط خود در رتق و فتق مهمات ملکی می
پرداختند چون حرکات آن جماعت ناملایم طبع سپهسالار بود به ملک محمود غلجی نوشته او را به تکلیف بابی جز اغماض کرده
ملک محمود چنین روز را از خدا خواهان بود تعجیل وارد ارض اقدس گشته سپهسالار تسلط بر کشور دار جمیع الواط را مکنون خاطر
آن بود که در روز ورود ملک محمود با تمام کارش پردازند اما مضمون اینکه مصرع همه جا کشش با دست دشمن است مکافات
عمل آید فغفور چرخ کینه جو طالب انتقام از ایشان گشته ملک را در تنبیه آن سرکشان دیار بد اندیشی دست پیشی کرد
ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض در تتمیم داستان محمود غلجایی و درآمدن او به اصفهان
محمود ولد میر ویس در سالی که با اسدالله خان جنگ کرده او را به قتل رسانید انقلابات را به دولت صفویه عرض و بسته عاکرده
چون آنجا دست محمود از راه هواخواهی آمد دولت از نظر رسید موکب پادشاهی از آن طرف عازم خراسان شود تا
هر افغان را سمت هرات حرکت میکنیم که از هر طرف به دفع ابدالی کوشیده شود مهم آن طایفه فیصل یابد اما نای ساده لوح
که در دبستان تمیز عقول مدرکه ایشان فهم نقطه از خط و درست از غلط نمیکرد اقوال روی انده وداد را بسمع قبول تلقی
و ایالت قندهار را با او القا کرده خلعت شمشیر برای او فرستاده حسینقلی خان لقب داده بود نیز به بهانه تنبیه ابدالیهای هرات
ولد دبستان و بم کردیده و در خلال آن حال طایفه بلوچ عازم تاخت کرمان گشته اهل کرمان قلعه را خالی کرده ملتمس
مقدم محمودی شدند نیز محمود وارد آن ولایت شده مدت نه ماه به ضبط کرمان پرداخت تا اینکه خبر شورش فارسی
زبانان قندهار به محمود رسید باعث انصراف او به قندهار گردید تفصیل این انتقال آنکه محمود در حین آمدن از قندهار یحیی
سلطان لکزی را که در فراه ساکن بود نایب قندهار کرده عازم کرمان گشته یحیی سلطان قلعه مزبور را از اغتنام
خالی کرده با ملک جعفر خان بستانه که در قندهار محبوس بود توطیه و تمهید کرده با اظهار هواخواهی صفویه سر از گریبان
خمول برآورده به دستیاری فارسی زبانان صلای شورش در داده جمعی از افاغنه را که در قلعه بودند مقتول و
جمیع افاغنه بیرون واقف گشته با جمعیت خود از سمت داخل قلعه گشته یحیی سلطان و ملک جعفر خان را
به دست آورده با فارسی زبانان قلعه به قتل آوردند محمود بعد از رسیدن این خبر از کرمان تاراج و اسیر کرده
آهنگ قندهار نموده در سال دیگر باز به شوق تسخیر کرمان گریبان گیر عزیمتش گشته هشت هزار کس از افاغنه
قندهار و بلوچ و هزاره اشتر جمع کرده وارد قلعه کرمان را محاصره و قتل و غارت غیر محصور کرده چون از اهتمام

5

احدی باید داد قلعه گیان نیز در جهت اهالی قلعه ناچار طالب امان و متقبل پیشکش گشته در باب تفویض قلعه تا انجام
کار اصفهان استمهال کردند محمود نیز قول او را قبول و از کرمان عازم اصفهان شد اعیان دولت تهیه اسباب قتال مشغول
و در جبه خانه را گشوده مردم روستایی و بازاری را که از فنون جنگ عاری بودند سیف و سنان و درع و خفتان ملمع
و در بیال و کوپال هر یک را تا نه رستم یل ساخته به جمعیت تمام به میدان کارزار شتافته اند و در روز دوشنبه بیستم جمادی الاولی
سنه ۱۱۳۴ هجری مطابق اود ئیل در گلون آباد چهار فرسخی اصفهان تلاقی فریقین واقع شده قزلباشیه مغلوب
و رستم خان قوللر آقاسی ثبات قدم ورزیده احمد خان تونجی باشی و جمعی از اعیان و کبار دولت مقتول گشته و
تمامی توپخانه و اسباب اهل اردو به تصرف افغان درآمده و بقیة السیف داخل شهر اصفهان و بنای سپه بندی
در دروب و محلات گذاشتند بعد از چند روز محمود افاغنه آمده فرح آباد اصفهان را برای نزول اختیار و روز
به روز پیکار آغاز کرد دار بموده و در غره جمادی الآخر سال مزبور مطابق با پس ئیل اتفاق افتاده در بیان
تسلط محمود غلجایی به اصفهان در ابتدا سال بر اختلال توشقان ئیل سنه ۱۱۳۵ که سلطان دار القرار جهان یعنی مهر عالم آرا
بعزم تسخیر شهرستان حمل رایت اعتلا افراخته لشکر بهار بر چمن انگاشته بهمن و غارتگر شهر دی گشته
هزار دستان با هزار دستان نوا افزای فرح آباد چمن و هزار بلبل بلوچ خار مالک پای تخت گلشن گردید
در کمال شوکت و استیلا دست تاخت و تاز دراز کرده باندیشه اینکه امداد از اطراف به اصفهان خواهد رسید
سلک جمعیت خود را از هم نپاشیدند و اعیان دولت فکری که برای کسر شوکت خصم اندیشیدند این بود
که سلطان محمد میرزا نام ولد اکبر خاقان شهید را در هفتم شهر رجب ولیعهدی برآورده بعد از چهار روز او را
به مدرقاپو برجع وصفی میرزا برادر او را در جای او در مسند ولایت عهد تکیه دادند باز در بیست و هفتم شهر رجب
خلع خلعت جهانبانی از او کرده قرعه این فال را به نام شاهزاده والاخصال طهماسب میرزا زدند در بیست و سیم ماه
مبارک رمضان او را روانه کاشان ساختند که شاید در سمت قزوین و آذربایجان جمعی منعقد و لشکری منعقد
کرده و منشا امری شود بعد از خروج طهماسب میرزا افاغنه بنای محاصره گذاشتند اطراف شهر را سپه بندی
و راه آمد و شد را یکبار مسدود ساختند پس از تمام مجال خاص و عام را ه یافته روز به روز قوت ضعیف
و ضعف قوت پذیرفته نرخ غلا و نایره بلا بالا گرفت بحدی که مردم برای اکل تنه هیمه دندان زدند بزرگان دراز

و محلات اطفال خرد سال را دزدیده ذبح کرده میخوردند دلها برای گندم چون گندم سینه چاک میبودند و طایر جانها در غم دانه گرفتار دام هلاک برای گرده نانی درونها چون تنور بآتش حسرت میتافت و چشم مردم قرص برای نهاری سوای پنجه گلش خورشید نمی یافت از شور چشمی زمانه عهدی شد که شیرین دهنان بپاداش لب خون میمکیدند و شکر لبان بجای ریزه قند بنبات میخائیدند و بهوس میوه دامن از نخل زندگانی برمی چیدند و بیاد انگور ز خاک خاک پای درخت تاک را از یک میل راه چون توتیای غوره بچشم میکشیدند کسانی که از جامه ابریشمی تن می پوشیدند چون کرم پیله ببرگ خوردن پیچیدند و جمعی که بلوزینه کام نمی آلودند از شدت جوع بپوست فرو افتادند اگر دانه از زمین میجستند رشته خود را بگرد سبا منیورشنا دند و اگر حبه جاورسی می یافتند در تقسیم آن منقب بخشی می نهادند که روی پیاز را اسیر نمیدیدند و دانه ماش از شاه دانه عدس عزیزتر گردید سایلان از بردن اسم نان نوی دهنی میخوردند و برانگان حسرت خوردن سنگ طفلانرا چون خشت لحد با خود بگور میبردند لاله برای کباب داغ بر دل میگذاشت و قمری در حسرت شامی اکر گوزنان میگفت او جاق مطبخها کور شد و چراغ دودمان بدو را صفاهان یکباره ویران گردید و قحطی آدم علاوه قحط نان و اثنای رشته طاقت گسیخته و خاک عجز و هوان بر فرق ایشان بیخته تا آنکه بدادن شهر مصمم گشته در پانزدهم محرم الحرام سنه ۱۱۳۵ هجری مطابق پارس ئیل خاقان شهید را بفرح آباد برده افسر سر و برابر آن حسرت کش تاج افسر زدند و هماندم محمود کس برای ضبط خزاین و کارخانجات پادشاهی روانه اصفهان ساخته خود در چهاردهم شهر مزبور با فر فرعونی و بیداد شدادی داخل شهر گشته سکه و خطبه بنام خود کرده و بعد از سنوح واقعه اصفهان در آخر شهر محرم در دارالسلطنه قزوین طهماسب میرزا رسید بر اورنگ شاهی جلوس نموده نکته بیجان قزوین آخر ماه محرم را تاریخ جلوس او یافتند و در ماه صفر بعضی از افاغنه برای اضلال حضرت شاه طهماسب مامور بقزوین گشته بعد از ورود افاغنه بلده قزوین شاه طهماسب با قلیلی که همراه داشت سر خویش گرفته راه آذربایجان در پیش گرفت اهالی قزوین چون پادشاه را حاضر و دشمن را ابرز ور دیده بعد از معاهده و استیمان افاغنه را داخل شهر کردند و افاغنه دست تعدی از آستین برآورده از کوتاهی و دست درازی برداشتند المنیع را حوصله قزوینیان برشافته شبی جمعیت آغاز کردند و هر کس بهمان خود درافتاده

می

جمعی ایشانرا بر خاک هلاک انداختند افاغنه که در باغات خارج شهر بودند سراسیمه عازم گریز و بجانب اصفهان تکاور انگیز گشتند محمود باستماع این خبر تغیر در طبع قزلباشیه افتاده در روزیکه افاغنه از قزوین برگشته وارد اصفهان شدند شروع بملاحظه سان امرای معزول و معروف کرده یکصد و چهارده تن از ایشانرا از تیغ دیگر گذرانیده و هر جا که گمان اهل صلاح و معروفی میرفت گرفته آشکارا و نهان بقتل رسانیدند و جمعی را بتسخیر شیراز مامور ساخته ایشان نه ماه شیراز را محاصره نموده بتصرف در آوردند محمود قریب بیک سال در اصفهان و ولایات مزبوره رایت حکمرانی برافراشته آخر وسوسه نفسانی او را بقتل و ذبح شاهزادگان انداخته جمعی از اولاد و احفاد خاقان مغفور را که صغیر و کبیر سی و یکنفر بودند معروض تیغ جفا ساخته نعش ایشانرا بدارالمؤمنین قم فرستادند بعد از چندی جنون و فالج شدید با وطاری شده دیوانه از خود بیگانه گشته امر و نهی او بحکم جنون از نفاذ و جریان عاطل گردید در دوازدهم شهر شعبان المعظم سنه ۱۱۳۷ اشرف نبی عمش که با انتظار مرگ او در زیست جمعی از افاغنه را با خود همداستان کرده و از کنج اعتدال برآمده نوبت سلطنت بنام خود بلند آوازه ساخته کس فرستاده محمود را در خفیه هلاک کرد و من حیث الاستقلال جالس سریر حکمرانی گردید و در ایام سلطنت خود کرمان و یزد و بنادر و قم و قزوین و طهران تا بید گرد که راس الحد عراق و خراسان است بحیطه تصرف در آورده و دیگر بخلاف روسیه است بدار المرز و گیلانات توضیح انتقال آنکه در حین که شاه طهماسب در قزوین سر بافسر سروری آراست اسمعیل بیگ نامی تابین وزیر اعظم برسم سفارت و عزم استمداد بمملکت روس فرستاده و جمعی از روسیه بموجب طلب و اشاره شاه طهماسب لشکر کرده که سردار روسیه آمده سفاین ایشان در فرضه رشت لنگر توقف انداخته وزیر رشت از مدافعه بر آمده مغلوب و روسیه رباطی را که در بیم و پیخی رشت است محل اقامت ساخته بار توقف گشودند و حرف روسیه اینکه ما بخواهش امنای این دولت راه دور و دراز طی کرده ایم و ایلچی شاه طهماسب بوکالت او کل دارالمرز را از نیاز آنجا تا حد استرآباد بدولت روسیه تفویض کرده که صیانت این دولت کرده بدفع دشمن بپردازیم و بااین ادعا راه دخل و تصرف در ولایت دارالمرز پیش گرفتند اما دست تعرض را کشیده داشته بهیچوجه پیرامون مال دیوان و رعایا نمیگشتند تا آنکه متعاقب سردار بزرگ ایشان با ده هزار کس آمده اختیار جمیع دارالمرز را از نیاز آنجا بموجب نوشته که اسمعیل بیگ بوکالت دولت علیه صفویه بروسیه داده بود بخود منسوب ساخت از طرف شاه طهماسب جمعی بدفع روسیه منصوب گشته در خارج رشت

فریقین واقع و قزلباشیه شکست یافته فرار رو بسیه رشت و کهدم را متصرف و بدون شریک و سهیم و منازع هر سال
در ان نواحی ضبط و اخذ و عمل وجوهات دیوانی پرداختند تا اینکه مقدمه قلندر مشهور باسمعیل میرزا در ما حوله چنانکه
مذکور خواهد شد اتفاق افتاد روسیه بدون جنگ و نزاع آمده لاهیجان و تمجان را نیز که متصرف قلندر بود متصرف
گشتند بفاصله چندی پادشاه روسیه از راه حاجی طرخان از سمت قلعه قزلباشیه با عساکر بیشمار وارد دربند و اهالی آنجا نیز
از بیم غلبه لکزیه که اعدا و عدو دولت بودند دربند را در رضا و اعیان این دولت نشده از باب اطاعت
در آمدند پادشاه مزبور امر بتخلیه نارین قلعه نمودند سه هزار تفنگچی که روسیه او را سولادات گویند با تحفظ آنجا گذاشته
بادکوبه و سالیان را نیز متصرف و بهمان اخذ و مقاطعه مال و جهات حساب التفات کرده بمقر سلطنت خود معاودت
نمود ذکر استیلای روسیه بر ممالک آذربایجان توضیح این مقال آنکه بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین بجانب
بجانب تبریز از دولت عثمانی ابراهیم پاشا حاکم ارزنة الروم بکرجستان و عارف احمد پاشا بایروان و عبدالرحمن پاشا
کوپرلو اوغلی حاکم وان بتبریز و حسن پاشای والی بغداد بکرمانشاهان و همدان مامور گشته هر یک با عساکر بیشمار
از حد و حصر رایت عزیمت برافراخته و تمامی ولایات دریای تسلط آذربایجان را بجای رسوخ حیرت انداخته
ابراهیم پاشا تفلیس را بحیطه ضبط در آورده عارف احمد پاشا با جمعیت تمام بایروان آمده چهار ماه قلعه را محصور
و چون از جانب اعیان دولت امدادی متصور نبود اهالی آنجا طالب امان شده قلعه را سپردند عبدالرحمن پاشا
کوپرلو اوغلی هم در آن سال بعزم تسخیر تبریز از ایروان حرکت کرده در حینی که موکب شاهی در اردبیل توقف داشت
بتبریز آمده چون صورت تسخیر در آن سال در آینه مراد روی ننمود عطف عنان کرده در خوی و سلماس قشلاق
و در سال دیگر باز گشته بقهر و غلبه بر آن بلده مستولی گشته اهالی آنجا را عموما از تیغ تیز گذرانیده و حسن پاشا والی بغداد
رایت عزیمت بجانب کرمانشاهان افراشته در کرمانشاهان بعد از چند روز پیمانه عمرش تمام شده بدار البقا شتافت
احمد پاشا پسرش از دربار عثمانی سر عسکر و عازم تسخیر همدان شد فریدون خان بکری که در آن اوان حاکم همدان
بود بهانه جنگ بیرون رفته با احمد پاشا پیوست و قشون و اهالی همدان با امید امداد دولت شش ماه خود داری
و قلعه داری نمودند تا اینکه احمد پاشا بقهر و غلبه قلعه را مسخر کرده لوازم قتل و غارت [illegible] رسانیدند در آنزمان
مصطفی پاشا تسخیر گنجه و [illegible] پاشا تسخیر اردبیل مامور شد بعد از جنگ [illegible] گنجه نیز بحیطه ضبط [illegible] را

بعد از آن

بعد از آنکه روسیه متوجه اردبیل شدند موکب شاهی از اردبیل عازم طهران شده روسیه آمده اردبیل و مضافات [illegible]
و سلطانیه و اعمال گرازرا بحیطه تصرف در آوردند در اثنای آنسال از جلوس شاه طهماسب القضا با اشرف چون خبر
اختلال آذربایجان و مراجعت حضرت شاه طهماسب را بجانب طهران شنید بسرعت تمام عازم طهران گردیده قربانیان
که در جنب طهران واقع شده است بضرب جام شاهی بر دو عساکر قزلباش بمقابله پرداخته در سلطان آباد طهران تلاقی فریقین
واقع شده قزلباشیه شکست یافته بوادی هزیمت شتافتند شاه طهماسب از آنزمان عازم مازندران و استرآباد شد
اشرف جمعی را بمحاصره طهران و سید ال ناصری را سردار نموده بتسخیر قزوین مامور و خود آهنگ اصفهان نمود اهالی قزوین
لابد در مقام اطاعت در آمدند و بعد از آنکه موکب شاهی وارد مازندران شد از آنجا عزیمت استرآباد نموده فتحعلی خان
قاجار را بحکومت آنسامان سرافراز و با جمعی از ترکمانیه و قاجاریه بمدافعه افاغنه طهران روانه ساخت [illegible] در ابراهیم آباد
طهران ملاقی با افاغنه گشته باختلال [illegible] کاری از پیش نرفته بنیل مراد روانه استرآباد طهرانیان نیز مایوس
از امداد با افغان مطیع و منقاد گشته اما ساده دلم [illegible] از آنزمان با اشرف طریق مخالفت پیموده راه متابعت نمودند
شهر را تسلیم کردند در بیان محاربه پاشایان روم با اشرف افغان و خاتمه کار خاقان فردوس مکان در سال دویم جلوس اشرف
احمد پاشای والی بغداد از دولت عثمانیه بسرداری منصوب و با فوجی عظیم باتفاق [illegible] پاشا حاکم [illegible] و عبدالرحمن
پاشا حاکم همدان و [illegible] مصطفی پاشا حاکم موصل بطلب خاقان مغفور شاه سلطان حسین و تسخیر ممالک متصرفه افاغنه
مامور گشته وارد همدان و از آنجا جمعی از سرکردگان بشهر بروجرد و خرم آباد فرستاده ایلچی نزد اشرف روانه و پیغام داد
که افاغنه طایفه بیهوده سر و بدون اهلیت ممالک ایران را متصرف شدند چون پادشاهان ولد پادشاهان هستند خاقان
شهید را با ایشان سپرده از راه رسم سلطنت عارضی کناره گیری دادند اشرف نیز از اصفهان عازم گلپایگان گشته چاپار
پادشاه مغفور را که در اصفهان محبوس داشت از دم تیغ جفا شربت شهادت چشانیده سر او را نزد ایلچی روم فرستاد و جواب ایشان را
بزبان سیف و سنان محول ساخت ایلچی با آتش غضب و خشم بروم برگشته احمد پاشای سردار روم با پاشایان و عساکر آن مرز
و بوم از همدان رایت افراشته در اشتهرد تلاقی فریقین و اشتعال نوایر شور و شر مابین العسکرین گردیده رومیه
مغلوب و مقهور شده [illegible] عزیمت بوادی هزیمت کشیدند اشرف نیز عازم اصفهان شد در سال دیگر محمد [illegible]
[illegible] لوای عزیمت افراخته [illegible] صلح [illegible] انداخته بنای ممالک تعیین حدود [illegible] رسم [illegible] کردند [illegible]

خوزستان و لرستان فیما بازار زنجان و سلطانیه و خلخال و اردبیل بدولت عثمانیه و ولایت سمت شرقی عراق و دارالمرز
با افاغنه متعلق باشد بر این عهد و میثاق اتفاق و رفع غائله نزاع و نفاق کرده هریک عازم مقر و مقام خویش گردیدند
و در سال چهارم جلوس اشرف راشد پاشا نامی از جانب سلطان احمد خان خوندکار روم برسم سفارت برای تاکید
بنای صلح و صلاح و تهنیت جلوس اشرف وارد اصفهان و از جانب اشرف نیز محمد خان بلوچ مأمور و همراه ایلچی مزبور روانه
دربار عثمانی گردید ذکر بیان چند نفری که در ایام فترت ایران با دعای شاهزادگی اظهار خودسری کردند اول صفی میرزا نام
بود که در سمت بختیاری بهم رسید حقیقت احوال او آنکه موسی الیه شخصی بود از طایفه کرائی و در سنه ۱۱۳۷ هجری در خلیل آباد
بختیاری بیعت شده ادعای شاهزادگی و پسری خاقان شهید نموده و ملقب که نام او اولا ابوالمعصوم میرزا بود ثانیا
این اسم را گذاشته لهم محمد حسین خان حاکم بختیاری از راه ساده لوحی با سر خیلان بختیاری وجود او را مغتنم شمرده و مقدم
او را گرامی و محترم داشته سر بر خط اطاعتش گذاشتند و موسی الیه زنی از شواهد اصفهان شاه مدعا کرده با دعای خواهر
در یکی از بلوکات اصفهان گذاشته بود از خلیل آباد و خواهر برادر آدم رفته او را نیز با احترام تمام آوردند در همه جای اقتضاح
کار کرده ارقام باطراف نوشته و حقیقه الطرف چیده خطبه را در منابر و مساجد بنام شاه طهماسب خوانده
اسم خود را ثانی اسم شاه کردانید حکام و عمال شوشتر و کوه گیلویه و رؤسای ایلات آن سمت نزد او جمع آمده کمر اطاعت
بستند و امرا برای خود تعیین کرده و در آن نواحی کمال تمکین بهم رسانیده تا آنکه از جانب حضرت ظل الهی در حینی که
شاه طهماسب در مشهد مقدس توقف داشت با ارکان حالت علی صفی میرزا امر والا صادر یافت که چون شاهزادگی
منحصر به شاه طهماسب و ادعای او خلاف واقع است او را گرفته لب جلی که در چیده اند برچینند لهذا امر وفق شاه
والا در حینی که ده دشت متوقف و که صفی میرزا بود او را گرفته بقتل آوردند و این قضیه در اواسط شهر محرم الحرام سنه ۱۱۴۰
هجری واقع شد و دیگر سید احمد نواده میرزا داود متولی مشهد مقدس است ملخص احوال او آنکه بعد از واقعه اصفهان
که شاه طهماسب عازم قزوین گردید سید احمد بجانب ابرقوه رفت و در آنجا رقم مجعولی مشعر بتفویض ضبط مهمات
فارس و کرمان بمهر شاه طهماسب باسم خود ساخته و عوام کالانعام را فریب داده این جنس کذب طراز کرده جمعی از اوباش
فراهم آورده عازم یزد و سروستان و فارس که ده دشت در سمت شیراز واقع است گردید در آن اوان زبر دست
افغان از جانب محمود حاکم شیراز بود جمعی بالمقابله سید احمد فرستاده و در سر پل جهان تلاقی فریقین واقع شد

سید احمد منهزم گشته با برقوه آمد مردم ابرقوه از کیفیت او و تدلیس حکم مجعول آگاهی حاصل شده او را از شهر بیرون
کردند بعد از چند ماه او را محبس فرار کرده بجانب جهرم شتافت و سلک جمعیت خود را تجدید انتظام داده از جهرم رفته
داراب و فسا و نیریز را بدایره ضبط و تصرف درآورده جمعیت موفور منعقد و رفته کرمان را نیز تصرف کرده در چهاردهم
ماه ربیع الاول سنه ۱۱۴۰ مطابق قوی ئیل جلوس نموده و اسم پادشاهی بر خود راند و سکه و خطبه زده بعد از چندی جمعی
از جانب اشرف بگرفتن او مأمور و سید احمد مزبور در قلعه حسن آباد محصور و بالاخره گرفتار گشته او را باصفهان
آورده بامر اشرف گردن زدند و هوای سروری را از سر او بیرون کردند و عاقبت بزور بازوی دیگران بپای دار آمده دیگر
محمد علی نام رفسنجانی کرمانی مشهور بصفی میرزای ثانی است کیفیت احوال او آنکه در ماه محرم الحرام سنه ۱۱۴۲ هجری موافق
در لباس درویشی وارد شوشتر گردید و از آنجا که عقل مردم در چشم ایشان میباشد جمعی از الواط او را دیده می گفتند
که چشمهای این شخص در نظر ما بچشم آن صفی میرزا شباهت دارد شاید او باشد و او تحاشی داشت عوام از عین جهالت
جمعیت کرده مرید او شدند نایب شوشتر با اجتماع انجمن متوحش گشته اراده تنبیه او نمود و او فرار کرده بحویزه رفته از آنجا
از راه بصره روانه بغداد شد اعیان دولت قیصری بمبالغات آنکه شاهزاده ایران پناه بدولت عثمانیه برده است
بدون تحقیق شاهزادگی او را تصدیق نموده موسی الیه را بدربار عثمانی احضار و بعد از ورود او بجزایر اسلامبول مهماندار
تعیین و در اسکدار مکان سکنی و اخراجات برای او قرار دادند بعد از خلع سلطان احمد خان پادشاه روم اعتبار
چند و بعضی حرکات او را اشتهر سلسله نیک که هیجده منزلی طرف قسطنطنیه و نزدیک بسرحد فرنگستان است فرستادند
فرستادند بعد از چندی او را بجزیره کریت فرستاده که سان او در امر حفظ شده و تتمه احوال او در بیان وقایع سال هزار و صد و
پنجاه و هشت هجری سمت نگارش خواهد پذیرفت دیگر سید حسین نام قلندر بود که از راه بغداد رفته مدت نه ماه در
قشلاق دریوزه گردی و وادی بی سامانی بود و از آنجا همراه افاغنه در کسوت درویشی باصفهان آمده بعد از قتل صفی میرزا
میان جماعت جوانکی رفته و خود را ابوالعباس میرزا موسوم و ادعای برادری خاقان مرحوم کرد و تمنای سروری کرده
کلاه هوس شکست و در سند این دعوی دروغ رات داشت و از مردم جوانکی و طوایف اطراف جمعی فراهم آورده چون
نگارش مایه نداشت حباب آسا هوای ریاست سری برآورده باز سر بگریبان عدم کشیده و شمع دانشش چون از صدق
فروغی نداشت زود بپا مال رسید دیگر شخصی در سمت تمیل جاو بندر ابهر رسیده با دعای پسری خاقان مغفور با

خود را سلطان محمد میرزا نام نهاد و بشاهزاده خوسروا اشتهار یافته و در شمیل چهار صد و پانصد نفر از اعراب بنادر
بر سر خود جمع کرده از آنجا نزد عبد الله خان حاکم بلوچ رفته جمعی از بلوچ باعانت بر خواسته از آنجا بمیان طایفهٔ بارزی
آمده آن طایفه با او متفق و عزیمت بندر کرد با سید احمد نوادهٔ میرزا داود که در آن اوان او نیز در آن سمت
رایت استقلال برافراشته بود مجادله نموده سید احمد را منهزم ساخته و بندر را با جلال شمیل و مینا را بحیطهٔ تصرف در آورد
بالآخره از جانب اشرف جمعی بدفع او مأمور گشته با او محاربه و سرحمیه او شکست یافته بجانب هندوستان گریخت
و بندر با محال متصرفه اش ضمیمهٔ ولایت افغانی گردید و دیگر از آنجمله نام قلندر است که در لاهیجان بهم رسیده داود ولد ابراهیم
طسوجی بود که با چند نفر از درویشان دریوزه جمع کرده با قلندران مراحل نورد رفیق گشته در قریهٔ تکابن من اعمال دیلمان
بمضمون اینکه مصرع بعد درویشی اگر هیچ نباشد شاهیست از کلاه نمد و پوست تخت هوس افسر و سریر از جریده شاخ نفیر بفکر علم
نفیر افتاده و از چادر قلندری بپایهٔ خرگاه دارای سلطنت گشته با دعای پسر شاه سلطان حسین خود را اسمعیل
نام نهاده و جماعت صوفیان دسته بندی دیلمان را ذی نفع آیت التحکم برافراشت و دیلمان را با بابا را الکوه تصرف کرد و تا آن
امان محمد رضا خان عبد الرضا قورچی باشی که سپهسالار و صاحب اختیار گیلان بود در لاهیجان توقف داشت این خبر را
شنیده با جماعه هزار کس عازم دفع قلندر گشته در کوهستان دیلمان با او محاربه نموده و شکست یافته بگیلان گریخت
و قلندر همان روز داخل لاهیجان گشته لاهیجان را با نجان علاوهٔ متصرفه خود کرد باز محمد رضا خان جمعیت
خود را منعقد ساخته عازم لاهیجان گشته در رانکوه تلاقی فریقین واقع و قلندر منهزم شده بجانب کهدم گریخت
و در آنجا مجدداً سلک جمعیت از شاهسون و سایر رجال انعقاد یافته ماصوله من اعمال رشت را متصرف و در آنجا عازم
غلچال گشته بر حاکم آنجا فایق آمده تا برتبه که در آن دیلم میبردند رحلت آنجا جنگ کرده شکست یافته و بعد از آن بمیان
شاهسون که دم از هواخواهی او میزدند رفته جنگ کرده باز مغلوب گشته با ماصوله آمده بالآخره جمعی از مردم ماصوله با او
اتفاق و از بجا با شغلدر روس آمده بود بدفع قلندر مقیم گشته و در ماصوله سر او را بریده او را کشته سرش را
بجهت سرکردگان روس بردند در بیان نسب معدلت جناب نادری بر آگاه دلان دقیقه رس که بهین زادگان آباء
علوی و امهات سفلی اند واضح خواهد بود که سعادت بیاری که زادهٔ لطف خدای یگانه دگر را هیچ هنر زند جاده ریب
باشد نه مغرور شوش نسبت ذی مکانت سلطنت کسب کرد نیز آنگه ... را بعون گردیده جام ... بلند

نشان

همتان تا بدین پایهٔ مسلم اعتبار است و پستی نرین مرتبه از مدارج افتخار تیغ برنده را فخر بگوهر خداداد خویش است نه بکان
آهن و گوهر شاهوار را نازش بآب و رنگ ذاتی خود است نه بصلب معدن حضرت صاحبقرانی برگزیدهٔ خداوند بزرگ کرده
الطاف ایزد توانا که بعد از لطف الهی استظهارش بشمشیر خویش نه بزور بازوی ایل و عشیره یگانه و خویش گرده ماهلان
نسبت دودمانش چراغ دودمان افروخته و خاندانها از دولت خاندان او دولت خاندان اند و خسرو نام صمصام
جهانگیرش با دولت تیموری در آستین است و در تارخم کمندش سلسلهٔ چنگیز و تاتار حلقه نشین نظم زبهم خدنگش
قضا تیر و تبر ز تیغ کجش راست گشته ظفر از نادر افروزد از قهر چهر چو خورشید آتش زند در سپهر اگر مهر از غار
دم زند دم صبح آتش بعالم زند در آتش گر از دشمنان رزم نهد سر بکوه و بیابان نسیم در تضرورت کلک سحر سنج را
از نگارش مطلب باز داشتن اولی است اما چون غرض بود که ضبط کلیات احوال این خدیو بیهمال است قدری
از انساب و نیز از لوازم انتقال برسم اجمال نگاشته توضیح بیان میکند که آنحضرت از ایل قرقلو و قرقلوی او یکی از
تیره‌های افشار و افشار از جنس ترکمان میباشند و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بود در ایام یسکه مغول از ترکستان استیلا
یافته از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان توطن اختیار و بعد از ظهور خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی از آنجا
برما به تعقر بیات کوچ کرده در چشمه کوکان از اعمال ابیورد خراسان که در سمت شمالی مشهد مقدس و بیت فوجی
واقع و در قرب جوار مرد شاهجهانست توطن اختیار و در تابستان بآنجا ییلاق و در زمستان در دستجرد دره جز
قشلاق میکردند تولد آنحضرت در یوم شنبه بیست و هشتم شهر محرم الحرام سال هزار و صد و ده هجری مطابق لوی ئیل در قلعهٔ
دستجرد دره جز در مکانی که بالفعل عمارت عالیه در آنجا احداث و بمولد ابوی شهرت یافته اتفاق افتاده
باسم جد خود نادر قلی بیک موسوم گردید و در پانزده سالگی قدم در معارج رشد گذاشت چون در میان تاجیک و ترک
و خورد و بزرگ مظهر کارهای سترگ گشته در مبادی حال آثار دولت و فر و اقبال از ناصیهٔ احوالش ظاهر و امور عظیمه از
دست مؤیدش صادر میشد در عالم خرد نادر آفاق بود و مبین الانام بنام نادر قلی بیک مشهور شد در بیان آغاز کار
نادر کامکار بتائید خدای آفریننده کار از آنجا که نقش بند کارگاه وجود در ربط و پیوند مراد حب راتا ربود و بسای تعالی
بنی آدم ساخته و باین جنس گسترش طراز جامهٔ قوام و جام بر برد جانش نوع شیرانداخته تجدد مخصوص خداوند صمد است
و تفرد و شایستهٔ ایزد یگانه الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد حضرت ظل الهی در آن اوان که آغاز ایام

شباب و جوانی و بهار گلزار زندگانی و هنگام ریحان و ریحان عیش و کامرانی بود و مایل تاهل گشته با باباعلی بیک کوسه احمدلوی که
از رؤسای افشاریه ابیورد و همیشه در آن ولایت با ترکمانیه و اوزبکیه معرکه آرای رزم و نبرد بود از جامه خانه نسبت حسن آن
دودمان تشریف زیبای مصاهرت در بر خویش دید آنحضرت طالب پیوند و راغب انجاح استدعای چنین آن سعادتمند شد
اگرچه از چندی افشار سالک طریق امتناع و هنگامه آرای جنگ و نزاع گشته جمعی از رؤسای آن طایفه باین علت
آتش شاهد هجر انگیز و عناد شدند بالاخره بحکم قضا امر مواصلت صورت وقوع یافته از آن مخدره سرادق عفاف
در سال هزار و صد و سی و یک هجری در شب یکشنبه بیست و پنجم ماه جمادی الاولی ده ساعت و نیم از شب گذشته
شاهزاده رضاقلی میرزا بوجود آمد بعد از پنج سال آن مستوره رخ بنقاب تراب کشیده همشیره دیگر او را در سلک
حریم عفت انتظام در آوردند که نصرالله میرزا و امامقلی میرزا که هر دو گوهر آن درج و اختر آن برج اند که در آغاز ظهور کوکب اقبال این
خدیو بیهمال وقایع امور که در بیست دره جز و ابیورد و مشهد مقدس و قلعه جات آن ناحیه داشت از آنحضرت با قاجاریه
و اضداد از قاجاریه و اکراد و اوزبکیه و سایر ارباب عناد بوقوع پیوست کوشش و سعی که از اهل ایران و بداندیشان در
اخلال کار بظهور آمده و جنگها که با هر روز دیک و ترک و تاجیک واقع شده تا آن طایفه را رام و سرحدات را
قرین آرام کردند اگر شمه از هر یک سمت تحریر یابد تاریخ سطری خواهد شد بیرون از اندازه و کتابی میگردد
خارج از حوصله قبول تدوین و شیرازه لیکن چون در این روزنامه ظفر با اختصار سخن مأمور و غرض اصل ضبط
ضبط کلیات امور است لهذا ابحاث برسم اجمال اکتفا مرعی داشته کمیت قلم را بجانب اختصار عنان گرای میسازد
که بعد از آنکه بزم آرای بحران از غیرت سرای ایران ساز ناسازی کوک کرده در هر گوشه از مخالف و عراق نواها
و از هر سری چون کمانچه طنبور صداها بر خواسته ترک و تاجیک چنگ آسا بناخن حسرت خراشیدند و چنگ
و ترک قانون خوبی از دست داده در دایره محنت کف زنان افسوس کشیدند و هر جا قوی دستی بود سر از
گریبان خودسری در آورده دون فرازی بر آمده پا از اندازه بیرون گذاشت و هر جا خشک مغزی بود مانند چوب
قد علم کرده شاخ سربلندی بر افراشت از آنجمله ملک محمود سیستانی بطوریکه سبق ذکر یافت بدر رو از جادهٔ اطاعت
بر تافته در مشهد مقدس استیلا یافت و حضرت ظل اللهی آن اوان در دره جز و ابیورد و کلات و باقی سرحدات
دشت مشغول ملکداری و بچنگال خونریز جلادت شهباز اوج دشمن شکاری بود و مانند شیر ... پیوسته

صید

10

صید چنین طعمه بخش کام پلنگانه خویش بودند چون دیدند ساقی چرخ مینا از ساغر ماه و مهر خونابه غم بکام اهل ایران
ریخته و حریفان ستمکار ظرف زمانه از بدمستی کاسه بر سر ضعیفان شکسته و راه زن فتنه جری و دست تطاول
گشوده راه آسایش بروی هر روز دیک بسته این معنی را حوصله غیرت آنحضرت بر تافته بالهام خداوند بی نیاز
و انجاد بخت فرخنده طراز و نیروی عزم بلند و قوت همت ارجمند طوایف افشار و اکراد و باقی ایلات سکنه ابیورد و دره
جز و کلات را بحوزه خدمت خود در آورده و کلات را که حصن حصین و حصار متین قلعه خدا آفرین بود با قلعه دره
و ابیورد که پیوسته جولانگاه شهب گیتی نورد و مسکن و مأوای دولتخواهان اخلاص پرورد بود برای فراغت
بیدق حکم از دست اختیار رو بیاری جناب کرد و کار را آغاز کار کرد بمداری غضنفر صولتی که مهابت صلابتش نه در نام شیران
کند کجا حوصله ورزد که هر کف رخصتی از زور باه بازی چرخ پلنگ خود دعوای برتری کردن افرازد و سر دریا
که همیشه گردن فرازان گردن بطوق اطاعتش خم داشته اند کی روادارد که گردن اطاعت بدیگری خم سازد و بطلا
عمده که بهمراهی ترقی سر قدم ساخته سالک طریق اخلاص گردیدند دو فرقه بودند یکی افشاریه که شرف انتساب
بآنجناب داشتند و دیگر اکراد ساکن دره جز و ابیورد که از ایلات معظم خراسان میباشند هر چند طوایف دیگر
نیز در میانه بهره اندوز خدمت خدیو فرزانه میگشتند اما آن دو طایفه از بدو حال بهمدستی تایید خدای متعال
بازوی اقبال خسروی را نیرو داده دست خصم افکنی و ساعد بخت فیروز را بامداد سعادت پنجه دشمن شکن بوده
بعد از چندی بعضی از افشاریه و اکراد که صحراگرد وادی سالکی بودند بوسوسه شیطان مخالف آرای گشتند
از افشاریه فرقه که صاحب قلعه و جمعیت بودند بمتانت مکان و عدت خود مستظهر شده با آنحضرت در مقام
کاوش و بعضی بارض اقدس رفته با ملک محمود الفت و سازش و از اکراد دره جز و ابیورد و جمعی از اکراد خبوشان بر
وادی با ترکمانیه عقد مرافقت بستند و هر یک بقدر امکان رنگها ریخته و شعبده بر انگیخته با آنحضرت در آویختند سوای
بیست و چهار صد خانوار از ایل جلایر که با بیقلی خان وکیل و محمدعلی بیک و ... خان نام و باقی رؤسای خود ...
در اتفاق فتوری در اخلاص قوی بنا کار راه ندادند در شدت و رخا ملتزم رکاب فیروزی انتساب ...
... بدنباله روی خورشید قباب و آنحضرت با قلت اعوان و کثرت خصمان دامن همت بر میان زده با
... گزین خوابگاه راحت ... عزم افراشته و با هر فرقه بنای گیر و دار گذاشته

در بیان

توجه موکب فیروزی کوکب مقدس کجانب ارض اقدس ایمعنی مانند بدر انور روشن است که صلوهٔ جنود کواکب و انجم تا ظهور کوکبه
آفتاب است و بلند پروازی خفاش طبعان تا طلوع طلیعهٔ تیر جهانتاب بهیچکه در مقدمهٔ کتاب سمت گذارش یافت
بعد از آنکه ملک محمود در ارض اقدس آغاز خودسری کرده رؤسای ایلات خراسان از راه ضعف نفس و دون همتی
بطوق خدمت او گردن نهادند و در اطاعت بر رویش گشادند از آنجمله قلیچ خان نام بایالو و امامقلی ایرلوی افشار
بودند که از جلالت مادرزادی برتافته و نزد ملک شتافته صدد انجمن کت ادای فشارتیه بر طبع غیور خدیو بیهمال
ناملایم افتاده بچاره جویی کار ایشان پیک خیال را بهر طرف روانه و در تدبیر این امر طالب بهانه شدند تا آنکه
ملک صاین را انگیخته چون در ملک خراسان همیشه از جانب آنحضرت اندیشه مند و هراسان بودند معتمدی را ایمان
مندانه نزد او روانه کرده پیغامات مؤکد بعهد و یمین فرستاده که ما را از آمدن بارض اقدس بغیر از حمایت
حال مسلمانان منظوری نیست اگر در عالم ایلیا موافقت در عمل کرده منتج خواید خیر و باعث شده اداره جهان عرض خواهم
بوده آنحضرت نیز قبول مسئول کرده عازم ارض اقدس شده بعد از حصول ملاقات که هر روز با ملک اظهار صداقت
کرده در خفا در مانع و در خلوت و آشکار در وجود دشمن دفع کند تحت باقی زیبه و حلایر که در خدمت آنحضرت
بودند مجهد گشته بودند که در جرید بازی خود سازی کرده مهیا باشند منظور آنکه آنحضرت در اثنای بازی ذات
نازی جلو اسب ملک را ببرده با تمام کارش بپردازند و هواخواهان نیز هر یک بحرفیان و اتباع او دراندیگر
ایشان از ترکت دراندازند روزی که در میدان کاوسلوک مشهد با ملک گرم جرید بازی بودند بعزم عنان
گیری ملک دست اندازی چون زمام ترس امور در دست ایمل قضا است تا بند دست مبارک آنحضرت
که پنگه تاز آسمان در نخش از پنجه آفتاب بیشتر دست بر زمین گذاشته دست آنحضرت بر دامان اسب ملک خورده
جلو بدستش نیامد ملک شده بجائکه سرپست باده هوش بر پای نخوت برد توقف اینمعنی نکرده بعد از انقضای میدان
بکناری شتافته عطف عنان کردند اما آنحضرت هم پیوسته در کمین وقت بوده تا آنکه بنصایح مشفقانه امامقلی قلیچ خان
و امامقلی کرده باظهار التیام ایشان را با خود رام ساخته بعد از آن ملک را بالنسبه قریحی مشهد ترغیب شکار کرده
بخواهش آنحضرت دیگر روز بشتر حرکت و حضرت ظل اللهی روز دیگر قلیچ خان و امامقلی را بکف رهنمون شکارگاه
برد بعد از ورود تعزیه یا مجانه مزاحم اعمال مشهد مقدس چون صید بدام افتاده بود از دست رها کردن مقتضای

عقل

11

عقل خداداد نبود آن حال تغو را که در ظاهر چون قبضهٔ شمشیر لاف دستیاری و در باطن لسان دم شمشیر دم از خونخواری میزد از
میان برداشته و از آنجا عازم ابیورد شده ایلات آن ناحیه را جمع کرده جهت دفع کینه جویان ملک شدند در بیان آغاز
محاربه جناب نادری با ملک محمود سیستانی بعون جناب باری ملک محمود بعد از وقوع این واقعه وحشت انگیز چون دانست
که از شیر خلاف آن آزاده بر وحد تیغه راست گشته جز برگ سید منجان بری نخواهد خورد بار گران زیاده بری را که بر دوش داد
لبر فرار نجات نخواهد بر غدلت جلوس بر تخت انتقال گردید هب روز اول که دیدیش گفتم آنکه روز دم سیه گند است
پس با اکراد جمشکزک دنت که بان متفق شده بدفع نادری بر در زیرپا کار خلف را آماده سازند اکراد با دحراب
دادند که اجتناب کردن وزارت مؤید و دلاورست مبسوط الید جمعیتش بسیار و استحکام مکانش در غایت تقرر شهادر
اینمعنی از حوصله ضمیر ما بیرون و این خیال از حیز قدرت ما افزونست ملک چون عذر ایشان را شنوب بحکم داشته از کلی غفایی
جواب آنکرده استشمام رایحه حرونی نموده عزم تنبیه الطایفه کرده چون راه کلات و حجیه و جهانه مشتمل بر استنامات
عظیم و قلعه جات محکم بود عزیمت آن سمت را مقرون بمصلحت ندانسته با پنج هزار کس از انداره ادکان روانه
خبوشان گردیده و در منزل مزبور مجدداً اکراد کس بمعذرت خواهی نزد ملک فرستاده پیغام کردند که حرکت او باعث
وحشت اکراد و موجب نزاع و فسادات از این ماجرا در گذرد از آنجا که ملک محمود ماده خود بینی دماغی شده بود
فرستاده اکراد را قطع بینی کرده باز گردانید اینمعنی سبب مباغی عموم اکراد گشته باستیناف لوازم سرکشی برخاسته
بعزم مدافعه پیش آمده از ناساعدی بخت مغلوب گشته فرار و در قلعه جات خود متواری شدند و ملک بلا
مانع داخل خبوشان گشته مبالغه انتست که قلعه اکراد را تاخته جمعی از عورات و اطفال ایشان را بورغه مال در ارض اقدس
ساکن ساخته و زمام اختیار ایشان را بدست گیرداد لا تاخت قلعه دیرانلو را که در دو فرسخی خبوشان واقع و شقاقی آن
جماعت را بتسهیل خاطر خود ساخته محاصره کرده در خلال آنحال خدیو بیهمال مانند بلای ناگهان بسر وقتش رسیده
توضیح انیحال آنکه بعد از وصول خبر ملک بسمت خبوشان حضرت ظل اللهی چون بحر جوشان و رعد خروشان بالشکر کین
شان و افواج رزم کرشان از راه تعقب ریاست بعزم اعانت اکراد ایلغار و در اثنای کار در ۵ فرسخی خبوشان
تنجوچی از اتباع ملک که اسباب ترکتاز او در مشهد مقدس می آوردند جابر گشته اکثر را مقتول و معدودی را از
آنکرده از ورطه هلاکت جان از السلامت بدر بردند ملک محمود از این واقعه بحر کند قلعه گیری را نابت و شمشیر عاجز

لشکر را آب داده اطراف کبر قلعه در شرف تسخیر بود که دفعتاً حضرت ظل الهی با جوانان صف شکن و دلیران مردافکن عربده
جو و ستیزه زن از یکطرف نمودار گشته بحمله زهره شکاف قلب لشکر محمودی شکافته خود را بپای قلعه و سران قلعه خود را
بپای او رسانیده نداز تنگنای محصوری نجات یافتند ملک چون پیش از وقت بنا بر مراسم حزم در رجال قلعه سنگری ترتیب
داده بود بعد از وقوع و تلاقی ظهور شکست از جوی قلعه فرار و در سنگر خود تحصن اختیار نموده حضرت ظل الهی عورات و اطفال
اهل قلعه با مال ایشان از قلعه در آورده در یکطرف قلعه در جانب دشت نزول و در تنبیه اکرادی که از خوف ملک در
سیخوانها متحصن گشته بودند از مژده ورود موکب اقدس حیات تازه و بهجتی بی‌اندازه یافته بار و سامان قدم ساخته بخدمت
آنحضرت پیوستند بجلدی از روی مصادقت عهد بندگی بستند روز دیگر که ملک نیز از اعلی خود شمشیر جهان افروز از قلعه
افق تیغ کشیده آهنگ جنگ نمایان کرد ملک محمود لوای عزم افراخته طرح جنگ انداخت چون حریف را قاهر و
دست مطلب را قاصر یافت گسسته عنان و شکسته سنان روی برتافت و تفنگچی و توپخانه را حصار خود ساخته
بطرف ارض اقدس شتافت آنحضرت نیز بعد تا عشرت آباد سر حد مشهد و خبوشان از اطراف ملک کرد اکراد
کردند که شاید ملک از پناه توپخانه بمعرکه جنگ آید فایده نکرد چون طایفه اکراد دشت و تاتار منکر رقیب
و تفنگ بهمیه با تیغ و سنان خصم افکن بمیدان جنگ می‌بردند آنحضرت ایشان را از آزار و کمکی بتوپخانه و تفنگ
ساز حزم دانسته ترک نموده از عشرت آباد در امر خود ساخته خود بجانب ابیورد و حرف تمام عزم کرده
ملک نیز عزم باره راه عنان یافته و در ارض فیض توام گردید **در بیان تسخیر نیکا قلعه و باقی قلاع ابیورد**
بزور بازوی ظفر پیوند چون اکثر قلعه جات ابیورد که در تصرف افشاریه اکنون در حیطه محمودی شده در صدد
مخالفت بودند از آنجمله جماعت ایرلوی ساکنه نیکا قلعه بودند که در حوالی دشتی ابیورد واقع است هرچند موسم
زمستان و لشکر سرما عازم ... تاب و توان بود و لیکن حضرت ظل الهی را که همیشه برکرم همت تایید ربانی بود
بشدت بردار این عزم ظفر پیوند ... و دل سرد ... با دلیران عرصه ... قلعه مزبور را احاطه و اطراف
آنرا بخاک و خاشاک ... بلند کرده آسیده و خانه ... کار رسانیده پس حواله
دیگر ... قلعه ... تیر و تفنگ ساخته بعد از چند روزی که ... طایفه را آتش
... اهل قلعه ... نسبت ... بمعذرت ... ندامت ... اطاعت

کردند

12

گذاشته و آنحضرت اساس قلعه را برکنده و اهل قلعه را کوچانیده بابیورد و سایر محال برگردانیده ... اهل قلعه با عواده نیز که
طایفه کوند و لوی ... بودند در زمره اتباع ملک محمود انتظام یافته رخ از اخلاص کیشی برتافته بودند بعد از تسخیر کار
نیکا قلعه رایت توجه بآنصوب افراخته و مدت سه ماه آنقلعه را بتضییق محصوری انداخته بحکمت از دو طرف حوالی آن ترتیب داده
خاک ریخته بلند ساخته استادان نقب زن و چاه جویان خاراشکن آغاز نقب زدن کردند ... نقب
زیر حصار اهل قلعه از کنج کاوی بیل و کلنگ تفکر برد و بنیان ... رشته نقب را بدست آورده چون شد آب بر آن
آتش فتنه را افروخته بر و بنیان نیز پیش دستی کرده نقب را از بار و ... آتش زدند چند نفر از قلعگیان در
نقب بودند ... با دل سوخته و جگر تفته روانه دیار عدم شدند دیوار قلعه نیز منهدم گشته اما قلعگیان
باز چوب و خاشاک بآن موضع ریخته راه دخول بر سپاه نصرت پناه بستند چون شغب کاری ساخته شد بیل داران
بیلداران از اطراف جمع آورده چهار حد قلعه را بفاصله صد زرع کم بیش از خاک و خاشاک بنایه تل بلندی که
بیست و سه زرع عرض و نه زرع ارتفاع آن بسته اطرف کرده سد بسته آب بآن جاری کردند و در عرض ساعت
آب احاطه حصار کرده رخنه بر اساس ثابت و قرار دیوار انداخته بنیاد قلعه نیز در دستان سیل ... چون خانه
حباب بآب رسیده و در برج و بیوت آثار خرابی ... ظاهر گردید مردم آنجا که طالع را در برج آب منقلب دیده
دست از جان شستند از عین اضطراب مانند سرشک از خانه چشم روان گشتند لذا روی ندامت بپای سرور جهان
فرو بخشیدند ... چهار نفر از روسای آنطایفه را که سرمایه فساد بودند معروض تیغ یاسا نموده برات نام ...
قلعه را که مرد ... بود ... تفنگ نشانه فاتحه شهاب ثاقب ساخت و برات حیاتش را بآتش حواله
کرده ساکنین آنجا را القلاع دیگر فرستادند پس بجانب ابیورد تحریک لوای ظفر پیوند و بعد از چند روزی بهمت
بلند عزم تنبیه قلعه را انجند گردید چون قراخان که بزرگ قلعه مزبور بود جمعی از ترکمانیه با خود متفق ساخته بهوای
خواهی ملک محمود آتش فتنه می‌افروخت حضرت ظل الهی در حین مشغول محاصره با عواده بودند ...
ذکیل جلایر را با چراغ بیک افشار و جمعی از دلیران نامدار با طفای آن نایره مامور ... چون آب را انجند ...
بند کلات منشعب میشد مامورین در ... گذاشته برجی ترتیب دادند که محافظت آب
کرده نگذارند که داخل قلعه شود قراخان نیز با جمعیت خود بعزم مدافعه بر سر برج آمده با مامورین محاربه ... و شکست ...

داده جمعی را قتیل و چراغ بیک را دستگیر کرده همانا طالعش خانه روشنی میکرد در روزیکه آنحضرت تسخیر باغواده فراغت یافته
وارد ابیورد شدند آنخبر ملال انگیز بموقف اقدس رسید شهباز همت والا بعزم شکار زاغ نانجند چنگال جلادت تیز بر پنجه
یارا خونریز ساخته هنگام شام بجناح استعجال حرکت و از براهه میان جبال با دلیران معرکه جدال خود را بچهارده رسانیده متوقف
سپاه را جمع و تهیه اسباب قلع و قمع کرده در برابر نانجند جلوه فرمای شهب برق جهنده گشته جمع از پیادگان
جلادت قرین بدر قلعه تعیین نمودند که بنگهبانی دروازه اقدام و اگر ترکمانیه قلعه قصد فرار نمایند اعلام کنند و در آنروز
قلعگیان اقبالی نکردند چون بلند اقبال بچهارده برگشت از اتفاقات در همانشب جمعی تاتار به مرو بامداد و قراخان
آمده با جمعی از قلعه بیرون آمده ایشانرا در کمین کین بازداشته و خفیه باز بقلعه بازگشت شب پیادگان در قلعه
خروج آنجمع را از قلعه تصور فرار ترکمان نموده خبر بکد بلند اختر رسانیدند آنحضرت وقت صبح بر کتیز نزدیک سوار
شده و در شیح از چهارده رو بنانجند نزدیک شده قراخان دفعتا بهیات مجموعی از قلعه سوار شده بر ترکمانیه
از سمت میمنه و تاتاریه از جانب میسره از کمینگاه ... با شمشیرهای آخته بر قلب سپاه کینه خواه تاختند آنحضرت
نگهبارای [illegible] بسیاری [illegible] اول وان یکی مانند [illegible] از فلک حرد دیگر [illegible] کرده اندیشه نکرد
با دلیران [illegible] پای ثبات فرا فشرده و دست باستعمال آلت حرب دیگار بردند و در اندک زمانی جمعیت ایشانرا
چون طره حوران تاتار را برهم زده روی ترکمانیه نمانار دانه وادی فرار گشتند و مرکب والا با نصرت و فیروزی و ظفر
بچهارده برگشته مقارن آن جمعی از تاتاریه بادای مراسم اعتذار بخدمت خدیو کامکار آمده استدعای معاودت
افشاران با چراغ بیک نمودند و آنحضرت نیز مسئلت پذیر گشته گرفتاران را از طرفین مرخص نمودند تاتاریه جانب
بخارا عازم مرو شدند روز دیگر سلطان این بلند طارم از قلعه چهارم رایت اقلیم گیری برافراخت و فرداش
شب در مقابل از زمین برانو برانداخته خندیوار جهد بعزم اتمام کار قلعه نانجند اعلای لوای ظفر پیوند کرده چون
قراخان حال خود را تباه و روز خود را سیاه دیده دست در دامن استیمان زده از قلعه برآمده متعهد شد که از [illegible]
و متقبل مراسم فرمانبرداری باشد والا آنحضرت نیز بدین حرکات [illegible] و از عفو بمقرون دز ترکمانیه قلعه را کوچانیده بمرو
ابیورد توجه فرمودند و آنحضرت از آنجا بقصد تعرف شاه [illegible] که هر روز در [illegible] تمنای [illegible] جلوه
ترکمانیه [illegible] که در حدود [illegible] و [illegible] سلطان [illegible] کلامی در زدن

یا از جاده انقیاد بیرون گذاشته ولایت را تصرف کرده بودند حضرت ظل الهی بعزم تنبیه ایشان از ابیورد با بکیه تازان عرصه
نبرد وارد شدند و محمد حسین بیک ولد سام بیک وکیل جمشکزک لما اظهار بیرکار اخلاص حی بن دمان دولت اساس میکرد
حسب الاشاره اقدس با جمعی از اکراد هراخراه از خبوشان بر کنب مقدس بیوست بعد سلطان ... حقیقت حال در
گشته چون تاب مقاومت نداشت با تمامی ترکمانیه آتشمند ارد با غبادد شادو در سه فرسخی نساء از اکابر خود بکشت
سعید و جمعی از روسا و اولاد دستان آستان فرسانند اظهار ندامت و شرمنده گی دخلیه بعهده صداقت ونیده که
کردند پس زمام عزیمت بجانب ابیورد انعطاف و محمد حسین بیک جمشکزک رخصت انصراف یافته در خلال آن احوال
باز قراخان از نانجند بر اسر پنجه خذلان گریبان گیر جان گشته با چند نفر در خاطر زشت سرشت مخمر کرد عمل الفعله کرده بود
بذات مقدس رسانید یا از اخلاص کیشان عذر و کینه بداندیشان را بعوض خدیو دیشان رسانیده اکثر ایشان مورد
تیغ سیاست گشته **در بیان آمدن رضاقلیخان از دربار شاهی بامر سرداری و خاتمه کار او** در اثنای
اینحال رضا قلیخان نامی از دربار پادشاهی بسرداری خراسان تعیین گشته در عرض راه در حینی که سردار عازم
خراسان بود بنابر آوازه شوکت نادری که سامعه افروز دور و نزدیک بود اعلام کرد که آنحضرت نادر و دولو خان
خبوشان گشته سلسله جمعیت را با کراد انتظار داده بر تنبیه ملک بپردازد در برای والا معلوم بود که معامله اتفاق اکراد
با آنحضرت ممتنع الوقوع است تنها با دلیران گزین و رزم آزمایان نصرت قرین برای توجه بجانب ارض اقدس از خبوشان
منزل موسوم بمرکنبر راه که در یکفرسخی مشهد مقدس در سمت خیابان عالی واقع است جولانگاه باد پای سمند ساخته ملک
نیز با استعداد تمام بمقابله شتافت فیمابین نایره حرب اشتعال یافته دلاوران ظفر توامان تیغ تیز را بر ایشان حاکم و جمعی
از اعوان ملک را با چند نفر از سرکردگان ایشان روانه دیار عدم ساختند ملک از صدمه حمله شهباز بلا
یلان مانند صید زخم خورده شکسته بال خود را به پناه شهر کشید خدیو بهمال نبرد آزما نیز از اطراف شهر را بستر اقدام
جولانگاه ساخته قلعه طوس که موسوم بقلعه حاجی نراب و در سه فرسخی مشهد مقدس در جانب غربی واقع است
متوکل به نصرت ... کرده راه آمد و شد را بر ملک بسته در هر سه روز یکمرتبه از هم نبرد کام با فوجی جرار
هنگام در حوالی قلعه جولان نمایند و زخمهای کاری بتیغ و سنان زخمهای اندوه بر دل محمودیان می گشادند محمود
چون از نوم ... میدان ... آنحضرت رسیده است معلوم او بود که بجنگ میدان حرفه نخواهد برد از شهر

چند انکه پشت بقلعه داده کرد و مبلغ بسیار از مردم آن توابع و نواحی خدمت آنحضرت را اختیار کردند اما چاردیوار
شهر را مالک ملک شد در سیاق ابیجال رضاقلیان وارد خبوشان گشته شاهوردی بیک تنخوازلو با جمعی
دیگر که همراه رضاقلیان بودند شعبده انگیز تدبیر گشته برضاقلی خان حالی کردند هرگاه جناب نادری باین نحو عهد را
با ملک شکسته سازد و برای نام و ننگ افزار سرداری تو ضایع و نقص در شأن شوکت تو واقع خواهد شد
رضاقلیان بعد از استماع این سخنان کاظم بیک خبوشی خود را بجانب نادری فرستاده پیغام کردند که جناب
با ملک معزول بحزم نیت عنان تهور کشیده قدم پیش نگذارد بعد از وصول فرستاده و ابلاغ این پیام آنحضرت
نیز دست از جنگ بر داشته با انتظار ورود سردار در همان قلعه حاجی تراب را متوقف که فیروزی مآب نشسته
سردار نیز در سر راه اکراد خبوشان را جمع کرده عازم مشهد و مرحله پیمای وادی مقصد گشته ملک بعد از آنکه
شنیدند که سر رشته کار و زمام اختیار بدست سردار در آمد چون حالت او و شأن شوکتش معلوم ملک بود خود
بر دیده ظفر چشم روشنی یافته با خاطر آرمیده از مشهد مقدس بعزم مقابله با تفنگچی و توپخانه از راه سر ولایت بیرون آمده
گشته بدون اندیشه و مخافت طی مسافت کرده وارد جناید سردار نیز بنه و اغروق را در قلعه حاجی تراب
گذاشته از راه دهنه با اتفاق اکراد متوجه ارض فیض بنیاد گشته در باغ خواجه ربیع که فیروز سنج مشهد نصف جام اقامت
کرده در آنشب خبر ورود با اهل مشهد اعلام و ایشان را با طاعت خود و گشودن دروازه ترغیب نمود هنگام
صبح اهل مشهد بر مخالفت ملک اتفاق کرده دروازه را گشودند با اتباع ملک که در میان شهر و بازار
بودند در آویخته ایشان را مقید و چند نفر از اعیان در عرق ریز شتاب برای ابلاغ نوید این فتح الباب
روانه نزد سردار نمودند از امور اتفاقیه اینکه ملک بعد ورود بجناید مطلع گردید که سردار از راه دهنه داخل
همت بر میان زده عازم ارض فیض شاب و احمال و اثقال و لشکرش در قلعه حاجی تراب
است در جناید مکث نکرده بسمت قلعه مزبور روانه و سردار همان شب وارد باغ خواجه ربیع گردید آنجمعیت
افزون خاطرش گشته با جمعیت خود بر سر راه ملک رفته ملاقات فریقین وقوع و قشون سردار دسته دسته از
اطراف بملک حمله ور گشتند اما چون ملک توپخانه و تفنگچی را محیط لشکر خود ساخته و قشون سردار را تفنگدار
تفنگچی و استعداد نبود حملات آن فوج رخنه ارکان ثبات و قرار ملک نگشته کاری از پیش نبرد سردار جنگ را

مودود

14

سر قوف و عنان بجانب شهر طوس معطوف داشته لشکر از جهت کسر در بالین قلعت نکرده لشکریان نیز شیوه
مشهد از خویش را پیش گرفته هر یک در گوشه رخت اقامتش افکندند و فرستادگان اهل مشهد بعد از ورود در باغ
خواجه ربیع که جای سردار بود را خالی دیدند بتعاقب او شتابان گشته در مکان مزبور وارد عسکر سردار شده رسانیدند
این اخبار گشته سردار نیز با اسمعیل خان حاکم افغان مرو و کاظم بیک خبوشی خود را با جمعی از قشون در کمال تعجیل بجانب
شهر گسیل کرده بضبط شهر پرداختند و چون ملک محمود حیات سلیم از منسوبان خود مهدی نام مشهدی که در آن
اوان وکیل مهمات حرمش بود و محول داشته بود و او را در ارک گذاشته مهدی نام آنشب جرس رکسان ملک را
برداشته برج و اطراف دروازه ارک متواری و مشغول دفاع و خود داری شده اما آنشب کس فرستاده ملک را
از اتیان خود آگاهی بخشید ملک ذوالفقار با توپخانه و جمعیت بجانب شهر ایلغار کرده بود در دروازه ارک که در تصرف
مهدی بود داخل شده ابواب جنگ گشوده قزلباشیه را پای ثبات شکسته چار رفته و داع صبر و قرار از دست داده شهر را
قرار کردند ملک بار دیگر شهر را تصرف کرده با شهریان نفاق اندیش راه مواخذه و مصادره پیش گرفت حضرت ظل
الهی هر چند از آیینه عیان صورت انجام را بعین الیقین دیده بود دانسته که مآل کار سردار ناپایدار بکجا قرار خواهد یافت
اما بعد از آنکه غنچه سر رشته این امر مبهم در گلبن رسوایی گل کرده معلوم نظاره گیان این چمن گردید حضرت رفاقت نظام را
جز ثمر ندامت باری و گلستان احوال ایشان را امید بهاری متصور بودن اینکه سردار را ملاقات نماید عزم بمورا
کرده سردار نیز متوجه خبوشان شد از سه ماه با زنهیه سرداری را از سر قزلباشیه دلگرم داد و کرفته هوس جلت اظهار
حیات اعاده این تمنای مرده رنگ کرده بر سر شهر مشهد آمد دوباره ملک محمود بمقابله او پرداخته او را بسمت
خبوشان گریزان ساخته اینمرتبه کار سردار بالمره از حلیه انتظام عاری گشته دیگر لوای اقتدارش قد علم نکرد

در بیان سرداری محمد خان ترکمان و سلطنت ملک محمود و محاربات جناب نادری با او

در آن اوان آذربایجان متوکر که
پادشاهی مبرود چون انجم لسبع اعیان دولت رسید رقم عزل بر صفحه احوال رضاقلیان کشیده محمد خان ترکمان را
بسرداری خراسان منصوب ساخته لوایش از آنکه محمد خان وارد خراسان شد ملک عرصه ملک را خالی دیده
اولا تسخیر نیشابور را پیشنهاد خاطر ساخته ملک اسحق برادرزاده خود را بسر نیشابور فرستاده جماعت بیات ساکن
نیشابور را چون در عرصه خراسان سوای جناب نادری کسیکه با میدواری ترقع و مدد کاری او را از توانایی داشت

نیز بیند در مقام استغاثه آمده حقیقت حال را بعرض اشرف اعلام آنحضرت نیز بنوید متوجه شدن موکب والا و تهدید بود کم فرمود که
الملک ما نحن فیه را بالمشافهه تا مژده رسان گوشمال اعدا گشته و خود در استعداد سلک جمعیت را از فشار روا کراد کلات و درجز
و ابیورد منعقد ساخته متوکل بخدای یگانه بعزم امداد ایشان روانه گشته اکراد خبوشان نیز بموجب اشاره اقدس بمعیت ایشان
پیوسته بعد از ورود بنیشابور ملک اسحق مغلوب و مقهور جمعی از اتباع از مرحله جات در گشته خود بکش دربای تحصن
شد بعد از وقوع این امر عالیجناب بعنوان مآب ملا رفیعای گیلانی ساکن ارض اقدس که سرآمد فضلای عصر بود از جانب
ملک محمود برای اصلاح ذات البین وارد نیشابور گشته چون شیوۀ جوانمردی و فتوت اقتضای حمایت طرف عاجز
و زبون میکرد مروت کریمانه مقتضی آن شد که ملک اسحق را از تنگنای محنت در حصن در روانه ارض اقدس سازند که بمعامله
رسم عاجزنوازی ملک را از همین جهان سرافرازی ساخته استکشاف رای وارا اونیز درین ضمن کرده با شنید
طایفۀ وحشی نژاد اکراد بنابر واقعات زمان ماضی با یمنی راضی نگشته بمقصد ارض مال و ایذای حال ملک اسحق دیدند
اراده ایشان چون منشور اذن از دیوان جناب نادری در دست نداشت در عقدۀ امتناع مانده در آنهنگام که
این اندیشه گریبان خاطر اکراد را در کشش و نایرۀ شرارت انگیز هوای ترکتازی نعل بر پای درون ایشان را در
آتش داشت ملک محمود از حقیقت حال واقف گشته بسرعت تمام عازم نیشابور گشته در منزل قدمگاه پای ثبات
افشرده اکراد نیشابور لوای مجادله افراشته چون ملک محمود از بیم تیغ دستان جان ستان دلیران جمیع
کشیدن یگانه را سنگر خود ساخته با خدنگ ظفر فرجام هر از یکجانب میدان اقدام نیکرده کاری از پیش نبرد ناچار بآتش
منهدم بعضی از سنگرهایش منعدم گشته اما چند نفر از قرب روا کراد نیز جهت اقامت بمنزل منیه کشید ابراهیم خان
برادر آنحضرت نیز رخ دار گردید و بنابر آنکه همیشه بوتۀ سرکشی طایفۀ اکراد از شرب آب بجا کام خورده در
میان خود در کرده کامل آرای ندانسته با دلیجه و اسباب بدست آورده بود ناز از جولت جهت از غلبۀ تشویش بهر یک از
خویش و بیگانه ساکن خود پیش گرفتند و از رفاقت آنجماعت کاری متیسر نشد ملک بعد از وقوع اینحال نیشابور را محمود بر
ساخته ایل شد چون خود را در معرض مخاطره و تنگنای محاصره یافته از در عجز در آمده قلعه را تسخیر و ملک آنولایت را
بفتحعلی خان بیات حاکم سابق تفویض نموده آهنگ ارض اقدس کرده بعد از ورود بنابر مرض ضعف بنیاد در خود کمال
استغنا دو آغاز فرمان دهی و استبداد کرده انتساب سلطنت برسم وزرند حید خود را ملقب

بکیان میدانست کلاه کیانی برای خود ترتیب داده لیکن هاتف قضا از کلبۀ لسان الغیب این بیت بگوشش میخواند نظم
نه هر که چهره برافروخت دلبری داند ❊ نه هر که آینه سازد سکندری داند ❊ نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست ❊ کلاهداری
و آیین سروری داند ❊ چون امامی بوقوع قضیۀ ایشان مشهد و ابیورد از اطاعت او بر تافته در آنهنگام تسخیر آن کرده ملک
اسحق را باین امر مامور ساخته مردم بوقوع را بتصرف کرده برگشته بود آنحضرت بعزم جرکلای مشهد بسمت الاکان نهضت فرموده
ملک نیز از مشهد مقدس بیرون آمده که بعد از فوت آنحضرت بدر دارد از آنجا بر سر خبوشان آید در اثنای ... شهر
تلاقی فریقین اتفاق افتاده تدبیر مخالف تقدیر در بیست نفر متجاوز از اتباع آنحضرت قتیل و دستگیر گشته بقیه دار عزم
ذو باز خود کرده آنحضرت با هفت نفر وارد کلات و ملک عازم تاخت خبوشان گردیده بعد از صدور این وهن
دفتر رفتار را به در باب حسد و عناد و وحشت افزایی فتنه از راه قصور اعتقاد در رفته از ترکمانیه بسمت دردن استمداد اطفای
تسویلات ایشان تارک عهد للقاء گشته آمدند که با آنحضرت بساط مخالفت گسترده ابیورد را بتصرف آیند آنحضرت باز
از کلات عازم ابیورد و خارج از قلعه معرکه آرای غیر گشته افغان نیز بر ترکمانیه شکست یافته فرار و جمعی از ایشان
در عقوبت نیستی متواری ساخت و از آنجا بعزم مدافعه ملک بر سبت توجه بسمت خبوشان برالممینه و صول موکب
آنجناب بسیاب ملک اکراد را تاخته و سلک جمعیت ایشان را متفرق ساخته رایت مراجعت افراخته بود آنحضرت
بجانب ابیورد عطف عنان اشهب گیتی نورد کرده بعد از وقوع این قضایا محمد خان ترکمان که از دربار پادشاهی
بسرداری مامور بود وارد خراسان گشته فتحعلی خان بیات که از جانب ملک محمود بحکومت نیشابور اقدام داشت
بسبب وصول خبر آمدن سردار جری و با ملک در مقام خودسری بر آمده مخالفت ساز کرد و ملک دوباره از راه
آهنگ نیشابور کرده فتحعلی خان بمقابله پرداخت با اقتضای تقدیر دستگیر گردان او عرضۀ ضرب شمشیر گشت محمود شهر
استیلا یافته ملک اسحق را بحکومت تعیین و عزیمت ارض فیض قرین نموده بعد از تسخیر نیشابور داعیۀ مدافعه با آنحضرت
جهانگیر پیش گشته ملک اسحق را با لشکرش از نیشابور طلب و خود با لشکر از حمام بباغ خارج شهر نقل کرد لذا عنان
خدیو بیهمال ... رایت اقتدار جلال بجانب ارض خلد مثال گشته بود وارد جاباد و در آنجا
که قبل از این در محال آن ترنه از فتحعلی خان رو گردان شده بملک پیوسته در آن اوان از جانب او سردار
آن نواحی بود بعد از فوج پیش آمده مغلوب گشته بقلعه هزیمت کرد و موکب والا نیز بطرف ارض اقدس عطف

مژده بعد از ورود بکوشک مهدی و خوجه سنجی مشهد از عزم ملک واقف گشته حرکت ملک را دلیل آمد کار و علامت لطف
پروردگار دانسته بسمت کوه سنگین یکنوع سنجی مشهد حرکت و از آنجا که پیش کار رفته سر انجام اسباب این خدیو جهان
داور بمدد دست روز شب و سیلاب لشکر دریای بی آسمان در وادی صاحب روا یدابن خسرو طلبید اختر از کوکب ابلیه ریز
مباش بمیان حسن اتفاق و تایید خداوند لشکر و اتفاق ملک اسحق هم از پشت برهان روز ورود منزل طرق خرد بمحل مشهد
گردید طرف عصر ملک اسحق امت با با قدرت و ملک محمود از سمت باغ مزبور با قدرت و شوکت بعرصه گیتی بگاه در
آمده حضرت ظل الهی نیز با دلیران کردن فراز یاری خدای بی نیاز از هر طرف انکار آرای میدان ستیز و آویز
گردیده تا اول گرگه سلطان روز بیاز تیغ جهان سوز دار نهاد خرمن صبر و قرار ایشان بر آورده جمعی کثیر را
طعمه شمشیر آبدار و جمعی را گرفتار قید اسار ساخته ترکانانه ایشان را منصرف کردند ملک محمود و ملک اسحق هر دو از
معرکه بر تافته بجانب قلعه شتافتند و در رمان تواری حصاری شدند از گرفتاران معرکه آنچه از اهل مشهد بود از دیوان
احسان خدیو بیهمال عطیه اندوز فرمان نجات و جمعی که خواص و کسان ملک بودند مامور کلات گشته کوکبه اقبال
بجانب کلات انصراف یافت اما محمود بعد از وقوع این شکست باغوای اشراریه که در سرحد با داهمت و در سلسله
ارتباطش با لست بودند ترکمانیه در درون دارا و خبوشان کس فرستاده فیما بین آن جماعت ساز سرش و ایشان را
مطمئن بوعده نوازش کرده بموافقت محمود ترغیب و مخالفت آنحضرت تحریک کردند ایشان نیز عهد موافقت با
ملک محمود بسته یکباره کشش و سایه سررشته اخلاص را از آنحضرت گسسته آنحضرت بمجرد استماع این خبر تنبیه ترکمانیه را پیشنهاد
خاطر انور ساخته وقت صبح که ترک فلک مهر گیتی فروز جلوه گر میدان رهزن گردید از آنجا دو سوار دو در بکشبانه
روز مبتنی پنج فرسخ راه را ایلغار کرده صبح روز دیگر در باغباد ه برسر ترکمانیه ریخته لوازم قتل و غارت
بظهور رسانیدند از آنجا که مردم را جمع و دلالت قلوب ایشان را قرین استمالت ساخته باز از دره میاب
دلگرفتگان کمانیه رضی اقدس جلوه فرمای اشهب عزم و درایت افزای لوازم گشته جلادت کیش که از
سهم خدنگ ایشان عقاب بر بر خیش دسته کرده در حلقه گوشه کمان کمین از تره کین زه کرده
و غرد با چهار صد یا پانصد نفر سبک روح تر از نسیم سحر دارد قلعه موسوم به بهاد رود محمود نیز از مشهد بعزم
مدافعه سوار شد هنگام تلاقی فریقین واقع شد آنحضرت بقصد انکه ایشان را بکمینگاه دلیران کشانند و آن صید حرون گرفتار

بر سر تیر رساند جنگ بگریز آغاز نموده کمیت برق تک را بسمت سنقور گرم عنان و دیگران گران رکاب را با نظاره
قلعه فرار سبک جولان ساخته ملک چون پای مدعا بر ده بر دو تغیر در نظم جمعیت خود نداده بهیات مجموعی
متعاقب رسیده بازار گیرودار گرم گردیده و کر و فر از طرفین بعمل آمده چون در آن ایام شدت سرما و اختیار از
حد برده دلهای یلان از نزول برف مانند آب در جویباران سینه فسرده بود هنگامه جنگ را سورت
شکسته شده ملک بجانب ارض اقدس و آنحضرت رو با بیورد آورده و از آنجا باز انقلاب اوضاع مرو متوجه
آن ناحیه گشتند توضیح این مقال آنکه از قدیم الایام جماعت قاجاریه مرو داد اصل مرو و جماعت تاتاریه و عرب در
خارج مرو سکنی داشتند فیما بین قاجاریه بجهت از جهات که مقتضیات عالم کون و فساد است اصلاً نفاق
و نزاع شده آن جماعت دیده خرد را از ملاحظه عاقبت کار بسته و هر یک سلطان قرار از تاتاریه پرستند و جماعت
ایشان بدفع یکدیگر پرداختند تا تاتاریه ایمنی را غنیمت شمرده در صدد تقویت رای فاسد آن جماعت در آمدند
تا آنکه رفته رفته قاجاریه ضعیف و تاتاریه قوی گشتند آن طایفه بعد از ظهور آثار غلبه اراده احوال قاجاریه جماعت
یورت راکه زاد در کنج آمده در محل موسوم بیقرا قرم یورت گرفته بودند با خود متفق ساخته در مقام تاخت و تاز
درآمده قاجاریه نیز چند نفر از رؤسای یورت را در قلعه محبوس و دفعات برسر ایشان ایلغار کرده جمعی را مقتول
ساختند بعد از وقوع این حال جماعت تاتار و اعراب کوچ کرده بموضع مشهور به تکل که در دو فرسخی مرو واقع
و در آب زراعت سکنه مرو بود رفته اقامت ورزیده بجماعت ماروچاق و ترکمانیه استعانت کرده چون بر
مرو شد آب را از قلعه کیان مقطوع و اهل قلعه را از کشت و زراعت ممنوع ساختند ملک محمود از اختلال حال
دار و ضاع مرویان واقف گشته بر طبق استدعای تاتاریه یکنفر از ایشان را بحکومت آن ولایت تعیین و حاکم مزبور
باتفاق اشرار ماروچاق و ترکمانیه دست تطاول دراز تا مدت سه سال آن ناحیه را تاخت و تاراج کردند چون
اهل قلعه را از قلت آب و اره کار بهلاکت رسید و زندگانی بسر حد هلاکت انجامید دست تشبث بذیل یاری
و دامن مردی و مددکاری آنحضرت زده بعرض احوال خویش پرداختند و آنحضرت نیز از راه تعصب و ملیت
دامن همت بر میان زده بحمایت حضرت عزت جل شانه بعزم تنبیه آن جماعت رایت عزیمت بالنغوب افراشته
در بیان مقدمات دولتخواهی چون مرکب جهانگشا بعد از ورود بطرق باعتبار رفع آب عبور از

رود خانه متغیر گشته درین سمت آب یک راه شده چون از صید کام عزیمت دست تهی باز گشتن ناگوار
حوصله شهباز طبع غیور و مخالفت طایفه اویماقیه ترخیص کرد که مورد قیا سلطان عقب به حاکم آنجا در رسیده
دادخواه مذکور بر دار کنار اطراف آن آهنگ تاخت ترخیص کرده از بیراهه متوجه مقصد گشته شب بر سر دست آمده باران
شدیدی شد بحدی که لباس شبانه ظلمت در قامت شب برنگ دیه مبدل گشت و سر خلک سپهر نیز
گرد در آن سرزمین از کثرت سیل و آب های لست لای و گل گردید آن سیل کوه را یعنی لشکر آسمان از موج
فوج فوج لبان موج یکدیگر را گم کرده هر یک بسمتی افتادند از شدت باران و کثرت گل نه حالت رکوب
و نه طاقت نزول سر رشته جاده از دست یک نگاه بدر رفته بهمان طریق آن شب را در خانه زین بسر برده
هنگام طلیعه لشکر فجر بخارج قلعه رسیدند مورد قیا سلطان چون نزول آسمانی بر در خانه خود مهمان دید چاره ای جز
چاره ندیده ابواب معذرت گشوده و بدر خود را با نزل و پیشکش بخدمت عالی فرستاده سرکردگان قلاع نیز
از اطراف طریق اخلاص سپردند چون توپخانه همراه نبود دلکار قلعه نیز در خته بکوچانیدن بعضی از ایلات ام
والاعز صدور یافت مجیع سلطان جغتای که بمحافظت قلعه جات اقدام داشت در مقام مخالفت
آمده بالاخره مغلوب و منهزم گشته بقلعه نخش جست باز اهل قلعه از در اطاعت در آمده مجیع سلطان را
با اعوان و اتباع گرفته بخدمت آنحضرت آوردند آنحضرت اثنی را با سه هزار خانوار از ایلات ترخیص در نواح
کوچانیده بسمت کلات وابیورد فرستاده خود خیر سایه وصول بر سر ابیورد دیبان انداخته در بیان محاصره قلعه غورقان
و تفصیل تا تاریخ مرود و وقایع آن زمان خیریت نشان از جمله قلعه جات فترت آباد قلعه غورقان بود متعلق بجانی
بابا لو تا آن هنگام تسخیر آن در عقده تعویق مانده بود چون عاشور بیک با وجود اشتباه آن دمان
تخم مخالفت در زمین دل کاشته و حق ایلدرکان لم یکن انگاشته جعفر قلی بیک شاملو نیز از رؤسای
حشمکرکان خبوشان در مخالفت این کوهستان همداستان گشته باعانت او آمده بودند لهذا الولای
ظفر انتما بجانب غورقان شفقت گشته در اطراف قلعه برجهای متین و سنگرهای محکم ترتیب داده بتخت
جعفر قلی بیک اظهار اعتذار کرده مرحمت حفظ پوشش او را با طایفه او در حفظ عمر ارزانی داشته و چون
عاشور بیک تنها با جمعیت خود به رسم قلعه داری برداشته و از معدودی اراده اقبال که در حین توقف کرده

منصور در خارج قلعه مزبور اتفاق افتاد که چون در از منه سابقه بنابر عدم اعتبار رسالات ایام دولت صفویه بر تقلبات
خراسان اکثر اوقات جولانگاه ترکمن و ازبکیه خوارزم و ترکمانیه بود و شیرغازی والی خوارزم به تقصیر ایام ماضی در بیان
عهد آنحضرت اظهار فتنه جوید و در رزم سازی و بار سال حیز داد و ز بلکه هوس ترکتازی کرده هر دفعه از بکیه مغلوب
یلان و مقهور رکاب نازان معارکت سربازی گشته بس شیرغازی ترک تطاول و دست درازی کرده بار سال ایلچی
و رسایل و آمد و شد تجار و قوافل با راه گذاشته و در همان اوقات جمعی از تجار خوارزم وارد ارض فیض نمود بنا بر
ولایت خیوه که در حد و دو دشت واقع و مردم آنجا دولت طلب را تابع بودند ملک با ایشان اعلام کرد که بدرقه
همراه کاروان کرده ایشان را بطرف رسانند اهل خیوه بمطالبه باج با تجار نزاع و ایشان را بقتل رسانیده اموال ایشان را متصرف
گشتند چون در آن اوان آوازه شوکت و اقتدار آنحضرت لمه الحق ماده الحیات مزاج فاسد خراسان و از سطوت
شمشیر خون آشامش دلهای جور زندیک هراسان بود مسامع دولت و دشمن رسیده در باره قلع ایشان فرمان
مرجع خاص و عام بود شیرغازی از شنیدن این خبر ایلچی نزد آنحضرت فرستاده تمنای استدعای اموال منهوبه نموده
آنحضرت لازمه عهد با نسبت نوشته او مبذول و در استخلاص مال و استرضای تجار شرایط التفات معمول داشته
این معنی رفع وسیله غایله شورش و باعث التیام فیمابین شده پانصد نفر از غازیان خاص موسوم بالترتان
قبل را به رسم خدمت و امداد روانه موکب ظفر بنا ساخته بود داخل جماعت در پای قلعه غورقان وارد معسکر
ظفر اثر دار نوازشات خدیو فرخنده فر بهره ور گشته و تیر بسبب انقلاب اوضاع مرو رؤسای قاجاریه را
پای تحمل و قرار از جا رفته بود روی امیدواری بدربار آن سپهر شهریاری آورده در پای قلعه مزبور
بعز پای بوس سربلندی جستند و هم از جانب شاه طهماسب که در آن اوان در مازندران لشکر جمع و جنگ بیک بیگ
الممالک بسفارت و استفسار و تحقیق کار آن کوکب جهان الانوار که از افق خراسان طالع و فروزان شده رود
بر نور فروغ اختر عالم افروزش بر در دیوار شبستان کو شهامی تافته مامور گشته در ایام محاصره آن قلعه رسیده را الکسر سلیمانی
غبار مقدم والا نورانی و دست تمنا را از بکار خدمت داده بچیدن گلهای رنگارنگ سعادت نخل کرم کل
افشان رخصت آنحضرت فرستاده مزبور را از اکرام گذاشته بعد از چند روز از دوام حفظ و کوکبه پادشاهی بسمت
خراسان ترغیب و تحریص فرمودند چون ترکمانیه عطایا ساکن درون بار تجدید مخالفت کرده بر عادت

سابقه برازکریان برگشته برآورده بودند نیز آن طایفه را وجه همت منظور آنکه ظهیرالدوله ابراهیم خان را با جمعی از سپاه ظفر اثر
در بمحاصره قلعهٔ عمرقان مامور ساخته و همان روز با اوزبکیه و جمعی از سربازان خاصه جبا مل الیقلعهٔ حور نسبند
که مسکن ترکمان بر درانداخته اموال و دواب آن طایفه را عرضهٔ غارت ساختند ایشان نیز از قلعه برآمده مهیای
جنگ و جمعی از ایشان بشست همان شکی هدف تیر و گلولهٔ تفنگ گردیدند و دلیران بر قلعه یورش برده
شیرحاجی را گرفتند و قلعه در تصرف تسخیر درآمد و اهل قلعه در دام استیمان درآویخته حضرت ظل الهی جمعه دار از جرائم
ایشان عفو بذل گشته رایات انصراف برافراختند و بعد از دو روز دیگر که والا نیز دیگر عمرقان عاشور بیک قلعه دار را
بمخابره دیده قلعه را تسلیم نمود و سر بربقهٔ انقیاد گذاشت پس کسان شیر غازی را که مدتی در رکاب سالک طریق
جانبازی بودند بعطای اسب و خلعت نوازش فرموده مرخص ساختند و چون بشته ناتار بیشه شیرها ضمیر پیش نهاد همت بود
ارزا ه بجه و حرض خان و عباس که با سعت بر و رکسترده مطرح و فروغ ماهچهٔ لوای خورشید ضیا ساخته اولاد [illegible]
بدلالت فرستاده آنجماعت سر از اطاعت برتافتند آنحضرت متوجه ایشان گشته فیمابین محاربه واقع و آنجماعت
مورد تیر بلیغ و جمعی از ایشان معروض تیغ سپاه ربع گشته کوچ و کلفت خود را گذاشته بسمت بند مردشت فرار نمودند
و قلعه با اموال و نسوان و عیال بتصرف درآمد پس حضرت ظل الهی اموال و غنائم را بغازیان عنایت و اسیران
ایشان را مرخص ساخته عزم تعاقب فرمودند آنجماعت از در اطاعت درآمده آنحضرت طایفه مرتبه را که جا [illegible] شده
در اصل قلعه مرو ساکن و با قاجاریه صلح داده بهر دو گروه امور دعا طلعت علیا و روسای فریقین را از طرفین
رکاب در التماس خواه اعراب را کانی کوچ با بیورد فرستاده و خود عازم ارض اقدس با مالی مشهد فرمان نوشته
مژده رسان توجه موکب مقدس گشتند دربیان توجه اعلیحضرت شاه طهماسب بعزم محاربهٔ ملک محمود سیستانی بجانب
خبوشان و ورود بجناب نادری بموکب شاه طهماسب بعد از حرکت موکب عالی بان جانب مرد ملک محمود که بیان
خود را از جنگ خصم قوی دست رها دیده بمضمون اینکه فرد مهر درخشنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان
شود ز همت با فتاء مشهد مقدس کامیاب و در اطراف مرحله بهمّا کردیده که شاید در آن ناحیه شاه طهماسب را
مشغول یا خبر با خلال کارش برد بلند و سر رشته انتظام انداز و چون همت مردانه و فرزانه آنحضرت
در صدد خبوشان بلند آوازه و گلزار افسرده [illegible] آن دیار از [illegible] تازه

ترین طراوت به اندازه گشته ولایت و نواحی ابیورد بطلوع ماهچه لوای فلک نورد آنحضرت میر درخشان طهماسب [illegible] آن
اوان در شاهرود و بسطام توقف داشت بعد از استماع حرکت ملک محمود بجوین بسپهسالاری فتحعلی خان قاجار به سپهدار
و مظاهر شده اعانت و مدد کاری آن رمیده سر بر شهر یاری از راه جاجرم و اسفراین رهانه و در حین حرکت خود حسنعلی بیک
معیر الممالک را بخدمت آنحضرت فرستاده تمنای مقدم آن سرور فرزانه دما در زمانی که نمود تا ملک محمود تا آن زمان در ارض
قلعهٔ جوین را محاصره کرده تصرف و مشغول تسخیر سایر نواحی بود که آواز انصراف موکب نادری از مرو و عزیمت آنحضرت بجانب
ارض اقدس جنت افزای خاطر ملک گشته دست از گریبان سایر محال برداشته بسمت مشهد مقدس شتابان گردید و
مقارن آن حسنعلی بیک از جانب حضرت شاهی بخدمت والا پیوسته چون خبر آمدن شاه طهماسب بجاجرم و ذوق افغان
علیه حالت رسیده عزیمت ارض اقدس را موقوف عنان یکران جهان پیما را بجانب خبوشان معطوف ساخته اما در عرض
راه همیشه در خاطرش خطور میکرد که چون فیمابین اکراد سابقه نزاع و نفاق و غبار نقار در غایت ارتفاع است احتمال دارد
بعد از ورود موکب والا بخبوشان آن طایفه در میانه احداث فتنه و شر و کار آنحضرت با شاه طهماسب بیلسازی منجر گشته
از آنجا که همیشه خداوند سبب الاسباب وسیله انگیز اسباب حالت انجاب بود عکس این مضمار بر دهٔ تقدیر ظهور یافت فرد
صد هزاران طفل سر ببریده شد : تا کلیم الله صاحب دیده شد شرح این احوال آنکه فتحعلی خان بعد از ورود شاه طهماسب بخبوشان
چون بعضی از طوایف اطراف رو بدرگاه شاهی آورده بودند از آنجمله از طایفه اکراد جمعیت کامل انفعال یافته بود شاه طهماسب را
با خود در کران سید بدند عاقبت اندیش کار خویش گشته وسیله جوی آن شد که انقلاخی بر سنگ تفرقه در میان
آن طایفه اندازد و خود را در امر حالت مقتدر سازد و بحقیقت بیک شاه ولور را که از معتبرین جمشگزک بود مامور ساخت
که باتفاق ایل خود بهانه ی بر مشهد مقدس رفته با ملک منکاره جنگ گرم کند تا کمیت کوکبهٔ شاهی گرم تک و دور گشته
وارد شود و چون عقلا خردمند از قبول این گونه تکلیف تحاشی داشت بحقیقت بیک سر آغند از پیش آورده شاه طهماسب را
بیچ تدبیر فتحعلی خان ادراک دن زده این مقدمه باعث وحشت آن وحشی خصال گشت چون الوار قلعه را بر وی
خود بسته دیدند بهجوم عام دیوار و حمام تمام دربار قلعه را شکافته بنیاد مجموعی ببالای بام بنه یکتوسنی شهر خبوشان
برد و شه در آنجا جای جمعیت گذاشتند و در آن شب غلغله و غوغا در میان اکراد و قشون استرابادی بلند و هر جا که [illegible]
[illegible] مشغول میگشتند [illegible] آنحضرت را اکراد متقاعد [illegible] بود

لیکن درینوقت چون آن طایفه دست از دامن چاره گسسته دیدند از بام تا به جمعی از رؤسای ایشان شکایت انجام
عازم خدمت آنحضرت گشتند در منزل پایاب درجینی که آنجناب متوجه خبوشان بود در رکاب سعادت انتساب رسیدند و تکلف
و یمین عهد بندگی بستند و چون سام بیک وکیل چمشگزک را برای تولید نتایج التیام در همان مجمع نامزد آن زنگیان جلادت
کردند و برای دفع شر آنها تیری بی جز زدند بمفاد و العبد یدبر و الله یقدر بنابر تدبیر فتحعلی خان صورت نمای عکس مطلب
او در عکس آن صورت منعقد و آنجناب گردید الغرض آنحضرت در صدد استمالت اکراد و منع فساد برآمده چند نفر از اکراد را
همراه کرده نزد محمد حسین بیک ولد سام بیک وکیل چمشگزک و شاهوردی بیک شیخانلو فرستاده که بعد از حرکت
منتظر ورود موکب والا باشند از همانمکان معیرالممالک را از نزد شاه طهماسب و فتحعلی خان فرستاده و پیغام کردند
که هر چند این نوع سلوک و ناسازی در چنین وقتی که هنگام دلالت و ترغیب دلیران غازی و معرکه سربازی است
مقرون بصلاح نبود حال بحکم تقدیر چنین اتفاق افتاده و ماهم متعاقب وارد شده اکراد را بخدمت حضرت شاهی
می آوریم و روز دیگر که خسرو سیارگان بزم فلک را بحضور خویش آراسته آنحضرت با کوکبه تمام وارد خبوشان
و شاه طهماسب را ملاقات کرده عذرخواه گناه اکراد شده رفع ماده نزاع از جانبین گردیده و در آنجا حکومت
خبوشان باشاره آنحضرت بمحمد حسین بیک تفویض یافته بخطاب خانی فایز شده پس لوای جهانگشا در بیست و دوم
محرم الحرام ۱۱۳۹ هجری مطابق لوی ئیل از خبوشان بعزم تسخیر ارض اقدس نهضت فرموده اولا ملک را از عرض راه
باطاعت دعوت کرده چون او در اسر پنجه غفلت گرفتار و برگشته بختی او نگاشته کلک تقدیر گشته بود شنیدن
جواب صواب داده لشکری بر خواست و در ارک نشست و در راه تمرد گشوده و در شهر بربست و موکب ظفر در ما
غودار در خارج مشهد مقدس از محاذی ارک از جانب کوه سنگین در کمال اعزاز و تمکین با کوکبه زرنگین عبور روانه
مقدسه خواجه ربیع را مقر سپاه منصور ساختند و در حینی عبور از کنار شهر ملک محمود از برج شهر شروع بانداختن
توپ نافرمانی و دلیری پرداری نموده صدای رعد آسای تا را بگوش ملکات برسانید جناب ظل آلهی با فوجی از لشکر
دشمن کوب تا وقت غروب در پای حصار ارک با محمودیان آتش افروز نایره حرب شدند هنگام شب مانند
خورشید جهانگیر عازم اردو گشتند و ملک محمود از ظهور طلیعه قهر طلعت خدیو بیهمال که هر روز مانند خورشید انور
از کنار بر می نمایان میشد بر زوال دولت خود فال زده در شهر حیرت سر اسیمگی ...

باطایفه افشاریه و بانیه منوبان بپای حصار شهر نیز رفته از قلعه نیز جمعی بر آمده ... تفلعه گریز میکردند تا آنکه قضیه قتل
مرحوم فتحعلی خان بظهور پیوست دربیان مقتول شدن فتحعلی خان قاجار از قضای کردگار چون در حین
توجه شاه طهماسب در بسطام خبر آمدن ملک محمود بخبوشان بمسامع اقبال جلالت شاهی رسید و کشت قاجاریه استرآباد
بدون تدارک و استعداد اتفاق افتاده و ایام سفر نیز امتداد و دم سردی شکر دی استعداد یافته سپاهیان را طاقت
یساق نمانده هر چند که فتحعلی خان مصدر خدمات نمایان شده در آنوقت نیز پیش رفت امور سلطنت منظور داشت
اما چون مزاج شاه طهماسب را از اتفاقات حوادث دید از کارکنان دولت چندان اطمینان نداشت ناچار بدسامانی
لشکر را وسیله کرده از خدمت شاه طهماسب مستدعی رخصت گردید که باستراباد رفته تهیه اسباب سپاه کرده باز در
ابتدای حرکت حاضر شود از آنجا که رخصت او در چنین وقتی موجب وهنی دولت بود هر چند که امرای این سرکار ظاهرا
اظهار رضامندی کردند اما باطنا بفکر دفع او افتاده چون بدون اعانت نادری از عهده گرفتن او نمی توانست
آمد شاه طهماسب در خلوت مکنون درون را در میان آورده آنحضرت فرمودند که کشتن او بشیوه مروت منافی و همان
حبس قید او را کافیست هرگاه خاطر پادشاه بانیمعنی متعلق باشد او را گیرانیده روانه کلات فرمایند منزد طاهر اینکه
بعد از فتح مشهد مقدس باز مرخص باشد شاه طهماسب نیز بدین نهج اقرار نموده در روز چهاردهم ماه صفر آنسال فتحعلی خان
با رؤسای قاجاریه که در دربار شاهی حاضر بودند گیرانیده فتحعلی خان را در خیمه آنحضرت محبوس ساختند شاه طهماسب چون
میدانست که آنحضرت بقتل فتحعلی خان رضا نخواهد داد بظاهر بالاده خود نکرده طرف عصر که آنحضرت بر ترتیب میان سنوقی
بوده در دربار شاهی مشغول نظم و نسق امور شاهی سپاه و رعیت میبودند بعضی از نزدیکان شاه طهماسب که کینه فتحعلی خان
در دل مخمر داشتند فرصت یافته در خود تمهید کرده مهدیخان قاجار را که با فتحعلی خان خونی بود از جانب شاه طهماسب
بقتل او مامور ساختند کماشتگان آنحضرت را خیال اینکه شاه طهماسب خود مرتکب این امر نگشته باشاره آنحضرت
خواهد بود جرات منع نکرده ماموریق با تمام کار او پرداخته سرش را بحضور آوردند پس حضرت ظل آلهی متکفل امور سلطنت
و مهمات ملک خراسان گشته ایلت لاسه کری ... بیک ولد بابا علی بیک و تقلکی لاسه کری بعلاوه
حکومت سبزوار و شاهوردی بیک شیخانلو تفویض یافته دربیان تسخیر ارض اقدس بعون حضرت باری تعلقه
فتحعلی خان حضرت ظل آلهی بدستیاری حضرت یزدان ... تسخیر ارض اقدس بسته هر روز بر سر قلعه معرکه

ستیز آویز افسرده نمیکند اما چون محمود در سانحهٔ قتل محمد خان مطلع نخل حیات تازه یافته امید را موجب احیای
دولت خود دانسته دلیرانه مقدم شد که بعزم جنگ بر سر اردوی پادشاهی آید آنحضرت از شنیدن این خبر بنفس خجسته بسا...
رزم و بقصد ارض اقدس از خواجه ربیع عزم کرده ملک نیز با ترکمانیه و استعداد بمقابله شتافت و در نیم فرسخی قلعه تلاقی
فریقین واقع شد شکست عظیمی بلشکر ملک راه یافته جمعی کثیر از اعیان و اعوان او با ابراهیم خان نامی که توپچی
باشی ملک بود در خاک هلاک افتاده ملک بجانب قلعه هزیمت و تحصن اختیار کرد دیگر روز باز آوردگاه بنیاد داده مدت
دو ماه قلعه محصور دلیران جلادت کیش و ملک گرفتار ورطهٔ حیرت و تشویش بود که تا معلوم گردد نزدیک شد
که او را بهجوم بهبودی و مآل کار او را آقا محمودی بنت نزدیکان او رفته دامن تکیه زود رحید ندا زانجمله
محمد نامی که در معرکه ترن بر ملک بر بسته و حته الملک او شده بود چون دولت ملک را الغش آب نمونه
بیج سراب دیده در خود علیخان نام تا بین خود را بخدمت حضرت ظل الهی که از ناصیه حال حالت فروز تابنده
ربانی تابنده بود فرستاده پیغام کرد که اگر اطمینان کامل از جانب آنحضرت حاصل شود دست تحفظ دروازه
آمر به رکشته دروازه را می‌گشایم جمعی از لشکریان در کمین بوده بمجرد اعلام من داخل شهر شوند دست
ماه ربیع الثانی سنه هزار و صد و سی و نه مطابق [illegible] که ظلمت لیل پردهٔ غفلت بر روی عنودگان بستر خاک
ادکشت سپهدار ماه افواج انجم [illegible] آنحضرت با ده و دوازده هزار نفر از دلاوران
پیاده از [illegible] خواجه ربیع آهنگ پای قلعه کرده در سمت دروازهٔ معهود در کمین [illegible] ایستاده ظهور وعده
بر محمود انتظار داده شد [illegible] افکندند و دروازه را
[illegible] بنیروی [illegible] دلاوران صف شکن داخل شهر گشتند آن [illegible]
قلعه [illegible] محمودیان که در محلات بروج مشغول محارست بودند از مشاهده [illegible]
[illegible] گشته ملک محمود [illegible] از طرف [illegible] خیابان [illegible] باغ و دیگر از جانب
خیابان [illegible] حضرت ظل الهی با دلاوران رزم کوش [illegible] سرداران [illegible]
[illegible]
[illegible]

شاهی

شاهی از خواجه ربیع عازم زیارت و طواف سعادت اند وز تقبیل آستانهٔ مقدسهٔ ملایک مطاف سلطان اقلیم ولایت
وارث النبی [illegible] ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه و آبائه و اولاده الاف التحیه و الثنا گشته مآرب روحانی
خود انصراف کردند روز دیگر که حضرت ظل الهی آهنگ قلعه کرده ملک چون راه تدبیر را بسته و دست چاره را شکسته
دید بندانرا زد زنهار و استیمان درآمده حقیقت زیاده سری و راه و رسم جا کربر از سر گرفته تخت و اساس سلطنت را که بر پا کرده بود
همراه آورده بسیر [illegible] نامی که در بدو حال تون تاب گرمابهٔ مشهد و نیابت آن عهد در ایام حکومت تون با ملک
در گلخن آن آتش گرم کرده و در این اوقات بر مسند وکالت ملک تکیه زده [illegible] او بوده بیاسار رسیده سایر مخذوله
و اعیان ملک مورد عفو و امان گشته و ملک محمود از راه تلبیس بکسوت فقر تلبس جسته بمفاد ترک الدنیا [illegible] تارک
ریاست را ترک نارک تجربه ساخته سنگ قناعت را بر خود بسته تخت به پوست تخت تبدیل [illegible] خرگاه دارایی
سلطنت بخیمهٔ قلندری و در دولت نقل و تحویل نموده در یکی از حجرات آستانهٔ مقدسه برسم خمول نشست محمد [illegible]
[illegible] حاکم ولایت جام و جرعه نوش جام مرام گشته بخطاب خانی فایز گشت

در بیان توجه جانب نادری بجوشان و صادرات آن ایام فرخنده نشان

بعد از آنکه کلید فتح مشهد مقدس بزور بازوی دلاوری
[illegible] آن [illegible] سروری درآمد و چندی از ایلغار برآمد [illegible] ارض اقدس در خاطر انور تصمیم یافته
و جمعی از [illegible] ابیورد و توابع را برای محافظت سرحدات آن نواحی گذاشته [illegible] هزار ذره
قلیم زاد و موم محترم با ارض اقدس آورده [illegible] نزهت بنیاد را که مظهر مجرای حسنت مستقر [illegible] بوده [illegible]
[illegible] قرارگاه دولت [illegible] و چون در مبادی حال معهود ضمیر [illegible] اقدس آن بود که بعد از تسخیر ارض فیض مورد
صحن و مناره آستانهٔ مقدسهٔ رضویه را مذهب و زر اندود کنانید لهذا حسب الامر [illegible] باتمام این امر خیر [illegible]
صحن و مناره [illegible] چون [illegible] بود مناره دیگر در محاذات آن باوج [illegible] که [illegible]
[illegible] راحیل رانده و [illegible] الحاصل حضرت ظل الهی بعد از فراغ از ضبط و عقد امور خراسان [illegible]
عقد [illegible] مقصود که سابقا در ایام [illegible] خواسته شده بود روانه جوشان و چون [illegible] از جانب عراق و آذر بایجان
[illegible] سلطنت بودند از جانب آنحضرت تمکین نمی یافتند اقتدار و [illegible] ناملایم طبع
[illegible] بود [illegible] در صدد اختلاف برآمده شاه طهماسب را بطلب [illegible] بجانب نادری [illegible] کردند و ما

بلفظ قول الله الدیه رقیب عقیده آنطایفه شست عهد نیز بهمین نهج بحث شده فرستاده حضرت ظل اللهی را بدین مقصود باز
گردانیده‌اند چون تحمل این قسم امور حوصله مردم بازاری که از عار و حمیت عاری باشند بر نمی‌تابد تا بچنین سر و [illegible]
رسید آنحضرت قطع و فصل این امور را بقبضه شمشیر که حاکم کار مردان و نامردانست حواله و رجوع و در دم با بهواخواهان خاص
عازم خبوشان گشته سه فرسخی خبوشان مضرب خیام عزوشان بود منظور اینکه در خبوشان که شاه طهماسب و اکراد
همه حاضر باشند بهر نحو که مقدر شده باشد این امر فیصل یابد مقارن آنحال شاهوردی خان چیچکلو حاکم سبزوار نیز از سبزوار
وارد خبوشان گشته محمد حسین خان حاکم آنجا گذاشته را که حضرت پادشاه در خصوص این مطلب باو تحریر و [illegible] کشف
نقاب از چهره شاهد ما فی الضمیر کرده بود بحقیقه بخدمت آنحضرت ارسال داشت باوصف اینکه آنجناب صورت [illegible] را
در پرده خفا داشته اظهار نکرده هنگام شام که حضرت نیر دهر از منازل سپهر در طلوعیده تن تنها بسوی کشور مغربستان
عزم گرم شتاب شد شاه طهماسب برهنمائی تدبیر مهتران رکاب و اقتضای ایام شباب بدون اطلاع سردار فلک
رخش بر اسبی سوار و مهتری از اصطبل با او رفیق و بازگشته جریده تنها در لباس ترکی خود را بشهر رسانید صبح که حرکت
او بر رای جهان آرا انکشاف یافت اسباب و کارخانجات او را که در معسکر ظفر اثر بود برای اینکه پایمال تقلب
و دست فرسود دیگران نگردد مضبوط و ملبوس و مایحتاج که برای او در کار بود بخبوشان ارسال و تتمه را با خود بارض
اقدس [illegible] و از منزل [illegible] حرکت و در ربیع آباد که در سمت غربی خبوشان واقع و معبر اکراد [illegible] نزول در راه آمد و شد
بر قلعه کیان [illegible] و در حین عبور موکب والا اکراد خبوشان [illegible] آغاز کرده در سر راه جنود جلادت میلاد
بر آمده ببار رفته [illegible] تیر و گلوله تفنگ اشتعال نایره جنگ کرده انهزام یافتند شاه طهماسب بتحریک سابقه [illegible]
شاهوردیخان چیچکلو و باقی اعیان دولت که نبض شناس مزاج شاهی بودند پرده از روی کار برداشته
ارقام باطراف ممالک خصوصا با ایل و حکام [illegible] و استرآباد نوشته حضرت ظل اللهی را بجانب [illegible] داده [illegible]
استمداد کرده [illegible] ملک محمود و ملک اسحق [illegible] سپاه نیز که در [illegible] ارقام فرستاده
[illegible] آن زمره آفاق [illegible] ره نفاق پیش گرفته ملک محمود از [illegible] از فرمان شاهی [illegible]
چون دانسته که عاقبت بر خود [illegible] کرد بعد از چندی [illegible] خاطر
گردید [illegible] از معاهده آن [illegible]

از طرف اندرون ولایات مجموعی از سواره و پیاده بهجوم آورده بستیزه قتال گردیدند حضرت ظل اللهی با دلیران [illegible]
و اخلاص کیشان جان نثار به پیکار کارزار برآمده فریقین بهم درآویختند و غبار عرصه پیکار را بچرخ دوار بر انگیختند جمعی [illegible]
[illegible] حمیت [illegible] بر دوش [illegible] کشته گشته جمعی کثیر طعمه شمشیر آبدار و بقیه اسیر گرفتار [illegible]
ایشان گرم خیز سپاهیان فرار شدند روز دیگر جماعت قراچورلو که در میان طوایف اکراد بصاحب شمشیر و بدلاوری
ممتاز و مشهورند جمعیت نموده بعزم امداد شاه طهماسب آهنگ قلعه کرده حضرت ظل اللهی بعد از ظهور سپاهی [illegible]
زمان سر راه بر ایشان گرفته از آنجماعت نیز جمعی قتیل و اسیر گردیدند چون در آنمواد دشت حبس گرفتاران آنطایفه [illegible]
حصلت تعذر داشت چاه طولانی حفر کرده ایشان را بآنمکان انداختند بعد از چند روز اقربای ایشان [illegible]
داشته بمقتضای مرحمت و رعایت [illegible] مرخص ساختند باوصف آنکه سرما در آنسال بحدی استیلا یافته بود که [illegible]
و صحرا متصل از برف در [illegible] آتش سوزان اگر در بستر [illegible] بر جای خود [illegible]
[illegible] خبوشان را در کمال شدت محصور کرده قلعه گیان [illegible] جرئت انداخته [illegible] آنحضرت مانده که [illegible]
و قرار ورزیده آنجماعت چون از ضیق محاصره بجان آمده بودند وسایط برانگیخته آنحضرت را بترک مطلب تکلیف
[illegible] آنحضرت بزبان سیف و سنان قاطع جواب آن حرف تحیف میدادند طایفه مزبوره چون دیدند که از توسط وسایط
انجام نیافت مستدعی شدند که آن عزیز مصر اقبال از یوسف آباد حرکت و وارد ارض اقدس شده ایشان نیز شاه
طهماسب را از خبوشان بارض اقدس برده امر مهم [illegible] صورت دهند و کار کنان آن دولت را غرض اینکه شاه
از خارج احکام [illegible] که از ایشان استمداد کرده اند [illegible] رسیده [illegible] برای شاه
طهماسب [illegible] مطلب [illegible] حصول [illegible] رکاب [illegible]
[illegible] آنحضرت بود [illegible] از خدمت آنحضرت اظهار [illegible] اما
[illegible] سرما [illegible] هوای [illegible] حرکت [illegible] ارض [illegible] برکت
کرده [illegible] شاه طهماسب [illegible] حضرت شاهی و اعیان دولت [illegible]
[illegible] انتقال [illegible] محمد علی خان
[illegible] خان [illegible] شاهی [illegible]

مانده در مازندران میبود و بعد از قضیهٔ قتل شجیع خان از جانب شاه طهماسب مأمور شد که خزینه و اسباب سلطنت را که
در مازندران میبود بدربار شاهی رسانید بشارالیه بر وفق فرمان عمل و جمعی از غلامان و خاصان نیز که از شدت
دلاوری و مردی شجیع خان در قشلاق مازندران متواری بودند سر از گریبان بر آورده روی دل را از ایام دیده اتفاقا
شده همراه بشارالیه بتوجم بغداد اکراد آهنگ خراسان کردند بعد از ورود بجاجرم از اعمال کرایلی رحیم خان حاکم
آنجا علی الغفله بشب بر منزل شرف الدین نامی که ملازم حاکم استراباد و در ایام هرج و مرج صاحب جمعیت و شوکت و استیلا
شده بمحمد علیخان پیوسته بود در کمین بسبب سابقهٔ نزاع او را بقتل رسانیده روز دیگر که صبح از قفای پنجهٔ خونین بچهرهٔ چرخ
بر کشید آهنگ قتل محمد علیخان کرد تمامی اسباب سلطنت را گذاشته فرار و رحیم خان نیز آنگاه آنها را بحوزهٔ اختیار
خویش در آورد و این خبر متواتر بسمع شاه طهماسب و اکراد رسیده یاس کلی با حوال ایشان راه یافت لابد شاه طهماسب
از خبوشان حرکت کرده در حوالی نور و رواد در ارض اقدس شد پس حضرت ظل اللهی کس نزد رحیم خان فرستاده
تمامی خزاین و اسباب مزبور را استرداد و داخل سرکار پادشاهی ساخته و در همان اوان حضرت ظل اللهی شبی بعد از
تجرد از علایق جسمانی و [illegible] نفسانی و اتصال بمجردات علویه و مشاهدهٔ صور غیبیه و استفاضه از انوار قدسیه در عالم رؤیا
دیده اند که مرغابی بزرگ که آنرا قو گویند نمود در گشته و آنحضرت تفنگ در دست داشته بجانب آن قرغاول کرده فورا
بدون آنکه آفت زخمی رسد گرفته در بغل زدند بعد از آن بخیمهٔ قناتی که مخصوص آنجناب بود در آمده در برابر آن خیمه
حوضی و در میان حوض ماهی سفیدی بود بمرز که بزرگ که چهار شاخ قوی داشت آنحضرت بحاضران فرمودند که آنرا
بگیرند در فتنه نتوانستند آخر الامر خود دست انداخته صید کرده آنرا نیز در بغل کشیده و صبح این خواب را نزد دیگران
حضور همایون نقل کرده شیخ از حضار این شعر را خواند بیت اگر در خواب بینی مرغ ماهی ۞ بگیری تا بسی بر پادشاهی
و تعبیر این خواب حقیقت از جام گیتی نما که صورت نمای معنی و الهام است بخفیه آنست که چون قو بزرگترین مرغابیان است
پادشاهی این صید [illegible] اعظم سلطنتها باشد و صید ماهی که چهار شاخ سفید اشاره باخیت کلی تاج بخشی
چهار پادشاه بآنحضرت تعلق یابد که ایران و توران و هند و ترکستان بحوزهٔ تصرفش در آمد در ذکر وقایع توی
ئیل مطابق سال هزار و صد و سی و نه هجری روز [illegible] شهر رجب المرجب خجسته [illegible] ارکان [illegible]
شبهکستان حمل کشیده و گل پیرهن بهار در بستان چمن و دامن [illegible] آنها [illegible]

لاله و ریحان در حجلهٔ گلشن به نشو و نما برخاست و مشاطهٔ فرای نامیه چهرهٔ لاله رخان نسرین بر و یاسمین بر را بغازه و گلگونه
دلکش بیاراست عندلیب شوریده حال در عشق گل بدفع خصمان شورانگیز شتافت زبان تیز و غنچهٔ سوخته بال در
هوای سرو سهی بجستجوی رقیبان دلی کو گو تازه سبزه نوخیز نیاز و برگ داشته خنجر خونریز نموده هر گروه جماعت اکراد
که امتحان ایشان مانند آب در رنگ بهار [illegible] بار رو براز آمدن تقاعد ورزیده اکراد دستهٔ کلات و [illegible]
بمخالفت برانگیختهٔ آنطایفه در محال دره جز [illegible] گرد که [illegible] جمعیت نموده آغاز شورش کردند و [illegible]
مرو نیز [illegible] ملک محمود [illegible] طغیان گرفته جمعی از قاجاریه را [illegible] و قلعه را تصرف کرده نقاره را باسم ملک محمود
[illegible] در آوردند پس آنحضرت ظهیر الدوله ابراهیم خان را به تنبیه اکراد دره جز تعیین و آنطایفه [illegible] رسیده
با ابراهیم خان اندر [illegible] جمعی از لشکر خان مزبور [illegible] لشکر [illegible] قاتلی [illegible] کشیده
درون [illegible] محمد حسین خان [illegible] دیگران [illegible] جمعیت انعقاد داده
با قدرت و استعداد [illegible] اکراد [illegible] ابراهیم خان [illegible] حضرت ظل اللهی بعد از شنیدن
این واقعه دفع اکراد با شاه طهماسب آهنگ [illegible] کرده در راه خبر رسید که جمعی از اکراد [illegible] خود [illegible]
آنحضرت شاه طهماسب را در میان مشهد مقدس و خبوشان در قلعهٔ موسوم [illegible] گذاشته خود بخبوشان ایلغار کرده
و آنطایفه متلاشی گشته اگرچه [illegible] آیین ناموس داری [illegible] زنان آن راه زنان [illegible] تمامی اموال
ایشان و [illegible] رؤسای خبوشان را غارت [illegible] شدند و از آنجا [illegible] دره جز
گشته آنطایفه را [illegible] سعادت [illegible] کردگان خبوشان
پیش افتند جمعی از دلیران عرصهٔ ستیز در [illegible] آنحضرت بتعاقب فراریان تا حوالی خبوشان [illegible]
و الا برای [illegible] حیات [illegible] جمعیت ایشان [illegible] غنیمت [illegible]
جان نثار [illegible] آنطایفه را [illegible] سلیمان نام [illegible] دستگیر نموده چون
حق نعمت [illegible] آنحضرت چشم [illegible] نموده قلعه [illegible]
[illegible] کردند [illegible] از قلعه برآمده [illegible] مشهد [illegible] آنحضرت نیز برای اتمام حجت قبول [illegible]
[illegible] ابراهیم خان [illegible] مرو [illegible] سلطان

مرو را شکسته تاتاریه آنجا که در مقام طغیان بودند از یزد آباد حاضر شده قلعهٔ مرو را سپردند و در صدد اطاعت در آمدند
اما اکراد خبوشان باز از عهد خود نکول نموده راه شبه‌پیشه پیش گرفتند و آنحضرت بمضمون لا تثنی الا و قد تثلث بسیم
باره ما یرکب عزیمت را بجانب خبوشان جولان داده شاه طهماسب هر چند که در باطن طالب مطلب و مدعا بود اما
در ظاهر باز رفاق کرده بعد از ورود بخبوشان جمعی از مخاصمان حضور ما بر ابراهیم بیک بیات که آن زمان ناظر سرکار
شاه طهماسب بود چون دیدند که از نیرنگهای مخفی نفاق تمامی ایشان از پردهٔ خفا صورت ظهور نمود و معهد گردیده
خواستند که اکراد را ببهانهٔ اصلاح میان سپاه آنحضرت داخل کرده باین وسیله کاری با آنحضرت برند اکراد هر چند
که ایشان را در دوستی خود صادق و با آنحضرت منافق دیده بودند اما جرات بقبول آن امر نکردند که مبادا آنحضرت بعد از ورود
ایشان بعسکر نصرت اثر در این ماده بسبقت ازین گشته [illegible] بر عکس نتیجه بخشد با ابراهیم خان و یاران او چون
این تدبیر را در مزاج اکراد بی اثر و تخم تمهید را بی ثمر دیدند حضرت شاهی را بجانب نیشابور ترغیب نموده شاه طهماسب که
همیشه پای کوشش در راه همراهی تیره‌بختان در تشبث فراز وادی اضلال در تکاپو بود چون صورت
حال را چنین دیدند و قدم سعی را افسرده و رنج خود را بیهوده یافته از جانب نادری عذرخواه گشته بجانب نیشابور
شتافت حضرت ظل الهی اینمرتبه که همت بعزم تنبیه اکراد بسته قلعه را محاصره کرده محصورین چون صورت حال برایشان چنین
دیدند طایفهٔ شادلو و قراچورلو را که مردان شمشیرزن و بهادران صف‌شکن بودند اعلام و از ایشان استمداد کرده
فوج عظیم از آنجماعت بکومک محصورین فرستادند اهل قلعه نیز پای جلادت بمیدان نهاده از قلعه بر آمدند
حضرت ظل الهی که فتح و ظفر همیشه همراه در رکابش روان و بهمعنان اقبالش در معرکهٔ رزم آوران حاضر است
اولا با قلعگیان گرم ستیز گشته ایشان را روانهٔ وادی گریز ساخت و بعد از آن متوجه اکراد دیر وقت شده قلب جمعیت
ایشان را بحملهٔ زهره‌شکاف از هم دریده جمعی از ایشان را بر جای بیک تند دیر از جهان راه آمده بودند باز گردانید
یعنی بطریق عدم روان و [illegible] را بجانب فرارستان ساخت اکراد چون خود را در ورطهٔ عجز و زبونی دیدند [illegible]
الستیمان در آمده بخدمت والا فایز شده بسته‌های انحراف [illegible] بمشهد و تعهد انجام امر معهود کردند
پس آنحضرت [illegible] بجانب [illegible] مرخص و محمد حسین خان حاکم خبوشان را با اولاد ایشان و دیگر کدخدایان
اکراد ملازم رکاب سعادت ساخته از آنجا سلطان میدان عزم [illegible] شاه طهماسب [illegible] که در [illegible]

محمل

23

محمل آن هودج مقصود وارد خبوشان و از آنجا شاه مطلوب را بشبستان حصول رسانیدند اگرچه در چنین روز
نامهٔ ظفر که نوعروسان دلارای اثر وقایع بملاحظهٔ تطویل مقال حجله‌آرای خلوتسرای بیان نگشته در پردهٔ اجمال
میمانند و ذکر اینگونه امور زعایده عاری و خارج از دایرهٔ مطلب نگارش است اما چون مقدمهٔ مواصلت با پادشاه ملک
و بعد از آن این وصلت که خون دلیران غازهٔ آرایش و تیغ خونریزش از انگشت برایش بوده از مستثنیات [illegible]
روز افزون سرشته چند سر انگشت قلم نقاب خفا از چهرهٔ این مدعا گشوده و چون حکمت بالغهٔ الهی مقتضی آن بود
که بوسیلهٔ این مواصلت تولید نتایج دولت و تمکین موالید قدرت و شوکت آنحضرت شده سرکشان اطراف
و اکراد که اعظم ایلات [illegible] بعجز و عذرخواهی اقرار و با خدا باراده عقد بنده [illegible] طریق خدمت اختیار نمایند و الا
این ماده چنان مادهٔ قابله نبود که تولید اینهمه فساد و خونریزی و اراث نزاع و فتنهٔ کبری کند ذلک تقدیر
العزیز العلیم

در بیان کشته شدن ملک محمود و ملک اسحق بیک بشارهٔ قهر قهرمان آفاق

در خلال این احوال بوضوح پیوست
که تاتاریه در سر بام ملک محمود نقارهٔ عصیان فرو کوفته قلعه را ضبط کرده بودند ملک محمود در جزو هر روز
نوشتجات بایشان نوشته الطایفه را انگیزانیده بعصیان میمایند چون در مقدمهٔ خبوشان نیز چنانکه مذکور شد اراده کار
که از جانب شاه والاجاه [illegible] بمخالفت آنحضرت صدور می یافت مخفی داشته خاطر انور از این رهگذر غبارآلود
کلفت بود در آنوقت که بروز این خیانت ضمیمهٔ افعال سابقه گردید افنای او را بر ابقا راجح دیده محمد خان
جوله [illegible] او را بانتقاص خون محمد بیک بن هاشمی جوله که از کشتگان تیغ بیداد ملک بود با ملک
اسحق بیک رسانیده و ملک محمد علی که برادر کوچک ملک بود در نیشابور نزد ابراهیم خان بیات فرستاد
او نیز هم بالبراده بعوض خون خلیل خان برادر خود معروض تیغ انتقام گردانید **بیت** [illegible]
بزرگی [illegible] در سر سودا کند بعد از قتل ایشان ملک اسداله خان حاکم سیستان را که در آن اوان
از سیستان بخدمت والا آمده بود با اولاد و اقارب و منسوبان ملک بر حکم مرخص نموده وطن مالوف خود ساختند

در بیان نهضت موکب جهانگشا بحدود قاین و تنبیه حسین سلطان و کیفیت حرکت بسیستان

در اثنای توقف
رایات جهانگشا در ارض فیض بنیان سلطان حسین که از امرای سیستان و در صدد قاین بود با عشایر اشرار
[illegible] آنحضرت در آن ولایت

همه را از شاه و درون بیرون کرده حضرت ظل اللهی جمعی را به تنبیه او مأمور ساخته کاری از پیش نرفت چون تنبیه افاغنه سنگان و خواف
نیز منظور نظر والا بود در اوایل شهر ذیحجه سنه هزار و صد و سی و نه هجری مطابق قوی ئیل بر اهتزاز رایات شاه والا جاه با هشت هزار
نفر از سرباران معرکه جان ستانی بهمانان تائید رب الارباب از ارض اقدس نهضت و بمجرد وصول آن والا نژاد بجام موکب والا نهضت
تزلزل در بنیان حال آن جماعت راه یافته ملک کلبعلی ولد ملک محمد با ملک لطفعلی برادرزاده او و نقبای سیستانی که
در آن اوان در آنکان بودند فرار کرده باصفهان رفته بشرف غلجایی پیوسته و کمر ملازمت او بستند و حسین سلطان
در قلعه [illegible] بعد از ورود رایات نصرت آیات در مقام ندامت در آمده بصد عجز و شرمندگی در آمده اعتذار
او محل قبول یافت بعد از انتظام مهام آن سرزمین کوکبه [illegible] بجانب سنگان نهضت کرده به سه رزد قریه اسفندین حکم
اردوی عز و تمکین شد روز رابع بترتیب هراول و منقلا و انضباط لشکر منصور و تعیین ساقه و جرانغار و آتش طرح
و برانغار پرداخته در [illegible] آباد بسبب آنکه مابین آنمکان در زیر کوه ریگ دبوم بود و توپخانه در ریگ [illegible] بر
آنحضرت با جمعی از دلیران شیرهای [illegible] کرمان برداشته خود بر شتر مانند مهر بر گنج سپهر سوار گشته و آتش عزم دامن
همت بر میان زده گاهی پیاده و گاهی سواره کشیدن توپخانه پرداختند و در شدت صیف که آب جو در دم
یافت نمیشد [illegible] اعدا بود در یک شبانه روز در آن بیابان زحمت توپخانه را کشیده در [illegible] نزول اجلال به
بهادرین واقع شده چون جمعی از افاغنه در قلعه بهادرین ساکن و چند روز بود که عساکر فیروزی مآثر در انتظار
مصالحه که افاغنه از راه کید اظهار [illegible] دند و جویای قتال با آنگروه [illegible] کسل بودند همت والای حضرت ظل اللهی
بر قلع آن طایفه مصمم گشته و آن جماعت چون خود را در معرض بلا دیدند [illegible] از قلعه بر آمده عهد کردند که سرکرده
ایشان رضا افاغنه قلعه نیاز آباد را در اطمینان خاطر و در رکاب اقدس حاضر کرده قلعه را تصرف جنود قاهره دهند
بعد از استقرار این عهد سرکرده مزبور بقلعه نیاز آباد رفته و از عهد خود بازگشت کرده تا آنکه آنحضرت بهادرین را
بسبب خلف وعده از تیغ تیز گذرانیده مال و عیال ایشان را بعوض نهب و یغما در آوردند و رعایای آن محال را
که با افاغنه اتفاق ورزیده بودند امان داده در مواخذه ایشان با [illegible] بسیر رسانیده و توپ کشیده [illegible] کرده
بعضی از قلعه جات اظهار اطاعت کرده کلانتر سنگان از [illegible] سپر رسانیده [illegible] که نزد افاغنه
با غوره و کوسویه [illegible] ایستاده [illegible] افاغنه [illegible] جمعی از دلیران توپ [illegible]

توپ

توپ را از رخ ملایک [illegible] از زره بالای خواف بر سر قلعه سنگان برده قلعه را محاصره و منتظر ورود موکب والا
و طلیعه لوای نصرت انتما باشند رایات همایون در چهاردهم ماه مذکور رسیده قلعه را محصور [illegible] منصور [illegible]
و از طرفین باندا ختن توپ و تفنگ هنگامه [illegible] عرصه جنگ شد ساخته عجب که در آن روز اتفاق افتاد اینکه در حینی که
توپچیان باروت را سرگرم پر کردن و انداختن توپ بزرگ بجانب قلعه بودند حضرت ظل اللهی بر سر توپخانه آمده [illegible] در
دهن توپ بزرگ استاده متوجه تعلیم توپچیان گشتند در آن اثنا که توپچی توپ را خالی کرده دوباره متوجه پر کردن
شد آنحضرت بالهام غیبی عزم مراجعت کرده همینکه پنج و شش قدم از آن موضع خطرناک دور شدند ناگاه توپ از
از حرارت درون آتش گرفته شراره شرارت افروخت و بعید سلطان کلانتر درون و چند نفر از توپچیان و ملازمان
مردی که در آنجا بودند بصاعقه فنا سوختند اگر چه وقوع رنجیدگی ملال افزای خاطرها گردید اما از آنجا که دل حقیقت منزلت
آنحضرت کوه پایدار جای جهان توکل و ضمیر منیرشان لشکر البرز شکوه دریای تحمل بود به [illegible] انگیزی ریاح [illegible] و لطمه
امواج حوادث از جای در نمی آید ظهور این امر را باحتراق کوکب طالع خصم محمول ساختند و در هنگام شام که [illegible]
از صولت سپهر رو بمنزل غروب گذاشت و ماه زرین کلاه بطلایه داری عساکر انجم فلک رایت ضیا برافراشت طلایه
داران بیکران لشکر و جوانب اطراف قلعه بر داشتند و مانند عساکر انجم فلک رایت ضیا برافراشتند طلایه
دیده انجم و اختر از لمعات [illegible] نیاسوده تا طلوع صبح از شهاب ثاقب توپ و تفنگ قلعه سنگان نمونه قلعه ذات البروج سپهر
بود و از شراره آسمان سوز بوارق با دلیچ و ضرب زن فضای هامون عرصه چرخ برین [illegible] گردید [illegible]
شکن بر بروج و باره حصار رخنه افکن گشته روز دیگر باز بهمین نهج توپهای صاعقه بار آتش افروز خرمن مرد و زن [illegible]
تا آنکه از صدمات توپ حصار قلعه مانند دل قلعگیان تزلزل یافته یکطرف برج فرو ریخت دلیران میدان برد
[illegible] برده [illegible] حاجی را [illegible] کردند افاغنه بعد از مشاهده [illegible] از در استیمان در آمده روز دیگر که صبح صادق
تیغ مهر برکشید [illegible] از قلعه بیرون آمده کلانتر سنگان [illegible] دست در ذیل دولت
زده [illegible] بسیر رسانیده و [illegible] قلعگیان بقلعه برگشت و دوباره [illegible] این دفعه آتش قهر قهرمان
زمان [illegible] انجم [illegible] قلعه را در میان گرفته مشغول [illegible] شدند و در [illegible] ماه مزبور
[illegible] مردان و زنان [illegible] قتل عام کشته آن سرزمین [illegible] و اموال و اسباب

قلعه‌جات مطالبای کردن توان گشته بعد از آن که کار قلعگیان ساخته و قلعه را متنفس در اختر خراز استحقاق فرزانه باخرز
رسید که هشت هزار نفر از افاغنه هرات با اعانت اهل سنگان و لندتاپا دکشتند کوکبه والای عزم مقابله آن جماعت
که در یکفرسخی سنگان واقع و قلعه محکم و مکان خرم بود محل قرار داده بمفاد الکل باهم سنقو برای هر فرقه مکروه منزل و مکان
مقرر نموده بودند روز دیگر که افاغنه بجنگ آمده و چون در محاربه قزلباشیه جری بودند در کمال دلیری وارد دو فرسخی
اردوی همایون شدند غافل از آنکه دزد گربه شیر است در گرفتن موش لیکن موش است در مصاف پلنگ چون
چشم مردم ایران عمری از افاغنه هراسان و اول جنگ آن طایفه و سپاه خراسان بود حضرت ظل اللهی که با گربه ... از روی
آگاهی و عیار سنج نقد حالت لشکر و سپاهی بود جنگ میدان را مقرون بمصلحت ندانسته بسیج اهتمام کرده آهسته آهسته
غازیان را با بلا خور طعمه خصم افکنی ساخته بتدریج تقویت دلهای باخته ایشان پرداخته بعد از آنکه ایشان نزد دلیر و دعوی
دشمن شکاری تنبیر گرم سازند جهت میدان جنگ هند اهندا لشکر را ... بودند که در همان لشکرگاه
جدول‌سازی و تیر و تفنگ دست بازی میکرده باشند تا رفته رفته جری و بعد از خود آزمایی در جنگ میدان
کارفرمای تیغ دلاوری کردند پس آنحضرت بعد از ترتیب ضابطه لشکر و استحکام سنگر با پانصد نفر از دلیران کار آزموده
سوار و در تیررس سنگر نصرت اثر به نسیم جلوه‌ها و بسمای خاک نبرد آتش فروز نایره جنگ و پیکار گشتند
هر چند غازیان تمنای میدان از جا درآمدند تهمتن معرکه رزم باقتضای رویه حزم عنانداری ارکش عزم ایشان
کرده سپاهیانه بالکوه آغاز دستبرد و با توپ و تفنگ زد و خورد نموده جمعی کثیر از افاغنه طعمه شمشیر چوب و درای
ظفر را کوس ایشان چوب کردند القصه تا چهار روز در معرکه قتال بهمین منوال آراسته هر دفعه غلبه و نصرت آنحضرت
بطریق خواسته بعمل آمد در شب چهارم که سپاه خیمه نشین ماه در معرکه سپهر از دایره هاله سپر انداخت و حسام نجوم
بدامن دشت فلک ساطع جرم کرده افاغنه چوب را بر سر بدل ساخته بجانب هرات برگشتند آنحضرت نیز تعاقب را
مقرون بصلاح ندانسته حرکت بر سر هرات را بوقت دیگر محول و موقوف و عنان انصراف گیتی نورد عنبر ستام را
بجانب ارض اقدس معطوف ساختند در ذکر وقایع بیچین ئیل موافق سال هزار و صد و چهل هجری سنه ۱۱۴۰
داور خورشید کلاه عهد کرده بود که بقول حضرت اظهار ... میکرد ... در شهر شعبان المعظم در مملکت ... ایجاب ...
بجانب هرات ... نموده با تیغ شکفته در ربیع ... افکنی لشکر برپا بر جهت قندهار ... مشهور

غزنین از دیوان قضا در ساحت عزا انتشار یافته بود دوباره به بارگاه حکمرانی نشسته فرمان شکان و دمی را از دار الملک جم برانداخت
سپهدار بلند مقدار چهار شنبه ... که بزور بازوی قوه نامیه بر ممالک گلزار دست یافته هبوط الید گشت و حکم گلهای آتشین
در زمان همراهی فصل بهار دین چون آب بر بسیط خاک جاری گشت مجلس تحویل آراسته لوازم جشن عید باقامت رسانید
بتقدیم رسید چون از دیوان تفصیل آنرا پرکرده و بحکم ما یرید حکم قضا بر زوال دولت صفویه بقدیر بطلان آن نگاشته کلک
تقدیر شده بود در روز امور چند از کمین غیب جلوه ظهور میکرد که عقل صاحب رای مستقیم تحیر در تضییع اسباب آن
دولت هیچ قرار نمی داد هیچ از مراتب آن احوال اینکه ارکان دولت پادشاه والاجاه مسلک مغزی را با گران
جانان و سخن ... را ابتعیت را جمع کرده تقویت اسباب شکست برای آنند و لشکر در رسیت میکردند و آنچه منافی مصلحت
بود ذخیره ظهور می آوردند باوجود یکه عسل امر و نهی ایشان پا از چهار دیوار دولتسرا بیرون نگذاشته بود جهان
کرده قوه طامعه را در چهار حد جهان به پرواز و جاذبه استهمار را در طلب جلب منافع تنخواه هر که جه و بزر آن جستند
سنگ رسوائی و هرزه درائی حلقه گوش درد دشمنی بودند و آنحضرت بنا بر رضاجویی خاطر پادشاه هر وقت ...
حال ایشان در منع مفسدان و بداندیشان و بلکه فارزم تالیف قلوب ... آن نفاق کیشان میکردند مقصود
آنکه آن طایفه دست بد ... از گریبان حال و ولایات کوتاه سازند تا آنحضرت با تمام کار افاغنه هرات و قندهار
بپردازند بعد از آن این اختیار و حکمرانی با ایشان ارزانی باشد چون ذات آن جماعت را رشته آب و گل غرض و
ترک عادت بمقتضای العادة کالطبیعة الثانیه موجب مرض بود از عین زبان کاری جهال از طمع خود بپوشیده
از مضمون عزم دفع و ذل ... طمع غافل گشته و کار دشمنان را کمپوکه داشته در اختلال کار دولت ما در کوشیدند
القصه پادشاه والاجاه در باب توجه موکب جهان گشا بجانب اصفهان مکرر با آنحضرت تاکید و الحاح شده بودند
آنحضرت در برابر گفتگوها و افسانه معاندین ... محاذیر و موانع کرده بطیر می نمودند که شغل عمده اول دشمن قوی از هرات
که آتش ورایات علیت بدفع دشمن ... افراشتن از سر حزم و مقتضای استقامت رای عزم همت
اول به تنبیه دشمن همسایه باید پرداخت و بعد از آن کار ... اصفهان ساحت شاه طهماسب ... اما شیخ
از بهانه در فرع الوقت ... الحرار از حد ... تا آنکه ... چنین ... شده آنحضرت از ارض اقدس
و شاه والاجاه از آنجا بر بجانب سلطان ایام ... حرکت کرده در ... جمعیت منعقد ساخته باستعداد

در عرض خدمت ... ظل اللهی ... [illegible]
... [illegible] ... صح

تمام متوجه هرات شوند پس هرچه دار و دسطان آباد گشته حضرت ظل الهی بتهیه کار سفر پرداخت بعد از آنکه کوکبهٔ والا بطرف
هفت در آمد اعیان دولت شاهی نغمهٔ دیگر از طنبور افسرده تر ترانهٔ تازه ساز کردند و از دایرهٔ موافقت خارج آهنگ
گشته عزیمت مازندران نموده با خود مصمم داشتند که انجام کار هرات و امور خراسان بر ذمهٔ خدیو بیهمال برد محمد علیخان ولد
اصلانخان نایب السلطنه و سردار است عراق و آذربایجان باشد بحضرت ظل الهی پیغام فرستادند که بنحویکه تعهد
کرده اند متوجه هرات شوند خود بقصد مازندران متوجه سبزوار شدند پس خدیو بیهمال از راه خواف و باخرز عازم
هرات گشته ماهچهٔ لوای فلک مسیر چند ترلی از رشک منازل ماه نیر ساحت اعیان دولت شاه والاجاه شروع
با ظلال کار خراسان و هر روز دیگر را از خود بهراسان کرده از آنجمله بابا لی بیکنانه آکنده در خصوص آنکه میان
جمعی که از ملازمان معسکر فیروزی اثر و در موکب والا عازم سفر بودند تعدی آغاز و دست تطاول دراز کرده
خراسند را بایی تقریب سنگ تفرقه در میان لشکر آنحضرت انداختند آنحضرت چون سر رشته کار را چنین دیدند از
عزیمت سفر عراق هرات منصرف و بجانب ارض اقدس منعطف گشته امنای دولت شاهی باز از حرکات خود
متقاعد نگشته بر سر قلعه کهنه سنگان که مابین سبزوار و مشهد است واقع و مسکن طایفه اربعایری جهت حصار آن داشت
حرکت کردند توضیح این مقال آنکه چون طایفه اربعایری سکنهٔ آن قلعه سمت هواخواهی بحضرت ظل الهی داشتند
و کارگذاران سرکار شاهی تشویق و استیصال این نوع طوایف سلامت ناقص می انگاشتند بتحریک بعضی از اعیان
قتل و تدبیر آن طایفه را نصب العین ضمیر خود ساخته با جمعی که همراه داشتند از سبزوار بر سر آن طایفه ایلغار و قلعه را
تصرف کرده نهب و اسیر قلعه گیان پرداخته و در خلال این حال بعرض والا رسید که موسی درانی که از رؤسای ابدالی
هرات بود با جمعی از افاغنه بتاخت ناحیه بیارجمند رفته حضرت ظل الهی فی الفور بقصد سر راه ایشان بتحریک لوای
منصور کرده بعد از ورود بقصبهٔ ملکاه خبر خرابی قلعه کهنه سنگان بسمع خدیو جهان رسید بشاه والاجاه نوشتند
که مقصود ایشان که تنبیه بعایری بود بوجه اکمل بعمل آمده و چون همیشه تمنای تنبیه افغان داشتند و حال آنطایفه بپای
خود بدام افتاده و بمیان معمورهٔ مملکت ما پا نهاده و در کهنه سنگان کاری باقی نمانده جمعیت خود را برداشته
بسبزوار آیند که سر راه بر موسی گرفته شود شاه طهماسب در جواب آنحضرت نوشت که شما بکهنه سنگان نمی آئید
که کیفیت را ماهم بسبزوار نمی آئیم که غله و ذخیره نیست مع هذا اعیان آن دولت از حکایت خویشان تجربه اندوز

گشته همان معامله سابق را پیش گرفتند و مجدداً بتمامی ولایات خراسان احکام نوشته فرستادند که آنحضرت را از جمیع مهمات
ملک مسلوب الاختیار دانند آنحضرت چون از کلمهای خود در دی این جرابها استشمام رایحهٔ نفاق کرده دیدند بیت هر دم از این
باغ بری میرسد تازه تر از تازه تری میرسد فی الفور محمد حسین خان حاکم خبوشان را بخبوشان فرستادند متوجه ضبط قلعه بوده اگر
از اکراد احدی خواهد که بار حرکت شاهی با عامات شاهویردیخان که در رکاب شاهی بود آید کما ینبغی دار و گیر بتعدی
تمام بلشکر انجم احتشام عازم سبزوار گشته با برادرزاده خیرخواهی آنحضرت شاهی اعلام کردند که سبزه با رعایا باشایان شان
سلاطین نیست از تقصیر آن طایفه درگذرند چون جواب بر وفق صواب بنا بر داشته کهنه سنگان گشته وقتی که بر وقت
مدعا رسیدند که اتباع پادشاهی تیغ عاجز کشی را تیز و خنجر بیداد را خونریز ساخته بعجزه قلعه کرم ستیز و ادبیر شده بودند
و اعیان دولت در قلعه را بر روی آنحضرت بسته از باب ملی العشر آمدند حضرت ظل الهی کس بقلعه فرستادند
علت منع را استفسار و برای گشودن در قلعه تا عصر آن روز در خیم انتظار نشستند چون کار از تحمل گذشت توپ و خمپاره را
بحصار و دروازه بسته بعد از آنکه صفیر گلوله تا وزر بلند پیغام خراب بآن طایفه ناخردمند رسانیدند ایشان نیز بهیئت
مجموعی از قلعه برآمده پشت بدیوار آغاز تفنگ انداختن زنبورک و تفنگ کردند اعلیحضرت شاه و الاجاه
بعد از آنکه دیدند که چه کیفیت را از دست در کردن فرار بر ایست دیدند از میان آنگروه بر خاست جواب اقتدار از آنچه
بحضرت ظل الهی پیوست و شرط کرد که من بعد از عهد مصادقت تمکن و از رضای خاطر اقدس عدول نماید اما در
اثنای اینکه حضرت ظل الهی را ملاقات میکرد خفیه در سر اب جهه خود را از بغل در آورده بمحمد علیخان تسلیم و او را
باسم نیابت سلطنت مأمور عراق کرده غلامان و محرمان خود را باطاعت او وصیت و تأکید نمود و شاهویردیخان را
تشخیص نمود که محرک این مفاسد و در صدد خیالات فاسده بود قرار کرده حضرت ظل الهی شاه والاجاه را
با اعزاز و اکرام در نزدیک خود جا و مقام و در بستر آسایش آرام دادند تا امرا و اعیان را با محمد علیخان از حضور او
در حیث در همانشب جمعی از غلامان و مقربان پادشاهی بعزم فتنه انگیزی گریخته و بجانب مازندران رفتند
آنحضرت چون وجود و عدم و حضور و غیبت آنطایفه را مساوی میدانستند متعرض نشدند که احدی مانع ایشان نشود
در روز دیگر شاه طهماسب را باتفاق چراغ بیک افشار و جمعی از معتمدان روانهٔ ارض اقدس و خود برای از
موسی تا محولات ایلغار نمودند در آنجا خبر رسید که موسی بیارجمند را چند روز پیش از این تاخته و از میانه قاین

و محولات که گذشته بطرف هرات رفته است لهذا موکب والا نیز مراجعت و در حین انصراف وارد حوالی قلعهٔ فیق ابلا
که متعلق بمیرزا احمدی کلانتر اعراب عنیظلی بود گشته کلانتر مزبور درب قلعه را بسته و در دادن سیورسات باب تمرد گشود
پس غازیان بامر آنحضرت که در کشیدن شمشیرها مانند هلال در بند بهاره خم ابروی او بشاهجوم آور شده قلعه را
تصرف و کلانتر را سیاست کردند و از آنجا بمشهد مقدس منور که بر ظفر گردید حضرت شاه والاجاه را در ام سلطنت مبسوط
الید ساخت **در بیان کیفیت محاربهٔ ابراهیم خان با اکراد و ترکمان در محل موسوم بکرمه خان** چون بعضی از فتنه جویان هنگام
طلب طالب فرصت بودند که محرک بنیان فساد در خطه کردستان خداداد شوند از آنجمله ترکمانیه تکه و یمره و سالور بودند
که مابین درون و استراباد و نواحی دشت سکنی داشتند بعد از وقوع این وقایع هم روزه بسمت جهنه و درون آغاز دار و
دست بکر دند هاهای همایون فال لوای نصرت انتما در موکب شاهی بعزم تنبیه آن طایفه بجناح استعجال بحرکت آمده فرمان
والا عز نفاذ یافت که اکراد چمشگزک و قراچورلو هم درین سفر همرکاب نصرت در عسکر انجم حشر حاضر شوند آن طایفه حضرت
اکراد قراچورلو بتحریک محمد حسین خان حاکم چمشگزک سر از اطاعت باز زده با روسای اکراد در سمت مانه و سملقان
مشهور بکرمه خان بعزم فساد جمعیت کامل کردند چون موکب والا متوجه بسمت جهنه و درون بود ظهیر الدوله ابراهیم خان
با رحیم خان کرایلی و قشون مرقوم به تنبیه آن جماعت مامور ساخت خود از راه کلات و ابیورد بر سر ترکمانیه روانه شدند
و در موضع مزبور فیمابین ابراهیم خان و اکراد محاربهٔ قوی دست داده اول اکراد مغلوب گشته جمعی از ایشان
مقتول و هنگام شام که دلیران خون آشام بمعبر خود باز می گشتند اکراد متعاقب ایشان هجوم آور شده بجنگ در
پیوستند این دفعه لشکر ابراهیم خان را پای ثبات و قرار از جای رفته شکست فاحش خورده هزار نفر از غازیان
درین معرکه وحشت نشان بمعرض تلف در آمدند ابراهیم خان با جمعی خود را بحصار شهر بقلعه لوزی بابسیر رسانیده
متحصن شدند و رحیم خان و سرکردگان دیگر از همان خارج قلعه هزیمت و بجاهای خود غیبت کردند ابراهیم خان
بعد از سه و چهار روز در ظلمت شب که کار قلعه را آشفته داشت از قلعهٔ مزبور بجانب قلعه زار شتافت در خلال
اقبال رایات نصرت آیات ایلخان داغی که در دشت قبچاق وسعت رفته از قتل و غارت ترکمانیه بحراز
آسمت فراغت و انصراف یافته بود در عرض راه اخبر بسمع جهاندار رسید با وجود آنکه جلوه دامنه
سملقان و درون مشتمل بر کوهستانات سخت بود و برف راهها را مسدود کرده تردد بر سوار بسیار دشوار بود

آن گروه را از راه نسا و ابیورد روانه ارض اقدس و خود باشاره والا از راه چناران بر سر اکراد دربلغار و به جابجا ذکر شد
به شکست و کوبیدن برف مامور ساخته رایت رایات بصعوبت تمام راه طی کرده وارد سملقان و کرمه خان گشته
ابراهیم خان با بقیه لشکر از قلعه عازم خدمت شده بود که چون از فرار و ارزوی خجالت جبهه سای نیاز شد چون انزوا والا
که بسوی اندیر دار محمد حسین خان فساد ضمیر بظهور پیوسته بود در انتظام ضوابط ریاست و تنقیقات قوانین سیاست محمد حسین
حاد گشته اکراد نیز در معمات اهرار و رزینده تا چند روز هر روز از قلاع و سفاقات خود برآمده آتش جنگ بر می افروختند
از آن معانده سوای خسران چیزی نمی اندوختند تا آنکه جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده ناچار متعهد خدمت و جاری در
تقبل اطاعت و فرمان بری گشته عهد کردند که بعد از انصراف موکب والا تمامی سرکردگان برسم گروها خانه کوچ
روانه ارض اقدس شوند و آنحضرت بر وفق مستدعای ایشان عمل و بجانب ارض اقدس حرکت کرده در عرض راه ابراهیم خان
و محمد حسین خان را از جنس برخی و تمامی معارف اکراد بر وفق تعهد کوچهای خود را متعاقب برده در مشهد مقدس در مقام
اخلاص و دولتخواهی ثبات و استقامت کردند و از آنجا رحیم خان کرایلی را به درگاه معلی طلب نموده بایالت استراباد
فایز و سرافراز ساختند **در بیان شورش استراباد و حرکت رایات نادری بآنحدود و مقتول شدن ذوالفقار خان بتیغ قهر
خدیو زمان** سابقاً سمت تحریر یافت که در روز که نقدش که کهنه سنگان واقع شد شاه والاجاه مهر خود را در خفیه
از بیل درآورده او بره کردن رضا بر محمد علی خان ساخته محمد علی خان نیز با رجی از غلامان خاصه که مصاحب
سطوت حضرت ظل آلهی حرب بطرز و شمع درشب های ایشان که داشته بود وارد بسطام گشته ذوالفقار خان بنی عم خود را
بنیابت مازندران تعیین و از آنجا وارد استراباد گشت و بعد از چند روز چون کار استراباد باطلال ضلال و تنزلزل رسالت
انجامید فهم او در آن ولایت رونق نیافت ایالت را به محمد قلی خان قاجار تفویض کرده بجانب مازندران شتافت و
مقارن آن رحیم خان کرایلی که از جانب حضرت ظل آلهی بایالت منصوب گشته بود وارد استراباد و با ایلخان وارد دارا
و جریب و دامغان گشته از آنجا جمعی از قاجاریه را با خود متفق ساخته متوجه شد چون در میانه شهر بتحریک اهل فساد
نزاع اشتداد یافته کار بجای رسیده بود که اهل محلات خرج و مال یکدیگر را حلال داشته نهب اموال و قتل نفوس و
تمیدیکر می بود داشتند رحیم خان پای ثبات نتوانسته عازم کرایلی و ایلخان در اصل استراباد گشته بسوی مازندران و
ذوالفقار خان را که یاور و مددکار خود دیده است بامداد خواسته از نیز بحیثیت تمام وارد استراباد و دست تعدی بر

و نزدیک گشاد بعد از چند روزی سرپنجه هوس ایالت کرمان گریبان خاطر ذوالفقار خان گشته چون اشرف قلیچان را محل
مدعا میدانست او را اغوا نموده که مستقلا از راه مرو برخاست بعد از آنکه این حرکت از دو بسیع خدیو کامکار رسید بعزم دفع آن
ماده فساد با جمعیت زیاد از عسکر برق و شدید باد عازم استراباد گشته آوازه توجه موکب همایون سامعه غرور ذوالفقار خان را
گوشمال داد چنانکه روبه پال نیران میدان لاف و خروش شان پیمانه بازار رکذرف است توپخانه را بر راه پر اصفهان انداخته
خود بعزم استقبال پیش آمد اما از خارج شهر قبجاج انداز سهم صلابت گشته راه را گم کرده یکران ابلوا نیرا بجانب مازندران
تاخت و بعد از ورود موکب جهانگشا به بسطام که خبر فرار او بعرض عالی رسید گریس یاوری دون پادشاه که در ارض اقدس
توقف داشت روانه گشتند چون در آن اوان ترکمانیه یموت ساکن دشت قبچاق اطراف یعنی دهقان پیکر ذند تنبیه
ایشان از لوازم دانسته تفنگچیان پیاده را روانه استراباد کرده خود از راه دهنه گفگری موکب ایلغار را تا قریه سخت
و خود در شب بسطام دار دگر بره دار ترک و فوجی از ترکان ده مبارک عرصه بلارک ساخته وارد استراباد شدند بعد از
بیح دو ش ... موکب شاهی از مشهد مقدس نیز بتعجیل وارد شده آنحضرت متوجه مازندران و شاه طهماسب را در سر
منزل ساخته با جوش بحر دش عازم بار فروش گشته محمد علی خان که از توجه موکب منصور اندیشه مند و بسمت عامل
عفو خطا پوشی آنحضرت مستظهر گشته با آمد و ذوالفقار خان که از غایت تهور چند منزل پیشتر از محمد علی خان
سر بفرار را بکوهستان لاهیجان فرستاده بود چون متوارد شده بود که حکام و اهالی گیلان راه فرار بر آن خیره
گرند و سد و دنا بند سر را به کوه گریز راه بست یا فته روی عزیمت بر تافته و با جمعیت خود بدولت شیر دولت
دوش کامیاب از دش شتافت هر چند که در باره عفو و اغماض مکنون ضمیر انور بود لیکن آن کم عقل زیاده سر باد
غرور از دماغ بدر نکرده با جماعت اطراف در کمال رعنایی و خود نمایی عزم آمدن کرده طنطنه شوکت خود را گوش زد
حضور نزدیک ساخت چون این حرکت از زردنیا و ادب صدور یافته و از ناحیه او جلوه گر عرصه ظهور بود بعد از ورود
به پیشگاه حضور جوش او را که هوای گرند در سر داشت از بار سبک ساختند و بنابر آنکه طهران و خوار و ورامین
در تصرف افغان بود جمعی را بمعابر و شوارع آن سمت تعیین و فوجی را سر کرده گی محمد زمان خان شاملو بجا فظت
راه سمنان و سیف الله خان ترکمن را بسرداری گیلانات که در تصرف روسیه بود مامور و مقرر ساختند که با
اغور لو خان زیاد اوغلو در تنهای ولایت مازندران بمحافظت حدود گیلان پردازند و چون عزیمت هرات

در خاطر آنحضرت تصمیم داشت بعد از آنکه رخنه گران عرصه دولت را زایل و از انتظام مهام مازندران فراغ حاصل گردید
ایلچی بطلب گیلانات بدولت روسیه فرستاده و رحیم خان کرایلی را در حکومت استراباد تمکین داده امر کردند که با
سپاه استراباد و کرایلی در ابتدای نوروز به موکب فیروزی حاضر شوند چون حرم محترم حضرت شاه در سار مبود و نظارت
لایق بجهت سرکار خاصه او و اتباع و منسوبان آن سرکار ندیده پادشاه را در مازندران گذاشتند که در موعد مقرر بعزم سفر
هرات در مشهد مقدس حاضر گردد و بسی عطوفت عنان بجانب خراسان کرده توپخانه را از راه اسفراین و خبوشان روانه
و خود از راه جاجرم و نیشابور ایلغار وارد ارض اقدس را مقر گزیده منصور گشتند و متعاقب اعلیحضرت شاهی و بعد از آن
رحیم خان با قشون مامور وارد ارض اقدس آنجناب پیوستند در ذکر وقایع تخاقوی ئیل موافق سال هزار و صد و چهل و یک
هجری در پنجم شهر شعبان المعظم نقل کوکبه نیر اعظم به منزل حمل گشته خدیو بهار ساز و برگ لباس گلزار کرده گردن
داران گل الکرد و مغفر غنچه را از مار ودریع و جوشن حضرت وخرمی برد و برابر آراست و سپاه شکوفه را مغفر بجوش منسلک دوی
همت نموده لوای جهان آرا را از سر درسهی برافراخت یلان قوی شاخ اشجار را زره صد دعصان تیر دستان خیز نمود و گل
و جیره دستان حبار از اوراق پنجه خصم افکنی گشودند لاله سپر سیاه برجوش افکنده و کلیمی عمر دانجه بر دست افشانده
نیلان درختان از شاخهای کج و راست تیر و کمان برداشتند و نیزه داران رزم کوشش بهاری سنانهای شکیل
از داشتند تفنگچیان بلبله پوش آذری گلولهای قطره بر قالب برگ گل گشیده و آتشبازان برق توپهای رعد را
برعراده ابرحان کشیدند و خبر و فوردین باد دیاران سبکخیز نسیم را بمدافعه لشکر بهمن برانگیختند و خطه گلزار را که از انقلاب
زمان افغان زاغ و زغن گشته بود از اضداد و بیگانه پرداختند محفل نغمه سرایی قمری و عندلیب ساختند و معموره چمن تبارک
پای تخت سلطان بهار و متفرقه قزلباش گل گردید محفل جشن و عیش سران لشکر و عظمای حیش آراسته گشته
بعد از اتمام سور و سرور و تهیه اسباب سفر و مدافعه خصم خیره سر پرداختند و هر یک از دلاوران عرصه رزم را اعطای
نقد و اسب و سلاح فراخور گنجایش بهره مند نوازش و بخشایش ساختند در بیان تتمه احوال افغان ابدالی و کیفیت تقدمات
و استیلای ایشان مجملی از احوال افاغنه ابدالی هرات در صدر کتاب نگارش یافت که در چهاردهم محرم سال
هزار و صد و سی و پنج هجری که محمود غلجایی بر اصفهان مستولی شد محمد خان افغان که در آن عهد حاکم هرات بود
به هوس تسخیر مشهد مقدس آمده چهار ماه قلعه را بمضیق محاصره انداخت بالاخره اطراف و نواحی را تاخته از آنجا

عزیمت منکوس سخت و بعد از ورود بهرات افاغنه بروی شوریده ذوالفقار خان ولد زمانخان را از شوراپک آورده
در هرات ساکن ساختند و در سال هزار و صد و سی و هفت هجری مطابق پیلان ئیل رحمن ولد عبدالله خان که پدرش
در ایام حکومت زمانخان در هرات بقتل رسیده بود بدستور خودخواهی پدر وارد هرات گشته احداث نفاق و نزاع
کرد تا آنکه افاغنه برای اطفای نایره شر ذوالفقار خان را بجانب باخرز و جام و پسر را بسمت قندهار و فراه روانه کرده الله یار خان
برادر محمد خان را در سال هزار و صد و سی و هشت هجری از ملتان آورده بر مسند حکومت متمکن ساختند چون
عبدالغنی خان کوزایی که سمت خیرخواهی ذوالفقار خان داشت از الله یار خان متوحش بود و چند وقتی مدارای وحشت
آمیز کرده عاقبت پرده پندار از روی کار برداشت ذوالفقار خان را از باخرز آورده رایت نفاق برافراشت
و شعله نایره جدال اشتعال یافت تا آنکه افاغنه دامن از اطاعت هر دو چیده ذوالفقار خان را بجانب فراه و الله یار خان را
بجانب مارو چاق فرستاده هر یک علیحده و ناحیتی را مالک شدند و افاغنه با حاکم و سرکرده بسر می بردند تا آنکه خبر
توجه موکب منصور بگوش ایشان رسید ایشان گشت ناچار با یکدیگر رفع کدورت و آغاز سازش کرده فراه را با ذوالفقار خان و هرات را
بالله یار خان اختصاص دادند و بفکر کار افتادند و رایات [illegible] بعد از اجتماع عسکر در روز چهارم شهر شوال المکرم که
چهل و شش روز از نوروز گذشته و انقضا یافته بود از ارض اقدس حرکت کرده اولکای قوچان را که از سبزه زمردی طعنه
بر چرخ فیروزه گون میزد مقر دلیران نصرت نشان ساخته شد و از آنجا کوچ بر کوچ عازم مقصد گشته در تربت جام چند روزی
رحل اقامت انداختند و در آن مکان خبر رسید که هزار نفر از افاغنه آمده در باخرز قلعه فرود آمده اند در آن محل [illegible] حضرت
ظل اللهی با سه و چهار هزار نفر از دلیران معرکه کارزار بایلغار رفته بعد از ورود بان مکان معلوم شد که افاغنه برگشته اند
بار دیگر بتربت جام مراجعت نموده بلوای آسمان سای گشته در منزل کاریز بترتیب [illegible] قراولان و تعیین طرح و هراول
و آرایش ساقه و [illegible] یمنه و میسره و قول پرداخته شب که قراولان با دیده بانان [illegible] روشن ضمیر انجم بدیده بانی
ملازمات برخاسته از این نیلگون حصار برآمده جمعی از سپاه کارآگاه را بقراول مأمور و خود نیز بعد از طلیعه فجر اعلای لوای
منصور کرده قراولان خبر رسانیدند که الله یار خان با جمعیت وارد جام [illegible] کوسویه گردیده آنحضرت اولا
برای اتمام حجت [illegible] فرستاده [illegible] صلاح انگیز و ایشان را با طاعت ارشاد و تحریص کرده آنجماعت جواب را
حواله بشمشیر تیز نمودند روز دیگر که [illegible] خیام سپهر [illegible] گشته طلایه داران مریخ صلابت [illegible]

دلیر پاسبانان کیوان مهابت آتش بپاسداری لشکر ذیل حلادت بکمر زدند افاغنه آمده رباط پریکان و قلعه را
حصن حصین ساخته سر بر راه برداشتند پس موکب مسعود از غوریان حرکت [illegible] قلعه [illegible] کوسویه منحرف گشت و افاغنه
لابد حرکت [illegible] لشکر در آهنگ مقابله لشکر نصرت اثر کردند چون بهیچگونه [illegible] طایفه افاغنه
بجنگ دلیران [illegible] روباه بازی شیرگیر شده با اهل ایران استقلال و در ولایت استیلا داشتند آنحضرت بجوانب
لشکر [illegible] سپاه [illegible] با آنطایفه خیره سر دست بازی نمایند بعد از خودآرایی و خودنمایی قدم بمیدان
کین گذارند و [illegible] سنان جان ستان برده از رخ کار آنطایفه بردارند لهذا توپچی و تفنگچیان پیاده را همراه
لشکر و محیط عسکر ساخته جمعی از سواران [illegible] تیز تکاوران عرصه کرد و دار در برابر قول همایون بعنوان طرح
بکومک تعیین و [illegible] سپاهگری [illegible] آرای معرکه کین شدند افاغنه بجانب میمنه حمله ور گشته پیادگان طرح
بکومک میمنه در آمده جنگ در پیوست در آن [illegible] فوجی دیگر از افغان دست بشمشیر بجانب پیادگان هجوم آورده
و داخل ایشان گشته [illegible] پیادگان [illegible] از کشش ایشان دلیران [illegible]
[illegible] نزدیک بود [illegible] مقارن آن حضرت ظل اللهی شمشیر [illegible]
از [illegible] آن فرقه را [illegible] هلاک [illegible] خصم [illegible]
اگرچه از روی تحمل و شکیب [illegible] افواج پیاده را بمیدان رانده [illegible] آنحضرت
که [illegible] جهان بود زخم نیزه برداشت [illegible] در همانمکان [illegible]
در حوالی [illegible] قلعه نزول کردند [illegible]
[illegible]
کرد افاغنه حرکت [illegible] کوسویه [illegible] هرات رود فرود آمده [illegible] همایون تعاقب
ایشان رفته در یکطرف فرود آمده [illegible] هیچ طرف بجنگ اقدام نکردند [illegible] روز دیگر
[illegible] گلوله آتشبار [illegible]
[illegible] ظلمت شب [illegible] معلوم شد که افاغنه [illegible] توپخانه [illegible]
[illegible] آورده مهیای جنگ گشتند پس آنطایفه دو دسته شده فوجی [illegible] جمعی از جانب میمنه هجوم آورده

شد. بدستور روز پیش آغاز جیره کردند تفنگچیان پیاده را که مستحفظان آنجا بودند از جا برداشته
در آن اثنا باز یکه تاز عرصه دلاوری و طنطنه پرداز معرکه سروری اعنی جناب نادری مانند شیر غران شمشیر بران خود را
بر فلک آبگون زده اشرار را از میان پیادگان [illegible] بمفاد کریمه لیمیز الله الخبیث من الطیب بوضوح ظهور رسانیدند تا وقت ظهر
نیران قتال اشتعال داشت بعد از ظهر شکست فاحش باحوال آن طایفه راه یافته جمعی کثیر از ایشان بوادی عدم شتافتند
بقیة السیف روی برتافته عیال و اطفال خود را که در قلعه جات سر راه بودند برگرفته و ردیف خود ساخته تا دروازه
هرات عنان باز کشیدند عساکر فیروزی مآثر داخل [illegible] قلعه و شروع به نهب و غارت خیام و اسباب آن طایفه کرده
توپخانه و نقاره خانه آن جماعت بدست آمده و از منزل رباط جاجرم شاه طهماسب را با عروق و توپهای بزرگ [illegible]
روان کرده خود با توپخانه جلو ریز از راه پل عازم هرات شدند الله یار خان و افاغنه مجدداً جمعیت خود را درست کرده
مابین شهر و رباط پریان که دو سنگی شهر است باستقبال آمده بخت [illegible] با خوانین [illegible] طلب صلح بخدمت [illegible] شتافتند
بعد از لمحه از راه تدبیر برآمده از [illegible] لشکر نصرت اثر [illegible] بقاعده افغانی عده کرده [illegible] بسمت شیران دغا
انداختند بعد از [illegible] جمعی با شمشیرهای آخته در کمال جلادت بقلب سپاه نصرت پناه تاخته به پیادگان جلو
در آویختند و چیره [illegible] آن جماعت بجایی انجامید که کار از تیر و تفنگ گذشته بجنگ کارد و شمشیر رسید و از ابتدای طلوع
طلیعه مهر گیتی فروز تا نیم روز [illegible] برق تیر و خنجر دلدوز خانمان سوز میبود ده هزار نفر متجاوز از آن گروه بضرب سیف آبدار بر خاک
هلاک انداختند و تتمه با قلب [illegible] شتافتند هرچند که مقام اقتضای تعاقب میکرد لیکن بمراعات رویه
[illegible] مانع آمده احدی رخصت نیافت که قدم بیشتر نهد همان [illegible] که عدو [illegible] گشته همین که آشوب
جنگ فرو نشست بادی شدید برخاست [illegible] که خاک باد و عالم امکان را [illegible] شبانه
روز طرفین از کثرت گرد و خاک چشم از جنگ پوشیده در همان مکان مکث کردند روز سیوم که شدت باد و
کثرت غبار تسکین پذیرفت و باد غرور از دماغ فلک بیرون رفته باز از جانب الله یار خان آدم آمده طریق مصالحت
جست آنحضرت بزبان حال فرمودند مصرع تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد ما دام که جمعی از رؤسای ابدالی و اولاد
در بار حضور گشته تعهد خدمت [illegible] مصالحه در آینه حصول صورت پذیر نیست [illegible] جانب الله یار خان
عبد الغنی خان علیکوزائی و چند نفر از معتبرین آمده کمر اطاعت بسته آنحضرت مسؤل آن جماعت را قبول [illegible]

عطف

عطف عنان ظفر شمول کردند روز دیگر خبر از الله یار خان و عبد الغنی ابدالی که سر کرده معتبر بودند رسید که بر ذوالفقار خان
حاکم فراه با جمعیت بسیار با جماعت ابدالی آمده آن طایفه [illegible] الطغیان از معاهده و استیمان پشیمان گشته اند بعد از رسیدن
این خبر هزار نفر از دلاوران معرکه رزم جو را بسمت فراه که در تصرف ذوالفقار خان بود [illegible] همایون
[illegible] دو روز در آن مکان رحل شکیب انداخته [illegible] ذوالفقار خان شب در ظلمت [illegible] پل گذشته در
کمینگاه کمین نشسته روز سیوم باز جمعیت افغان نمودار و الله یار خان با فوجی از جانب [illegible] آتش افروز توپ و بکار
ذوالفقار خان نیز با جمعی انبوه از کمین در آمده بر سر اردوی همایون رفته متوجه کارزار گشت حضرت ظل اللهی فوجی
از غازیان را بمدافعه ذوالفقار خان مامور [illegible] تیر دلدوز و سنان آتش افروز [illegible] کرده از افاغنه جمعی کثیر
هدف گلوله توپ و تفنگ و زخم تیر و شمشیر گشته و هنگام شام دلیران طرفین دست از جنگ باز داشته در حوالی
قلعه [illegible] قرار گرفتند روز دیگر که کوکبه زرین مهر خاوری آغاز جلوه گری
کرده آنحضرت [illegible] شاه والا جاه را [illegible] آورده [illegible] غروق و جمعی از تفنگچیان در منزل [illegible] پل گذاشته
[illegible] بجانب هرات اعلام نصرت آیات گردید افاغنه باز مابین [illegible] پل [illegible] بجانب جنگ
پرداخته بعد از تلاقی فریقین بجمعیت تمام دست بشمشیر حمله ور گشته از طرفین [illegible] توپ و تفنگ عرصه رزم را
از کثرت کشتگان [illegible] کردند [illegible] که مهر زرین [illegible] فلک [illegible] چند نفر از
افغان وارد و از جانب الله یار خان طالب صلح و امان شدند آنحضرت فرستاده کان را بر گردانیده پیغام دادند
که ما دام که عظمای افغان خود بخدمت اقدس نرسند تا یک نفر از غازیان را جان در تن و رمق در بدن است [illegible]
رزم و فسخ این عزم نخواهد شد بعد از آن جمعی از رؤسای آن طایفه شرف یاب خدمت [illegible] و از روی
اعتذار جبهه سای زمین نیاز گشته عرض کردند که افاغنه [illegible] ابدالی [illegible] رعیت قدیم ایران بودند و [illegible]
جنایت گشته اولا [illegible] بعد از آن اصفهان را که قرارگاه تخت سلطنت بود تصرف کردند و ابدالی مدتها
بهواخواهی پادشاه ایران با غلجه در مقام جنگ و جدال میبود [illegible]
و در مقام مواخذه زمان ماضی نبوده عطف عنان ظفر توام [illegible] اقدام دارند بعد از [illegible]
گردها [illegible] زیاده بر سابق در صدد ایل و اطاعت بوده حلقه بندگی در گوش [illegible] ندامت بر دوش خواهند کشید

و هر چند که این معنی مخالف رای شاه والاجاه و اعیان دولت او بود اما آنحضرت مسئول آن طایفه را موقع قبول بخشیده
رخصت انصراف و عنان عزیمت را بجانب شکیبان انعطاف دادند و روز دیگر چیت وسی نفر از رؤسای معتبر ابدالی
جا کرکاب سعادت بر گشته حکومت هرات را باز بالله یار خان استقرار و رقم باسم او عز اصدار یافت و پنج
زنبایانر الکه در قلعه جات و توابع هرات بردند با طایفه جمشیدی سکنه بادغیسات کوچانیده بمحال جام و لنگر و نوده
ارض اقدس فرستاده و مقارن آن عرضه الله یار خان رسید که غازیان نصرت نشان که در منزل شکیبان
تا حد فراه رفته بودند فراه را فتح و اسیر و غنیمت بسیار بدست آورده اند از جمله اسرا جمعی زنان و اقارب
ذوالفقار خان اند اسرای ایشان با ایشان رد نشود و فرمان والا باطلاق اسرای مزبوره عز صدور یافت در چهار دهم
ذی حجه الحرام آن سال بفیروزی و اقبال وارد ارض اقدس فیض نشان گشتند و مدت سه ماه تا روز ورود بمشهد
مقدس سرح ماه اتفاق افتاده از آنجا مجدداً خلاع فاخره و شمشیر مرصع برای الله یار خان ارسال و از امور خاتمه
مشفقانه استمالت ساختند در بیان حرکت اشرف غلجایی از اصفهان بعزم تسخیر خراسان و کیفیت محاربه مهماندوست
و انهزام او بعد از آنکه مشهد مقدس مقر لوای منصور گردید در روز عید اضحی عساکر فیروزی ماثر را رخصت انصراف
باوطان خود داده مطمع نظر والا آن بود که در زمستان آن سال برسر ترکمانیه دشت رفته موسم بهار را در استراباد
منقضی سازند و نزدیک بربیع حاصل لوای مملکت گیری بجانب اصفهان برافرازند بعد از آن ارادت اشیا
هبا اسباب چون حکم قضا در سرانجام دولت همه جا برابر است آنحضرت بصفت ازین و هر تمنا بحسن خطور در خاطر
خطیرش کهصول قرین است مضمون آنکه مصرع صبر را چون اجل آید بسر عیبا در دهر بچه نقد بر گریبان خاطر
و عنان عزیمت اشرف را از فتنه خواهی نخواهی بسمت خراسان کشیدند و آن خاک اگر فته را از آتش غضب دست
خراسان جشیده بود وقوع صحیح انتقال آنکه بعد از نهضت لوای فلک فرسا بجانب هرات وقوع این خبر در اطراف
ممالک شیوع یافت اشرف غلجایی که متصدی امر سلطنت بود عرصه را خالی و ضد بیهمال را مشغول کار ابدالی
دیده با جمعیت موفور و کثرت غیر محصور در روز دوشنبه سیزدهم شهر محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و دو
هجری مطابق تخاقوی ئیل بعزم خراسان رایت افراز رزم و پیکار شد بفاصله چند روز که هنوز عرق خون
از جبین تیغ دلیران نخشکیده و مرکب تیز گام بهادران چون از نهضت تیغ الکام عهد و شتر ناکاه رودی طویله

الی

آتش نشین ندیده بود دندان نوید بهجت از بسیع عهد بی فروز فر رسید فرامین قضا آیین باجتماع لشکرها در وتوپخانه از راه
سر ولایت مشهد سلطان میدان روانه ساختند و خود با اتفاق شاه طهماسب در بیست و هم ماه صفر از راه نیشابور و سبزوار
تحریک لوای ازدها پیکر کردند و اشرف نیز از آنطرف بسمنان آمده اولا بر سر قلعه برسید علاء قاضی سمنان
که در آن نزدیکی بود رفته قلعه را متصرف و قاضی را بدست آورده از آنجا بمحاصره سمنان پرداخت حضرت ظل اللهی که
استماع این خبر با احتیاط آنکه مبادا اهالی سمنان بنابر گرفتاری قاضی بدادن قلعه راضی شوند بواسطت جمعی از
افشار و قاجار را استراباد خبر نزد اهالی آنجا فرستادند که ایشان نیز از توجه موکب منصور ره بثبات قدم و حیات قلعه
تاکید نمایند و آنها از سبزوار مرحله پیما گشته اشرف نیز از آمدن توپخانه والا مطلع گشته سیدال افغان که سردار
و نقد تنه الخلجیس او بود با سر توپخانه روانه و در حینی که توپخانه آتش فام وارد قلعه مهر دشتی محال بسطام و از آنطرف
و سنجی قلعه مزبور بطلوع ماهچه اعلام ظفر فرجام گشته بود سیدال ایشان بسطام علم گرفته بیک فرسخی قلعه مزبور رسید
و از آمدن کوکبه منصور آگاهی یافته از آنجا علم بار اکشته روی برتافت و در هنگامیکه به شهر بسطام متوجه گشته ازین
اجتماع گشت چون لیله بکثرت و ازدحام سپاه ترکمانیه در خارج شهر قرار گرفته بود آتش سیدال با افاغنه تنحج
برسر توپخانه آورده کاری نساخت و بجانب اشرف لوای سپس روز دیگر رایات جهانگشا متوجه ترقی آباد و دامغان
گشته سیدال از ترقی آباد روانه مهماندوست و اشرف نیز از سمنان پیش آمده مهماندوست بسکند یکر پیوسته روز شنبه
ششم ربیع الاول آن دو سیل بلا در جوش و دو بحر مواج در خروش آمده در کنار آب مهماندوست طرفین دست
از جان شسته بمقابله یکدیگر شتافتند در آن روز حضرت ظل اللهی تمامی لشکر فیروزی را یک قول قرار داده و به تفنگچیان
پیاده را که هریک بابسام سوار برابر بودند فوج فوج با توپخانه صاعقه بار محیط آن دریای خونخوار ساخته بیور شتند
که افواج ظفر بزه و دلیران انجم لشکر بر جان نیع کرده در جای متعین در کمال آرام و وقار ضبط عنان ثبات
قرار کرده بدون امر همایون از جا در نیایند و دست باستعمال آلات حرب نگشایند زهی صفدری که در
میدان رزم چون سپهبد عرش سکون بحر بشارت نماید بی موج لشکر طوفان نشود و هنگامی که بجنبش کوه
گران امر نماید بصخره صماسکندر از ریگ روان گردد و در شام کین چون تیغ آتشی افروزی کند برق را قرار
و قوت خفقان زدن نبوده باشد و در وقت شکر چون بکا موشی زمان دهد صبح را جرأت نفس کشیدن نه

افاغنه نیز جمعیت خود را سه دسته کرده از سه جانب جلو ریز با تیغهای کشیده و سنانهای تیز بجانب قول لشکر دلیر
مشغول ستیز و آویز شدند جمعی از جوانان نامی ایشان که همیشه در معرکه جلادت پیشتاز و در عرصه خصم افکنی رزم ساز
بودند با پیش آهنگ یک از بدیگری روی به تپه حمله ور گشته همین که به تیررس گلوله رسیدند توپچیان فرنگی نژاد آتش
دست بدستیاری سوار فتیله امرداد را بر سر گوش بگوش توپ رعد خروش رسانیدند از تراکم بخار در آسمان
آثار یوم تأتی السماء بدخان مبین آشکار گردید و زمین آیت یغشی الناس هذا عذاب الیم بر کرده خصم بدید آورده گلوله
توپ آن یکه تازان معرکه هیجا که را با چند نفر زنبورکچی و تفنگچیان و شترهای زنبورک که بخط مستقیم در محاذات
توپ بودند از پیش برداشته افاغنه را از مشاهده این حال مانند توپ آتش بجان افتاده خود را از نهلا بر آمده انطباقیه
از هر طرف که هجوم آور شدند خود را در دریای آتش شناور دیدند و بجانب تپه خود شتافته پس قول همایون
بهمان ضابطه و ترتیب متوجه تپه افغان گشته به توپ دیگر علمدار ایشان از پا در آمد اشرف چون لوای اقبال را
سرنگون دید دم را غنیمت کرده توپخانه و خیام و اسباب خود را گذاشته مانند بخت خود برگشته رو بگریز نهاد و از دو
از سه ساعتی ظهر تا عصر تنگ تنور جنگ و بوارق توپ و تفنگ فروزان بوده جمعی کثیر از افاغنه و عظمای ایشان
مقتول و زنده دستگیر شدند هر چند که بختیار کام شوق دلیران بقصد تعاقب ایشان برکشیده و جولان میکرد چون
هنوز تجربه آموز راه و رسم جنگ نبودند حضرت ظل اللهی ایشان را عنانداری نموده فرمودند که هر وقت خصم بدتر
بوار دات غیبی معودن بصلاح دانند تعاقب با مور خواهیم ساخت **در بیان امور چندی که در آن سال بوقوع انجامید**
بعد از وقوع شکست افغان که رایت عزم اشرف منکوس شد موکب جهانگشا وارد دامغان گشته از آنجا که رای جهان
آرا آئینه صورت نمای امور آینده و پرتو حال ماضی و مستقبل پرتگاه خاطر الهام پذیر اقدس تابنده است بر بخت
مبشر از دقت حال که در نظام دولت دیده از اهالی ممالک معتبر الطلب ولایات آذربایجان برسم نگارش
احاله آورده دم فرمودند پس رای گیتی آرا اقتضا کرد که متعاقب اشرف کوچ بر کوچ عازم اصفهان شوند تا آن غرب
متوجه تنزل آن آهوان گشته در اثنای راه باشاره والا متوجه مکالمه بودند گفتگوی حقانیت امر حضرت ظل اللهی بلقاد
الحق مقرر مجمع مبارک شاهی نگار آمده نقاره خانه و خاصان خود را از موکب فیروزی کوکب جلوگر کرده از اردوی
معج و حشم بجانب تو بود اردوان شدند در آن رحل اقامت انداختند حضرت ظل اللهی محمد علی خان و سید علی خان

حرب را که دخل کامل در مزاج پادشاه داشتند با رعایا فقرا الله فی الدنیا روانه ساختند که بهر زبان که باشد او را از طهران باز
آورده برگردانند و هر روز در سمنان بانتظار شاه والا جاه توقف کرده پادشاه را نیز از خطار غیظ افاقه حاصل شده
باز گشته از گذار بجهه آنحضرت شتافته بدین اعتذار غبار نقار از آئینه خاطر کلیه برزدودند پس حضرت ظل اللهی سبقت خان
زنگنه سردار و اغورلو خان زیاد اوغلی چرخچی باشی که در سمت گیلانات بمحافظت حدود مأمور بودند مقرر فرمودند
بودند که در میانه قزوین و طهران وارد ساوجبلاغ شوند و خود بهمراهی شاه والا جاه بعزم تعاقب اشرف تحریک
لوای عزم ظفر نمایند سانحه عجیبه که در آن اوان بظهور رسید اینکه افاغنه طهران بعد از شنیدن خبر شکست اشرف
بموجب اعلام او معتبرین بلد را که در میان ارگی که در کنار شهر احداث کرده بودند جمع و بعد تیغ تیز بنا جات ایشان را
قتیل و قلعه را خالی کرده بجانب اصفهان شتافتند در حالی که عوام الناس بعد از فرار افاغنه بمیان ارگ ریخته مشغول
نهب اموال و غارت اسباب و تجارت گشتند و در آخر روز نوبت کس به جبه خانه افتاده آن ستاره سوختگان
دیار نادانی که هرگز چنین روزی را از شعله روزگار تصور نکرده بودند از فرط شادی سر از پا نشناخته با مشعل افروخته
بجبه خانه آمده ناگهان شراره آن مشعل بباروط افتاده چراغ شرارت و بیداد را که از خاندان افغان بیادگار
مانده بود روشن کرده هفتاد نفر متجاوز از ایشان را بر باد فنا بر داد ایه بر ذکر سحت **در بیان محاصره سردره**
خوار و کسر رایات شوکت افغانی بعنایت جناب سبحانی در مرتبه ثانی اما اشرف بعد از واقعه مهماندوست وارد د
و دراکی اسلام خان افغان حاکم طهران داد طلب گشته با توپخانه مستعد و بجهه از نفر افغان جنگجوی آمده سردره
خوار را که در میانه دو کوه واقع و تنگی معبرش بمرور زمان از مرور راست بر جود دلیران خلل پوشش سد آهنی بست
گذرگاه تنگ را با توپهای از در کشیده و فراز کوه را با تفنگچی انبوه فرو گرفته خود با سواران جلادت آئین در کمین
نشست بغافل از اینکه بیشت خاشاک راه بر آتش سوزان و شعله تابناک سالی توان بست و بشیشه بیمقدار سنگ
خاره نمی توان شکست پس قراولان دیده ور و دیده بانان تیز نظر القاء این خبر بمسمع خدیو غضنفر فر کرد
آنحضرت بعد از وقوع اجمال ارشند سبک سیر پیاده گشته پنج هزار نفر از تفنگچیان قزلباش و تحتی و لالوی که
بتنگ قلعه جنگجو بودند فوج فوج مقدمه الجیش کرده بسمت ترتیب و غیره کرده تعیین و توپخانه و زنبورک خانه را از ربط
راه راهی کرده خود چون کوه پا برجا در اقامت در میان استقرار کرده یورش بر داختند بحکم همایون تفنگچیان

ترنجان چابکدست آهنین چنگ از میان آن دره تنگ بمدافعه جان نثار تو بهای جان کند [illegible] نوای جنگ ارغنون
تفنگچیان بلندپروش پلنگ هیبت و دلیران بهرام کین مریخ سطوت از جانبین کوه هنگامه گرم و دار و گیر و با[illegible] آتش
افشانی گلولهای تفنگ دل چون سنگ خصم را نرم ساخته آن طایفه را چون پای توانائی لسنگ آمد مانند سیل
از فراز کوه آهنگ نشیب نموده سواران ایشان نیز از میان دره توپخانه دست و پای خود را گذاشته در لحال [illegible]
و حولی از روی شرمساری بجانب اشرف که در ورامین بود فراری و جمعی کثیر به بغوله فنا متواری شدند [illegible]
بعد از ملاحظه این حال توپ قلعه کوب که از اصفهان همراه آورده بود و قبل از این در ورامین گذاشته بود در همانجا
شکسته توسن گریز را بجانب اصفهان مهمیز زد و چون حکومت قزوین در آن اوان از جانب اشرف بسیدال
اختصاص داشت کوچ و اتباع او با [illegible] و جمعی از افاغنه در قزوین بودند سیدال خواست که خود را بقزوین
رساند بنابر آنکه حسینقلی خان و [illegible] خان [illegible] ماهر و [illegible] مامور بسمت ساوجبلاغ و تسخیر قزوین بودند
سیدال راه ورود بقزوین را مسدود دیده خائب و خاسر بازگشت و باشرف پیوست و [illegible] با افاغنه
رخت [illegible] قلعه قزوین کشیده و با مامورین [illegible] را باستعمال [illegible] الوقت گذاشته اشرف [illegible]
نهب و تدارک [illegible] در اصفهان و [illegible] بقتل عام [illegible] که ده سه هزار نفوس [illegible] از علماء و معارف [illegible]
رجال را از تیغ تیز گذرانیده [illegible] حضرت شاه طهماسب [illegible] و الا بنابر تنظیم و تنسیق مهمات ملک دار
طهران توقف [illegible] بنابر آنکه عبور توپخانه از راه [illegible] متعذر بود [illegible] از راه نطنز عازم اصفهان گردید
در منزل ورزنه [illegible] طرفین ملاقی یکدیگر گشته [illegible] بپیشگاه حضور رسید [illegible] اسلام خان [illegible]
در حوالی کاشان با فوجی عظیم بعنوان دستبرد دست از آستین جلادت برآورده داد طلب گشته قزلباش [illegible]
سمت که مدت [illegible] زیاده بر پنجاه [illegible] بودند [illegible] افاغنه [illegible] در کوه محصور گشته ناچار قزلباش [illegible]
تیغهای [illegible] از میان [illegible] بردن نشناخته [illegible] اند در خدمت اقدس [illegible]
آری اگر گنجشک ضعیف دست آموز [illegible] آنحضرت شود شهباز بلند پرواز [illegible]
تعلیمش را باید [illegible] ستیزد در جلوه گری خامه عنبرین شمیم در میدان جنگ مورچه خورت و مغلوب شدن
افاغنه در مرتبه سیم بغایت [illegible] تسلیم اشرف چون [illegible] از عسکر روم که در همدان میبود

استمداد کرده عسکر نیز چند نفر از پاشایان جلیل الشان را با جمعیت شایان بمعاونت او روان ساختند [illegible]
[illegible] عزیمت ساخته [illegible] و استعداد تمام [illegible] طریق مقابله سپرده در سورچه خورت [illegible] نزول
افگنده [illegible] نیز [illegible] باغ حیران [illegible] و حضرت ظل
اللهی [illegible] طلیعه نصرت اثر مامور بودند مقدمه افغان [illegible]
گلوله تیغ و سنان [illegible] دلان [illegible] کار را چون [illegible] برستان [illegible]
میدان بر خصمان [illegible] گرم شده چهار صد تن از ایشان [illegible] افتادند و از [illegible] گرفتار [illegible]
پاشایان روم بعسکر اشرف معروض خدمت اقدس شد [illegible] از آنجا که [illegible] آنحضرت بحر محیط [illegible]
ضمیر [illegible] سفینه امید را [illegible] لطف خدای [illegible] تحمل [illegible] است [illegible] آمد اقبال [illegible]
آن شب [illegible] در جهان [illegible] انجم [illegible] صبحگاهان که [illegible]
[illegible] بود [illegible] کیهان [illegible] طبل رزم سازی [illegible] اعلام جهانگشا فلک
فرسنگ [illegible] سطوت سلطانی و دبدبه حشمت سلیمانی بجانب اشرف روان [illegible]
[illegible] غبار [illegible] گردید چون پشت مورچه خورت [illegible] افغان گشته [illegible] که در آن موضع واقع است
راه بر میدان جنگ بسته بود [illegible] آنحضرت اراده کردند که [illegible] از دامنه کوه متوجه جانب اصفهان
شوند افاغنه از پشت کوه رو بمعرکه رزم آوردند بعد از آنکه مرکب نصرت [illegible] آن کوه [illegible] گردید اشرف
چون در جنگ [illegible] باعتقاد خود [illegible] و دسته [illegible] آنحضرت کارآموز [illegible] طریقه جنگ [illegible] جهان تجربه
اندوز شده بود [illegible] در مقام معارضه [illegible] ضابطه [illegible] که در محاربه [illegible] دست اشرف [illegible]
رنگ جنگ [illegible] افواج لشکر خود را در یک سلک انتظام [illegible] استحکام [illegible]
[illegible] مهابت را از جای [illegible] داخل فوج لشکر رزم آزمای [illegible] رعد آسا [illegible] و جمعی [illegible]
[illegible] افغان هم قدم [illegible] دلیری گذاشته [illegible] پرداختند آنحضرت از آنجا که همیشه خداداد [illegible] عالم [illegible] کار
[illegible] در نظر [illegible] سنگ [illegible] بجانب ایشان روی آوردند
چون [illegible] جوان [illegible] خداداد [illegible] در هر جنگ بمقتضای مصلحت وقت [illegible]

خاص و اسلوب علیحده است درین اثنا طرح صدا کانه در جلسه کشیده اولا تفنگچیان بهرام کین را که پیاده روی لشکر
فیروز جنگ مانند شیر و پلنگ در قلاده انتظار حکم خدیو با فرهنگ بودند سلسله خودداری از گردن برگرفته با چنگ
و چنگال دلیری بر سر توپخانه روان و شجاعت ایشان اعلام ظفرنشان را شقه گشا ساخته قول نصرت قرین را حرکت
دادند پیادگان دلاور صدای زنبورک به فلک الافلاک آوازه جلادت و چقانه و آتش‌فشانی توپهای فرنگ نژاد در بازار
جان فروشی نوبت اطلس گلنار در دم فرنگ تقرر کرده در آن دریای آتش نهنگ آسا غوطه ور گشته گوهر شاهوار ظفر را
بدست آورده یعنی بدون محابا و درنگ یورش برده توپخانه افغان را بنیروی دستی اقبال خدیو جهان تصرف کرده بآب
تیغ آتشبار آن شعله جانسوز را که زبانه شرار آتش بر زبانه تیر کشیده فرو نشانیدند و جانبازان عرصه کین که برسم طرح
و کمین سواره و منتظر امر و اشاره بودند باذن آنحضرت سمند اندیشه مرکب جلادت برانگیخته و از دو جانب یکدیگر
در آویختند **نظم** چو دریای خون شد همه دشت و راغ ٭ جهان چون شب و آسمان چون چراغ ٭ ز آواز اسبان و
گرد سپاه ٭ نه خورشید پیدا نه تابنده ماه ٭ و در اثنای گیرودار که شعشعه سیف و بارقه سنان خیره کن چشم روزگار
و دست اجل سیاه زر چهره روزگار ربوده سید ال با فوجی عظیم از پشت سر لشکر ظفرشعار و جمعی از افاغنه هم از سمت دیگر
بجانب غول حمله ور گشته آتش طعن و ضرب برافروختند تا لطف جناب باری یاری داد اقبال خدیو کامکار مدد کاری
و دلیران جبهه دست ساقه پایداری کرده بسیاری از ایشان را از کسوت حیات عاری و تتمه را مرحله پیمای وادی
ذلت و خواری ساخته اسباب نصرت اندوختند بعد از آن که اشرف کار خود را تباه و روز دولت خود را سیاه
دید جمیع توپخانه و اثاثه سلطنت را گذاشته با دل افگار و خاطر ریش در کمال خذلان و تشویش بر خواستن براه اصفهان
پیش گرفت از زوال روز تا هنگام عصر دلیران قتال اشتعال داشته سر زنده بسیاری از آن طایفه در رتبه بد
آمده آنچه از روئیه گرفتار کمند اقتدار دلیران شیر شکار گشته بودند خدیو کامکار تمامی را امر بحفظ فرمود و مورد نوازش
گشته و هر یک از ایشان را بطریق لایق رهبر و دلیل تفصیل ایالت سرحد فرمودند چون در روز جنگ که غازیان
مشغول شمشیر و آویز بودند جمعی از بسلک مغزان تنگ مایه که در بند هستی مرید از مطامع کاسد تن پرست بودند
از میل توپ نوبت اطلس شعله دار لوکه فلک بلوه قماش ذبیح گشته کمیت حرص برداخته مطایای آمال خود را
کاتنبار غنیمت ساخته بودند بملاحظات آنکه مبادا غازیان طمع کار از فرط مال گرانبار و از فکر جنگ باز مانده

حیره اندوزی که سرمایه آفات و دشمن جان بنی نوع انسانست گرفتار گردند تمامی خزائن و ملبوسات و فرش و خیمه
و خرگاه و اثاثه و اسباب نفیسه که از آن طایفه خبیثه بر جا مانده قضای مامون از آنها متمتع و بهره اهل ایران را فراگیر
پیروان بود یکی جمع کرده چون در نظر همت والا خار بود مانند خار آتش زدند **بیت** مال دشمن و دشمنی را همی خواهی
باید اول تری تو دشمن مال ٭ زانکه منقول از اهل عقل بود ٭ دشمن مال هست دشمن مال **در بیان تسخیر اصفهان**
و ورود موکب ظفرنشان تا آن شهر نزهت بنیان چون اشرف از مورچه خور حرکت و از کجه هنگام شام وارد شیشه
وارد اصفهان گشته زلمای افاغنه بار بر بخت برگشته بحکم تیر از فرار کرده صبح قریه سنیان جوار شهر وقف
شهر بهم آورده اهل محلات افاغنه را که در خانهای خود فرصت گریز نیافته بودند اسیر و زنده ببیرون کرده بنهب
و غارت اموال افاغنه مشغول شدند و بعد از ظهر سعادت مطلع فتح اصفهان در روز شنبه حقیقت حال را بحضرت ظل
اللهی عرضه داشتند در بیست و چهارم شهر ربیع الثانی سنه هزار و صد و چهل و دو هجری که کوکبه منصوره عازم طرف شهر بود
انجم بعرض خدیو فیروزفر رسیده کس برای ضبط خزاین و غنایم تعیین و خود بدولت رایات سعادت آیات بشهر فرا شد
و بعد از آنکه خاک اصفهان بمقدم میمنت لزوم همایون حکم سرمه صفاهانی یافت و پرتو طلعت مهر آثار بدر
و دیوار آن دیار تافت مردم اطراف و باز ماندگان رعایا از افاغنه را که مانده بودند فوج فوج گرفته آورده صفاهانیان
که از مرده افغان می‌خواستند از ایشان بشمشیر و کارد و تیر زدند که ملک علم جاری گشتند بمحتوای و لکم فی القصاص
حیوة یا اولی الالباب رجحانی تازه می یافتند و بعد از سه روز که اموال افاغنه بحیطه ضبط در آمد شروع باحسان و بخشش
و ملاحظه لشکر نصرت پناه کرده غنایم مالا کلام از نقد و جنس و اسباب طلا و نقره و غیره برسم جایزه و انعام بذل آغاز
ظفر فرجام گشته کس برای ایصال این مژده دلپذیر آوردن حضرت شاه والاجاه روانه طهران گشت **فرد**
زبید فتح و ظفر چون بپایه شاه رسید ٭ نوای عیش و بشارت بمهر و ماه رسید ٭ از آنجا که عرض ایصال این سخن تسخیر اصفهان در
که بیاری لطف ایزدی میسر گشته دشمن آواره دیار را بار دیگر دید و غیر خراسان وطن غازیان و سر حد آن ولایت مستغنی
از بیان بود حضرت ظل اللهی بعد از تشخیص و انتظام امور شهر بباغ بارگاه که در خارج شهر است تعلق کرده که بعد از
ورود موکب شاهی و تمکین او بر سریر سلطنت روانه خراسان گردند و شاه والاجاه مرحله پیمای طریق مسارعت گشته
در بیستم جمادی الاولی وارد اصفهان و از غرض راه بمنزلگاه حضرت ظل اللهی اقامت داشتند نزول نموده هر چند که بر دشمن

آنحضرت بصوب خراسان راغب و در فتح قندهار طالب بود اما چون میدانست که اگر آنحضرت عنان عزیمت بصوب خراسان
معطوف دارد اوضاع سلطنت مختل و کارها مشکل اول خواهد شد در باب فسخ عزیمت نیازمندی اظهار و برای توقف
مبالغه و اصرار کرده آنحضرت بار دیگر تأمل کرده اند شد روز دیگر بشارت شاه والاجاه سران سپاه را طلب و اعاده این مطلب کرده
در جواب عرض کردند که جناب نادری تائید یافته رب العزت شد تا پای همت بمیان گذاشته دست گردنکشان و گردن
درازان کوتاه گشته کار ایران مزاج و نقد دست و سر رشته امور رواج یافت در صورتی که بر عرض این مطلب می توانیم پرداخت
که آنحضرت فرمانروا و اساس کارخانه سلطنت بوده راه دخل غیر مسدود گردد و این خردسال شاه سلیقه پادشاهیست
و مغلوب ارباب غرض در محفل دولت بار و در مهمات ملکی اقتدار یافته مانع پیشرفت امور و باعث بدنامی آنحضرت
در پیش دوست و دشمن و نزد بیگانه و خوار خواهد شد همان بهتر که پادشاه خراسانرا معاف و دیگر از استقلال جهان درگاه
جهان مطاف سازند که اگر دامن دغدغه دوری رود و هرزه درایان حمل بر ابتهاد آنحضرت نمایند و مجلس گفتگو از
از صفحه خاطر تا وقت عصر استرداد یافته هنگامی که روز دیگر بود که نگین آفتاب از کف سلطان عصر پردن رفته حرکت
زرین افسر سپهر دیهیم گوهر نگار مهر را بر زمین زد شاه طهماسب آشفته خاطر و ملال باطن ظاهر کرده از روی طرح افسر
از سر و مهر از بغل بر آورده بر زمین زد آنحضرت چون دیدند که این سخن بطبع او ناموافق و حرکت هم بدون اتمام
کار نالایق است در مقام اعتذار و توقف اضطرار کرده اظهار نمودند که هرگاه این مقبول خاطر پادشاه نباشد رضای
ما هم منوط بر رضای ایشانست گفته بودیم که پای تخت را بدست آورده حضرت شاهی را متمکن بسازیم الحمد لله بعد
آمده انشاء الله تعالی دشمن را بالمره آواره دیار نیستی ساخته از وقت راست مراجعت می فرمائیم از وقایع ایام توقف
آنکه خبر رسید که معتمدی که از دامغان بسفارت روم تعیین شده بود در تبریز بسفر آخرت اختیار کرده لهذا
رضا قلیخان شاملو را در عوض او باین امر مأمور و روانه و حکام تبریز و گوکلیکریه و گفتاری بابت
نامه تعیین فرمودند و چون نحویکه سابقاً نگارش یافت حسینعلی خان زنگنه و داغر لو خان با فوجی مأمور بسمت
ساوجبلاغ و قزوین بودند بر سید الی تا چندی بانتظار کار اصفهان از ایشان استمهال و مقارن تسخیر
حال نیستی را غافل نموده با کوچ و اسباب بکجان سلطانیه که در حوزه تصرف روسیه بود فرار کرد و بسر
حکومت قزوین و ضبط اموال افاغنه بعهده محمد رضا خان شاملو محول گشته حسینعلی خان را بسمت فرامان و کلپایگان

و کلپایگان مأمور شد که در آن مرز و بوم از جانب عسکر روم خبردار باشند و مدت چهل روز در آن ملک
دلفروز که مرات و حکمرانی عشرت اندوز گشتند **در بیان توجه رایات همایون بجانب شیراز و کیفیت محاربه زرقان
و انهزام افغان و تسخیر آن ملک نصرت نشان** بعد از چهل روز که حضرت ظل اللهی بنا بر انتظام جزء و کل تاسیس فروع و اصول در
اصفهان تکمیل خلعت سلطنت و افاضه صورت رعیه تشخیص مملکت فرمودند بسمع آنحضرت رسید که اشرف
باغیه بمدلول استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله ضرب دست دلیران رزم کوش را فراموش کرده در شیراز مکث
و مشغول استعداد و جمعیت اعراب سیملقان و حوله و باجه عشایر سمت فارس و بنادر است حضرت ظل اللهی محمد ابان
همت بدفع آن فرقه بسته و در روز سیم جمادی الاخری کوس قیامت غریو رزم سازی را بلند آوازه ساخت
جهانگیری آسمان و سکسته در عین شدت زمستان لرزاه ابرقوه و مشهد مادر سلیمان عازم شیراز شدند
و شدت سرما بحدی بود که قلم وصفش آغاز ده مانده و بر خویش لرزد و اکثر حاجات بدن که برودت دمه گشتی بادرطوبت
در کاسه فسرده گرد بعد از ورود بمرکب نصرت طراز بزرقان شش فرسخی شیراز اشرف باز تجدید جمعیت
و اجتهاد نموده با استعداد تمام بمقابله پرداخت و از طرفین تسویه صفوف و ترتیب اصحاب بیرق گشته نخست
افاغنه بهیأت مجموعی بجانب قول حمله در گشته جز رکزاز حد اعتدال گذرانیده بپیادگان حمله مقارن شده
تفنگچیان جانکداز بگلولهای جانسوز ایشانرا بسمت گریز بیت گردانند نوبت دیگر بطرف میمنه هجوم آور شدند
مانند انجمن زنبور که غریو و غلغله بچرخ فیروزه رنگ رسانیدند حضرت ظل اللهی با فوجی از دلیران عرصه دشمن
گاهی بامداد میمنه شتافته بحملات زهره گداز و صدمات طاقت برداز اساس آنگروه بنیان قرار انکرده گشته
جمعی از ایشانرا بمغاک هلاک انداختند اشرف با افاغنه بجانب شیراز رایت فرار افراختند افواج خصم افکن در تیغ
تعاقب ایشان تاختنه فضای ما مونرا از خون دشمن لاله گون و دامن دشت را جاری مجری رود جیحون کردند
روز دیگر که مباصدیق صبح صادق از شفق زعفران بر جبین سود میا صدیق و ملا زعفران افغان باسید ال برسم
استیمان وارد زرقان و شرف اندوز تقبیل عتبه خداوند جهان گشته جبهه ندامت را بدرگاه الهی اخروج رسید
زمین سای اعتذار گشتند از جانب خدیو کامران جناب شانرا جواب باین نحو شد که در حالتی راه نجات
بجبهه ایشان میسر است که امرای خاقان مغفور را با اسرای ایرانیکه همراه دارند بدرگاه آورده تسلیم نموده خود

دسته دسته در ممالک محروسه سلطانه اقامت در کردکان ایشان نیز در رکاب نصرت انتساب خدمت نمایند
دلشان را نوید امان و وعده عفو ماسبق مستوثق و مرخص گشتند چهلتان که قطار نخچی هفت آسمان بهمه درج زرین
مهر تابان آراسته گشته محارۀ بابان فضا محمل کشش این عماری زرنگار شد میا صدیق و ملا زعفران محمل مهد علیا را
دستگیری از که آفتاب سایه پرور حفظ الهی و دره ناسفته درج حرم شاهی بودند با خواجه سرای دولت رسانیدند
و باره فرستند که اشرف را مطمئن ساخته بیاورند اما سید ال که در رد پیش باز حرم همایون آمد از خلاصی کوچ و لد
دهنوبان خود که در ارک قزوین محصور بودند آگاهی یافته همانشب اشرف را باطراف گریز آورده از راه حرم بیرون
ه نفر شاهزاده اکتفا کرده اسمعیل و ابراهیم ولدان محمود را با سه نفر از اولاد و بنی اعمام و سیزده نفر از اناث که
زنان و دختران و همشیرهای او و محمود و بر ذیس بودند فرصت بردن نیافته در شیراز گذاشته بودند خواجه دیو صورت را
برای قتل آن جمع بر ایشان تعیین و خود تنگاور گریزپا بجانب قندهار انگیز داد خواجه مزبور همان قدر فرصت یافته
بود که پنج نفر از زوجات اشرف که یکی خواهر محمود بود بقتل رسانیدام الفضا اما در محمود را زخم منکر زده نیم جان
کرده بود که بعد از دخول لشکر ظفر پناه او نیز جان بقابض ارواح داد دهتور میا صدیق و ملا زعفران باشرف
نه پیوسته بود که اشرف از غلبه اضطرار ضبط ما سکه قرار نکرده بود فرار و قراولان موکب نصرت شعار از دنبال او گرد
لشکر افغان تا تویسرکان ایلغار کرده از برای اختیار خدمت خدیو کامکار می آمدند که در عرض راه بمیا صدیق و ملا زعفران
برخورده ایشان را با ده و پانزده نفر از افاغنه رفقای ایشان باز گردانیده آوردند که حضرت ظل الهی ایشان را
مرخص ساخته فرمودند که چون باختیار خود باین درگاه آمده بودند نگاهداشتن ایشان که پیش مروت و شرع فتوت
جایز نیست هرگاه در جای دیگر دستگیر شدند بمقتضای وقت عمل شود بعد از مرخص ایشان با فوج نصرت نشان
متعاقب اشرف بدر شتافتند نزدیک پل فسا که در سه فرسخی شیراز واقع است رسیدند چون بسبب شدت ایلغار
اسب غازیان از کار رفته اکثر از رفتار مانده و شب نیز بر سر دست آمده بود بانتظار رسیدن عقب لشکر عنان
باز کشیده و در نیم فرسخی پل نزول کردند از اتفاقات پانصد نفر از قزلباشیه و اکراد قراچورلو مقدمة الجیش ساخته
نیم فرسخی موکب نصرت کیش بهمه جا در پیش بودند در سر پل فسا از عقب افغان رسیده اول از زرد خانه عمرا
و بر محمد خان مشهور بمیا جبر که برادر رشید محمود و اشرف و در میان افغان صاحب عزت و شرف بود با

جمعی از یاران و فداییان افغان که محافظت راه و ضبط سر پل که در ذمه خود گرفته بودند قراولان را بجنگ
مشغول ساخته که افاغنه بخاطر جمعی از پل بگذرند و با وجود آن افاغنه از بیم جان متهاجم و جمعی از غلبه خوف
در آب غرق گشته متاع هستی را بباد فنا داده و سه هزار از اطفال خرده سال و شیرخواره با بسیاری از زنان
در آن ظلمت لیل که روز نامه یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه اندوخته سالک طریق ابن الغوا بودند
و قراولان بسر وقت رسیده و خزینه بسیار بدست آوردند و از جمله مقتولین میا جبر بود که بعد از گذر از عقب گشته گان
بسوی دیار نیستی روان گردید و از زمره گرفتاران میا صدیق و ملا زعفران بودند که دست اجل ما ز برتفای
ایشان زده هر دو را اسیر قراولان دلاوران گردانید هرچند که مامورین خدمت شایسته کردند اما غفلت
عظیمی کردند که حضرت ظل الهی را همان وقت از بنوازه آگاه ساختند همانا در اجل بعضی از آن طایفه تاخیری بود در
انتقام قهاری زود و دیری معتقد رود و در حینی که بسیاری از آن طایفه از پل گذشته بودند آنحضرت با لشکر
جهان آشوب چون سیل بار امان بر سر پل رسیده چشمهای سرکرده اکراد را عبرة للناظرین باشارت تیغ خونریز
خونریز از حدقه بر آورده سرکرده فشار را بقطع گوش گوشمال دادند و کس برای جمع کردن اسرا و اطفال
تعیین فرموده و خود با فوجی بار جنش منصوره متعاقب آنگروه ایلغار و هشت فرسخ راه طی کرده چون افاغنه تجدید
گذشته بودند باز بشیراز عطف عنان فرموده ارقام قضا انجام باطراف ممالک اصدار یافت که از هر راه
که آن طایفه اراده عبور نمایند سر راه بر ایشان بگیرند و از آنجا اولاد و همشیرها و زنان محمود و اشرف را الدراه کرمان
روانه ارض اقدس و میا صدیق و ملا زعفران و باقی گرفتاران افغان را با منسوبان و اسرای خاقان مغفور که از
شیراز فرصت بردن نیافته بودند روانه اصفهان ساختند و از معجزه کاری دیده دیدند خدیو بهال که قرات
نقود شناسا بود معیار حقیقت سنج دار الضرب مینا بود و در نیاید است آنکه در حین روانه کردن گرفتاران بزبان
الهام بیان مستحفظان فرمودند که ملا زعفران را خوب محافظت نمایند که زنده خود را باصفهان نخواهد رسانید
و بعد از ارباب الدول مضمون فرموده آنحضرت صورت وقوع یافته در سر پل رود خانه مشهور که بجسر سی و سه
غوز اصفهان عبور میکردند ملا زعفران برای ذل و خاکساری خود را از اسب گرزنان در آب انداخته آتش کشته
حیات را تسکین داده و بقیه المقتلان باصفهان رسانیده در میدان نقش جهان بکیفر اعمال شاه سلاطین

جا به نقش هستی ایشان را از صفحهٔ جهان ستردند **از علامات تائید اقبال اینکه** چون اندیشهٔ جهانگیری خدیو بهمن فال
یزدان سکه در ایام توقف در آن بلدهٔ میمنت نشان روزی که در هنگام سواری عبور و مرور کوکبهٔ آفتاب اشراق به تکیهٔ
لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی اتفاق افتاده در سر مزار برای پیش آمد کار به دیوان آن عندلیب خوش گفتار
تفاول فرمودند این غزل آمد **بیت** سزد که از همه دلبران ستانی باج ∴ چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج ∴ دو چشم
مست تو برهم زده جادوی گلستان ∴ به چین زلف تو ماچین و هند داده خراج ∴ دهان تنگ تو داده به آب خضر بقا
لب چو نوشت تو برداده ز قند مصر رواج ∴ پس دیوان او را آتش داده تعبیه او را به زاویه قبر که شاه چراغ ابر تجارت
فرمودند **از واردات ایام توقف اینکه** چون همیشه از مبادی دولت علیه کارگاه ... و صفویه اساس دوستی مستحکم بوده
در ایام فترت ایران نیز که رومی و روس و هر طایفه مصدر مخالفت کم فرصتی شدند از جانب آن دولت
ابدپیوند امری که مخالف وفاق بوده باشد بظهور نرسیده بود علیم دراینحال شاطر را برای تبلیغ خبر فتح اصفهان
به سفارت تعیین و روانهٔ هندوستان و در ضمن مطلب اعلام کردند که از آنجا که در مدت اغاغنهٔ قندهار نسبت به هر دو
دولت والا جاه مخالفت ظاهر و باعث فساد دمای متواتر گردیده‌اند و تسخیر قندهار پیشنهاد خاطر ... از طرف
کابل جمعی را نفرستند راه فرار و عبور را بجماعت مامور گردانند و بعد از چند شهر شیراز از فر قدم همایون فال رشک
نگارستان چین بوده با انتظام و انتساق امور مملکت می‌پرداختند تا موسم زمستان انقضا یافته خورشید جهانتاب
از پس پردهٔ سحاب آشکار شد و آفتاب موکب عالی از برج خانهٔ حوت بایوان حمل خرامیده چون قلع مادهٔ
دشمن شد فتح فارس میسر و حال خصم بتر تباه گردید هر چند که عزیمت خراسان در خاطر اقدس تصمیم داشت
اما اگر از سمت کرمان برمی‌گشتند بیابان بوده و در راه جبال آنچنان غله و ذخیره که کفایت اهل اردو کند
در عرض مکث موجود نبود و اگر از راه اصفهان متوجه مقصد می‌گشتند بسبب ظهور تطاول افغان و عبور و مرور
کوکبهٔ نصرت نشان احتمال وقوع تحمیل دوباره بر اهالی آنجا میرفت و این معنی را حوصلهٔ مروت آنحضرت بر نمی‌تافت
و از دولت علیهٔ عثمانیه نیز جواب صریحی در باب ولایات آذربایجان و همدان و کرمانشاهان برضاقلی
ایلچی داده نشد در هیجدهم ماه شعبان بعزم استرداد ممالک عراق و آذربایجان متوجه سمت نهاوند و همدان
و از زرقان و دشت ارژن به کازرون روان گشتند در اواخر ماه مزبور نزول رایات در اعمال کوهستان ... بلاد ...

جلوه نشان گردید **در بیان وقایع ایت ئیل سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و دو هجری** در بیست و نهم شهر شعبان المعظم
خسرو کواکب حشم اعنی نیر اعظم از نهانخانهٔ حوت بشبستان حمل علم برافراخت و از دیوان خدیو خطهٔ امکان منشور روییدگی
عرصهٔ خاک بتعلیم نرگس و خط ریحان بنام نامی سلطان نامیه اصدار یافت سرو صاحب لوای گلبن از غنچه و گل
صاحب چتر و افسر گردیده و جنود قوای ربیعی ریاحین کم فرصت دی را که رتبهٔ نفوذ در سرزمین چمن
دوانیده بودند ممالک گلزار را از دست یکه‌تازان فرجی حوادث بهمن و عسکر دی رهانیده لشکر شتا که در دیار بستان
آغاز فتنه‌گری میکردند از بیم وصول موکب سلطان ربیع رخت عزیمت را بمنزل هزیمت کشیدند و جنود ... بر ممالک کرم
غارتگری گلشن بردند از طنطنهٔ شوکت نوروزی آوارهٔ دیار عدم گردیدند و ارض اقدس گلزار از فر فیروزی افزود در چمن
با انواع ریاحین مزین و ایلات کوهساری لاله و حشام صحرانشین ریحان و سنبل الفرمان قهرمان بهار در اطراف
دشت و ساحت گلگشت دسته دسته یورت و مکان متعین گشت و اسباب سلطه و سرور در بزم چمن مهیا و کام ...
غنچه در شبستان باغ در آغوش گلبن آرامیده و سرو سهی با گل نیلوفری از دواج و عروسان باغ از زیب بهجت و زیور انبساط
مهمان گل بزم بهجت ابتهاج یافت جشن نوروزی در آنجا فروغ یافته تمامی رؤسای سپاه و عظمای لشکر و ولایات
و ایلات که در رکاب نصرت انتساب بودند بخلعتهای فاخره بر دوش اعتبار آراسته شده مانند غنچه مشت و جیب را
پر از زر نوروزی کرده بجاهای برته در رنگین قامت خویش را آراسته و روز آخر ... بقرار بات
فرو گذشته از آنجا روانهٔ بهبهان و در راه هر فرد از جزیره دستخ اعراب و ... کهکیلویه بار عجز آن
ممالک نیز از جانب شاه جمجاه وارد و در ابتدای فتح شیراز ... برای آنحضرت و ... خلعت برای
رؤسای سپاه آورده خبر رسید که حضرت شاهی مهد علیا را که اشرف بوساطت صدیق و ملا ... از شیراز
برزقان فرستاده بود مخصوص شبستان انتخاب ساخته‌اند و چون شاه والا جاه در ایام توقف در خراسان همشیره
شاهزاده رضاقلی میرزا بدیدهٔ مصاهرت سپاه در صورت که بعز الممالک وارد شد مجدداً او را باتفاق میرزا ابوالقاسم
کاشی که در رکاب بود روانهٔ دربار شاهی و از حریم سلطنت از ازدواج یکی از بنات مکرمات خاقان مغفور را
جهة شاهزاده رضاقلی میرزا خواستند و پیغام دادند که چون غازیان را حق السعی درین دولت هست هرکدام را
از ممالک سلطنت موضع و اختیار آن بانظر مخول و مرجع گردد و آنچه خراسان ... ما بین دشمن

در ممالک شاهی خواهد بود لیکن کوکبهٔ اقبال لرزه بر ترتیب جهت دیزفول بر ترتیب نزول افکنده از آنجا وارد شوشتر و ایالت
آن ولایت را به ابوالفتح خان خویش محمد علی خان قرقلو لاسی محول فرمودند چون بند رودخانهٔ شوشتر که از
بناهای شاپور ذوالاکتاف است بسیلاب مرور دهور قصور یافته بود همت والا که در متانت سد اسکندری
است برین آن بند بر داشته معماران مهندس پیشه و کارآگاهان درست اندیشه بر سر کار تعیین و اخراجات آن را از
خزانهٔ عامره مقرر چون از طایفهٔ عرب ترکتازی بسپاه عجم واقع می‌شد مشایخ ایشان را گرایانیده روانهٔ خراسان و والی
حویزه را خلعت انحراف داده عازم دیزفول و بعد از ورود در موکب والا باباخان محمد خان بلوچ که از طرف اشرف
افغان بایلچیگری روم رفته بود در همدان استیصال دولت افغان را شنیده ناچار وارد معسکر فیروزی اثر
خدیو فرخ سیر گشته نامه و تحفجات که از جانب سلطان احمد خان خوندکار روم و اعیان آن دولت آورده
بود بنظر انور رسانیده چون اندر رسیده که در آمده بود بعنایت خاص ارجمند و بایالت کوهکیلویه سربلند گردید و بعلت
آنکه رودخانهٔ دیزفول طغیان داشت اردو و اولکلها ترتیب یافته بدستیاری سباحان و تردستی ایشان
جنود مسعود از آن رود در چند روز بهزار کلک مانند فوج انجم از رود دنبال فلک گذشته و در عرض راه از ایلات
کوهکیلویه والوار بختیاری و فیلی و اعراب حویزه و باقی طوایف بجا که بعصیان و مخالفت بودند تنبیه و سیاست مترتب
و حکام بهمه ولایات منصوب گشته از راه خاوند و خرم آباد فیلی وارد بروجرد شدند و در نواحی بروجرد حسینعلی خان
زنگنه که بسرداری صد دو هزار نفر مامور بود بموجب حکم والا باج و خشنهٔ اکبر منتخبه وارد اردوی نصرت
طراز و بایالت کرمانشاهان سرافراز گشته از راه ارستان فیلی مامور به تسخیر کرمانشاهان و عازم آن سمت با استعداد
شتابان گردید و در همان منزل حسنعلی بیک معیر الممالک میرزا ابوالقاسم کاشی از خدمت شاه طهماسب برگشته
عهدنامه والیگری خراسان را رسانیدند مشعر بر آنکه جمیع ممالک خراسان از قندهار الی کوربه که راس الحد
عراق و خراسان است بضمیمه مازندران و یزد و کرمان و سیستان متعلق به دولت نادره باشد هر چند که همت مدار
النفوت ارجمند و انفس بزرگان مطمح کرانش از قبول اسم سلطنت و والیگری برگردان بود در تکلیف غازیان
خاطر اهل خراسان که جوهر شمشیر شان را بالعرض می‌فرمایند دولت خداداد بتقویت بخشش این شوکت قوی بنیاد سبب شدند
رضا داده در ولایات مزبوره سکه بنام نامی سلطان اقلیم ولایت و در قفای علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا زدند

در بیان آغاز محاربهٔ خدیو سر بلند با رومیه و فتح نهاوند چون بعد از ورود در رایات جهانگشای
بروجرد از جانب رضاقلی‌خان شاملو ایلچی روم خبر رسید که اعیان دولت علیهٔ عثمانیه بنا بر تعلل که هنگام جواب
ترکی که افاده مدعا کنند نشنیده و نیز کلانتر نهاوند بعرض خدیو ارجمند رسانید که رومیه آغاز تاخت و تاز و دست تطاول
بجانب عجزه دراز کرده‌اند حضرت ظل اللهی توکل بایزد دادگر کرده روانهٔ آن منزل استفتاح کار کرده در اول شب یکتازان
جلادت شعار بر مرکب صبا رفتار سوار و مسافت ده فرسنگ راه ایلغار کرده در هنگام طلیعهٔ فجر که لشکر زنگستان
روز به سپهداری خدیو خراسان خورشید بسپاه سیاهی شب تاختن آورد مانند علم ظفر پرچم با طلیعهٔ خیر صبحگاهی
رانشگاه گشته در میان وقتی از خواب غفلت بیدار شدند که اجل بر سر بالین و سپاه بلا را در کمین دیدند عثمان
پاشا نامی که سردار رومیه نهاوند بود چون اجنحهٔ اجل پر آنرا منقلب و دیوان خویش دیده بود بهمان خیال شوم
قتال آراسته بعد از اشتعال نایرهٔ کر و دار شکست فاحش یافته بجانب همدان روی برتافته و هزار نفر متجاوز از آن گروه
با چند نفر از پاشایان و روسای ینگیچری و اکراد که در معسکر پاشای مذکور بودند عرضهٔ شمشیر و حی گلخن زده
دستگیر گشته اموال و غنایم بسیار بدست دلاوران نصرت شعار آمده ساحت آن ولایت از وجود رومیه تخلیه یافت

در بیان فتح همدان و کرمانشاهان بعنایت خداوند سبحان بعد از آن که نهاوند بحیطهٔ تصرف اولیای
دولت ابد پیوند در آمد بمسامع اقبال رسید که تیمور پاشا حاکم وان و خانلر پاشا والی سلیمانیه با لازه
عثمانیه حاکم سنندج بود با چند نفر از پاشایان عظیم الشان و جمعیت وافر قریب سی هزار کس از ترک و کرکان
گذشته بعزم جنگ وارد ملایر گشته‌اند حضرت ظل اللهی که همیشه این قسم بشارات را از عطیات ایزدی می‌شمارند بفور
بهنگام ظفور و هم رکاب توفیق خداوند اکبر شقهٔ لوای اعلام نصرت برافراشته در صحرای ملایر که مکان سطح و هموار
بود با سپاهی عسکر رومیه نمودار شده خدیو بهمال موافق ضابطه و قانون که در اکثر معارک داشت سپاه منصور را
به دسته قرار داده قول را بنفس و جود همیشت نمود دار اسبند رومیه نیز جمعیت خود را به سه قسم قرار داده و پای جلادت
پیش نهادند رایت او از عرصهٔ کارزار و نایرهٔ افروز آتش حرب دیگر گشته چون رود آب از میانه فاصله بود
از دو طرف رود تفنگ آتش فشان آهنگ رود گرم بود و شعله آوراز برق جوشن سوز جانب دلیران جلادت
نمود گشته آنکه بازار گیر و دار گرم از آتش در تفنگ گردید دلیران همه بهمت قرین از آب گذشته باشاره

والا بجانب میسره رومیه تاخته و تیغ کین از نیام آخته تا کیاست شمشیر خلب کردند و روی جوانان از خون دلیران
صورت پیران خضاب کرده گرفت و گیر و قیامت دلاوران از خارهای تیر دستان دلهای جراحت انسه گل گل از
گردید مبروعی بهادران جانبین بیکدیگر آویخته بودند که علمدار رومیه بضرب دست دلیران از پای درآمده علم نزدیک
رکاب اقدس سرنگون و لشکر رومیه را پای ثبات و قرار از جا بیرون شده تمامی ما یعرف و دواب
و اسباب خود را در ریخته بجانب کوه که در چنین اوقات پناه عافیت و گریزگاه امان دست و پا گم کرده کالت
آنچه بهادران خراسان که کوه و بیابان و بحر و بر در پیش نهیب برق عنان عزم جولان یکسان سنگلاخ
آنوادی پرشیب و فراز را خارا و حریر چینی طراز پنداشته تا توی سرکان و حوالی همدان تعاقب ایشان مرکب دلیری
برانگیخته چون اسبان رومیه در اصطبل فربهی بجز دو خواب معتاد و مراکب برق تک دلاوران همه کوه پیکر
و مرمر نژاد بودند بانجهت اکثر رومیه در گام نخستین اسیر دلاوران ظفر قرین گشته فوجی عظیم طعمه شمشیر آبدار
و فوجی دیگر پایمال ستور و چند نفر از پاشایان معتبر زنده گرفتار گشته غنایم بسیار و اسبان قوی هیکل پادرفتار
بحوزه اکتساب درآمد پس توی سرکان مستقر که نصرت اقران گشته بهادران لشکر فیروز بنده و احترمه را فوج
فوج عرضه انکامه پیشگاه نظر ساخته مورد جوایز عطایا گردیدند و روز دیگر که موکب جهانگشا ارجاع حرکت بود بوصول
دار الارسیده که عبد الرحمن پاشا حاکم همدان سرمایه زندگی را مفت خود داشته با عسکر رومیه سبیل در جریده بردن
مرکب فرودی ایشان از توی سرکان وارد همدان گشته جمیع اثاثه و توپخانه و قورخانه رومیه را که در شهر مانده
بود بحیطه ضبط درآورده بودند و ده هزار نفر تخاور از اسیر که رومیه از ولایات عراق و آذربایجان بدست آورده از آن
وقت که فرصت بیرون بردن نیافته بودند خلاصی یافته خدیو جهانگیر انهای سلیم النفس تعیین نموده همگی را جمع و
جماعت دام محنت ایشان نیز از ولایت [illegible] بگانلکان و دست تفرقت بخشیده حیات کرده بر حقوق [illegible] که رده
اوطان خود شوند [illegible] عبد الرحمن پاشا بعد از تخلیه شهر از بیم آفت و فرط مخافت از همدان تا سنقر که مسافت فرسخ
تمام است دو کیب طی کرده از همان راه نزد احمد پاشا والی بغداد استشفاع کرد و از دلان و در حین عبور او سیزان
بوده عسکر رومیه که قریب پانصد نفر بر روز زنده از ایشان بدست آورده بودند که روس [illegible] بار گرفتار بودند
ملحوظ نظر عاطفت در بار عظمت مدار گردیده رومیه [illegible] ملاحظه [illegible] کرده ازان یوم

تحت [illegible] بود و بعد از پنج یوم که [illegible] بمقام [illegible] خبر تسلک حسینقلی خان زنگنه حاکم کرمانشاهان
که از بروجرد به تسخیر کرمانشاهان مامور شده رسید توضیح این مقال آنکه حسینقلی خان از سمت لرستان فیلی [illegible]
خلاف جاده عازم کرمانشاهان و در دو فرسخی قلعه حسن پاشا نامی که حاکم آنجا بود با عسکر رومیه مقابله بر داشتند
و حسینقلی خان فایق آمده جمعی از زنگنه و کلهر راه عدم پیمودند بعد از وصول این خبر بمسامع اعلیحضرت [illegible]
بجانب کرمانشاهان برافراختند جمعی از دلیران عرصه دغا را به رسم منقلای [illegible] پیشتر از موکب همایون روان ساختند
پس حسن پاشا بمحض شنیدن آوازه نهضت رایات منصوره توپخانه و قورخانه و اسباب خود را در ریخته بجانب بغداد
گریخته حسینقلی خان بدون نزاع و منازعه قلعه را بحیطه ضبط درآورده چون تمشیت کار آذربایجان [illegible] ضمیر
خورشید لمعان بود بعد از استماع این خبر از اسدآباد همدان صرف عنان عزیمت کرده کس فرستادند که در کرمانشاهان
بنای قلعه جدیدی گذاشته از جماعت زنگنه و کلهر آنچه از جوانان کار آمد ملازم رکاب [illegible] انتظام ساخته شهر
و قلعه قدیم را خراب ساختند و نیز سابقا امر والا نفاذ پیوسته بود که حاکم بختیاری [illegible] خانوار از معارف
بختیاری را کوچانیده در حوالی اصفهان جا بدهند و در این اوقات که آن طایفه موکب [illegible] والا را دیدند
باستحکام جا و مکان مغرور گشته لرزه نادانی در دل خانواری نافرمانی کردند پس حکم والا صادر شد
که هزار نفر از آن جماعت را که در عسکر ظفر اثر سالک طریق خدمتکاری بودند از اسب و یراق عاری و بعضا از رو
که کران راه فرمان برداری بودند مقید ساخته به [illegible] حاکم جام سپردند که بعد از اخذ مبلغ [illegible]
بجای دولت خانوار چهارصد خانوار را [illegible] آن جماعت را با کلهای جام نقل نماید و نیز چون طایفه دره جوس
در [illegible] با افاغنه اتفاق ورزیده لازمه شرارت و [illegible] و نهب و غارت بظهور رسانیده بودند بعد از تسخیر
همدان برای تنبیه آن طایفه جمعی مامور شد قلع و قمع آن طایفه بر وجه بلیغ بعمل آید و در حین حرکت از خراسان فوجی
از ترکمانیه کوکلان ملتزم رکاب نصرت انتساب شده از آنجا که هر گز آن طایفه تابع سیاق و تحمل [illegible]
از زیاده خودسری کردن نمی نهادند در بین سلوک حکم نافذ الارکان و باس شدید الباس حضرت ظل اللهی ایشان را
هوای [illegible] بزیر این بار گران کشیده بود جمعی از ایشان بجانب دشت روانه گردیده فرار کردند هر چند که
وجود و عدم آن طایفه مقدار و جنبش کردن ایشان امری بود خارج از دایره اعتبار لکن چون تهاون در

جزئیات مورث فتح کلیات میگردد و صدور این حرکت از ایشان بر خاطر خطیر آنحضرت گران آمده طرخان با
با فوجی سفاک فارسلنا علیهم الطوفان بکرمان ایشان تعیین و مقتول در حوالی خار بایشان دوچار گشته بمضمون
فاخذهم الطوفان وهم ظالمون در باره آنگروه بوقوع پیوست و متعاقب آن جشتر خان بختیاری را روانه ساختند
که رفته سه و چهار هزار نفر از ایلات حوالی استراباد جمعیت منتظم نموده هر وقت که از ترکمانیه دشت یا افاغنه اراده
نافرمانی بظهور رسد بامر و استصواب ظهیرالدوله ابراهیم خان بمراسم خدمت تقدیم رسانند پس قدرت یکماه الرایات
محل اقامت موکب نصرت آیت کرده بضبط و ربط امور و نظام و ترمیم سپاه منصور پرداخته کارهای آنجا را انجام داده

در بیان نهضت موکب فتح آیت بجانب تبریز عشرت انگیز و وصول خبر قتل اشرف غلجایی بعد از آنکه
از انتظام مهام همدان و کرمانشاهان فراغ میسر شد بهوس تسخیر تبریز خاطر اقدس شوق انگیز گشته باستقبال
از دیوان لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی تفأل فرمودند این غزل آمد بیت اگرچه باده فرح بخش و باد گلبیز است
ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است * عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ * بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است
در غره محرم سنه هزار و صد و چهل و سه هجری مطابق ایت ئیل رایات گیتی گشا از همدان بعزم تسخیر آذربایجان وارد
ستوده گشته هم در آن منزل ملا زعفران نام از جانب حسین ولد میرویس برادر محمود وارد و عریضه نیازمندانه
مشعر بر اظهار اخلاص و مشتمل بر [illegible] حضرت اولاد و منسوبان محمود که در شیراز گرفتار شده بودند بنظر اقدس رسانید
خبر قتل اشرف را بدین نمط دیباچه صحیفه عرض مطلب کرده بود که بعد از آنکه آن برگشته روزگار از شیراز [illegible]
وادی فرار شده بود بجانب لار رفته چون همه جا از خامه قضا انجام شوکت در باب منع عبور آن طایفه غور صدور
یافته بود اهل قلعه لار در بروی آن جماعت بسته راه مخالفت گشادند ایشان هم از ترس و بیم جان در جای قرار نگرفته
از راه بم و نرماشیر و سیستان بسمت قندهار رفتند و مردم قلعه جات مزبوره همه جا بموجب امر و اشاره اقدس
غبار مخالفت بر ایشان انگیخته بقدر مقدور در پای [illegible] ایشان از اسبک مدافعه ناتوان می ساختند اشرف چون
بسبب قتل محمود از قندهار کناره جو بود از کنار رهگذر از راه بیابان آهنگ بلوچستان کرد حسین از این معنی آگاهی یافته
با جمعیت کامل از قندهار روانه و [illegible] از اعمال او سیر گشته ابراهیم نام غلام خود را با جمعی بطلب او تعیین نموده
منقوص [illegible] در تعاقب اشرف الغیار کرده بشب در سیاهی ظلمت برابر [illegible] که در بیست [illegible] شورا بکت

ونزد دل اشرف خبر در جاهای اتفاق افتاد که بر دوار در شده اشرف [illegible] در کز مهمیز بدر میبرد و ابراهیم متعاقب او می پرد
تا آنکه با تفنگ مهیا ملاقات اتفاق افتاده [illegible] گشته همین که بوی فتیله بدماغش رسید خنجر از کمر کشیده بطرف ابراهیم دوید ابراهیم
نیز خنجر در دست نموده تفنگ را بسینه اشرف بسته عقده که در دل تفنگ گره گشته بود دل خود را مانند تفنگ
از غم خالی کرده و از آنجا محذرات علیا جناب مکرمات خاقان مغفور را برداشته بقندهار برد و بعد از ورود
ملا زعفران [illegible] حسین [illegible] صادر شد که بعد از آنکه شاهزادگان مکرمه را روانه نماید بهمراهی او
رخصت خواهد یافت و نیز از وقایع آنکه در ایام توقف رایات همایون در شیراز قریب هزار نفر از افاغنه
در جزین بسمت لار فرار کرده فرمان استمالت از موقف اقبال بایشان مرقوم و مقرر شده بود که از [illegible]
وارد دربار [illegible] آن جماعت حکم همایون را دست آویز کرده از لار الی اصفهان [illegible] و هر جا دست
می یافتند [illegible] تسلط سینه خراش دلهای ضعیفان گشته مال ایشان را غارت میکردند و بهمین منوال الی کاشانه
در حوالی ییلاقات بختیاری به میر محمد سلطان حاکم جام که محصل آن جماعت بودند بر خورده چون فرمان که [illegible]
[illegible] داشتند نتوانند بازوی آشنا و بیگانه است در دست داشتند میر محمد سلطان متعرض ایشان نگشته
آن طایفه بخاطر جمعی گذشته خود را بقلعه جات در جزین رسانیدند چون قبل از این جمعی به تنبیه سرکشان در جزین
تعیین شده بود در هر وقت که این خبر معروض خدمت والا شد تازه یک فوجی را بالمعاودت مأمور بقلع و قمع آن گروه
روانه ساختند **در بیان محاربه با رومیه و فتح همدان و مراغه و تبریز [illegible]** در حینی که صفاخانه [illegible]
مرکز دایره اقبال شد خبر رسید که تیمور پاشا حاکم وان و علیرضا پاشا حاکم [illegible] که باتفاق پاشایان
سمت آنطرف از قلعه میان دو آب که مابین مقدم و [illegible] واقع است جمعیت عظیمی منعقد ساخته بتاخت و تاراج
آنسمت اشتغال دارند خدیو کامگار بنه و اغروق را در همان مکان گذاشته از طرف عصر بدولت سوار و با دلیران جرار
ایلغار [illegible] فرسخ راه طی کرده هنگام ظهر در رود [illegible] معبر [illegible] رودخانه [illegible] که آن را بنگاه تیمور پاشا دانسته بود عسکر
رومیه بود [illegible] از آنطرف رومیه نیز از وصول لشکر منصور مطلع گشته [illegible] و لشکر به صفوف پرداخته
و متهورانه پیش آمده و سپرهای گلگون افراخته چنانکه از این سرادق ظفر نهضت یافته گرد سپاه خونخوار [illegible]
درآمد پای ثبات و قرارشان از جا بدر رفته بدون تلاش و تلاقی عطف عنان بجانب مراغه کردند [illegible]

ظفرنشان نه فوج ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از ایشان قتیل و فوجی از معتبرین ایشان زنده دستگیر شدند توپخانه و اسباب
رومیه بدست آمده ولایت دمدم و ساوجبلاغ مکری و مراغه و دهخوارقان ضمیمه ممالک محروسه گردید روز دیگر آغرق
و نه دار و عسکر ظفراثر پیوسته عساکر منصوره گردیدند و احترامه را از نظر انور گذرانیده مشمول عطایا گشتند بعد از چهار روز
که ساحت مراغه مخیم رکاب همایون بود خبر رسید که جمعی از رومیه لشکر کرده تیمور پاشا با دهخوارقان ده فرسخی مراغه
برسم قراولی آمده اند موکب ظفرقرین عازم آنجا گشته رومیه بمحض ظهور اشعه ماهچه لوای جهانگشا بسمت فرار شتافتند
گشته بعد از طی پنج منزل مسافت گرد عظیمی که آثار فرار رومیه از دامنه کوه سرخاب که در حوالی تبریز واقع است
ارتفاع یافت حضرت ظل اللهی توپخانه را با جمعی از تفنگچیان در آن مکان گذاشته خود با سپاه جرار و دلیران
نیزه گذار بعزم آنکه راه بر آن گروه گرفته از براهه که بمقصد اقرب بود شتابان گشته معلوم گردید که سپاه
دو فوج است که یک از سمت تبریز و یکی از دو فرسخ بیشتر نمایان میباشند پس آنحضرت فوجی از دلاوران کرمانشاهی را
فوج پیشین تعیین و خود با بقیه سواران و تفنگچیان پیاده متوجه فوج آخر شدند مقارن آن قراولان خبر رسانیدند
که فوج اول مصطفی پاشا حاکم تبریز و ینگچری آقاسی و تیمور پاشا و سایر پاشایانست که در اول شب از تبریز کوچ
کرده و جهت گریختن از راه صوفیان عازم فرار بوده اند و فوج ثانی از بقیه عسکر روم است که بقدر سی هزار کس در
تبریز داشتند نیز متعاقب ایشان راه گریز گرفته بودند دلاوران که دنباله رو کاروان پیش بودند بسبک عنانی مادیانان
برق جولان خود را بآن فوج رسانیده جمعی از ایشان را طعمه شمشیر خونفشان ساختند و نیز دلاوران که در ظفر
رایت از دنبال جنبش جنگل طمع کرده فوج دوم نیز گرده برده [illegible] نزدیک شده بمحض نفاذ
قلیل آن طایفه تمامی زنان و پسران خود و اسرای آذربایجان که همراه داشتند گذاشته از بیم جان خود را بدامنه
کوه خواجه مرجان که در دو فرسخی تبریز واقع است کشیده دلیران ظفرقرین نیز اطراف ایشان را فرو گرفته کار
فدای سیف و سنان تیز را زبانه کار کرد از قلب و جناح [illegible] دامن کوه خواجه مرجان را
از تیغ انگشت نما لعل گون ساختند سوای مقتولین که عدد ایشان فزون از حوصله قیاس تخمینی بود سه هزار
نفر زنده با زنان حرم عسکر و اسرای نیک اختر و غنایم موفور و اسباب نامحصور [illegible] در آن روز مسعود بدست
افزون گرده گوی سر خود را بچوگان دست از میدان هلاک و تشویش بدر برده هنگام شام که حضرت خاقان

مهر شعاع جهان شعاع را در غلاف و از معرکه شسپه ترک مصاف کرده قریه سهلان که در آن نواحی واقع است جولانگاه
خیول سهیل جبین دشمن کوب ظفرقرین گشته ترکان زحل هیبت دیباقیان مریخ صلابت بجمع آوری احراز زمان فتح
انگ را معتمدی سپردند که در سبه تبریز با اطلاع اعیان محکمه شرع انور با اولیای ایشان رسانیده نگذارند که از مردم جسیم
بیگانه با طایفه نظر دست درازی بذیل عفاف ایشان واقع شود پس روز دیگر کوس [illegible] محروم بود برای [illegible] نکبت
بسمت تبریز نور بخش گشت از سوانحات اقبال آنکه رستم پاشا نامی که از دولت عثمانیه حاکم [illegible] بود با فوجی [illegible]
مصطفی پاشا حاکم تبریز عازم و در همان شب چند نفر برای ایصال خبر بشتر روانه تبریز ساخته چون تبریز بان [illegible]
رومیه از خود نگروه با طوایف سپاهیان مملو جا بود و تمیز تبریزی از رومی متعذر بود لشکریان ایشان را [illegible]
مردم تبریز گرده متعرض نشدند و ایشان صحیح سالم از تبریز فرار و رستم پاشا را از این واقعه خبر داده ساخته در حینی که
پاشای مزبور پا در رکاب گریز شده بود عساکر نصرت قرین در خارج تبریز با وی دچار و او را با جمعیتی که داشته
بخدمت خدیو کامکار آوردند و گرفتاران رومیه آنچه پاشایان و معتبرین بودند علاوه جان بخشی مورد احسان
گشته در حضرت [illegible] و بقیه را بعراده کش توپخانه مأمور ساختند و از آنجا توپهای کوه بنیان و مدافع از در
دامان آتش فشان را که در محاصره [illegible] رومیه بدست آمده بود روانه [illegible] شده و با ابراهیم پاشا وزیر اعظم توپ [illegible]
پیغامات دوستانه متضمن از مراتب صلح و صلاح فرستادند و سفارت آن خسرو [illegible] سلطان احمد خان خوندکار
روم و جلوس سلطان محمود برادرش و قتل ابراهیم پاشای وزیر اعظم بعوض در الا رسید توضیح اینمقال آنکه در وقتی
که تبریز و همدان در تصرف مصطفی پاشا و عبدالرحمن پاشا بوده تمامی قراء و مزارع و دکاکین و رقبات آن دو ولایت
از دولت عثمانیه بیری که باصطلاح رومیه عبارت از دیوانی باشند قرار یافت و تنها عمال پاشایان باشند
طایفه ینگچری و صاحبان اوجاق آنها را باذن و فرمان قیصری بالکلیه تملیک و صاحب کرده قیمت را که
بلغهای خطیر شده ارفه صرف عسکر کرده بودند بعد از تسخیر اصفهان که رضاقلی خان شاملو از جانب آنحضرت
بطلب ولایات بسفارت مأمور و وارد اسلامبول گردید سلطان احمد خان و ابراهیم پاشا وزیر اعظم بنا بر استشعار
آنکه [illegible] موکب حضرت ظل اللهی تراضی بقبول مصالحه و رد نمودن ولایات گشته طایفه ینگچری و رؤسای اوجاق
که رقبات مذکور [illegible] ولایت محکم کرده بودند نوعی که بغیر از دهره تیغ [illegible] آن سر زمین [illegible]

بدعوا بر خواسته شد که در یکجا دار رایات را ما منبور شنید در دریکجا بعجم رد نمایید از متعلق بری اهم بنمود و قبول انیغی نگرد
آدیم چه جای اینکه زر داده خریده باشیم اگر شرعاً حرام و مال و سیرت عجم مباح نبود چرا محرک سفر عجم و باعث
سفک دماء بین الامم شده آشوب خوابیده را بیدار و جهان آرمیده را فتنه زار ساختید و اگر مباح بوده چرا
در انجام استرداد ولایات و امثال این قبیل قال مانع انجام کار بودند تا آنکه آوازه قلع اساس دولت افغانی و اعتلاء
لوای نادری بجانب آذربایجان انتشار یافته نفیر اسلامبول را از ایشان و همدان رحمت بجه و لشکرامان کشیده بودند به تجار
دار داشته و کیفیت حال را مذکور ساخته پادشاه و وزیر اعظم را از بیم قوی دستی دولت نادری برای سد
اقوال رجال سایره بعزم سفر آذربایجان وارد اسکودار گشته بعد از دو روز که قیصری با تمکنات ما در بره مام دولکی
که در زمره اوجاق ینکچری بود با یکی ناپاکی را سپاهیان شرارت تیز کرده تیغ بر روی خلیفه اسلام کشیده و این اصلاح
ناسید یعنی در اسلامبول صدارت فتنه کرده جمعی عظیم در معرکه دفعه فراهم آمد پادشاه و وزیر اعظم ناچار برای تسکین نائره
شر تعلل داردن بر ترس عزلت سفر کرده با اسلامبول برگشته و چاره جویی دفع آن فتنه کرده چون کوشش به اثر نکرد
پادشاه برای التماس خاطر ارباب فساد را صفی نقل دراماد شکونه نهادند و وزیر اعظم را خفیه نموده هلاک و بالای آن
انداخته بیرون فرستادند **نظم** چنین است آیین گردنده دهر نه لطفش بود پایدار و نه قهر نه بر درد کس آگه آخر
نگفت که در مهر نرم است و در کین درشت با وصف اینهمه آن طایفه ترک از دهان و رفع هجوم و غوغا نکرده سلطان
احمد خان را خلع و افسر سلطنت را زینت تارک سلطان محمود خان برادرزاده اش ساختند القصه شهر تبریز که در
دست رومیان پامال جنود و عهده دار آن شده بود پنج روز در شهر الونه فرو رفته و عزیمت تسخیر نخجوان و ایروان
در خاطر ضمیر کشورستان تصمیم یافته عقاب رایات نصرت آیات در جناح نهضت بال و پر گشوده که مقارن آن
در غره ماه صفر چاپار از جانب شاهزاده رضاقلی میرزا وارد و خبر آمدن افاغنه هرات بر ارض اقدس و وقایع
آن سمت را به عرض اقدس رسانیده بسبب انصراف موکب همایون بجانب خراسان گردید **در بیان آمدن افاغنه**
هرات به ارض اقدس و شکست یافتن ابراهیم خان سابقاً در ذکر واقعات هرات سمت گذارش یافت که بعد از
وقوع محاربه الله‌یارخان و شکست افاغنه ابدالی ایالت هرات به الله‌یارخان مفوض و مسلم داشته
مصطفی خان عزیمت فرمودند و بعد از نهضت رایات منصور بجانب عراق و آذربایجان حسین علی بیک را

قلعه را استقرار یافت چون چهره دست مساعدت دولت را میدانست و معلوم او بود که تخم ما به قوت دایران بر دوستی برادر
محمود و برادر او شده اند بعد از قتل این سفر نوبت کار او خواهد شد با طایفه ابدالی از در سازکاری در آمده ابن اهرا
بمبالغت ترغیب و التماس جماعت را دوسه او مؤثر افتاده هوس تاختن ارض اقدس از ضمیر ایشان سر زده اما الله‌یارخان
بنابر اشتهار اخبار فتوحات متواتره از روی عاقبت اندیشی دست بر دل گذاشته پا از جاده پیمان منحرف
نمی‌ساخت بابن جهت جماعت ابدالی از او سرگران گشته در جزو کس بطلب ذوالفقار خان حاکم فراه فرستاده
او نیز بقصد خلاف از غلاف بر آمده وارد ناحیه هرات و الله‌یارخان از در ممانعت در آمده دو فرقه در میان
افغان بهم رسیده سه ماه بر همین منوال نایره آشوب و جدال اشتعال داشت تا آنکه ذوالفقار خان غالب آمده در نیمه
شوال سنه هزار و صد و چهل و دو هجری داخل شهر و الله‌یارخان با کوچ و اتباع خود روانه قلعه مارو چاق گردید
پس طایفه افاغنه از حقوق عنایت حضرت ظل اللهی چشم پوشیده و در نقض عهد کوشیده ذوالفقار خان که حکم
و اختیار و بعزم تاخت ارض اقدس اعلاء لوای اقتدار کردند الله‌یارخان نیز کوچ و منسوبان خود را در قلعه
مارو چاق گذاشته با میرزا رفیع خان حسن بای حاکم سرخس و بعضی از حکام او یماقیه که با او اتفاق داشتند سه روز
پیشتر از ورود افاغنه وارد ارض اقدس گردید از جانب ظهیر الدوله ابراهیم خان شرایط اکرام و مراعات تمام
نسبت با او بعمل آمد از آنجا که ضمیر منیر حضرت ظل اللهی صورت نمای احکام قضا و قدر و مقتضای هشیار مندی تاریخ
و ناشنیده از اسرار ضمایر باخبر بوده بیقین رسیده است که آن فرقه عهدشکن در وقت ربیع حاصل آن ملکت تاخت
خراسان خواهند کرد بعد از تسخیر اصفهان فوجی از جنود مسعود را از موکب نصرت نشان روانه خراسان و از
همدان نیز به نحویکه سبق ذکر یافت باز خان بخاری را با ایل جمع آوری سه هزار نفر از افغلیبان نواحی استرآباد
توابع فرستاده مقرر داشتند که در حین ضرورت بعسکر ابراهیم خان پیوندند و با ابراهیم خان تیز فرمان والا
نفاذ اقتران یافت که غله وافر و ذخیره بسیار در مشهد مقدس سامان نموده بعد از ورود دشمن شهر را قلعه‌بند دار
گذاشته از معارضه اعراض نماید ذوالفقار خان با هشت هزار نفر از افاغنه آمده و در زاویه خواجه ربیع بار نزول
گشوده آغاز تاخت و تاراج کردند ابراهیم خان غرور و دلیری ایشان را عوض نموده در ده و پانزده روز هر روز نیت بند
قلعه را داده گرو دیگر تا آنکه این معنی در هنگامیکه بسنج مقرر کس مسعود بر دوش بسته جلال گشته

مجدداً در باب منع جدال و جنگ میدان تاکید و سفارشات اعلام شد که بدستور رتبه حزم و پایداری مشغول
خودداری باشند که انشاءالله تعالی تبریز را مسخر و رومیه را از آن مملکت دور کرده خود را بانکر (?) ... که فرصت برسانم
مقارن وصول این جواب باقرخان نیز با چریک تفنگچیان بر دندار (?) در ارض اقدس گشته بعد از چند روزی
باوصف اینکه از اوج سماوی خاطر حضرت ظل اللهی در باب امر قتال مکرر خطاب با ابراهیم خان به عرض عز نازل شده
بود لیکن کلام آنحضرت مظهر و ما ینطق عن الهوی است نیز یک بعضی از هواخواهان مغرور و تیز عنانی طبع غرور سپاه
منصور را بر داشتن آنقه (?) سه روزه مامور داشته در سمت کوه سنگین ماکو که رنگین رایت حرب افراخته
افاغنه نیز بمقابله پرداخته در اثنای گیر و دار باقرخان که سرکرده تفنگچیان پیاده بود زخمدار گشته فوجی از
پیادگان او که نوآموز راه و رسم جنگ بوده دل از دست داده روی بر تافتند ابراهیم خان با چند
نفر اسب برانگیخته که ایشان را برگرداند تفنگچیانی که در پیش منگانه ستیز و آویز گرم کرده بودند حرکت او را محمول بر فرار
داشته سر رشته جنگ از کف بیرون داده ایشان نیز ضبط عنان خودداری نکرده روی به شهرستان هزیمت
میگذارند در آن روز سواره بسیاری از مرکب جسته پیاده گشته و جمعی از پیادگان نیز با اعضای مجروح
در خندق خود را بچاه فنا انداخته جامه هلکون وجود را بماتم خویش آب چکشیدند ابراهیم خان بمشهد مقدس
ملحق [گشت] اینواقعه در سیزدهم ماه محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و سه در سمت صحرای علم دولت و وزیران
مشهد مقدس اتفاق افتاد و بعد از ظهور این سانحه حیرت انگیز چون ابراهیم خان از خجالت ...
شاهزاده رضاقلی میرزا ... را به سلطنت جابجا معروض خدمت خدیو کامکار ساخته بود چون حضرت
شاه طهماسب بنابر ... امرای بیهوده رای مکرر بر زبان جاری می ساخت که موافق عهدنامه انجام امور
عراق و آذربایجان بر ذمه اولیای این دولت و آنحضرت را مملکت علیحده است و مدار ... بر این
احتیاج نیست بکرّ نه در مکتوب خود نیز با این مضمون تصریح نموده لهذا حضرت ظل اللهی ... اهتمام و پیشرفت
سست عهد را لازم داشته بنابراین مقرر گشته مصحوب ... اسیر شاهزاده اعلام فرمودند که
در حصار استوار قلعه داری ... طغیان ... در میان ثبات ... راه ندهند که
بعنایت بهروزگار پا دلیران نصرت شعار مانند جام گیتی ... نور ...

حدود

43

داشته مرحله پیمای گشته به برف خصم تیره روزگار ... سپاه افشار با ایالت تبریز خطاب خانی مقرر داری آذربایجان
سربلند و جمیع اسباب و غنائم و ذخیره رومیه را که در قلعه تبریز مانده بود و از صد هزار تومان متجاوز بود با عنایت ...
فرمودند که جمعی از ایلات افشار و مقدم و ترکمانیه را کوچانیده ... از نوخواهان ... در سلک ملازمت
منسلک نمایند و حکومت هر یک از ولایات آنسرحد را بکارگزاران ... مقرر فرمودند که ولایات را
متعلق بدولت شاهی داشته در ضبط و نگهداری ایشان و جان کوشند و در آن صوب ... از فارس و عراق
و آذربایجان بردند اسب و الاغ و خرجی داده کوچانیده بممالک خراسان فرستاده بودند پنجاه و شصت هزار خانوار
میشدند از آنجمله چهارده هزار خانوار از افشار و از جمله افشار نیز ... هزار خانوار از قرقلو بودند که بشرف ایلی با آنحضرت
داشتند چون ... قدیم آنحضرت ... طایفه قرقلو و جمعی از آن طایفه با مرو ...
کوچانیده در ارض اقدس سکنی داشتند عوض ایشان را از قرقلوی جدید در میان ... افشار ... در کلات سکنی
دادند و چهل و پنجاه هزار خانوار دیگر ترکمانیه و اکراد و بختیاری و سایر ایلات متفرقه و طوایف مختلفه بودند که بدستور
آنها مدار ... در ... ممالک خراسان متوطن و مسکن و مکان و ییلاق و قشلاق بجهت هر یک معین ساختند

در بیان انصراف موکب همایون از آذربایجان بعزم تنبیه افغان

بعد از قبض و بسط امور و بست و گشاد کار
نزدیک چهار ... را گذاشته با تکیه یاران عرصه دغا بجانب خراسان ایلغار کرده ...
دار ... گشته ... از ارض اقدس وارد و خبر رسانیدند که بعد از واقعه ابراهیم خان افاغنه غرور
لشکر انگیزی شرارت ... نهاد و ... مزارع و خرمنهای نواح مشهد را آورده ... که نزدیک
شد که شرار آتش آن شور و شر خرمن ... بسنبل ... کهکشان و خوشه پروین در مزرع سپهر چرخ برین
در گیرد و بهمه جهات ... دیگر در حوالی ارض اقدس مکث کرده مزارع و مراتع را علوفه تیغ بیداد ساختند و بعد از
اظهار ... و فساد روانه هرات شدند آنحضرت از استماع این خبر ... ایلغار کرده ... سیزدهم ماه صفر
... و آنچه ... طوایف مختلفه بودند ... خراسان ... جمع کرده مصحوب محمد خان ترکمان بکفایت شاه
طهماسب فرستادند که در دایره ... آن دولت والا باشند و در آنجا خبر رسید که ابراهیم پاشا ... نامی را از
جانب سلطان احمد خان پادشاه والاجاه روم برسم سفارت ... اصلاح ... روانه کرده مقصود از انکه

طارم ارغنون شرق کجا بشنوند انحراف یافته از دروازه افق قدم بشهر بند نیلی حصار سپهر گذاشت کوکبه جنود
ملک آثار دولت سطوت بهرامی و فر فغفوری وارد ارض فیض هار و در عمارت جنت سرشت چارباغ مانند روح در
قلب عنبری قرار گرفتند و چون در آن اوقات حادثه شکست دلهای اهل آن دیار روی داده ماتم زدگان دلها
هنوز در ماتم کشتگان خویش برادر و تا سینه خویش بمضراب ناخن چنگ زن و از جور افغان با نفیر و ناله دفی ان در
کوس دمهن فلک خروش انگلی بودند و طاق نمای دل را از استخوانهای سینه چوب بندی نموده از نالهای داغ
طرح چراغان ریخته و برای گرمی هنگامه از شور حسرت آتش ها زبهار برانگیخته بودند صدای کوس و نقاره را که آلت سرور و سرود بود
از آیین عشرت جدا داشته در روز ورود داخل شهر از نوحه های نقاره شادیانه و آیین بندی و چراغان همخوی سوخته
سهجان و تبهای رعد آوا و دبدبه جهانگیری و طنطنه ورود در اسماع اهالی آن دیار رسانیدند بعد از آنکه سلوک ایشان
از رنج راه آسایش گزین شدند نخست بملاحظه سان قشانیه در ولایات که لکه فارس و عراق و آذربایجان بخراسان
فرستاده بودند پرداخته و جمعی از جوانان نامی ایشان را برسم ملازمت منتخب ساخته فارسیان فرد رتبت پیشه و جا
سواران فراست اندیشه برای تعلیم فنون سپاهگری بایشان گماشته تا بفنی که ترک بسیه مست چشم خوبان با طره دل
آویز در بازی و مردم خنجر گذار دیده فتان دلبران با کمان سیه توز ابرو و تیر دلدوز مژگان صف شکنی در قتال
اندازی گشتند بمشق و تعلیم پرداخته در اندک روزی در فنون سپاهگری هریک رستم یل و در خونخواری فرزند
رشید زال چرخ و جلادت حاصل شدند **بیت** اگر از کار فرمای دشتی در میان باشد * بناخن سنگ را
آیینه سیما متوان کردن * و چون سفر هرات در خاطر اقدس تصمیم داشت الله یار خان ابدالی که تا آن زمان در ارگ
اقدس مهمان و نواله خور خوان احسان بود مستدعی آن شد که رفته در مارو چاق توقف و مشغول دلالت
افاغنه بوده باز در سر راه هرات بادراک ملازمت بر دارد لهذا او را بنقود وافره و خلاع فاخره و خنجر مرصع و عطا
خاص اختصاص داده مرخص و روانه مارو چاق ساخته و سابقا مرقوم کلک بیان شد که ادن بیکیان کوکلان
در قراباغ کرایلی آمده اظهار ایلی و تعهد کردند که حالت جانوار برسم بورغه مال آورده در مشهد مقدس سکنی دهند
چون در انجام این امور تاخیری بظهور رسید احتیاطا امر والا صادر شد که قشون استراباد به بهانه سفر هرات آمده
در سه فرسخی نزدیک و منتظر صدور فرمان باشند و حضرتش در [illegible] دهم جمادی الاخر با قلیلی از خاصان جریده و سبک

[illegible]

بایستی تقریب اوضاع و احوال حضرت ظل اللهی را ملاحظه و از رای و خیال حضرتش مطلع شود امر والا بنفاذ پیوست
که مجهز الا بعد از ورود تبریز روانه خراسان نمایند و نیز سرکردگان افاغنه درجزین با رؤسای درجزین از
در استماع درآمده شجاعت مستحق سلطان افغان که در ایام استیلای اشرف حاکم یزدجرد بوده بعد از استیصال
روی نیاز باین دولت عاجز نواز آورده جبهه سای سده سعادت قرین گشته و سه روز از ایلخان لنگرت زمین
سفر گزیده عزم تملیس گشته از راه طهران وارد ایوان کیف و چون ترکمانیه یموت ساکن دشت قبچاق همیشه طوق
تمرد و نفاق سرکشی و ترکمانیه کوکلان نیز در اکثر مدد کمکی داشتند و در تقدیم خدمت و دادن فرزندان همدان
نخوت تکبر [illegible] فرمان بری سرکشی [illegible] از منزل مزبور تحدید منازل گشته چهار هزار نفر از دلیران
نصرت نشان از راه بسطام در رکاب جهان کشا از روی مازندران [illegible] اعلام ظفر و جام گشته و مجتهد شد
که در روز یازدهم ربیع الاول موکب والا از یورش میدان چهار فرسخی استراباد بر سر یموت و ایشان از دهشت
ایلغار بر سر کوکلان جا و ل اندازند که تا حشر هر طایفه در یکی در اتفاق رفته که جماعت خبر شد که [illegible]
پس لوکه ظفر صبح روز مزبور از آب اترک عبور و کلان شهر بقاد صبوح که دیگران سپاه منصور ساخته معلوم شد
که در روز ورود موکب شریف باشرف مازندران آن طایفه بتوسط ترکمانیه آغچه که در سکاکه سکنی دارند از توجه
سرادقات اقبال آگاهی یافته بسمت خیوه و جماعت کوکلان نیز بطرف قلاداغ و [illegible] فرار اختیار نمودند پس عساکر
باستراباد آورده فرامین مرتکب بعموم سرحدات خراسان نوشته که راه معامله با عموم ترکمانیه مقطوع و ایشان را
از آذوقه غله و ذخیره ممنوع سازند و در غره ماه ربیع الثانی از آب کرگان گذشته از کنار دشت [illegible] روانه
خراسان و در محال [illegible] من اعمال کرایلی جمعی از معتمدان کوکلان از در عجز درآمده وارد خدمت و مستدعی
عفو تقصیر و متعهد دادن بورغه مال گشتند سؤال آن طایفه قرین قبول و فرمان همایون نافذ شد که خانوار
و بورغه مال را متعاقب روانه خراسان نمایند پس عساکر نصرت قرین را فوج فوج مرخص ساخته که روانه
دیار و اوطان خود گشته که در سیم دلو بعزم سفر هرات در ارض اقدس حاضر باشند **در بیان ورود کوکبه مسعود**
بمشهد مقدس و صادرات آن زمان چون حضرت ظل اللهی منازل و مراحل را بپایان ماه و آفتاب جهانتاب
برسم ایلغار در شکر می پیمودند در دو ماه مزبور [illegible] اقلیم ملک [illegible] آرای این بلند

۲ ورود ایلخان از جانب الله یار خان افغان که در ارض اقدس میبود عریضه مشعر بر التماس عفو تقصیرات ابراهیم خان مدد بار مرحمت ایشان رسیده و جواب او بر تیغ از کلک غیرت اعمار یافت

شرح فرمان همایون که بالله یار خان افغان در باب تقصیرات ابراهیم خان قلمی گردید

بعزم تنبیه آن طایفه روانه و بقاران در رود دکو که و آلا بجورشان ترکمانیه با امثال فرمان دارا دکشته حضرت ظل اللهی عطف
عنان بارض اقدس فرمودند آن جماعت جانفزای متعهد و را بارض اقدس آورده سکنی داده متعهد گشتند که جمعی
از جوانان سپاهی ابریز بورزا در سفر هرات حاضر سازند زفاف نامه شاهزاده کامکار رضا قلی میرزا
چون بنحوی که مذکور شد حضرت شاه طهماسب دره صدف سلطنت و شهریاری فاطمه بیگم خواهر قدسیه خود را نامزد بجهت
تزویج از دواج عناصر و اجرام و جهین فرزند ما در لباب و در ایام شاهزاده اعظم رضاقلی میرزا ساخته بود در نیوقت که اکثر
مقدسین بیت الشرف ارض اقدس تجدید نموده ارقام مطاعه صادر شد که تمامی امرا و حکام و سران جنود نصرت
فرجام و عظمای انجم احتشام در بزم ارم نظم سور و محفل جشن و سرور حاضر گردند سبک کارگذاران بدایع طراز و نگارندگان
صنایع پرداز در مقام فرمان پذیری دست و بازوی هنروری بازیده در اندک روزی عمارات جان بخش را
نمونه هشت بهشت و آیین بندی و طرح چراغان رشک چرخ مینو سرشت ساختند در روز جمعه دهم شهر رجب المرجب
در حینی که قبه خضرا در آراستگی رشک چتر طاوس بود و بسیط غبرا در فرح بخشی خجلت افزای حجله عروس آفتاب
خداوند بهجت بود و قمر که مثل خانه وزیر بر زهره برای حجله حقانه بود مجلس تحویل و طوی با هزاران فر
و زیب ترتیب یافته هزار دست خلعت گران بها در آن تزدیر سرکردگان سپاه و امیران بارگاه و بندگان درگاه
و چاکران جان نثار از جایزه خانه احسان و بزار سوق عنایت گشته بر دوش ایشان بگسترانیدند که آراسته خلاع
خاران سنگین روبان شاخ گل جامه پوش الوان بوقه دار رنگین گردیدند و ساکنان عرصه خاک بساط نشاط
آراسته و شوخ چشمان فلک پای کوب سر در برقص برخواستند تا مکیفه برین نهج مجلس جشن و چراغان و آیین بندی
دلهای عموم خلایق از نواید گوناگون لذت اندوز انواع کامیابی و خرسندی بود در این هفته هر هفت شهر و ایام
دلکشون مجال سرور و اعلام بود تا اینکه در شب جمعه هفدهم ماه مزبور قران سعدین و اتصال نیرین واقع شده این
عمارت دلنشین از پرتو وجود مسعود آن دو اختر برج سعادت رشک بیت الشرف آفتاب گردید و بعد از انجام کار
طوی و مراسم سیر و شکار سمت ابیورد و کلات که مسکن اعیان آنحضرت بود توجه فرموده بنجاح مراجعت سایه گستر فرق
آمال سکنه آن دیار که در حسرت دیدار فایض الانوار بودند شدند و چون ترکمانیه خوارزم گذار و قبات آمده
در حوش که منهای کوه ابیورد داشت بیورت اضاف رو نوای شاه دردن ابیورد در دست تطاول درازی کردند

ام

اگرچه ظهیرالدوله ابراهیم خان بموجب حکم والا بجمعیت موفور در ناحیه دردن توقف و بتنبیه آن طایفه مأمور بود اما غرور
بلند و همت آسمان پیوند آنحضرت هرگز توقع امداد از کسی نداشته و کار را با میه برادر و چاکر نگذاشته ابنه ظهیرالدوله
ابراهیم خان را با پور در احضار و در بیستم ماه شعبان با فوجی از فدویان جان نثار ایلغار و چهل و پنج فرسخ راه را در
سه روز طی کرده در محال خزند بر وقت آن گروه رسیده و رجال ایشان عرضه شمشیر و نساء و عورات ایشان اسیر گشته
نهب اموال و احراق یورت آن طایفه برکشیده و بدستیاری سعی دلیران گردن فراز گوشمال کامل کشیده روی توجه
بجانب ارض اقدس نهاد اسا القا صورت نگارش یافت که حسین غلجایی در حین توجه رایات منصوره بجانب آذربایجان
افاغنه هرات را که باینده دولت خلد آیات عهد بنده گسسته بود تحریص بمخالفت کرده سلسله جنبان خلاف میبودند
در نیوقت که خبر عزیمت مرکب همایون بجانب هرات رعب افکن دلهای هر دور و نزدیک گردید ذوالفقار خان
کسی نزد حسین فرستاده بمفاد الغریق یتشبث بکل حشیش از در استمداد و استعانه نمیرا کرده انبوه بعزم اعانت
ابدالی وارد اسفزار شده که شاید بیاری مکید یکبار از دم تیغ تیز رطالع خرلادی سکر خدیو جهان ببرد که جوهر و از آن
الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس از آن سبد ادفصوریش در عالم و هم جا گرفت افکن قلوب اعلامت رحمت
برادی نجات کشیده و کی شاکت راه بر سیلاب و بنا حض گذر بر آفتاب بستند بعد از ورود با سفزار صورت
میثاق اتفاق از طرفین استحکام یافته حسین استخلاص امرای خود را ذریعه اعتذار ساخته عریضه استکانت آمیز
بر بستهعای رحمت اولاد و نسوان محمود نگاشته کلک نیاز مندی ساخته مصحوب ملا زعفران معتمد خود اسحق
سلطان حاکم یزد که از جمله ارادگر دهای عفو خدیوانه بود در ارسال خدمت بیمال کرد امید قبول
یافته تمامی امرای او را که ذکوراً و اناثاً چهار ده نفر بودند تسلیم فرستادگان مزبور کرده ایشان را بنیل مرام
حصول کام بازگردانیده و حسین نیز چهار نفر از مخدرات سرادق عصمت صفویه را که در شبستان اسار حجاب استتار
داشت با ملا زعفران و اسحق سلطان روانه درگاه سپهر مواق ساخته خود در حباله صلاح درکشت و
در نیک ندیده از فراه عازم قندهار شد اما با وصف مشاهده این نوع فتوت که بالبیت مادام الحیات کمر
انقیاد اطاعت نه تنها بر بازرف و باطن ظاهر کرده سه هزار نفر از افاغنه غلجایی را اسیر کرده که سید ال با عانت ابدالی
هرات فرستاده حضرت ظل اللهی بعد از وصول آن خبر معتمدی تعیین کرده آن دو اختر برج عفاف را از جان عوض

راه با خواجه سرایان باعزاز باصفهان روانه کرده بحرم سرای شاهی رسانیدند در رایت افزایی قلم خجسته رقم در
مضمار وقایع ایت ئیل ۱۱۴۳ متوجه موکب منصور بجانب هرات در روز پنجشنبه چهاردهم ماه فرخنده فرجام صیام سال مذکور
که نیر اعظم بعزم تسخیر شهرستان حمل رایت استقلال افراشت سنوکشان شهرستان ربیع را که از زنج سیاف دی دهرای جویبار
و زوایای باغ و گلزار قشلاق داشتند موسم حرکت معین در رسید قزلباشان با فرشان فوری ما به اطراف چمن و فضای
ما مورا از جوش لاله و ریحان سراپرده های رنگین و خیام گلگون برآراستند دلاور صنوبر را دیو باقیه شمشاد عرعر با
و برگ تمام معسکر خدیو بهار درآمدند و افواج فاخته و قمری طوق شده کاخ خاقان ربیع را الکر دن گرفته و سبزه
دشنه و خنجر برگ اف ... برگ شمشیر سبز برداشت و جنبه سازان امواج زره در بر و درختان از شکوفه کلاه خود در سر نهادند
و نوروز فیروز شبیخون بدار الملک دی آورده و چتر داری ابهت راه رفته بر بغماگران زمستان لب بزم جشن وا نما
زر مینیافته قامت دلیران آراسته خلاع زرتاری لوناکون و جیب و دامانشان لبریز زر سرخ و سفید مالامال
و شجران گشته بعد از انقضای جشن نوروز در روز سه شنبه پانزدهم شهر سعادت فرجام صیام با فر فریدونی و کوکبه کیکاوسی
از ارض فیض اشتمال منزل طرف الف خیام زرین قباب کردند دلیران که چند روزه از حق گذاری دشمن چون
دامان روزه در لب فرو بسته بودند آنروز را عید خود داشته از لذت خون آشامی کام جستند و بهادرانی که تشنه
خون خصم بر خشم و کوزه دن غایم استه چشم بودند شمشیر جگر را بر ابروی هلال شوال انگاشته عهد روزه داری را از
گنجه دامان رزم گسسته بعد از ورود موکب ظفر فرجام بمنزل یوجلجان ... محال جام ... و درآن محال
گذاشته موافق اداب سپاهیگری و رویه رزم گستری تعیین چرچی و قراول و ترتیب میمنه و هراول و ساقه مقلای
و قلب کرده لشکر محشر حشر را سه قول مقرر کرده برای هر قول ساقه و سول و طرح و کمین از نیزه گذاران یولع قرین و
تفنگچیان مریخ آیین و توپخانه و زنبورکخانه تعیین و مقدمه سپاه ... فرمان آغاز ...
کمین شدند و فوجی از مقدمه جیش و گردی از لشکر پرجوش ... جبال ... غوریان
انداخته تمامی آن محال المعروض ... بغما درآمده قلعه جاتی که در سر راه واقع بود بمحض حرکت ... دلیران
مفتوح و مقدور مظفر و فتوح گشت در روز چهارم شوال ... هرات ...
کمر ... خیابان فولاد ... خصم ... جهت روی کار

خود را معاینه دیده و بعد از سه روز با فوجی از جنگجویان نصرت طراز دسته جویان کینه پرداز در حوالی شهر رایت
افراز رزم سازی گشته ذوالفقار خان نیز برای اظهار جلادت تیغ از غلاف برآمده آن روز دلاوران نصرت نشان با
وسعت حوصله تا عصر تنگ نزدیک باغات مشهور بالطائفه باغی انکار ساز عرصه جنگ گشتند حوالی شام طرفین
دست از حرب و پا از مضمار طعن و ضرب کشیده برگشتند سیدال غلجایی با جمعی کثیر از سواره و پیاده بنوعی شبیخون
که مارجوی ... پیوسته بود جاده مقصد ... آن چون سایه دنباله رو لشکر ظفر نشان گردید چون شب
خورشید را از پرده داری ظلمت لیل وا رهاند ... دیده ... بسته گشته ...
مهیب ... ... از ضبط صفوف و نظم و ترتیب ... دشته اکثر در منازل ... آسایش ...
و جمعی ... در خانه زین بردند که ... دفعتاً در کنار ... و صدای ... تفنگ حلقه گوش ... جنگ شد
از اتفاقات برجی در سر ... ... احداث یافته بود ... بعد از وصول ... سپهر ... با سطوت ...
و صولت ... برای ... برج بلند ... آمده ... صلابت ... برج ...
بودند مقارن آن افاغنه نیز از میان شهر با ... سوزان مانند خیل ... از ... ظاهر شده
جمعی از ایشان احاطه برج کرده آغاز جنگ کردند ... شیر دل ... فلک ... سپهر ...
... غلامان تفنگچی که در آن زمان ... خدمت حاضر بودند ...
تیغ ... آن برج خاکی را ... آتشی ... دلیران خصم افکن و بهادران قلب شکن نیز از ...
... پیاده دست شمشیر ... روزان ... از جوی تیغ ... آب بر آتش آن ... جمعی ...
... روز دیگر طرفین مستعد قتال ... گشته ... ظفر ...
... سواره و پیاده ...
... برای ساز جنگ مانند ... فراز کوه ... نیز با ...
... جنگ ... بعد از آنکه از آب ... اعدا ... حرارت ...
... جانبین ... مراجعت کردند نوبت دیگر ... خورشید ... طرفین عزم ...
کرده چون این گلگونه فروزه رنگ آب در سر داشت در عرصه آسمان طرح پورش انداخته از ... رعد ...

و نو گرفته برق بلند شعله افروزی نایرهٔ شرارت از جا جسته و باران آغاز تیرباران کرده جانبین نیز آمده تشنه کام متوجه
مکان باز گشتند بعد از چند روز افاغنه و ذوالفقار خان که همیشه اسب خود سری در زیر پا داشتند صلادت یاد نمادند شدند
خود را در تنگنای زبونی دیده نزدیک شد که جامهٔ جان چون غنچه در بند عهد و پیمان را متوکه تا پیمان ساخته متعهد گردند که
این دفعه تا رمقی در بدن دارند کوشش نمایند روز دیگر که شام سیه دردن رمح و سنان ثواقب کواکب برا از
زیر ظلمت منجلی و تیغ خورشید را لکه گسترش صبح صفا ساخت ذوالفقار خان نظر بعهد و شیوهٔ تا کرده افغان بکیدل و
یکجهت و بهیات مجموعی بیرون آمده قلعهٔ سابق سلمان را که در نزدیکی معسکر ظفر نشان بود تصرف و در آن مکان
توقف کرده هر روزه از آنجا هنگامه آرای جدال شوند از نجهت نیز جنود کشورستان باغیرت و فردی صف آرای
عرصهٔ رزم آوری گشته اول تفنگچیان پیاده از هر جانب در برابر یکدیگر زانو بر زمین و پهلو بر جلادت شمشیر زنی
زده تا سه ساعت ابر بلا قطره ریز و برق اجل صاعقه انگیز بود و هیچیک از دلاوران از زخمهای پهلو شکاف گلوله
و تیر پهلو تهی نکردند تا دیگه بتائید الهی پای ثبات دشمن نهش بدر رفته پس گشته مصداق آیهٔ کریمهٔ سیهزم الجمع
و یولون الدبر بظهور رسید آنگاه یکه تازان عرصهٔ دغا جلو ریز بر قلب حمله ور گشته جمعی کثیر از افغان عرضهٔ شمشیر و
سنان و بقیه رو بر طریق فرار و خذلان شده توپخانه و نقاره خانهٔ ایشان بدست آمد و بعد روز آن میان
نصرت اندوز متوکه فیروز گشته هر روزه دلیران را نوید وعدکم الله مغانم کثیرة تاخذونها و بفحوای خبر استماعی
لهم ما یشاؤن فیها ولدینا مزید بادیهای غنیمت را بجیاد اطراف تیز تک ساخته دویست و پنجاه هزار گوسفند سوای
سایر اموال بحیطهٔ اکتساب در آوردند و از آنجا عساکر هر روزه از قلعه بر آمده بیست کهبار آغاز رزم سازی کرده
از جانب دلاوران یکه تاز جانستور دلنوازی و نوک سنان سرافرازی می یافتند روزی نمی گذشت که
نیز بختی دلاوران چون خطوط اشعهٔ مهر تابان سری از نشیمنگاه فلک جا بمی کند زاینده و شیمه نمیند که طراوت
بهادران مانند حاصل احسن التقویم باد دست و پنجهٔ تیر خون بر برگشتی نظر نمیرسانیدند از جملهٔ صادرات ایام توقف سکه
الله یار خان که سابقا از امنای قندهار و انه ما روق شده بود در منزل مزبور جمعیتی متفقه ساخته از اویماقیه با بخشیات
و قاید و چاق را فراهم آورده ما بر جرگ همایون پیوست و همچنین محمد سلطان مروتی از منزل مزبور با سه هزار نفر از
عساکر خونخوار باعث تدابیع فراه مأمور گشته بعد از ورود بانگی با مصطفی نام مزبور را بدر ای حاکم جاش جنگ کرده

حاکم مزبور را با جمعی از افاغنه مقتول و مراد را با گرفتاران القاء حضور والا و قلعهٔ جابت جاش کده را بحوزهٔ تصرف
در آورده چون همت گیتی کشا مقصور بر آن بود که اطراف ولایه هرات مسخر جنود منصوره شود در همین وقت شهر شوال
ده هزار نفر از عساکر خونخوار را سر کرده که کار آگاهان رزم دیده و با توپخانه و اسباب سپهداری بجهت تسخیر نقره مأمور ساختند
چون آب مزبور طغیان داشت از سمت زند جان و کبوتر خان که گذرگاهش نسبت بسایر جاها بهتر بود عازم پل مالان
گشته در هنگام ظهر که محل رسوم بدو نوبر دو محل ارحای نصرت نشان و کرد افواج قاهره از چند میل راه سر کشیده
افغان گردید تفصیل چرخچیان نصرت شاهره کرده دلیرانه از قلعه بر آمده بنشستند و برابر قریهٔ شمس آباد که محل علم بود
آماده جنگ شدند حضرت ظل الهی که مشتاق چنین روزی بود در الفور سر و بر را بدرع و مغفر لطف الهی آراسته
بر مرکب گردون خرام سوار و مهیای کارزار گشته تفنگچیان پیاده و توپخانه را با قول همایون از پیش رو بمقابلهٔ افغان
فرستادند که آن طایفه را مشغول جنگ سازند و حضرت نیز با فوجی از دلاوران از ره دور بهادران غضنفر فرکه بعد تیغ
جوزا سپکر و با برق سیف و سنان خرمن عمر خاک و تر را توده خاکستری ساختند از پشت سر آنگرو درآمده
ما بین ایشان و قلعه فاصل و بیابس حایل راه گریز را حایل شدند از یکجانب دهان آتشبار توپ و تفنگ از دم تفنگ و
زبانهٔ اعصار فیه نار فاحترقت شعله ساخت و از هر یک سمت رمح و سنان زبان طعن دراز کرده بخطاب این نحرون
الا بما کنتم تعملون بدلنوازی پرداخت و آن طایفه چون نعرهٔ صدای یگانه از هر طرف خود را در چار سر پنجهٔ بلا و گرفتار شدند
عنا دیدند آهنگ وادی هزیمت کرده شیر شکاران که تا آن زمان از تعاقب افغان قلاده ضبط در گردن داشتند با شتاب زاده
دلاوران سلسلهٔ خودداری گسیخته از هر طرف جنگ و چنگال دلیری بازیده و کشتن و بستن و دربدن و شکستن پرداختند
جمعی از افاغنه را از دم شمشیر آتشبار آب از سر گذشته بکردن رسیده و فوجی را در نهرهای عمیق آب بگرداب رسیده
از سر گذشت گویا در هر مرتبه سه هزار نفر متجاوز را جمعی از زرد سنائی ایشان در خاک و آب سر بباد فنا دادند علم و نقاره
خانهٔ ایشان بدست آمد و بعد بر فلک جناب مظفر و کامیاب بجانب منزل عنان تاب گشته اسب و سلاح مقتولین بدلیران
و نقد جسته گرفتاران بمالکان عطا فرمودند و از حسن اتفاق چون جمعی از فنون بیبات از سمت عسکر نقره بخاطر
مقرر در آن طرف رودخانه بقراول اقدام داشتند از نتیجه آن گرد بر فلک نیز گرد رسیده استنباط فرار آن طایفه کرده
از صفوه سر نوشت کار آن فرقه شبه روزگار را که کلک قضا بخط غبار نوشته در یافته بکش بر راه ایشان از

هرات رود گذشته با آهنگ رود چنگ جنگ ساز و تا پای حصار مخالف نوازی کرده مضراب شمشیر زخمه زن چهار تار
عنصر پیکر ایشان گردیدند روز دیگر که خسرو فیروزی خاوری چنگ با گوی نیلگون اختری آهنگ عزم پل مقطرات
این رود دنبال خام کرده عازم پل مالان گشته در چاشتگاه نوبه ناگهان که در کنار پل واقع میبود دیوار غنی نصب خیام آفتاب
کردند بحکم داور دارا لشکر برجهای متین براطراف اردوی ظفر قرین بر سپهر برین سوده هر یک از سران و سروران
لشکر در سمت جبهه خندق و مورچل ترتیب داده جهان نوی در عرصه جهان بنیاد نهادند و بفاصله ده یوم در بیستم ذی
قعدة الحرام دلاور خان نامی را دریافته وارد عسکر فیروزی اثر و از نوازشات خدیو بنده پرور بهره ور گشت و از غرایب
امور اینکه در همان ایام روزی که خدیو کامکار طرف عصر از سواری مراجعت کردند در سایه خیمه همایون استراحت
از خرد کشیده بعزم تفرج جانب شهر بکوتل بلندی که بحکم والا ساخته بود بر آمده که اهاندم توپچیان افغان خیمه
مبارک آنحضرت منظور آورده توپی انداختند که گلوله بر سقف چادر را شکافته در جایی که مسند والا انداخته می شد
در کنار فرش بزمین آمد یک ربع بیشتر در خاک نشست و هماناکه نشستن این نوع خطر که از وقایع عجیبه است جز بردار
حفظ الهی حضرت داور و قوت اقبال صاحبقران غضنفر فرجامی دیگر نداشت و چون نحوی که در قسمت دیگر بیان گردید
سمت غربی هرات که عبارت از تل ده نوه باشد دلیران آهن خاو جانب جنوب شهر که پل مالان بود
مغرب خیام فلک فرسا شده طرف شرقی شهر خالی بود لهذا در چهارم ذی قعده فوجی از دلیران لشکر ظفر آثار
با توپخانه و تدارک شایان مأمور شدند که از آب هرات رود عبور و در محاذات راه کرخ در جانب
شرقی شهر لوای توقف افراخته راه عبور و مرور بر افاغنه مسدود سازند در روز یکه مأمورین عازم سمت
شرقی شهر شده بودند حضرت ظل اللهی از مقر جلال خود بعزم سان لشکر غزو متوجه شهر گشتند که افاغنه بسمت شرقی
نتوانند پرداخت و مأمورین از روی اطمینان خاطر در مکان مقرر بمقام و مقر و برج و سنگر برای خود بنا ساختند
سخت بعد از سیدال با فوجی از افاغنه غلجایی و ابدالی از در جلادت در آمده سر راه بر ایشان گرفته جنگ
در پیوست میمنه و میسره و سرکردگان فلک مطرح با قدام توکل بهادرانه اقدام کرده آن طایفه را شکست فاحش داده
بر روز نده بسیار بدست آورده بعد از چند روز چون محل توقف اردوی شرقی از قلعه دور بود آنحضرت همت بتغییر
آن مکان گماشته پنجشنبه دوازدهم شهر ذی حجة الحرام با جمعی از خواص عزیمت آنطرف کرده روز دیگر بهنگام صبح

لشکر نجوم اثر عسکر فلک مخیم کوچ و سلطان زرین کلاه مهر با رایت گیتی فروز از شرق آغاز طلوع و خروج کرد
اردو را از آنجا حرکت داده متوجه قریه ارچه خان که در یک فرسنگی شهر هرات است شدند افاغنه بی باک باز مانند خاک
که بر رو بر آتش تابناک گرد دهات مجموعی از ایاب جماعت در آمده یکه تازان طوع بحکم والا بر ایشان تاخته تا کوچه بند
شهر تعاقب کرده جمعی را هلاک و جمعی از اشرار دلکان تا تعمی را اسیر خم فتراک ساخته بیشتر دواب و اسباب بدست آوردند لشکر
نصرت اثر از ضابطه ترتیب در کمال آراستگی و ترتیب با غنیمت و کسب آمده قریه ارچه خان را متصرف و بخضرت عطف عنان عزیمت
مستقر کردند دیگر از وقایع منتزعه اینکه در شانزدهم شهر ذیحجه سه هزار نفر از دلاوران نصرت نشان تا حوالی میمنه
و چیچکتو از اعمال بلخ روانه و مأمورین بموجب فرمان آن نواحی را غارت و جمعی از اشرار را در بکیه اله در تحت منظور آثار برارات
بردند عرضه تیغ تیز کرده با اسیر موفور و غنایم نامحصور وارد عسکر گشته سرکردگان بیرایه پوشش خلاع خورشید شعاع دیده
انواع احسان و اصطناع شدند و هم در آن اوان محمد بیک مروتی سابقا از دربار گردون مدار بحکم والا نزد علیمراد
خان حاکم چجستان رفته که او را از آنطرف به قندهار ببرد و در مراجعت خبر کشته شدن عبدالله خان ابو و ولد
رسانیدند توضیح این مقال آنکه عبدالله خان بعد از وصول خطاب مستطاب خدیو فلک جناب بدعوت ملتمی عبد
انا ذا الکتاب با باد و بکند از تاج تارک مباهات ساخته و تدارک سفر قندهار پرداخته در خلال این حال
فیمابین او و خدایار خان عباسی حاکم سند مجادله گشته در آغاز اشتعال نایره جنگ که بر عبدالله خان خورده از پای
در آمد بلوچیه چون دیدند که بر سردار ایشان چه آمد روی از معرکه رزم بر تافتند از محبت و ابراهیم خان ولد اکبر
خان علیزئیه شور بر سر نوح ابواقعه نوشته متعجب بنی عم خود برفاقت مأمورین بیک فرستاده از مرحمت عاطفت
فرمان ایالت بر چجستان باسم ابراهیم خان که ولد اکبر عبدالله خان بود صادر و به شارالیه و هر یک از اولاد عبدالرحمن خان را
با رسال خلاع و افزایش تعلیقه و تنقدرات بیشمار امیدوار کردند در بیان مقدمه در ارکان فراه و کیفیت
محصوری و عاقبت آن نجیکه سابقا ایما بآن شده محمد سلطان مروی از لشکر نصرت با حشم و احشام فراه مأمور شده
بودند بعد از قتل مصطفی ابدالی و ضبط قلعه خاش در همانجا توقف داشت تا یار محمد سردار هرات دار الامان
کرمان و حاکم سیستان با اتفاق محمد سلطان بمحاصره و تسخیر فراه مأمور شد که ظهیرالدوله ابراهیم خان با لشکر
سرحدات خراسان از راه طبس گیلکی عازم فراه گشته حسب الصلاح او تقدیم آن خدمت اقدام نمایند در حین

آمدن امامویردی بیک جمعی از قشون او به جیدامان تا حد کرشک دست عنف و تاراج گشاده بار تعیین گشته مأمورین به قلعه بست شتافته داخل قلعه را قتل و غارت کرده مقارن آن جمعی از افاغنهٔ علیجاه از جانب حسینیان سرکرده که باردخان بابل که در ایام استیلای افغان حاکم لار و بندر بود در حوالی قصبه شیر شکاران کشته مأمورین با اسیر و غنیمت بسیار باز گردیده امامویردی بیک ملحق در کلاغ سنگر کرده با تاخت نواحی پرداختند مقارن ورود ابراهیم خان که حدود طبس خبر فساد ترکمان کوکلان استماع ... مع علیه رسیده ابراهیم خان بر وفق فرمان خود را مأمور دفع عنان عزیمت به عزم تنبیه ایشان معطوف ساخت توضیح این مقال آنکه چون در حین توجه موکب همایون در ارض اقدس فیض بنیاد بیکان آن طایفه متعهد دادن جمعی ملازم گشته در این اوان طلارخان مزبور را انجه متعهد سرانجام و روانه ساختند بعد از ورود که به ده اسفراین باعتبار انتشار اخبار ... آن طایفه ... به غارت و خراب ... اسباب رعایای آن محل را غارت کرده عنان برتافته شد بنابر وصول این خبر ابراهیم خان ... مأمور و فوجی دیگر از لشکر نصرت اثر را سرکرده که اسمعیل سلطان خزینه و علیقلی بیک ساربولو باعانت امامویردی بیک مأمور گشته فرمان والا به نفاذ پیوست که امامویردی بیک برخلاف حکم والا انتظار روانه گشته برای اظهار رشادت در بیست و هشتم شهر ذیحجه ... ساکن ... قلعه فراه ... مسافت داشت سرکرده و در روز ورود ... لشکر ... برادر ذوالفقار خان ابدالی که در فراه ... با افاغنهٔ فراه در حوالی ... کوه و فراه ... بر ایشان ... محمد سلطان سرکرده و قشون کرمان در معرکه مقتول شدند و افاغنه جری گشته روز چهارم و پنجم نیز همین معامله پیش آوردند روز ششم در اثنای گیرودار سرکردگان جدید و عساکری که از عسکر همایون مأمور شده بودند ... رسیدند پایداری و ثبات قدم ... تاب و طاقت و توان افاغنه گشته ایشان را ... پانصد نفر از ایشان را قتیل و جمعی را دستگیر ساخته به جانب قلعه فراه فرار کردند امامویردی بیک ... خودسری که لشکر را تغییر داده ... حزم و تدبیر بود ... سه نفر سرکرده معزول گشته شدند از نیابت کرمان و سرکرده لشکر معزول و باقی سرکردگان و ولاوران در ایذاء این فتح عنایت مشمول گشتند و بعد از ورود موکب ... که ... سعادت یاب تقبیل دربار سپهر بنیان شدند ... که اسمعیل خان ولد ابراهیم خان ... با فوجی از افواج قا[هره]

مأمور به محاصره اسفزار و بفاصله چند روز جمعی را سرکرده کی سردار سلطان قراجه لو به عزم دستبرد روانهٔ ولایت فراه ساخته مأمورین شب داخل قلعه جبران و در کمین کمین نشسته هنگام سفیده صبح جهان افروز معدودی جلوه کردیان ظاهر در بیرون رسیده افاغنهٔ قلعه نیز سپاهی آراسته جمع قلیل چشم بر کثرت سپاه کرده به بالکانه از قلعه به جلادت انگیخته رزم جویان بهرام کین از کمین درآمده و تیغ در ایشان تا ... کرده زنده بسیار و جاب و اغنام بی‌شمار به دست آوردند روز یکشنبه هفتم محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و چهار بار از افاغنه با ذوالفقار تجدید عهد کردند که تا ... جان ایشان بقیت در کوشش و کشش کوشند پس در ... قلعه را ماندند چشم بصیرت خود دسته با جمعیت تمام از رودخانه هرات ... دلیر رو ... اولان آغاز شر و شور کردند حضرت ظل اللهی ... از منظری که برای تماشای فضای شهر داشت ترتیب یافته بود با سعادت ... مشغول نظاره بودند که پیاده ... دیده ... ادراک فهم این معامله کرده قبل از آنکه قراولان خبر رسانند بر مرکب اقبال سوار و با افواج ... عازم کارزار شده فوجی از جانب شرق بر ایشان تعیین و خود با جمعی از پیش روی آن طایفه ... زنده ... مفرور از ایشان به دست آمده تتمه از فرط اضطراب خود را به آب زده جمعی ناطعمه نهنگ ... ذوالفقار نیز در رودخانه از اسب غلطید از ... طالع به در رفت اما اسب سواری با زین و یراق به دست آمد و همچنین یکدفعه نیز چون نمک زیاده از سایر ماکولات در هرات نایاب بود در ظلمت شب فوجی از آن طایفه نمک‌ناشناس برای تحصیل نمک سمت کرخ رفته بودند به حکم والا گروهی به تنبیه آن طایفه ... شمشیر زهرآگین تلخی ... از جان شیرین ایشان برانگیخت و هر روزه دست قضا به این نهج از پرده ... چرخ ... چشم نمک بحرام ... می‌بخت تا آنکه زمان محاصره امتداد یافت چهار ماه رسید ... که از جانب حسین علیجاه با فوجی باعانت ابدالی آمده بود چون از لشکر ایشان در محاربات ... فساد ... فقدان قوت ... رجوع ... عازم شدند در شب عزیمت ... های خود از شهر درآمده روانه وادی گریز گردیدند افاغنه چون پای تحمل ... اسباب شکست را درست دیدند چند نفر از روسای ابدالی نزد اللهیار خان که نزد آنحضرت ... روانه کرده توسط و شفاعت او ... کار هرات متعهد دادن ... جمعی از روسای ابدالی گشتند هرچند که عقاب بلند پرواز همت آنحضرت ... قلعه قاف تسخیر آن ملک دلپذیر ... تا به ... صلاح وقت ... کار آن طایفه ...

ظاهر از در بحث گری وا با بیامدند بعد از روانه نمودن فرستادگان ایشان چون ابراهیم خان نیز در آن روز از اردوی
همایون روانه فراه گردیده بود منظور افاغنه آن شد که حسین از قندهار با عساکر ایشان می آید که باعث [illegible]
خان شد بعد از قول خود نکول کرده پیغام دادند که افاغنه برای تحقیق خبر کس روانه فراه کرده اند بعد از رسیدن
خبر بمقتضای وقت عمل خواهند شد [illegible] پنهان نایرهٔ غضب آنحضرت گردیده فرمان والا صدور و باعث
که مقاطعهٔ این امر حوالهٔ شمشیر تیز [illegible] بعد افاغنه از آمدن ممنوع بوده در مخالفت و قلعه داری گذشته روزی که هندوی چرخ
روی شب از انجم دلو اکب سنگ فتنه را از دامن فرو ریخت و آفتاب زرد گوش بعد از تیغ کشیدن بر دامن چرخ [illegible] آنچه
از پنج دروازه هرات از هر دروازه چند نفر از سرکردگان ابدالی وارد اردوی معلی و متعهد انجام امر مقرر دستهٔ عز صدور
منشور امان و نیاز شدند تفویض ایالت هرات باللهیار خان شدند و در باره این تمنا به نیرای انجاح گشته اللهیار خان
بایالت سرافراز و فرمان همایون را زیب فرق افتخار و تقیار خود ساخته با سرکردگان در همه هم شهر مذکور روانه
هرات شده بعد از سه روز اللهیار خان با سه نفر از عظمای پنج دروازه و رؤسای صاحب نام آن دروازه ها از اردوی وارد
ظواهر [illegible] و بلگشهای لایق معروض پیشگاه نظر [illegible] بجماعت مقرر شد که ذوالفقار خان با برادرش
احمد خان مرخص بوده روانه فراه شده اقامت شیخ زادیه اعتزال کردند و اللهیار خان با سرکردگان رخصت
انصراف بقلعه یافت عصر روز دیگر افاغنه قلعه با برخان افغان را فرستاده عرض کردند که چهل هزار نفر از
غلجایه بمدد ابدالی فراه می آید از موقف فرمان اقدس حقیقت یابند که اولا به تنبیه غلجایه بپردازند چون آنجمع
و سخن دروغ واهی و عاری از فروغ بود [illegible] از حیله وری بسیار ابلاغ کردند بیت آن دولتی که می
طلبیدیم سالها / پرسیده راه خانه خود بر در آمده / غلجایه و ابدالی هر دو با یکدیگر ارتباط صوری و معنوی دارند
ایشان با هم اتفاق کرده با سپاه نصرت پناه در معرکه کین خود آزمایی نمایند و بعد از آن در جدال بردی هم کشایند
پس مقرر گردید دلیران مستعد جدال گشته نهال نیزه و سنان را که در آن چند روز با انتظار [illegible] بسا زکاری
کرده در حدیقه [illegible] خشک و تشنه کام مانده بود از جویبار خون خصم سیراب سازند اللهیار خان و سرکردگان
از شنیدن این خبر آشفته حال گشته با بردی نیاز بدرگاه خدیو دشمن نواز آمده چون عهد بطالیفه که مانند آفتاب
رخشان [illegible] اعتباری نبود عبدالغنی با بعضی از سرکردگان مامور بتوقف در اردوی همایون و اللهیار خان

50

رخصت معاودت بشهر یافت و در دوم ربیع الاول عوض افاغنه از جانب سرکردگان مامور با شغراز رسید مبنی بر اینکه ذوالفقار خان
بعد از ورود با شغراز با سپاه [illegible] فرار در [illegible] افاغنه با شغراز را کوچانیده روانه فراه ساخته چون
این خبر از دلایل واضحه نفاق بود [illegible] سر کرده [illegible] از چاکران دربار روانه فراه ساخته با اللهیار خان و سایر
سرکردگان تهدید [illegible] و پیغامات [illegible] فرستادند و فرستادگان بازگشته خبر رسانیدند که افاغنه
با اللهیار خان بطغیان همداستان گشته در مقام سرکشی می باشند پس عبدالغنی با چند نفر از سرکردگان که در اردوی همایون بودند
حبس نظر ساخته [illegible] سرکردگان را که آزموده جهل مرکب بودند مانند مداد سیاه جال افکنده [illegible] خط بطلان بر اوراق
سازکاری کشیدند و یوسف مزبور چون دوباره صداقت ورزیده بود [illegible] یوسف را [illegible] از رضا مصون مانده
رخصت انصراف یافت در بیان سرکشی و طغیان و محاربه اللهیار خان چون اللهیار خان بسرداری جمعی [illegible]
حصار [illegible] دیوار کار خود را در نفاق [illegible] دست امید خود را از حبل المتین [illegible] دولت پایدار
گسیخته [illegible] بروج و استحکام در بند [illegible] ربیع الاول فوجی [illegible]
نفاق [illegible] سپاه ظلمت قلعه سفید فرستاده [illegible] یافته محمد [illegible] جمعی را
بطرف بادغیس روانه [illegible] جمعیت کامل [illegible] از حوالی [illegible]
بجنب بادغیسات رفته [illegible] جمعی [illegible] مامور [illegible] در آنجا [illegible]
در قبض روح [illegible] عزرائیل [illegible] محل [illegible] افاغنه [illegible] محمود [illegible] قلعه [illegible]
آمده [illegible] سرکردگان ایشان از جانب [illegible] دیوار [illegible]
[illegible] قیامت [illegible] شعله [illegible] زمین [illegible]
[illegible] اللهیار خان آمده [illegible]
دست [illegible] دلاوران [illegible]
[illegible] دلاورانی که مامور بتعاقب بودند [illegible]
[illegible] افاغنه [illegible] شده اند [illegible]
[illegible] خاک [illegible] سپاه [illegible]

سپاه دشمن نگین و مابین زمین را از جبال المستقلان سنگین جسته دیلمان هم اللهیار در جنب هرات رود با خود دو زنبورک
قلعه هنگامه آرای همه کارزار گشته کوکب والا با تزکانه بمقابله بر دو جهت از شخستان صفوف خصم باغی تیره دستیه تو
آتشین دم کلهای آتشین دمبدم برسیده سیه دل باب رود از دهان زنبورک زبانه آتش بر ثریا برسید تفنگچیان قدر
انداز در بازار بیع و شری جان رز سرخ زخمهای کاری منتها از خزانه تفنگ بر یکدیگر شمیرند و دلیران یکه تاز حرف جسته
اعدا را از روز نامچه ایام بگزلک تیغ جانستان می‌ستردند هنگام شام که صولت قلعه دار سپهر یعنی مهر زرین چهر شکست خورده
عازم جاده مقام خویش گردیدند همچنین هر روزه کمتر آن از سنه جستمان دیار قحطی در راه تحصیل آذوقه از خوردن زخم سیف
و سنان از جان سیر می‌گشتند و با وصف آنکه از هر طرف که از گریبان حصار سر بدر میکردند تیغ مغفر شکاف دلیران
دهر گریبان ایشان سر موی خودداری دیده بلند بهادران در دل آزاری کوتاهی نمیکرد باز از شدت جوع در دل
برآمده برای خورش بردن بلسبهر این در حق او بخشیده و برای منت گاه گاه بخون کهکشان می‌لیسیدند و بیاد مائده نهاب
می‌لیسیدند و بشوق شیراز تباشیر صبح جبین سفید میکردند لقمه گلوله که از دهان توپ بر دل صحبت بجان و دل تفنگ میکردند
و در عوض باکول نیش خنجر و سنان را از سر جان کرده زخمهای کاری بنجر دندان روزی شام و شبی بصبح برسید که سر نیزه
و چهل نیزه سر معروض عرضه حضور میشید و اسیر و مال و غنیمت زیاده از حد حصر عرضه خدمت آنحضرت نمیگشت چون
بکوچ و متعلقان الهیارخان در مارزچاق بود حضرت ظل الهی جمعی را با حکام بادغیسات بمحاصره قلعه مارزچاق
مامور ساخته مامورین قلعه را تصرف و کوچ و کسان او را بدست آوردند **در بیان محاربه بسمت کبوترخان و وقوع**
فتح نمایان بتایید حضرت قادر حی در بیست و یکم شهر ربیع الثانی سنه مزبوره که جمعی از افاغنه را هوای بلند پروازی
بسر افتاده بسمت کبوترخان بال پرواز گشادند از حسن اتفاقات آنشب جمعی را از شاهبازان اوج و شمشیر شکاری
بغداد را بآن سمت مامور گشته بود هر دو طرفین مانند شیشه و سنگ در ملاقات بیکدیگر شده جمعی از آن گروه مطمور زده عدم
ذوق دغیته بودند که در نزدیک قریه کبوترخان بود دخمه جسته دلیران نیز با حاطه آنمکان پرداخته اند هنگام فجر
که سرور زرین افسر با برکاب اشهب تیز گام سپهر گذاشت قهرمان جهان از شهر قهر و کین با دلاوران ظفر و
نبرد آنگاه کشته اللهیار تیر از قلعه برآمده فوجی از تفنگچیان از پی زانیر و محصورین تعیین کرده که طایفه همه جا دست
بدوش نرم ساز و چوب کیان با ناله و فغان رو بآنمکان گذاشته دریای لشکر فیروزی اثر که محیط آتش و آب بود

تنجر بکف عصای موسی اعجاز اعنی انگشت اشاره و الا بمدلول فانفلق البحر فکان کل فرق کالطود العظیم توجه دادند تا آنطایفه داخل
حصار گشته یاران خود بپیوستند لیکن آنشب سواران خونخوار و دلاوران تیره کذار را خود دسته کرده هر دسته را در سر راهی ایشان
بکمینگاه تعیین و تفنگچیان چالاک و زنبورکچیان بیباک را در کمین داشت لاجرم هزار داشت افاغنه عبدالی در کمین شب
زاده مانند موج از پی یکدیگر روان و چون سیل گرسواران عربده کنان بجانب قلعه شتابان گشته جوش بحر جوش
نبرد فرونشست و جان بهما الموج وکان من المغرقین بظهور آورده جمعی کثیر از افاغنه غریق لجه فنا گشته و آب سنان بلک تیغ
در از سر ایشان گذشت و جمعی هم بقیه السیف گرفتار گشتند روز دیگر مجلس بنشاط آراسته عبدالغنی دنباله و کرد کان افغان
که در آن روی فلک مشغول بودند بمحفل اقدس باز داده هنوز آفتاب یکسر نیزه بلند نگشته بود که هزار و سیصد نیزه سر
نیزه بلند گردید و سرکردگان مورد عطایای بسیار روز زوال شمار رور رؤسای افغان سر بزیر افکنده غریق بحر خجالت
انفعال گردیدند **در بیان تصرف کردن افاغنه قلعه اوبه** بعد از وقوع این فتح نمایان در همان طرف شام خبر رسید
که افاغنه قلعه اوبه را تصرف کردند و اسمعیل خان استاجلو را که از سرافراز مامور باستحفاظ آنجا شده بود با میرزا ابراهیم کلانتر
سبس که در آن وقت بحکومت غوریان سرافرازی داشت با رفقای ایشان بقتل رسانیدند توضیح این مقال آنکه چون
فارسی زبانان اوبه در جز و با افاغنه همزبان و دمساز و در شرارت همراز بودند اسمعیل خان با رفقا بتحقیق احوال ایشان
مامور گشته باعلام کلانتر اوبه ده هزار نفر افغان سرکرده کشیده بودند شرف سلطان و ایاز نام از هرات بعزم با محمود
عازم اوبه و شب در خارج قلعه کمین کرده هنگامی که دریچه صبح انور مفتوح و در وازه قلعه گشاده از افاغنه از کمینگاه
بیرون آمده قلعه را تصرف و اسمعیل خان و رفقای او را بقتل رسانیدند و نیز در خلال این احوال خبر گرفتاری درویشعلیخان
هزاره بموقف وقوع رسید توضیح این مقال آنکه بعد از حرکت موکب اقدس بجد دو هرات چون درویشعلیخان با بیار مجاور
با افاغنه فندها را جبهه سایه درگاه آسمان جاه بر باز زده دلاور خان تایمنی با جمعی از دلیران خراسان بتنبیه او ما
گشته مامورین بیورش برده قلعه تمران که مسکن او بود تصرف و او را دستگیر کرده بدرگاه معلی فرستادند و موجی آنجه
در روز ورود در حالت سرانه بوسه گاه سرکشان بود و تیغ تیز کردن تسلیم نماید وش او از خجلت باز کردن کشید
در بیان تسخیر دار السلطنه هرات و انجام کار افاغنه در اواخر جمادی الاولی الله یار خان شیخ الاسلام افاغنه را بسفارت
نام محمد حمید روانه دربار عظمت پیمود ساخته تعهد نمود که هرگاه افاغنه که در قلعه اوبه محصور سپاه منصور بند با کوچ اردو که در

ارجی معنا میباشند مرخص کردند بدون عذر جبهه سای آستان آسمان قدر خواهد شد از جانب آنحضرت نیز این
مسئول پذیرای قبول و وسایط مأمور بترحم گشته فرمان والا در باب رخصت کوچ الله یار خان و اطلاق محصورین ادعیه
اصدار یافت الله یار خان بعد از حصول کام و نیل مرام شیوه مردی را ترک و ارگ را گذاشته زن خود را هلاک ساخت و خود بار
سپر تشری بر کشیده و رایت مخالفت برافراخته چهاردهم ماه مزبور که آنحضرت با فوجی بسمت کازرگاه توجه فرموده
بودند از راه جهل و غرور آواز بلند آوای نفیر بل تجرد غرور و نفور بگوش دلیران غیور رسانیده مابین تخت سلیمان و کازرگاه
معرکه جنگ ساخت و جماعت بسیاری از افاغنه مانند جراد از حربه شمشیر آبدار خشت و تیر یافت و حمزه سلطان خرجلای
در حینی که ایالت هرات باله یار خان مفوض میشد برتبه وکالت اعتبار یافته بود بعد از آنکه الله یار خان بقلعه هرات
شتافت و از این آستان تا در مدت عذر و استکبار الله یار شده بود در اثنای فرار گرفتار حقوق عنایات خدیو
کامکار گشته چون محافظت یکدروازه از جانب الله یار خان بطایفه ذوالقدر مخصوص بود متعهد گشت که هرگاه از
قتل او اغماض شود طایفه مزبوره دروازه را بر روی کشتگان اینده دولت خواهند گشود و برای امتحان این ادعا
شب شنبه هشتم رجب امان ذوالقدر که از جمله اعاظم افغان بود چندی قبل از این از ایل مردود و از دخیل دار
الامان حرمت ابد بنیان گشته بود از خدمت اقدس مستدعی تقدیم آن خدمت گشته روانه نزد الله یار داشت
که حمزه در کجا بند است از در منع و جدال آمده امان در اثنای محاربه بقتل رسید بعد از وقوع این واقعه حمزه نیز بحکم فرمان
قهرمان تیغ قصاص بدرمان از عقب امان شتافت پس در هر طرف از اطراف شهر برجها و ثمانیه اساس
اساس بلند بنیاد نهاده و از هر لشکری فوجی از بهادران را بقلعه جات مزبوره تعیین و مقرر فرمودند که عازمان
بشدت محاصره کار را بر قلعگیان تنگ ساخته غذای ایشان را منحصر بگلوله توپ و تفنگ سازند بعد از چند روز
که جماعت دیگر مفری سوای مقام اطاعت ندیدند از باب استیمان درآمده مستدعی جهت الله یار و عفو زلات
و متعهد استرداد [illegible] تمامی مافات شدند پس در غره ماه مبارک صیام که بشارت ابروی هلال شمشیر [illegible]
لب از خوان [illegible] فرو بست و از نقاره خانه اقبال آوای نصر من الله و فتح قریب برخاسته گردنکشان قدر
ندای [illegible] بگوش مخالفان گشته بی [illegible] صلابت برای ضبط دروب و [illegible] قلعه تعیین و طوایف
افغان هر یک از دروازه سمت خود گروه گروه آغاز آمدن کرده بقضای ملجأ از [illegible] خلایق [illegible]

بجهون

بجهون رحمت نگارنده قلعه و قری و نزاعی کشیدند و الله یار خان و رفقای که مشمول عطیه امان شده بودند با منشور فرمان
عفو و بدرقه عنایت سالم و غانم روانه ملتان گردیدند برای حمل کوچ افاغنه دواب و اولاغ را بکار یافتند اشتباه
ارض اقدس و ابیورد الی منتهای رأس الحد سمنان مکان گهنه ایشان معین و بیست هزار فوج فوج روانه خراسان ساختند
و بر محمد سلطان حاکم جام که کیفیت احوال و سابقاً نگاشته شده مکرر گردیده در هفتم ماه رمضان با جنود نصرت قرین
داخل قلعه گشته بساط تمکین گستردند **در بیان تتمه وقایع فراه و کیفیت تسخیر آن بعون حضرت آله** بنحویکه سابقاً
نگارش یافت که ظهیرالدوله ابراهیم خان بعد از مراجعت از طبس بدفع و تنبیه طایفه کرکلان تعیین گشته بعد از ورود بنجاب آن
طایفه از کرده خود پشیمان و فتح ابواب استیمان شده جمعی را که برای سفر هرات تعهد کرده بودند روانه دربار فلک
مدار ساخته ملازمان مزبوره در غره محرم الحرام وارد درگاه جهان پناه و مأمور بیغراه گشتند و ابراهیم خان نیز بعد از انجام
این امر و تنظیم مهمات سرحدات خراسان بموجب اشاره والا با سپاه ابیورد و سرحدات داخل دار حی فلک
جاه و از آنجا روانه فراه گردید در پانزدهم ربیع الاول بر سر قلعه فراه نخجیریک لوای نصرت التوا گردید
محاربه واقع و شکست فاحش بحال آن طایفه راه یافته سرکرده افاغنه با جمعی بمعرض فنا درآمدند پس ابراهیم خان
بشارت همایون در مقام تغیر لشکر برآمده قلعه موسومه بنفخر را برای نزول اختیار و با فوجی از دلیران با تمکان
آمده مشغول بنای برج و حصار ساختن شد افاغنه از مشاهده اشکال مهیای قتال گشته از قلعه برآمده از هر طرف
هجوم آور شدند دلیران خراسان نیز بتایید کردگار جهان و اقبال خدیو کامران صف آرای معرکه کارزار
گشته از کردار گربی یلان که مظهر آثار روحیف القلب بود دفعتاً در قصر قراه آواز ولوله و آشوب بهادران که
مدلول و یقول الانسان یومئذ این المفر بود در قیام قیامت هویدا گشته در یک ساعت هزار و چهار صد نفر
سر عرصه میدان چون گوی غلطان گشته برکردگان و جانسپاران بعطایای اختصاص مخصوص شدند چون در آن
اوان مذکور شد که فراهیان از حسین غلجای استمداد کرده از جانب او جمعی باعانت ایشان می آمدند حق
بتوجه گرسبرای که در حوزه اقتدار حسین می بودند مطمح نظر آفتاب اثر بود لهذا طهماسب بیک جلایر با جمعی از
لشکر ظفر اثر را با فوجی روانه فراه ساختند که اگر از افاغنه قندهار اثری ظاهر شود باتفاق ظهیرالدوله
بمدافعه بر دارند و الا طهماسب بیک سالار زاده نجم الدین و بابا بیک حاجب قلعه جات بلوچ را بتسخیر

افراختند و بعد از روانه شدن طهماسب بیک چون محمد ولد حسین برای اظهار اطاعت و اخلاص با پیشکش
موفقات لایقه وارد دربار فیروزی اختصاص گردیدند اعتنا نا علیه ضمیر حقایق شناس اقدس اقتضای نجات
کمیر است نکرده طهماسب بیک را بمعاودت مأمور ساختند اما مردم قره بعد از آنکه همراهان را درمانده روز و شب
در فشار و خطر حیرت و تشویش دیدند از امداد ایشان مأیوس گشته چند نفر از روسای قره را برسم استمداد نزد
حسین فرستادند حسین نیز صد هزار نفر از جوانان نامی را همراه کرده که سیدال بمعاودت ایشان ارسال داشته
بود مقارن آن ابراهیم خان وارد قره و اهالی آنجا از فتح قره آگاه شدند و بظاهرت سیدال طاعت
ابنه دولت را در حوصلهٔ قبول امر محال دانسته آغاز علیه یاد از آن طرف هنگام شام در داخل قلعه فراهیان نیز از این
طرف آغاز لجاج کرده ما بر کجی قرار و نیز دم قشر ما رسیان خود را استوار بسته لصف شب انجر با بهانهٔ قراولان
بعرض ظهیر الدوله رسید در ساعت جمعی از مبارزان عرصهٔ دلیری با تعاقب ایشان فرستاده سر و زنده بسیار
بدست آورده چون اکثر سپاه رزم ساز از راه غلهٔ طمع که در چنین اوقات حجاب دیدهٔ بینایی و بردهٔ
راه شناسایی میباشد بکسب غنیمت پرداخته بودند بقیة السیف خود را بسر منزل نجات رسانیده قلعهٔ قره
و دلارام و توابع بحیطهٔ تصرف در آمده تمامی اموال قلعه که بر جا مانده بود به دلیران ظفر قرین عنایت و مرحمت
و مقرر شد که ابراهیم خان با افواج نصرت نشان روانهٔ موکب همایون گردد پس حضرت ظل اللهی بعد از
فراغ از ضبط و ربط امور خاص و عام در نوزدهم ماه فرخنده فرجام صیام بسیر شهر آهنگ خاک سنگ
آن وادی را از خرام شهب جرم تک عزیز رنگ و با لعل چشان همرنگ فرموده ارزانی ظهور
این ظلمت و نور از آثار فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة نظیر پیوسته بنقش جاء الحق وزهق الباطل صفحه
وقیع نشست هند بو فلک سعد رمانند بدر از میان شهر که نشسته تا پای قلعهای خارج شهر تشریف
بردند و از طرف مستقر دولت مراجعت فرمودند **در بیان رفتن شاه طهماسب بر سر قلعهٔ ایروان
و بمنیل مقصود مراجعت کردن** سابقاً تحریر یافت که حضرت ظل اللهی بعد از فتح تبریز بسبب وصول خبر ساختگی جوانان
فسخ عزیمت تسخیر ایروان و نخجوان کرده رای نرم کجا بند ملی قدسی افراشته باین جهت دست و تیر را
که از کار رفته بود دیگر باره دل از دست رفتگان ایشان پایه حاصل گشته با اطمینان خاطر بضبط ولایات پرداختند

و چون

و چون شاه طهماسب مکرر اظهار میکرد که حضرت ظل اللهی را مملکت جبلاکانه هست در احتراز ولایات آذربایجان احتیاجی
بوجود ایشان نیست بعد از آنکه رایات عقاب پیکر بجناح تعجیل بال گشای بر چرخ طوی کیان گردید اساس
دولت شاه والاجاه را مظنون آنکه بهای هوی دست قضا طایر شکسته بال جمعیت و قیام انتسابان رام کرده
مراد بر بر بسته بدام و گنج تشاد بسته بدست مرام ایشان درخواهد آمد هنوز از رخ اقدس مشغول که دولت بود که برای
رفع ما یقال اراده خاطر و مکنون ضمیر را بخدیو کشورگیر اعلام کردند از آنجا که آنحضرت اعیان دولت شاهی را مرد میدان
خلیجی و مملکت داری نمیدانستند تا مملکت گیری چه رسد در مقام منع در آمده ایشان را از تعجیل و تامل امر فرمودند
لیکن چون آنحضرت در حریم گاخ صماخ امرای صاحب رای شاهی بار قبول نیافته در ایامی که مرکب والا مشغول تسخیر
هرات بود بتقلید آنحضرت کمر بندل و اجتهاد در میان بسته در بیان جمادی الاخر سنه هزار و صد و چهل و سه هجری مطابق
ایت ئیل از اصفهان با اردوی تمام و احتشام مالا کلام بعزم تسخیر ما بقی ولایات آذربایجان رایت افراز گشته بعد از
ورود همدان ولیقلی خان کنکرلو برای تهنیت جلوس محمد خان با نامهٔ عنبرین ختامه روانهٔ دیار روم ساخته خود وارد
تبریز در آنجا ایالت تبریز را از بیک قشار که جمعیت کامل مستعد و احتشام را همراهی حق شکر از منعقد ساخته
بود تغییر داده حکومت تبریز را بجبر قلیخان سعدلو تفویض و از تبریز با تمامی قشون عراق و آذربایجان و حکام ولایات بطرف
رود ارس که علامت ایشان به هیجده هزار نفر میرسید بجانب ایروان نگاور انگیز گشته جماعت رود تیه را که از آنجا
خالی کرده بقلعهٔ ایروان نزد علی پاشا حکیم اوغلی که در آن وقت از دولت عثمانیه سر عسکر روم و با تیمور پاشا علی
محافظ آنمرز و بوم بود داشتند علی پاشا نیز از ایروان بر آمده در کنار رود خانهٔ گرنی سه فرسخی ایروان مورچل
و متاریس ترتیب داده راه بر جنود قزلباشیه بست لکن عسکر شاهی با دریای لشکر از گرنی جای شده نیز از سیل عبور
و علی پاشا نیز بمقابله آمده فیمابین تلاقی واقع و رومیه تا سه ساعت فوج منصور شده مغلوب و ترکانه وار راه
خود را بر جا گذاشته بجانب ایروان متوجه گشتند قزلباشیه بضبط ترکانه و اثاثه ایشان پرداخته بعد از آن
مرکب شاهی از قلعهٔ ایروان گذشته در جانب غربی قلعه در سه فرسخی در محل موسوم بمکنار از خیام نزول اقبال افراختند
و بعد از چند روز چون قزلباشیه را از پس جلادت سرکشی و غلبهٔ پای عجز و ترسان در آتش بر دغان خود
داری از دست داده بنیان بیجا با در زنگ مرکب که خاکستر کرده تا پای قلعه صلوها نه کشیده رده

با توپ و تفنگ از بالای حصار و پایین قلعه از در ستیز آمده قزلباشیه را عنان خودداری از دست و پای قرار
از جا رفته روی برتافته و بجانب اردوی خود شتافته بهیچ روز در آنمکان متوقف موکب شاهی گشته چون راه آذوقه
مسدود بود غله با قحط و غلا بارتفاع روی آورده دیگر در آنمکان مکث و توقف نکرده حرکت و از راه [illegible]
بولوم از آب ارس گذشته از راه خوی و سلماس وارد تبریز شدند و در آنجا خبر رسید که علی پاشا از جانب ایروان
و احمد پاشا والی بغداد با لشکری منصور بتسخیر آذربایجان و عراق مأمورند موکب شاهی از تبریز عازم زنجان و سلطانیه
گشته بعد از ورود دختر الله ویردی محمد علیخان قوللر آقاسی بیگلربیگی فارس با قشون خود باردوی شاهی پیوسته انتهی
مایهٔ اعتضاد و مایهٔ استظهار ایشان گردیده از زنده در جزین متوجه همدان و جمع آوری قشون و چریک همدان و ولایات
و نواحی پرداخته در قریهٔ موسوم بکرم خان از اعمال همدان خیام توقف برافراشته و احمد پاشا نیز بعد از استماع خبر حرکت
شاه والا جاه جمعیت خود را در [illegible] حرکت داده بود نزدیک باردوی شاهی رسیده از آنجا اظهار صلح والتیام کرده
امنای دولت که تهی دستان متاع خرد و بی مایه بازرگانان قماش عقل و شعور در بازار تمیز نیک و بد بودند نقد جان
خریدار کالای این سخن گشته یکی از عقلای اردو را برسم سفارت نزد احمد پاشا فرستادند روز دیگر طلیعهٔ عسکر
رومیه نمودار گشته امنای دولت شاهی که گریبان ضمیرشان در کشاکش بیم و خوف در جای صلح و جنگ و دامان
خاطرشان گرفتار خار خار گردیده بود ناچار سوار گشته مهیای کارزار شدند در این اثنا فرستاده [illegible] از
قلب عسکر رومیه با بلاغ نزد [illegible] مصالحه عرق آلود شتاب و آهنگ ایاب کرده هنوز باردوی شاهی نه پیوسته بود
که از این سفیر خوش تقریر [illegible] گروه [illegible] اضطراب گشته باد از [illegible] جمعیت قزلباشیه را بگوش رد میان
رسانیده در آن روز حضرت شاهی قلب را بمحمد خان بلوچ و میمنه را [illegible] سپرده خود در جانب یسار ماند
قلب [illegible] چون تدبیر آمد جنگ حواله برای محمد خان بود شاه را [illegible] با جمعی از قول جدا [illegible]
طعن و ضرب [illegible] گشته [illegible] خوف [illegible] کرده [illegible] حوزه ده نظم [illegible]
[illegible] خاص [illegible] پادشاهی بر دارند [illegible] و بعد از آن [illegible] قول هجوم آورده [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] چهار و پنج هزار نفر [illegible] و پیاده قزلباشیه در آن معرکه [illegible] گرفتار
[illegible] شاهی [illegible] اردو [illegible] از آنجا [illegible] هر یک جدا بار [illegible]

خود شتافته پادشاه با قلیلی از خواص عازم اصفهان و احمد پاشا کرمانشاهان و همدان را بسبب تسلط افاغنه بحیطهٔ تصرف
در آورده علی پاشا هم از ارس گذشته از راه خوی و سلماس آمده قلعهٔ [illegible] با کمال [illegible] غارت می کرد
کرده آثار رخنه در اساس قلعه داری [illegible] افکند بعد از سه ماه رفته مراغه و تبریز را متصرف کرد محمد خان در تل
سارو ق [illegible] اعمال [illegible] با جماعت بلوچ ده هزار [illegible] فرار و تمردی اظهار کرده با [illegible] متمرد
محمد علیخان و غیره باز گشته بخدمت پادشاه آمد **از وقایع حیرت انگیز اینکه** حضرت شاه طهماسب را برادر موسوم
به اسمعیل میرزا بود در حینی که محمود غلجای [illegible] شاهزادگان [illegible] الماس نامی که سابق خدمت [illegible] بود مستحفظ
شاهزادگان بود با اسمعیل میرزا الفتی داشت او را از [illegible] از میان مقتولین بیرون برده اسمعیل میرزا را
بهر طرف تاخت و [illegible] تا عبورش بولایت [illegible] اتفاق [illegible] صفی میرزا نام مجهول را که خود را برادر شاه طهماسب
نامیده [illegible] افتاده بود دیده و صفی میرزا بوده [illegible] اطلاع یافته او را احضار و [illegible]
حقیقت اسمعیل میرزا [illegible] صحرا [illegible] وادی حیرت [illegible] اصفهان و در محلهٔ عباس آباد ساکن گشته [illegible]
که شاه طهماسب از ایروان مراجعت نموده بود در [illegible] مشغول [illegible] بودند اعیان دولت شاهی
رفته رفته باین معنی مطلع و تحقیق احوال نموده بعد از ظهور [illegible] او در [illegible] آتش [illegible] ده همداستان
شده بودند که شاه طهماسب را از طرف داده با برادر [illegible] ساز نهند یکی از اهل [illegible] نقض عهد کرده شاه والا
جاه را از این معنی واقف ساخته در روزی که متعهد بودند که [illegible] خاطر را ظاهر سازند پادشاه [illegible]
اسمعیل میرزا در حمام برده جمعی را فرستاده بر سر او ریخته او را دستگیر و بحضور خویش آورد [illegible] زده
او را بکردن [illegible] **در بیان مصالحهٔ شاه طهماسب با امنای دولت عثمانی و فسخ آن از جانب ظل سبحانی** چون [illegible]
سبق ذکر [illegible] رضا قلیخان [illegible] از اصفهان از جانب [illegible] دولت [illegible]
تهنیت جلوس سلطان محمود خان پادشاه [illegible] روم [illegible] مأمور شده بود بعد از آنکه خبر
[illegible] ایروان و شکست او با اولیای دولت عثمانی رسید رضا قلیخان [illegible]
[illegible] فرستاده [illegible] صلح و جنگ با احمد پاشا والی بغداد [illegible] بعد از [illegible] شکست
با احتیاط [illegible] حضرت ظل الهی دوباره از [illegible] حضرت شاه [illegible] متوجه روم شود

احمد پاشا باذن پادشاه والاجاه روم راغب صلح گشته راغب آفندی دفتردار را بدربار شاهی فرستاده که امر مصالحه
انجام دهد از طرف دولت شاهی نیز محمد رضا خان عبدالله را که در آن اوان قورچی باشی بود مأمور انجام این امر گشته
با راغب آفندی روانه بغداد و مقدمه صلح را باین نهج بنا گذاشتند که ولایاتی را که جناب نادری مفتوح و استرداد
کرده اند اولیای دولت صفویه تصرف گشته اینطرف ارس با ایران و آنطرف بدولت عثمانی متعلق باشد
و علاوه آن نیز نه محال از کرمانشاهان که با ایران بوده بصیغه اربالق بسرکار احمد پاشا مقرر گردد و مابین دو سردار
سند سرحد فیمابین وزراء از طرفین وثایق معتبره مرقوم و قلمی ساخته شد و برای وصلی به الحوب جنیخ بیک
معیر الممالک میرزا کافی خلیفه بدربار گاه معلی فرستادند و دیگری را اعلام داده منتظر الیهما در اواخر ماه شعبان
که کار هرات نزدیک باتمام بود وارد دربار سپهر احتشام خدیو گردون غلام شدند چون تغییر مصالحه خصوصاً
بعد از تسلط با طبع غیور حضرت ظل اللهی درست نمی آمد لهذا صلح مزبور را با مضا قبول مقرون ننمود و در اواسط
رمضان محمد آقا که در عهد سلطان احمد خان برسم سفارت از جانب ابراهیم پاشای وزیر اعظم آمده و بسبب خلع
سلطنت سلطان احمد خان و قتل ابراهیم پاشا جواب آن در عقده تعویق مانده و مجملا در ارض اقدس
توقف داشت او را بهرات طلب فرموده باستعجال روانه استنبول و به پادشاه والاجاه روم اعلام کردند که یا تمام
ولایات را باز رد نمائید و یا آماده جنگ و ستیز باشید و خبر بزم برگشید الاری بجانب بغداد و احمد پاشا هم
پاشا نیز نوشتند که در تهیه کار بوده مهمان پذیر باشند و معتمد برادر فرستاده روانه اصفهان ساخته با اعیان
دولت شاهی نوشتجات مشتمل بر ورود ایران ارقام منیعه مشعر بر توجه موکب ظفر شعار بانیمون غرض ادا
یافت **شرح فرمان همایون که بولایات ایران نگاشته کلک دبیران بلاغت نشان گردیده مسوده مورخ**
آنکه کلانتران و اهالی و اعیان ممالک محروسه ایران بتوجهات بیدریغ مرتضوی و توجهات خاطر والا مستوثق
بوده بدانند که از آنجا که برکات عنایات ایزدی در همه حال شامل نتیجه فتوحات فلک فرسای جلال آسای والا امر و نفس علیه
دمادم زودی میروی که عنقریب و درا در گشایش قلاع و بلاد دست دیگر هست در این اوان میمنت نشان بعون
الطاف قادر سبحان فاتحه ابواب هرات را که از دم شمشیر ما زیان عظیم و مهما در آن رزم در گاه ایم
ستوده خصال ... و ... بصیدان وظفر ... و قلعه هرات ... مستحق ... بودند

ولطار

و بغداد وقذف در قلعه بهم راغب گردید احوال تبدیل بنجوای و زلزلوا زلزالا شدیدا آدرکان مرد فرار شان نیز زلزال باقیه از
شدت جوع بجان و از خوردن زخم سیف و سنان بامان آمدند ما نیز مضمون آیه کریمه وان احد من المشرکین استجارک
فاجره و بمدلول احسن العفو عند القدرة آنطایفه را امان و بکوچیدن از قلعه هرات فرمان دادیم و از نهصت هزار خانوار
ایشان که تا حال در عرصه فلاکت و در ورطه هلاکت بودند همگی را با خانه و کوچ کوچانیده جواد مشهد مقدس ساخته
بممالک خراسان الی خوارزم و مرو و شهرها فرستادیم الحمد لله تعالی بمقالید تائیدات ایزدی فتح قلعه هرات
میسر و تمامی ایل مزبور با طوایف علیای فتدار که با آن طایفه اتفاق ورزیده بودند مطیع و مسخر گشته طوق اطاعت
و جانکری و حلقه فرمان بری بگردن گرفتند و در خلال این احوال که از انجام مهام هرات فراغ و سرکشان
حدود خراسان بمرتبه کامل فرو مودیم نوشته عالیجاه محمد رضا خان عبدالله رسید مشعر بر اینکه فیمابین او و اولیای دولت
عثمانی چنین قرار یافته که ممالک آنطرف رود ارس بروم و اینطرف تبریز باش متعلق داشته باشد و الحق این
مصالحه در نظر ما حکم نقش بر آب و سبح سراب دارد زیرا که مقصد اصلی استخلاص اراضی ایران است که سلطنت ما برای احقاق
دان امر اهم را در ضمن صلح هیچ مذکور نساخته و جو داشتان ما بندگان که توفیق کردگار رتبه برتری و اقتدار
یافته ایم برای همین است که بمقتضای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته یاری ضعیفان نموده از مخالفین داد مسلمین بستانیم
و ماده فساد مفسدین را از مزاج ضعفا دفع کنیم نه آنکه قفل غفلت بر دل زده تابع رای دشمن در ضاجری خارج خصم عهد
شکن باشیم بحول الله و قوته امروز روز اعادی تیره و دست اقبال خسروی چیره و ضعف بدخواهان قوی و عذر از
دین مرتضوی است در نیصورت از آن که فرصت که کریمه اذا جاء الخوف رأیتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی
علیه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد مصداق حال ایشانست تحمل این امر کردن از حمیت دور
و شان طبع غیور است چون صلح مزبور مغایر رضای جناب سبحانه و مخالف مصلحت دولت ابد مدت خاقانی بود
لهذا بتوزیع امضا مقرون ننمودیم از آنجا که سرپنجه نوق طواف ملایک مطاف جناب حضرت امیر مؤمنان و سرور
منقبان غالب کل غالب و مطلوب کل طالب علی ابن ابیطالب علیه السلام از بیان گیر دل و ضمیر حقایق تبیین
توفیق استخلاص اراضی مسلمین از درگاه احدیت سائل میباشد ان شاء الله تعالی بعون عنایت الهی بمعاونه جنود غیبی و همرکابی
تائیدات لاریبی از سلطان اقلیم ولایت وارتفاع علم ترسیبی از خاصان صلوات الله علیه رخش گشته با جوش بر

خانمچری قوی چنگ عساکر هژبر جری فیروز جنگ بدون تأمل و درنگ کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهیم شد
مصرع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد ⁂ و لا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله فرد حافظا گر قدم زنی در ره
خاندان بصدق ⁂ بدرقه رهت شود همت شحنه النجف ⁂ هر کس در این امر در اصل نباشد از کسوت حمیت عاری و از
بهره از سعادت دینداری و سزاوار لعن حضرت باری بوده از حوزه اسلام خارج و معدود در زمره خوارج خواهد بود

در ذکر وقایع بچقان ئیل مطابق سال هزار و صد و چهل و چهار هجری نوروز فیروز این سال همایون فال در بیست و
دوم شهر رمضان المبارک اتفاق افتاد و بحکم نوروز سلطانی افواج قاهره نسیم فاتح قلاع نو برتوی غنچه و ابواب در
بسته از مار گشته در منبج لاله و قلعه شکوفه بتسخیر سلطان بهار گردید و افغان عندلیب [illegible] آهنگ
شیرین و قصد شورانگیزی بود [illegible] لشکر یغما کردی و بهمن از شهر بند چمن [illegible] قره نامیه که [illegible] سلطان
فریدون حشمت و نور دین است بعزم دار اسلام چمن و مصحف گلشن از ریاحین الوان خیام گلگون بر اطراف دشت و چمن
گلگشت [illegible] افسرده مزاج دی که باعث اختلال و ضایع بستان بود بامر قهرمان طبیعت از شغل و عمل کوتاه [illegible]
در باده گل که زاده قره مولده و نتیجه النفس نباتی بود نافذ الامر عرصه خاک و بسیط زمین گشته در دار الضرب چمن
زر سرخ گل سوری و درهم و دینار لاله عباسی بنام سلطان نامیه رواج یافت و خطبای قمری و هزار با هزاران زبان
در منابر شاخسار بزمزمه دعای پادشاه زمان رطب اللسان گشته مجلس تحویل باین جمیل ترتیب یافته و هزار دست
خلعت رخشنده و اثواب ارزنده بسران سپاه و چاکران درگاه از خزانه احسان عنایت گشته بعد از انقضای
جشن نوروزی ارکان سرکار والا بامر همایون بتهیه و یساق سفر عراق پرداخته روز عید سعید فطر از بلخ الان نهضت
فرموده در جولانگاه [illegible] قباب ترکمان آسمان جاه بذروه مهر و ماه افراخته شد و در دامنه صحرا [illegible]
رنگین رشک گلستان چین کردند ابراهیم خان [illegible] در آنروز با افواج نصرت نشان از جانب فراه و [illegible]
وارد اردو شده روز دیگر بحکم [illegible] پوشش خلاع آفتاب شعاع گشته ایالت فراه بعلاوه حکومت قاین باسمعیل خان
خزیمه و حکومت اسفزار را باسمعیل سلطان لکزی و ابراهیم سلطان که در زمین داور [illegible] داشت مفوض و هر یک را روانه
محل خود ساختند و [illegible] را بحکومت محال [illegible] و چاپار و خطاب خانی سرافراز [illegible]
از [illegible] مقرر داشتند که سه هزار نفر از ایلات و تفنگچیان [illegible] آنجا ملازم گرفته در [illegible]

که در جانب دشت قبچاق [illegible] قلعه متین احداث کرده در آنجا توقف در هر وقتی که از [illegible] و کوکلان حرکتی صادر
شود دفع بیشه ایشان پردازد و بعد از انجام امر مزبور لوای جهانگشا بجانب اصفهان در اهتزاز آمده چون مضمون فتح و ظفر
و اسباب استقبال موکب همایون می آمد در لنگر جام از جانب لطفعلی بیک کوسه احمدلو و عاشور بیک باپالو که از موقف
فرمان مامور بتنبیه ترکمانیه طرف [illegible] بودند چاپار وارد و خبر رسانید که فوجی از ترکمانیه آمده [illegible]
آن ناحیه را تا حد [illegible] با جمعی [illegible] ایشان [illegible] قریه [illegible] سر راه بر آن فرقه [illegible]
سر در زنده بسیار بدست آورده اسرا و غنایم را تماماً از آن طایفه استرداد کردند پس کوکبه والا در روز پانزدهم ماه مزبور وارد
ارض اقدس و مردم دیده اعیان [illegible] طلعت مهر پرور [illegible] روشن گفتند و [illegible]
خدمت فرخنده [illegible] آگاهی [illegible] بزبان [illegible] چون حسنعلی بیک وزیر [illegible] مذکور شد در هرات
از خدمت شاهی برای ابلاغ مژده صلح آمده بودند مقدمات سفر عراق و [illegible] بغداد و صلاح و فساد [illegible] مواد با
مذاکره گشته ایشان را برفاقت ملا علی اکبر ملا باشی و میرزا ابوالقاسم کاشی در پانزدهم ذیقعده روانه اصفهان ساختند که [illegible]
پیش از وقت بحضرت شاهی [illegible] که این معامله مقرون بمصلحت نیست موکب شاهی بجانب قم و طهران لوای عزیمت [illegible]
که در آنجا ملاقات و محاکات واقع و از آنجا بجانب بغداد در اهتزاز لوای مهر ضیا شود پس از آنجا باسباب سفر عراق و تهیه
[illegible] ایشان پرداخته چون بعد از واقعه [illegible] حضرت شاهی در همدان در هر یک از ولایات [illegible]
و نفاق بخود سری اتفاق کرده [illegible] حاکم و عامل خود [illegible] موکب [illegible]
کوهگیلویه [illegible] و فارس [illegible] سیلاخور و چاپلاق و قزوین و سایر ولایات [illegible]
آذربایجان لطفعلی بیک کوسه احمدلو [illegible] حکام [illegible] فرستادند که [illegible] همایون
باشند و چون در محاصره هرات خدمات پسندیده [illegible]
[illegible] خطاب خانی و حکومت [illegible]
[illegible] بجانب عراق [illegible]
[illegible]
[illegible] عازم [illegible] گشته [illegible] قلعه [illegible]

و در وسعت و رفعت نمونه چرخ برین است بسیر شکار پرداخته از آنجا بجانب ابیورد توجه فرمودند و در آن خطه دلکش ابراهیم خان
نیز با سرکردگان و روشنایی عساکر ... از حدود ... در حضور اعلی گشته ضبط و ربط مهمات خراسان و سیستان
بنده سلطان مراد شاهجهان بابا معوض و بعد از یکهفته از راه دره جز و میانکوه کلات و ختم دره که مرتع ایلیات خاصه بود
از هم زرین بستام ... از نژادهای گلگون نژاد تیزگرد و خانه زادهای رخش ... نزد ...
رکاب عنایت و چون محل مرسوم برادگان که در حوالی ده و دستجرد ارض اقدس واقع و از ... و هوا بر اکثر
ولایات خراسان راجح است از مستحدثات معمار همت بلند مهندس طبع ارجمند آنحضرت و سابق و در آن عرصه دلپذیر
عمارات عالیه که در نزهت و صفا بهشت بی‌نظیر و در رفعت و اعتلا همتای خورنق و سدیر است طرح افکنده بودند
و لهذا دلنشان گشته تجدید آن ابنیه دلنشین بیمن قدوم بهمیت لزوم عزت افزای آن اردی بهشت و فروردین و در بیست و ششم ذی
الحجه الحرام ارض اقدس را ... موکب ... گشته و مقارن آن اردوی سکبان ترکمانیه و کلاتیه که هنوز چندان
تکشیده بار گران کردن ز طاعت در نداده بودند وارد ارض اقدس گشته امر والا نفاذ یافت که کوچ خود را
از سمت شمال رودخانه مانه بجانب جنوب آورده از زمانه ایل قراپاپاق و هزار نفر جوانان کاری که بجهت سفر عراق در اردو
حاضر سازند و در دهم ماه مزبور آدم از جانب سرداران روسیه که در دشت ... بجهت پیشکش و تحف لایقه وارد گشته
عرایض و عرضداشت نیز بنظر رسانیدند مبنی بر اینکه معتقدند تخلیه گیلانات حواله برای ... اقدس موقوف ... سرکار
و ترجیح انتقال آنکه سابقا تحریر یافت از حضرت جهانبانی نادری در حینی که مازندران را متوکل به فیروزی نشان ساخته
ایلچی بطلب گیلانات در دارالمرز نزد پادشاه خورشید کلاه روس فرستادند بعد از آنکه خبر فتح اصفهان و تبریز و ...
از ممالک روسیه با نطالیه رسیده بود تخلیه رشت و لاهیجان را قبول و انجام این امر را بسرداران خود که در گیلان
بودند محول و موکول و ایلچی از جهت انصراف ... در ایامی که هرات مطرح سرادقات دولت بود ایلچی معاودت
و حقیقت حال را معروض ساخته و الاالان ... بموجب اذن و فرمان همایون روانه اردوی پادشاهی شده ...
اعیان دولت شاهی و سرداران روسیه امر مصالحه چنین انعقاد یافت که محال گیلان تا آنطرف سالیان بایران
بوده بادکوبه و دربند و سایر محال آنطرف کر بعد از آنکه ایران و ولایاتی که در تصرف ... است انتزاع یابد
... دولت علیه ... از جانب شاه ... وزیری ... فرستاده ... چون حرکت ...

استراباد ... نادری را باعث قوام بنیان و موجب قرار و ثبات اساس و ارکان دولت ایران دیده ...
کار هرات فیصل یافته ... بنظاره ... کار ... لهذا روسیه در تخلیه ولایات
تا بار ... الوقت ... وزیر مذکور در لاهیجان ... تا آنکه
کار هرات انجام و توجه موکب والا بجانب عراق تحقق یافت سرداران روسیه از راه عاقبت اندیشی کس روانه
خدمت اقدس نموده ... این امر ... فرمان آنحضرت ... جانب آنحضرت ...
مامور ... که رفته روسیه را از دارالمرز اخراج کرده هرگاه ...
و در دریا ... حکم ... **در بیان نهضت موکب آفتاب اشراق**
بجانب عراق بتائید مالک الملک بالاستحقاق چون بهمه جهت فراغ کلی از انتظام مهام خراسان حاصل
گردید روز جمعه بیست و ششم شهر ذیحجة الحرام سنه هزار و صد و چهل و چهار مطابق سیچقان ئیل بحکم فرمان روای خطه
قضا بیست و چهار دقیقه از ظهر انقضا یافته از عمارت چارباغ عزم طواف روضه رضیه رضویه ...
پادشاه کشور ولایت ... نموده عمارات قدیم را ... بیت الشرف ... اعظم و در شب ...
محرم شوکت کسری و جم خارج شهر ... نزول ... گردید ...
توپخانه و قورخانه را از راه سبزوار فرستاده موکب همایون از جانب خبوشان کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید چون
ترکمانیه تا آن زمان هزار نفر ... فرمان حاضر نکرده بودند بعد از ورود ...
از راه ... عازم ... شده و مقصود آنکه اگر ترکمانیه در ادای تعهد ...
نمایند از راه دشت ... مازندران ...
بلای ناگهانی ...
بجاجرم ...
...
و چهار ...
...

داشت بجنود ظفرورود ملحق نشود شاه رایه با جمعیت خود عازم خدمت خدیو کامکار رو در عرض راه بجمعی از ترکمانیه یموت که
از سطوت سپاه نصرت شعار فرار در آن مکان اقامت اختیار کرده بودند دچار گشته مردان ایشان طعمه شمشیر آبدار و نسوان
ایشان جرعه سار گشته با غنایم بسیار بموکب والا پیوست تا حوالی کوه بلخان و مشهد مصریان متعاقب ایشان ایلغار
کرده مانند رنگ پریده و مرغ رمیده نشانی از آن طایفه ظاهر نشد لهذا اعرف زمام عزیمت نموده در حین انصراف
جلایر را بتفویض افسر سرداری قشونها سرافراز و متوقف بودند که رفته قلعه چند بر را که از آب‌تابهای … خراب …
آنجا عازم هرات گشته ادینه محمد خان بیگلربیگی هرات هر یک شش هزار نفر از ایلات و طوایف ملازم رکاب آمده که رفته با
یکدیگر مهمات آن سمت را انتظام داده مهمان کار رفته‌ها رو باظهار شوکت و اقتدار رعب افکن دلهای گردنکشان …
باشند … موکب جلال از راه ترک منعطف در بیست و دوم ماه … رود … جان وارد گشته اراده
نزهت گیلان در خاطر دولا تصمیم داشت که عزیمت مملکت والیان گیلان رسید مشعر بر اینکه روسیه بمحض انتشار آوازه حرکت
موکب منصور تمامی گیلانات را خالی کرده سپردند پس حکم منیع شان باحضار عمال و روسای گیلان عز نفاذ یافته
خود حرکت … بلاغی دامغان روانه و در منزل خوشه باره‌ی همایون ملحق گشته و از آنجا ولایت طهران
مخیم حشم محتشم گشته عمال و رعایا گیلان در آن مکان مشرف بتقبیل عتبه سپهر بنیان گردیدند و بعد از تنقیح محاسبات
و تشخیص معاملات آن ولایت ایشان را مرخص و ملاحظه سان سپاه فیروزی توامان کرده پنجاه هزار تومان برای
تکمیل اوضاع و تدارک اسباب سفر برسم انعام بملازمان رکاب … مبذول فرمودند و در منزل … محمدخان
بلوچ که از جانب شاه والاجاه بایالت کوهگیلویه سرافرازی داشت بخدمت والا فایض گشته چون طایفه بلوچ
و اهالی ولایات آنجا … کشودند لهذا … درآمده محمد علی خان بیگلربیگی …
نیز جمعیت کامل از قشون فارس و عراق منعقد ساخته بموکب والا پیوست و منظور نظر اقدس آن بود که از راه …
عازم … شوند چون حضرت شاه طهماسب تکلیف آمدن بقم و طهران نشده بود از زمین نفاق …
… خود را … بدستا … پای … کنافت چون در چنین وقت که امر
خطیر شغل سفر روم بشیر همت والا بود دم مخالفت حضرت شاه نقل فاسد و متضمن مفاسد بود برای … صلاح
… عنان بجانب اصفهان کردند با راینکه …

موکب

موکب والا افواج قاهره فوج فوج بعضی از راه قم و بعضی از راه نطنز متوجه اصفهان گشتند متعاقب الویه تهمان
سا و اعلام فلک فرسا حرکت کرده بباغ هزار جریب … نزول … در بیان ورود
موکب والا باصفهان و خلع خلعت سلطنت از شاه طهماسب و تفویض آن بعباس میرزا ولد او چون خدیو والا جناب
شدت … تابش آفتاب چون ماه جهانتاب … با افواج کواکب … منازل نماید برسم ایلغار … قطع
مسالک و مراحل میفرمودند در شب یکشنبه چهارم شهر ربیع الاول … ساعت قبل از طلوع صبح از منزل حرکت …
جانب حضرت شاه طهماسب باستقبال آمده بودند از خروش سطوت باهره و ازدحام جنود قاهره … علم عزیمت …
بوسی دریافته هنگام طلوع طلیعه فجر ماهچه رایات ظفر آیات … شهر گشته در حین ورود کوکبه والا …
از دروازه … که در برج … شهر و میدان نقش جهان بجلوه ظهور … سپهر بنیان … داشتند
عقده غم را که در دل گره کرده بودند باز و مانند شعبده باز در عرصه نشاط از دهان آتش‌فشان آغاز کردند … غریدن
توپهای آتشین دم اهالی اصفهان که مانند بخت خود در خواب بودند بیدار و … طالع هشیار گشته تماشاگاه
آن سرور شتافتند و صبح و آفتاب را در یک زمان طالع دیدند القصه حضرت ظل الهی بباغ هزار جریب که از نزول موکب
مسعود سعادت یاب ساخته شاه والاجاه نیز … منزل اقدس … بهره یاب … گشته بعد از انفصال
مجلس … عمارات خلوت … نشاط را گسترده با صاحبان عشرت طلب … اقداح راح ریحانی … نوشیدن
ارغوانی پرداختند غرض از بزم خلوت آن بود که آن شب حضرت شاهی به پیمانه پیمان … اطمینان نوشند و از
گذشته‌ها در گذشته در … کوشند تا بعد از انجام کار … انصراف آنحضرت بخراسان باز
حضرت شاهی به دستور سابق بر وفق خاطر خواه … هر یک از رخنه گران ملک را خواهد …
و دخیل دولت خود سازد هرچند آنحضرت از در الحاح درآمده شاه والاجاه بالقای سخنان بیحاصل و جوابهای
لاطایل پرداخت چون آنحضرت این وحشت و نفرت را در طبع او ملکه و راسخ دید روز دیگر باحضار … سپاه
… کار آگاه فرمان داد و مجمع … آراسته و گفتگوهای … بیان کرده فرمودند که اگر در این واقعه …
… و رفع الوقت شود مفاسد عظیمه متصور و از اقدام آن … در صورتی که پادشاه …
… باشد چگونه اطمینان برای … خواهد بود … عرض کردند که … نظم …

ایران بکش کش دشمنان قوی پنجه از کف رفته بود ما باز بزور بازوی حضرت شما بدست آمده شاه والاجاه از زدای
و اقبال بری و قامت اهتمامش عاری از طراز سروریت ممالک رونق از تو جست و سلطنت حق است آنحضرت از قبول
آن تحاشی کرده چاره را در تغیر او جلوس شاهزاده عالیگهر عباس میرزا ولد شاه والاجاه که در آن وقت هشت ماهه بود
دیدند بنابر نظام ملک و مصلحت مملکت افسر و خطاب شاهی را بر عباس میرزا گذاشته نوبت سلطنت را بنام او بلند
آوازه ساختند و ارض اقدس را که جنبه سکه شاه طهماسب مقرر داشتند که در آستانه مقدسه رضویه جبهه سای زمین نیاز
و بندگی پادشاه شده نوزاد سلطنت عالم مغز عبارت از آنست بسر برده در چهاردهم ماه مزبور او را باتفاق اهل
حرم بالمختصر روان و تدارک شایان از راه یزد روانه خراسان ساختند روز دوشنبه هفدهم آنماه در تالار طویله
بزم خسروانه ترتیب داده بجزار دست خلاع گرانمایه و اثواب مهر پایه ذاخور رتبه و پایه بر امرای عظام و ارکان
کیوان مقام عنایت فرمودند چون سابقا از فارس علیمردانخان شاملو بسفارت روانه هندوستان شده
بودند در نیوقت میر محمد علیخان قوللر آقاسی بیگلربیگی فارس را برای یادآوری این مطلب و احمد خان تفنگچی آقاسی
پسر ذال خان را که ابانید و سی برای تبلیغ خبر جلوس مامور گشته دار السلطنه قزوین بتوجه اعلیحضرت شاه
عباس پرده گیان حرم سلطنت مقرر گردید و در خلال این احوال خبر طغیان جماعت بختیاری و مقتول شدن
احمد خان حاکم ایشان معروض شده سپهر بنیان نمود محرک موکب منصور با تحدید گردید توضیح اینحال آنکه بعد از
ورود رایات همایون باصفهان احمد خان ولد قاسم خان بختیاری که در سفر هرات از سعادت اندوزان
خدمت رکاب ظفرانتساب بود بحکومت بختیاری منصوب گشته مرخص الیه بعد از ورود خلیل آباد در مقام
ستم و جور نسبت به بختیاری در آمده مستحق مرگ بود در زیر چوب مقتول شده اقوام او نیز برادر برخیه احمد خان را از
پایگاه دو کوچ کرده بجانب گرمسیرات فرار کردند فرمان والا عز نفاذ یافت که سردار جزیره که در اصفهان
بود با جمعیت خود عازم شوشتر شود و بابا خان چاپشلو سرکرده استان نیز از طرف استان بانطرف رود
که معبر آنطایفه است آمده همراه با آنطایفه سد سازند در بیست و نهم ربیع الثانی باصفهان بتأیید سبحانی با فوجی
از جنود دشمن عرم تنبیه آنطایفه روانه و مقرر داشتند که در ارجای محال بالنگان بوده از عقوق شنتمش بعد از ورود
موکب منصور متعاقب باصفهان روان گشته در رز و نیز بعد ... دهشت توقف و منتظر امر گمند باشند

و در

و در روز نهضت لوای آسمان سا محمد خان بلوچ را منظور نظر مرحمت فرموده بمبایعت کوکیلویه سرافراز و مامور ساختند
که باتفاق امیر خان بیک قرقلو نایب فارس تنبیه شیخ احمد مدنی و اعراب هوله و سایر اشرار سمت فارس و بنادر
بر دارند اسمعیل بیگ از راه چرخیشه متوجه کهستانات بختیاری که در رفعت و بلندی همعنان چرخ نیرو گشته مرکز نیز بر قرار مذکور
جهت ظفر قلعه قاف نامی یعنی قلعه مزبور رسیده محصور و بعد از بیست و یک روز که بر کریان سنگ آمده از قلعه بر آمده قابلیت
بحکم شرع از راه انتقام بیشمار رسیدند و مقرر گردید که سه هزار خانوار از جماعت هفت لنگ کوچانیده روانه خراسان
سازند پس حکومت با ابوالفتح خان ولد دیگر قاسم خان عنایت گشته رایات جهانگشا از میانه لرستان و فیلی از راه
ایلیات و ولد کرمانشاهان و روز نهم جمادی الاخر رحل اهالی و تو کهجانه نیز از زادو به امام زاده سهل علی حرکت کرده
در کرمانشاهان بخدمت اقدس پیوست و بصد خانوار زند که از ایام استعلاء و استیلای افغان تا آن زمان در سمت
پسنده و سیلاخور لرستان و شرارت مشغول بودند حکم والا عهده بابا خان چاپشلو سرکرده گان که در شهرجرد بودند
عز اصدار یافت که بر آنطایفه رفته تنبیه کامل درباره ایشان بعمل آورده چند نفر از عظمای آن گروه بقتل رسانیده و ما بقی
آن گروه را با خانه کوچ روانه خراسان سازند و مامورین حسب الفرمان والا بر سر آنطایفه ایلغار و لازمه تنبیه درباره ایشان
بعمل آورده جمعی از رؤسای آنطایفه را مقتول و ما بقی را با خانه و کوچ روانه خراسان نمودند بعد از آن افواج قاهره که از
استان و یزدجرد و همدان برده بودند با امر والا در معسکر نصرت اثر که در کرمانشاهان بود حاضر گشته چون قطره بدریا
پیوستند **در بیان توجه موکب همایون بجانب کرکوک و صادرات آن ایام خجسته بنیاد** در کرمانشاهان اعلام گیتی
نورد فلک فرسا و فضای شرکت در بساط زمین آسمان ساخته در بیست و دوم ماه مزبور که اواخر قوس بود از برج حوت
محل کوکب نیر اعظم یعنی صحرای ماهیدشت نزول ماه مرعلم گردید چون احمد پاشا حاج الان از جانب احمد پاشا والی
بغداد بحکومت ذهاب که در شش منزلی کرمانشاهان واقع است منصوب و جمعی از پاشایان و عسکر عثمانیه در آنمکان
بمحافظت مامور بودند اغروق اردوی همایون و توپهای اژدها صلابت را در ماهیدشت گذاشته مقرر گردید که کوچ
بر کوچ متعاقب می آمده باشند و خود بدولت و سعادت و درنگ با فوجی از دلیران لشکر ظفر از ماهیدشت بسمت
ایلغار و بعد از وصول به آن منزل معلوم شد که جمعی از رومیه در طاق گرا و راههای صعب گذرگاه لشکر ظفر
اثر متحصن گشته اند اقدام داده اند آنحضرت بعد از ملاحظه اطراف یمین و یسار در جانب جنوب کوه

بلندی برف دار که بکوه کاززروان اشتهار داشت بنظر درآورده تقلاّ و زی الهام ربانی و رهنمایی تاییدات سبحانی آنحضرت عزیمت
بانعطاف منعطف ساخته بلدهای جهارت پیشه که صحرانورد آن وادی قریه بقریه و منبه به پیشه بودند به دو دست الحاح دنبال
عنان برسی عزم خدیو صاحب اندیشه دراز دیده عرض کردند که طایر وهم و عنقای عزم هیچ کردن فراز قله قاف این
کوه فلک شکوه آهنگ صعود ننموده آنحضرت قبول این معنی نکرده باز بلند پرواز اراده را در هوای عبور از این مکان پر و بال
گشوده همه جا اقبال تیغ تیشش شکاف داده کریوه‌های کوه و جنگلهای آنمکان بر سر تیغ راه گاهی سواره و گاهی پیاده
بمو قع نشستند و آن راهی بود بس صعب المسالک که راه عبورش چون چشم بخیلان تنگ و پای اندیشه از تصورش
و بلند جبالش بفلک بود آسمان نظاره رفعتش هر روز کلاه آفتاب از سر میکرد و باز برگردان آن امر محال است در چرخ
نوتوسن بعقد قله رفعتش ناوک شهاب انداخته تیر پرواز دشمن بر پای آن سنگ می آید باز برگشته
همان خیالست للقصه آنکوه بلند و آن قله آسمان پیوند را بصعوبت طی کرده هنگام غروب آفتاب بشیب آمدند
چون پای کوه بغور دل خدیو فلک شکوه بر سپهر برین بسود نظم افواج منصوره را دسته بدسته مرتب کرده بپای
جراد تیز تک راه رحله بمار ساختند و در عوض راه بنا بر پرده داری ظلمت لیل رشته جاده از نظر گم گشته آنحضرت
خود بجستجوی راه برداختند بقدر یک هزار و شصت نفر از دلاورانی که در اطراف رکاب والا جمع و در انتظار بر پروانه
سپاه آن جمع بودند از خدمت اقدس غافل نگشته تقیه لشکر از عقب می آمدند بعلت اینکه کسی که در طلب
جاده واقع شده بود دیده بخت شان مغلوب راه زنان خواب و حرمان پذیر فیض رکاب ظفر انتساب شدند
مقارن طلیعه صبح که آنحضرت بحوالی قلعه بر سیدند اینمعنی معلوم رای جهانگشا گشته از آنجا که آنحضرت همیشه خرد
عظیمی یار و سپاه تاییدات الهی را مدد کار خود دانسته در قید قلیل و کثیر فرقه‌ها و دختر نمی باشند با حاضران
رکاب بر ذهاب چپاول آغاز و در کمین ترکتازی جلوه ساز گردیده اردو بتیه از صهیل اسبان دلاوران پیدا گشته
و احمد پاشای پنج لون با اکثر کسان و معارف خود و بیه زنده گرفتار کمند اقتدار دلاوران فلک اقتدار گرفتار
هر دم و ماه و بابان خاک نورد را نشیمن بسم باحظر بسته و کسب بی نصیب بلاد ظفر شعار گشت اگر چه از ماهیدشت تا
ذهاب براه راست مسافت چهار فرسخ مسافت است اما از بیراهه و کوه مسافت هفت پنج فرسخ میباشد که آنحضرت
با وصف اینکه کوه را اسب سپار گرفته بود بیراهی تاییدات الهی در یک شبانه روز طی کرده بتیه هم نقود تیز

بعد از پنج روز موکب والا بوسته اطراف ذهاب را استحکام ترتیب داده جمعی را برای ضبط و جمع محصولات قلعه
ذهاب و فوجی را برای ضبط قلعه و ذخیره و تاخت قرای حوالی بغداد تعیین نموده فرمان دادند که لطفعلی بیگ کوسه
احمدلوی نایب توپخانه با سپاه آذربایجان حرکت نموده قشونهای اردلان و همدان را در سر راه با خود رفیق ساخته
از راه قراچولان روانه ارض مجا شود بعد از انجام این مهام روز جمعه غره رجب المرجب از ذهاب نجیب
لوای ظفرشعار کرده چون استحکام قلعه بغداد معلوم و محقق بود که اگر موکب والا متوجه بغداد شود احمد پاشا
بقلعه داری و تحفظ خواهد برداخت تنزل از راه قلعه علی بیگ عازم کرکوک شدند که شاید احمد پاشا
باین توقع میدان را وسیع دیده بمعرکه جنگ برآید مفید نشده از راه نابلدی بلد ما بعضی از اسباب و جواز
اهل اردوی در حین عبور از آب دیالی بباد فنا رفت آنحضرت که در بسیط خاک نبرد دستان دراک آتش اسلام
از آب میگذرانند لشکر نهنگ پیکر را از عبور منع و بقدر یک فرسخ بالا بر خیابان الهام ایزدی معبری خالی از
خطر پیدا کرده از رود آب بدون آفت و مخوف گذرانیدند در منزل جوهاتو قباب خیام عز و تمکین بذروه
چرخ برین پیوسته هزار نفر از بهادران را منتخب و سه دسته مرتب ساخته هر فرقه را بتاخت سمتی تعیین و خود فوج
برگرفته بجانب کرکوک ایلغار و هنگام طلوع صبح چپاول بسمت قلعه نمود اغنام و بسیار و غنیمت بسیار بدست آوردند
افواج مأموره نیز بسمت مأموره را تاخته با برو زنده و مال کثیر باردوی همایون ملحق گشتند و ده هزار خانوار
از طایفه بیات که در دشت و حجر کرکوک مسکن داشتند از کرکوک بنا زل چنانچه روانه خراسان ساختند و از جهان
نیکان با عشت ده هزار نفر از لشکر منصور را بمحاصره قلعه کرکوک مأمور نموده لوای نصرت اشتمار را بجانب دشتر
کرم نهضت داده از راه قرابته عازم بغداد گشته و در قریه قرابته لطفعلی بیگ نایب تبریزی با شش هزار نفر از
اعیان کرد آذربایجان و ده هزار نفر از اکراد اردلان وارد اردوی ظفر نشان گشته چون راه سپاه تنگ
مقرر شد که لطفعلی بیگ با جمعی برسم منقلای از اردوش که بگذشته قراولان صلادات نزدیک ...
اردوی ظفر گستر سپاهی فوجی ارزوبیه را دیده خبر رسانیدند و العقد خدیو فرد در جنگ با جمعی از یکه تازان
برایشان شتافته معلوم گردید که قتاح نام سرکرده عسکر دیار بکر است که با چهار ده هزار نفر رومیه از جانب
احمد پاشا بقراول بر فراز آن ناحیه برآمده دیران مانند کرکس گرسنه که بر فوج غنم تازد بحملت برگرفتن

فتاح استفتاح کرده جمعی را هم مانند رمه پیش انداخته باردوی همایون آورده گرفتاران در سلک عراده کشان انتظام
یافتند روز دیگر بغداد و رود دجله را با طاهرخان سپرده و سنجق بغداد اردوی همایون را در ینکیجه با مور به کمک فرموده
خود ایلغار شب که فوج انجم سمائی نظاره زبان اختر کهکشان آغاز عبور دخیل کولاک ربیع شود مدارات ملک
مرور کردند با فوجی از یلان منصور متوجه بغداد گشته که خبر بهم ذره را از طرف مستحفظان در آن بند آن شب تا هنگام
صبح ایلغار کرده ظلمت شب مانع وصول مطلب گردید از آنجا بسمت بغداد چپاول انداخته در ینکیجه جمعی از قراولان
رومیه بمعرض قتل درآمدند و جمعی از اعراب کنار دجله که در کار عبور بودند به اسیر و نهب درآمدند و چون بر حقیقت
یقین پیوست که احمد پاشا درگاه دل را از غبار تفرقه تشویش خاک ریز ساخته بقلعه داری بر درجسته است از
آنجا بجانب ینکیجه که قرارگاه اردوی همایون بود عطف عنان فرمودند از نزد رد اتفاقات آنکه خبرگزاری
فتاح و سالخه قراولان که به بغداد رسیده بود احمد پاشا حاکم کوی با جمعی از پاشایان و رؤسای رومیه دو هزار
نفر سوار جرار جنگ گذار از جانب احمد پاشا برای استخبار حال جنود ظفر نمود و تحقیق منازل که مسعود از راه راست
بجانب ینکیجه عزیمت کرده آنحضرت از سمت دیگر به بغداد قدم فرسای نهضت توجه شده بودند هیچیک
از آمد و رفت یکدیگر واقف نگشته بودند صبح که آنحضرت زمام عزیمت بصوب دولت انعطاف داده بودند
نشان بیگانه مشهود دیده وران فرزانه گشته بر آن روانه و عسکر رومیه نیز گرد سیاهی
اردوی کیهان پوی را از سمت ینکیجه دیده سراسیمه بسمت بغداد برگشتند که در عرض راه به تعقیب چابکیک
گشته اولا جند یولکاسکار با سه هزار نفر از دلیران نام‌آور که بیشتر از صید دشمن شکار بر اشتهار بودند
با ایشان درآویخته به زخم شمشیر شیری و به ضرب دست دلیری ایشان را از پای درآورده همه آهنگ فرار کردند لیکن چون
جلگه بیان رزم ساز در میان آن گروه و قلعه فاصل بودند راه گریز یافته در طرفة العینی اکثر ایشان عرضهٔ
تیغ کین و دستبرد خرم کند افواج ظفرقرین گشتند محمد پاشا نیز در سلک گرفتاران پیوست سپس رایات جهانگشا
بتعجیل و فیروزی داخل منزل ینکیجه گشتند یک روز برای تقسیم غنائم در آن مکان توقف و روز دیگر در آنجا حرکت
کرده برای تعیین مکان نزول خرگاه فلک نظیر را در اطراف قلعه کرم جولان ساخته بران سبب که در
محاذات بغداد منظور و روضهٔ معطر حضرت امامین کاظمین علیهما السلام که در سمت بغداد واقع است

اختیار

اختیار نموده در غرهٔ شعبان المعظم شادروان شوکت و شان را در آن مکان بلند و بیش سپهر جرار حسن از وقایع امور اینکه
در روز پیش که قراولان رومیه با محمد پاشا صید شمشیر شکاران گشتند عبدی نام قشار کمینه عثمانلو را از مرکب هستی در انداخته
رشتش را آویزه فتراک جلادت ساخته سرگرم تعاقب بود که از رفقا دور افتاده سررشتهٔ جاده را از دست داده شبانگاهان
صحرا سرگردان بسر می‌برد در هنگامیکه ترک تیغ بند صبح سر بریده خورشید را از دامن افق درآورده عبدی خود را در کنار قلعه
بغداد دید مقارن آن چند نفر از عثمانلوی اهل بغداد بر سر وقت او رسیده چون پای گریز نداشت تن بدست گرو
سرا در کرشته بهمان و دلیرانه با ایشان ملاقات کرده گفته بود که از خدمت حضرت نادری آمده با احمد پاشا پیغام
زبانی دارم پس او را القلعه نزد پاشا بردند دست را که بابا من نبع از جانب آنحضرت ادای پیام و رسالت نمود که چند
روز است که این ولایت جولانگاه جنود دلیران ظفرنشان است یا بیرون آمده جنگ نماید یا قلعه را سپارد احمد
پاشا در جواب گفته بود که آنحضرت بزرگ دودمان و والی ممالک ایران و در آن دولت صاحب اختیار حل
و عقد امورند لیکن ما از حضرت قیصری به سپردن قلعه مأخوذیم و به جنگ کردن مأموریم پس جمعی از ینکیچریان همراه او
کرده او را از خارج قلعه رسانیدند بعد از آنکه این مقدمه معروض خدمت اقدس گردید فتاح سرکرده دیار بکر را بعذر
خواهی آنکه تبلیغ این پیام بالقاء خداوند خجسته فرجام نموده و صورت واقعه را بیان فرموده نزد پاشا
فرستادند و در چهارم شهر شعبان جسر ممدود کهکشان سان برای انتظام صورت انجام یافته جمعی از
جزایرچیان بمحافظت امام اعظم ابوحنیفه معین گشتند که احدی از عوام خلاف احترامی نکنند و چون قلعگیان
ذخیرهٔ آن نواحی را پیش از وقت بقلعه کشیده بودند مقرر شد که جواب سپاه فیروزی مآب از خراب و
و دیار بسپرند لیکن آذوقه حمل و نقل ره نمایند و بنابر آنکه کشتیهای دجله را تمام رومیه در آنطرف جمع
و ضبط کرده بودند بعد از تفحص بسیار چند کشتی در میان جنگلها یافت شده جمعی از افاغنه را سوار آن کرده بآن
طرف آب فرستادند که شاید سنگری در آنسمت ساخته توانند نشر خوجی از قلعگیان بمدافعهٔ ایشان بر درجسته چند
نفر را مقتول و بقیه بر کشتیها نشسته خود را بساحل نجات کشیدند چون احمد پاشا والی بغداد و فرا اعظم پاشا والی
عرض آب دجله را در میان حائل دیدند با فوجی از رومیه از سمت کهنه بغداد آمده در محاذات اردوی کیهان پوی در
آنطرف آب منظر پیش و پس مورچل ساخته با توپخانه و اسباب کلی از نصب لوای قرار کرده بودند که خاطر جمع سر

آن بود که شاید ایشان را بجز دریابند با آب ریسمان بندی شخصی زنجیر پل چوبی بر روی آب تعبیه یافته که اسب و شتر در
بالای آن سیکردند ساخته دیگر آنکه در خلال این احوال شخصی برسم سفارت از جانب احمد پاشا حاکم بغداد وارد
دربار عظمت مدار گشته بتعلیم او حکم محکم حضرت ظل اللهی فرمان بران چابک دست از نخلستان آن ناحیه نخلهای
سطبر و عظیم و چوبهای بزرگ و ضخیم بطول سه چهار ذرع قطع و بحمل شتران کوه کوهان در محلی موسوم بدوخاله که در هشت
فرسخی بغداد واقع است حاضر آورده خدیو ثریا جناب بعد از نقل اسباب هنگام شام با دوازده هزار نفر سپاه جوشن
پوشان روانه آن مکان و هر یک از سواران تخته چوبی در پیش زین گرفته جمیع در حوالی نهروان ده فرسخی بغداد گشته
آلات خشبیه را ریسمانهای محکم و طنابهای قوی بیکدیگر پیوسته و خیکهای بزرگ را پر باد کرده بر آن چوبها بسته جسر
بر روی آب کشیده و طرف آن را بمقابله و عمود بزرگ محکم کرده خدیو دریا دل با پنج هزار و پانصد نفر از آب عبور کرده
هنگامی که غره ماه صیام از کشیدن تیغ هلال بر نصرت خاقان بلند اقبال برات استهلال میکرد چون آنحضرت از
سپاه و ... نزد ما از عالم غیب بشیر و مبشر ... متقید بکمی و بسیاری لشکر نگشته با همان فوج قلیل
آهنگ راه کرده مقرر داشتند که بقیه لشکر هر قدر که میسر شود از پل ها که از آب گذشته متعاقب موکب
فیروز اثر ملحق شوند تا ظهر روز دیگر هزار و پانصد نفر هم فرصت عبور یافته که پل برشته طاقت را در زیر پای
آن گردن فرازان از دست داده گسیخت فوج ثانی هم متعاقب موکب اقدس روان گشتند اما حضرت ظل اللهی
آنشب تا صبح ایلغار کردند که شاید بغفلت سرحد پاشایان رومیه که در مقابل اردوی همایون در خطیر مقید بوده
اما مین حامین کاظمین علیهما السلام پای اقامت فشرده زند رسند بسبب پشته بلندیها در عود جاج و شتاع راه هنگام
طلوع فجر بمحاذی ینگیجه بیست فرسخی بغداد رسیده قراولان طرفین دو چار بیکدیگر گشته پنج نفر از قراولان رومیه
از دم تیغ دلیران زنده بدر رفته خبر عبور آن سیل جهان آشوب از آب بر رومیه رسانیدند رومیه که بغفور
... بغداد دستان ... گریزان گردیدند چون در آنحضرت ایلغار بفایده بود از آن جا که آنحضرت
آن روز در آن مکان توقف و طرف شام از آنجا عازم بغداد و حوالی مجمع در روز پنجشنبه چهارم شهر رمضان المبارک
بر دروازه مسجد رسیدند هر چند که آن مکان مشتمل بر نشیب و فراز بسیار بود لیکن در هنگامی که تائید الهی یار و یاور
اقبال پایدار ... کار ... و بلندی ... نظر ... عالم ... هموار است حضرت ظل اللهی آن

فوج اندک را که پروانه شمع جهان افروز خدیو فیروز بودند بمعیت ... داده رایت ثبات و قرار او خورشید
احمد پاشا ملاحظه کرد سپاهی لشکر نصرت اثر نبوده بقلت ایشان و کثرت خود مستظهر ساخته حصار قلعه را کام عافیت
داشته سی هزار نفر تنخواه دار از سواره و پیاده رومیه و ینگیچری را با توپخانه و استعداد لشکر کرده که احمد پاشا دالی عرفه
و مصطفی پاشا بمقابله فرستاده آنطایفه فوج فوج از اطراف شیران بیشه مصاف بصولت زهره شکاف موج خاک
افکنده بخت اکراد و قراجورلو مامور گشتند که دست شمشیر بر قلب آن گروه تازند و در آن خاک بر خاک که از گزند
جاه و سوراخ محکم خانه زنبور داشت به پیش سنان غیرت سپهر زند که را در کام ایشان تلخ سازند پیادگان
رومیه ما شسه را بر تفنگ سوار کرده در کمینگاه انتظار بودند دفعتاً تنگ تفنگ آتشین دم دلیران نیز دشمن
مانند شیر از آتش رم کردند سپس توپکانه ... را بمقابله ایشان مأمور ساخته آنها نیز بهمین منوال ردی بر ما شسند
و همچنین دسته بدسته با مروالا مرکب جلادت بمیدان تاخته تاب التهاب نایره تفنگ نیاورده باز گشتند
سرای دلاوران افغان که در جای خود شیره پایداری پیش گرفته بودند هر دفعه که در میان باایشان حمله
می گشتند سینه را هدف تیر بلا و آماجگاه سهام قضا ساخته بر زبان سنان و دهان تفنگ جواب سؤال
میدادند چون افواج رومیه اکثر پیاده و کثرت و عدد ایشان از حد زیاده و توپخانه و استعداد ایشان آمده بود
سپاه اینطرف بسیار کم و همه سواره و چند روز بود که در سعی و ترود ... بودند آنحضرت در مقام
دلداری آنها برآمده ایشان را بصبر و تحمل امر فرمودند هر چند معلوم رای دلاوران بود که از کشش روان
بر تابند مانند حلقه عددی خوکرده در لقاءات اما چون معامله کم با بسیار کمتر موافقت می پذیرد دام این حرف
شکوف بر آتش فسرده غازیان بی اثر گشته نزدیک بود که باجابه عین الکمال گرفتار گردند خدیو کرم حوصله
از این واقعه دل در بر مانند ماهی در شبکه اضطراب افتاده لحظه بلحظه در خاک خضوع جبهه سای نیاز و طالب امداد
از خدای کارساز بودند که در خلال آن حال گرد سپاهی فوج ثانی که از آب گذشته می آمدند از چند میل راه
عیان گشته سرمه چشم ظفر و غبار دیده خصم خیره سر گردید پس خدیو مهر انگیز یکمرتبه جهان بهار آتش تاخته
الفور ایشان برگشته مانند لمعه برق و نفحه صرصر از کمیت و دست افغان نیز از سمت دیگر بجانب رومیه حمله
ساخته بتائید الهی و سطوت اقبال ظل اللهی اساس قرار رومیه منهدم و بجانب قلعه بغداد منهزم گشتند

بمانای پای قلعه برافشانی کرده تجهیز توپچی و زنبورکچیان باتش دست سیف و سنان آن گروه را از پشت باد پایان بخاک
هلاک افتاده توپخانه و اثاثه ایشان تا کهنه بغداد در حسب تصرف آمده انجام شام با نیل ظفر و بلوغ مرام بمعاودت
اردوی ظفر فرجام که سنگر رومیه بود بازگشته منصب اعلام نصرت ارتسام فرموده در آن روز طایفه افاغنه چون بصدد
خدمت شایان و در حقیقت منشای این فتح نمایان شده بودند بهره یاب جایزه و احسان و مشمول عنایات بیکران
گشتند و چند نفر از قراچورلو و ترکمانیه که روی از دشمن برتافته بودند عوض تیغ پایمال گشته بزرگان ایشان را
بطعن سنان زبان زخمهای کاری بر دل و جان زدند و فوجی را بضبط سر من رای و حله و نجف اشرف و ارباب
معلی علی ساکنها الاف التحیة و الثنا داشته و هکذا در ناحیه تعیین نموده بحکم الحال بالحیطه تصرف درآوردند و همان قلعه بغداد
در تصرف احمد پاشا باقی ماند که آن را هم توپ و حوالها سرکوب بسته هر روزه تزلزل در اساس خاطر پاشا
و قلعه گیان می افکندند پس حکم همایون صادر شد که اسباب پل چوب را که از نهروان از روی آب بانگان
آورده در محاذی روضه مقدسه کاظمین علیهما السلام بهمان طریق که مذکور شد از نو بستند که افواج ظفر قرین
باطراف آمد و شد توانند کرد پس از تسخیر آن ته کوچ کرده در نزدیک امام اعظم فره شان و تمکین را سایه گستر
فرق سپهر برین ساختند و از جانب حکه در ناحیه کشتیهای بسیار فراهم آورده جسر متین ترتیب دادند و نیز
بمعماری عزم رزین قلعه محکم در جانب غربیه کهنه بغداد در طرف شفیع و قلعه جات دیگر از جانب جنوب و سمت
شرقی و همچنین حصون استوار در کنار دجله صورت اتمام یافته بهر یک از قلعه جات فوجی مامور شدند و در
سمت شمالی قلعه در کنار دجله قلعچه ساخته جمعی را بمحافظت آن گماشته و کشتیهای فلک هیئت علیحده ترتیب داده
تفنگچیان قدر انداز برآنها سوار کرده در میان شط لنگر انداختند که بهیچ جهت راه مسدود بوده قلعه گیان از
روی آب بانگیسا بصره و غیره تردد نتوانستند نمود در آن اوان شیخ عبدالعالی شیخ المشایخ بنی لام که صاحب جمعیت
زیاده و همیشه تابع بغداد بود وارد درگاه معلی گشته متوسل گشت که با والی حویزه سلک جمعیت را انعقاد داده بتوجه
تسخیر بصره شوند از صادرات امور اینکه غنی خان حاکم جهرم با امیرخان بیگ نایب فارس آغاز بی الفتی کرده
واندر خود رایی در آمده میزد با قشر کلانتر و جمعی از اعراب قلعه عوض که مسکن شیخ احمد مدنی بود جمع و بر سر والی حاکم
لار که او را مقتول و غارت کرده بر اسیرات نزد شیخ احمد مدنی که حسب الحکم در سر کردگان حویزه در کرمان

باتفاق

63

باتفاق امیرخان بیگ بتنبیه آن گروه مامور گشته همه را بزاویه عدم فرستادند **در ذکر وقایع اودئیل مطابق**
سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و پنج هجری بعد از آنکه ترکمان کینه خواه دی از جوشش و خروش سحاب
اظهار رعد و برق و معارضه با والی خراسان زمین شرق نموده با قضای اقتضای فرمان خسرو گلشن را به بهار و برگ
ترکان فیروز جنگ چمن را تیر گتازی غارتی از جوشش ترک ساخته سپهدار انجم احتشام چرخ چهارم در نیم شب شوال
سال هزار و صد و چهل و پنج هجری بعزم تجدید اوضاع جهان بسر منزل حمل تحویل کرده بعزوشان و ساز و برگ قوای جبر
نموده گردن فرازان گلستان را از غیرت سرو چون چنار بر تن راست شده و خون جمعیت در عروق فسرده لاله
و شقایق بجوشش آمده نیزه داران ترخ را بقصد کینه جویی شاخ شانه برخواستند و لیا قیچیان رعدآ و از افواج ریاحین
در ساحت دشت و کهسار صف برآراستند بلبلان شیلوفر و زردین با لشکر بهمن آغاز محاربه نموده و در میان تیغ سوسن برمار را
ان سرو قرار حراب و بنفشه بیان خنجر انگیز برف و یخ را از ظلمه طلیعه اردی بهشت زهره آب گشته راه عدم پیمودند جشن
نوروزی بصد فر و زیب در خارج قلعه بغداد ترتیب یافته زرهای کامل عیار در جشن تراز اخوان در طبقهای
سیمین صاف از اطباق آسمان بر اهل بزم انبار و هفت هزار دست خلعت مهر ثمغه و اثواب خورشید شعشعه
به امرای لشکر و عظمای عسکر عنایت گشته در آن اوقات از شدت محاصره کار بر قلعه گیان تنگ و اضطراب کاهیده
نوعی آتش غلا بالا گرفت که هر روزه جمعی از فرط گرسنگی از بالای حصار و برج خود را بزیر انداخته وارد عسکر ظفر اثر بران
می گشتند و از جانب خراسان الا فتوحات و حسن قانی سپهر چشم سواید گونا گون گشته مطلق العنان در ارجای مما
بسر میبردند در آخر محرم الحرام راغب افندی دفتردار و محمد لالی که صدای بغداد از جانب احمد پاشا برسم ایلچیگری وارد
دربار سپهر مثال و در باب سپردن قلعه بغداد تا آخر ماه صفر تعهد و استمهال کردند الغرض هر روزه از آمد و رفت سفرا
ابواب گفتگو در میانه احمد پاشا و اساس حالت ابد مدت والا مفتوح بود سانحه دیگر اینکه توپال پاشای صدر اعظم
سابق که وزیر اعظم و سر عسکری منصوب بود با صد هزار نفر از سپاه کینه خواه روم و لشکر کوک و حرامی در لباس
هیدل انجر را بقلعه رسانیدند احمد پاشا در الغای عهد ... در قلعه داری بحث کردید بعد از ورود عسکر مزبور
حضرت ظل الهی چهارده هزار نفر از جنود قاهره را لشکر کرده ایران لکار آگاه بمحاصره و محافظت برج و قلعه جاتی
که در اطراف قلعه ترتیب داده بودند مامور ساختند که ضابطه را مضبوط گردانیده که بر قلعه گیان معلوم نگردیده

که قطرهٔ آن بحر بیکران و ذره از پرتو خورشید تابان گم گشته تا به پس افواج نصرت شعار فوج فوج دگر ده گرده لعبدار جر
رایات اژدها پیکر متعاقب و متوالی یکدیگر قراولان و منقلای لشکر ساخته روانه و خود در شب یکشنبه بیست و ششم ماه صفر با بقیه
افواج بحر امواج از خارج بغداد برسم ایلغار حرکت کرده روز دیگر حوالی صبح یکشنبه نهای پیش ملحق و در آن طرف نیز گریز
عسکر در کنار دجله نمودار گشته چون رود تیز از گوک همه جا کنار دجله را معبر خود ساخته می‌آمدند همین که آن جا گر
دغار و دریای انتشار قرین یکدیگر شدند در همان مکان که موضع شکسته ناهموار در سمت غربیان آن قمر دجله دغار
بود نصب خیام قرار و سه طرف دیگر را مورچل منطالیس قرار داده قلعهٔ آهنین و حصار آتشین از عراده توپ بر دور
اطراف منطالیس بنا نهاده قوایم آنها را به زنجیرهای گران بیکدیگر پیوند داده و مقام اقامت و استقرار توپچیان
و تفنگچیان کردند پس سپاهیان بمقابله پرداخته چرخچیان لشکر جلادت اثر دولت علیه مانند ستاره سحر و شهر
خورشید انور بصولتی که ترک نیزه‌گذار مهر سپاه شاهی ظلمت را انهزام دهد یک حمله ایشان را از پیش برداشته
شعشعهٔ سیف و سنان برق خرمن هستی جمعی ایشان را سوخته تتمه بدون آنکه به پناه لوای عسکر گریزند از
همان حربگاه پی سپر کوک شتافتند دلیران با بشاره و لا مانند فوج نجوم بامداد چرخچیان انجم کوکب به تعاقب
رو به تیر انداز هجوم گشته آن طایفه عنان پایداری از دست داده به منطالیس خود تحفظ جسته از اطراف
آن شروع با فرو جستن نایرهٔ توپ و تفنگ و به بیت گرمی توپخانه آتش فشان آغاز جنگ کردند رفته رفته
هنگامهٔ گیر و دار گرم بود تا آنکه حضرت ظل اللهی انضباط توپخانهٔ آن طایفه میان لشکر تفنگچیان پیاده را از سه
طرف مامور به یورش ساخته خود با فوجی از تفنگچیان چالاک و افاغنه بیباک بر سر آن حصن آتشین حمله‌ور
گشته چند نفر از زد و خیره سر را تا رگ مغفر بضرب شمشیر برق اثر در هم شکافته در حول توپخانه و بعضی از توپخانه را
تصرف کرده از سمت دیگر منهزم منطالیس ایشان گشتند مقصود آنکه در همان روز کار ایشان را به تفصیل ساختند رایات
عقاب پیکر که قول بزرگ در سایهٔ جناح آن استقرار داشت به بلند پروازی سرکردگان جلادت گستر به هوای
نظر بر چم زرین منعقد که افکنی بال و پر گشوده بدون امر قدر نمون آن نهنگان متوریش آمده سواره و پیاده
با یکدیگر اتحاد و همکیش نیستی خود اسب بر عرصه پیش بهمیت الفقه زمان حرب و اوان طعن و ضرب
از جانب تفنگچیان ... بسیار روانه دریافت چون موضع خبر در سمت ... و عسکر ... از جانب

دشت اتفاق افتاد آب دجله در تصرف رو به و در موسم شدت تموز بود از یکطرف لشکر تشنه العطش و سورت گرما در آن یکی
سپاه قلب سوز عطش تحمل نمی‌نماید که این را اشتعال داد که حرارت درتابه فلک بریان و عین الثور بر تشنه کامی شیران بیشه
دغا کریان همیشه **نظم** ز خورشید گرمان تموزش همه * که بود آب اخگر آتشش همه * جهان آفتاب آتش افروختی * که تا تشنه زبان در دهان
بسوختی * چو مرغی شدی در هوا صاعقه گر * ز تاب خورشیدش بسوختی بال و پر * دل خاره کانی ز تف تاب بود * هر که را چشمه آب بود
سمندر گرو آتش افروختی * اگر سوی آب آمدی سوختی * القصه چندی بیهمال در جنگی که فوج پیادگان در زیر سپر مشغول گیر و دار بود چه
نفر از پیادگان رو به در زیر دست و پای اشهب زرین ستام آنحضرت در آمده چرخ شعله نوار را شاه افزاری کی ظ
رسیده مرکب تازی نژاد آتش‌رو در زیر پای آنحضرت ذراد رایت سکندری یافت پس جا پا کرده به دستگیری تائید کار
دغا نداری رایت اقبال سوار و متوجه کارزار گشتند چون شعشعهٔ طلعت آن شهریار مهر گستر که در میان جهان لشکر شان به خورشید
انور در برابر فوج اختر ظاهر بود مشهود دیده رو به گشته دیدند که خدیو بجود برمانند سند آرایش و رزرزوی بر نمی‌تابند
کام شیر گشته از اطراف بآنحضرت تفنگ خالی کردند اما حفظ الهی سپرداری و عنایات حضرت باری نگاهداری
مرده گزندی بذات مقدس نرسید و خدیو همایون فر در هنگامی که غنچهٔ غرش جا داده فرایم ها و دبابی کج نورد در بحر
آتش و دریای قهر دست شاه در بر و چند نفر از سواران رو به را بزرگ سنان جانستان کنار هلاک افکنده یک
نفر را نیزه زدند که مردو مرکب هر دو بعد نه ضرب آنحضرت بر غلطیده اسب پر پوش ... کرده بر مرکب دیگر
سوار گشتند چون نوایر عطش التهاب افکن جگر شیخ و شاب و قلب سپاه از فرط تشنگی در تب و تاب بود
غلطیدن اسب از جنون خرام آنحضرت نیز علاوه گشته دلیران را گمان آن شد که مگر در گشوره تاجدار برازم کاری و
کلاق بسی را در گلشن حرنگ جهان بر رسم خاری رسیده زمام اختیار از دست داده منقچیان ز حول بسکر
و سیقچیان برخ نظر از ضبط و نظم لشکر عاجز شده دست باز برداشتند خدیو گردن نژاد ناچار از مشاهده این حال
جانب کنان عطف عنان کرده کس فرستادند که در ری همایون و را با قلعه جات از اطراف کوچ کرده
برکب همایون ملحق کردند و خود بجانب بهرور توجه فرمودند در آن سو که جمعی از دلیران از بی‌آبی دل دریا
کرده خود را به آب دریای آتش زده جرعه زهر باده فنا کشیده و برخی دیگر از بی‌تابی دهان خشک و زبان

نقده بلب دریا روان گشته دست از آب روان زندگی شسته بهمه جهت ۵ هزار نفر از سواران لشکر و پیادگان
تفنگچی و غلات ترکانه عرضه تلف گشته و ترکانه متصرف رومیه در آمد و جمعی که در سمت شرقیه دجله بودند بلا مانع آغاز
کوچ کرده در سپهر بر موکب والا پیوستند چون پیش از وقت یکنفر از رومیه که اخبار این اخبار را ببغداد برده بود جمعی از
قلعگیان بیرون آمده جسر دجله را قطع و جمعی که در جانب غربیه دجله و قلعه جات نزدیک اقامت داشتند راه
عبور را بسته دیده جمعیت وار از راه حله و حکه با عشایر طایفه بنی لام و ملبدی شیخ داود خزاعی خود را بجای عافیت رسانیدند
نیر عسکر بعد از این واقعه وارد بغداد و سه روز مکث کرده رایت عزیمت بجانب الکوک افراخته موکب همایون
بعد از ورود بدان منزل ابواب مشاوره و تفکر بر روی سران و سرداران گشوده فرمودند که این شکست امری بود
مقدر و در پرده غیب مستتر از رشته تقدیر نمی توان پیچید و از حکم قضا نتوان رخ پیچید چنانکه هاتفی گفته نظم بر کر
کند بحث حالت قران :: بگرم جهاز کران تا کران :: کرم سلک حالت نیفتد بدست :: قلم بر نوشت ازل هر چه هست
همه سرداران و سران سپاه بالاتفاق ما لوف غیب با عقیده صاف و اخلاص خالی از ذنب تجدید مراسم خدمت
عرض اکنون محبت کردند نظم تو آن سایه بر زمین از خدای :: که دارد در ان سایه ترک همای :: بشارت زتو کین
کدورت ز ما :: بشارت ز تو جان سپاری ز ما :: نداریم اندیشه از کارزار :: زن ما نقد بر بر در کار :: پس از گفت
باخلاص کیشان باین عزم فاتحه خوانده آنچه از خیمه و خرگاه و اسباب و باقی یکنجم که در آن سفر عرضه تلف
شده بود بولایات حواله گشته فرامین مؤکده درباب سرانجام آنها باطراف ممالک قلم کرده و بالکای آذربایجان
و فیلاور کرمانشاهان و همدان حکام صاحب اندیشه و امنای اخلاص منش تعیین کرده ایالت کوه گیلویه را بمحمد خان بلوچ
که تا آن زمان به نیابت اشتغال داشت علاوه او شتر و در ذیل مکرمت دستور فرموده که باتفاق امیر خان بیک
قرقلو نایب فارس روانه گشته تا مدت ۲ ماه تجدید اوضاع سپاه خود کرده بموکب علا ملحق گردند و نیز امیر خان
نقابد بهمه جهت که پیر محمد خان بیگلربیگی هرات بانتشار رکن الدین هرات بوده بعیاشت حدود و قندهار پرداز و دو شهمان
جلایر که در قندهار با حکام فراه و قاین و سیستان و تون و طبس و غیران با نتشار نفر از لشکر فیروزی اثر که تابع امر فرمان
او باشند در موعد مقرر در همدان حاضر باشند و همچنین جمعی از جوانان غیرتمند خراسان که ترتیب یافته از کار
و دلاور کار آموز خدمت غدیر نیزه با جنابه شمشیر جنگ دلاوری و دلیر سرکه خیال آهو ببود دند باستعجال فرستاده

نصرت استعمال کردند و از منزل مزبور عازم همدان و در بیست و دوم ماه مزبور در آن خطه نزهت بنیان گشته و چون
سابقا برای گرجانیدن ایل جلیل افشار اردو و مونداک ایشان صد هزار تومان زر نقد در نزد محصلان موجود بود بسبب
آنکه کار در سمت عراق افتاده اتفاق مکلیه حدود عراق از ایلات و احشام تنقصان مقام و وقت انتظام نبود که کوچانیدن
آنطایفه را بتعویق انداخته تنخواه مزبور را علاوه صد هزار تومان دیگر برای تجدید اوضاع و جبر نقصان سپاه شکسته بسته
دفعه بدفعه بخزانه عامره و از خزانه احسان مکرمت گشته جیب و دامان آمال لشکریان از نقود عنایات مالامال
و هر یک را که اسب ده تومان ابتیاع شده بود اسب بیست تومان عطا و همچنین از شتر و استر و خیمه و جابه و ترکش و شمشیر و بیرق و
جوشن و مغفر و باقی آلات حرب و اسباب سفر حتی نعل و میخ دواب و ضروریات دیگر بر وفق فرمان و همت والا
از ممالک محروسه روز بروز رسید فیمابین آنگروه جلادت پرورد بقدر قسمت انعام یافته در عرض یکماه در تجهیز
امور یکه موقوف علیه نهضت رایات نصرت فرجام بود صورت انجام یافته لشکر فیروزی اثر و افواج حقیقت گستر
در سیاه سواد متوالی یکدیگر مانند ابر بهاری و سیلاب کوهساری که بهر جا فرار نماید و روی نصرت برده
و داخل عسکر نصرت اثر گشتند توضیح این مقال آنکه در ایام توجه موکب والا در همدان بتوقیع برات آنکه از تیمور
پاشا حاکم عبدالله پاشا و واقعه بغداد از جانب عسکر با فوجی از اکراد و جنود رومیه عازم تبریز گشته در سمت قراچه داغ توپ
جلادت جلوه داده تبریزیان با قشون مامور بمحض شنیدن آوازه حرکت تیمور در صدد تخلیه شهر تبریز در آمده غارت
کوچ کردند هر چند لطفعلی بیک نایب تبریز بممانعت در آمده بود مفید نیفتاده شهر را خالی و از ظهار نافرمانی و بدسگالی کردند
لطفعلی بیک آنمرز و بوم را با معدودی از رفتار رعیت و ملازمان خراسانی که همراه داشت در شهر بند جرأت سلبر برده چون
جانب قلعه را با آن جمع قلیل در خور امکان خود ندیده ناچار با اتباع خود بجانب مراغه شتافت عبدالرزاق خان
مقدم که در آن زمان از جانب حضرت ظل اللهی حاکم آن مملکت بود در برابر لطفعلی بیک بسته راه بدبختی گشوده نگار
لطفعلی بیک عازم خلخال گشته حقیقت حال را بعرض ولاارسانیده پس از موکب والا بعضی از عساکر منصوره که قطعات
حدود دارالمرز مامور و لک بش خان قرقلو عم آنجناب که در اسیر در همود کطلاب خانی و سرداری دارالمرز و ایالت
استرآباد سرافراز و با جمعی از سپاه خراسان بسرعت روانه گیلان و بسیاری از ملازمان آذربایجان راکه بر
عزت انگاشته روانه گشته از عسکر لطفعلی بیک فراری و در زوایای جنگل دارالمرز متواری شده بودند

برحسب امر والا بدست آورده در ابتدا این سجاری تیغ سیاست برایشان جاری ساخته جمعی هم در اطراف و ولایات
در دست سپاه نادری کشته گشتند و نیز طایفه بختیاری که از کوهستانات خود زاویه نشین بیغوله تواری بودند از استماع
واقعه بغداد سر از گریبان خمول برآورده یکباره ترک اطاعت و فرمان برداری کردند چون پیوسته پیشنهاد همت
والا آن بود که بعد از فراغ از مهمات سمت روم بار حضرت شاه طهماسب را جالس سریر سلطنت ساخته بمفاد ان ارضی
واسعة شهباز بلند پرواز کشورستانی را در فضای اقالیم دیگر بال گشا سازند در ایام توقف کوکبه ظفر در بغداد که لامحاله
صورت نوعی و کسوت تکمیل ظاهری یافت ملا علی اکبر ملاباشی و بزرگان خلق برای آوردن حضرت شاهی روانه
ارض اقدس ساخته مأمورین نیز در هیجدهم ماه صفر آنحضرت را از مشهد مقدس حرکت داده در عرض راه بودند
که سانحه بغداد حادث و تعویق مطلب را باعث شده چون سلطنت شاه در چنین وقتی که عزم همایون ظل الهی
مقصور بانتقام و کین خواهی بود از مصلحت دور و عایق بعضی امور می‌نمود فرمان والا شرف صدور یافت که مأمورین
از زوار و افغان در سرکشی شاه طهماسب را به مازندران و مخدرات سراپرده سلطنت نیز با شاه عباس که در آن
اوان سکه و خطبه بنام او بود از قزوین حرکت کرده روانه مازندران گشته آن خطه جنت نشان را مقر گزین
شان سازند و طهماسب قلی خان جلایر را بحکومت اصفهان سربلند و زمام مهام عراق بقبضه اختیار او تفویض و جمعی
از سپاه نصرت پناه را بمتابعت او مأمور و مقرر ساخته امر والا صادر شد که ده هزار نفر از ایلات و حشم ملک
در سلک انتظام درآورده در محال عراق که در وسط ممالک محروسه است مهیا و مستعد بوده از هر طرف که فتنه جوئی
سرکش گردد او فرزند با جمعیت خود به تنبیه او پردازد و جمعی هم بکمک و دستیاری تعیین و مقرر شد که بیکتاش خان
سردار گیلان و لطفعلی بیک با حکام فارس و غیره و ولایات هر یک از حدود ولایات خود خبردار بوده در
هنگام ضرورت باعانت یکدیگر قیام نمایند در بیان نهضت جناب نادری مرتبه ثانی بجانب روم و قضایایی
که در آن مرز و بوم بعد از اجتماع سپاه منصور و انتظام و اتساق امور در بیست و دوم شهر ربیع الثانی به همعنانی
تأیید سبحانی با شوکت اسکندری و فر سلیمانی بشوق ملاقات عثمان پاشای سرعسکر از بلده همدان رایت
افراز لوای کینه جویی و ملک ستانی شدند در ورود به کرمانشاهان با نهانی سپاهیان رهسپاران خبر رسید
که فولاد پاشا والی اردن و ممش بیک و محمد پاشا و چند نفر از پاشایان معتبر و بیست هزار نفر از عسکر روم و سپاه

آنکه در روم از جانب عسکر که در قلعه کرکوک توقف داشت در کنار آب دیاله هست و نخود ذاب در مکانی که بکریم شاه تپه‌ها
دار در نصب خیام اقامت کرده منتظر بودند که اگر موکب والا بجانب تبریز نهضت کند ایشان بجانب کرمانشاهان رایت جلادت
افرازند چنانچه متوجه کرکوک شود به بغداد شتافته بمقابله پردازند ضد و فریب در نظر تجرد استماع این خبر (؟) و غنوق را که داشته با
فوجی از دلیران گزیده و بهادران ظفر قرین ایلغار روداشته منزل را در یک شبانه روز سر طی و حول باد رفتار (؟) چند
مطلع نظر آن بود که روز را شبیخون با آن طایفه تیره سازند بنابر عدد لشکر و شانشان معبر افواج کواکب در چشم از جاده
فلک زود دنزد و ماهچه لوای روز گیتی فروز در پیش او عبور آن گروه فرو در جلوه گر عرصه ظهور و بروز گشت آن شیر جهان افروز سپهر کشور
ستانی هم چنان مانند ظفر شتابش لشکر نصرت اثر بود براهنمائی رای آفتاب پیوند بر فراز تپه بلند که در آن نزدیک واقع
شده بود صعود و بدیده تحقیق ملاحظه فرموده آن دریای لشکر را که در کنار آب دیاله برامواج سپهر ملکیون موج
میزد در تلاطم خیز اضطراب و خیام رفیع قباب را حباب وار گردان بحر انقلاب دیده دانستند که آن گروه از هیجان
غبار گرد که بر چرخ تیز گرد رسیده استشعار وصول خصم کرده از غلبه اضطراب دست از عنان و پا از رکاب گسسته (؟)
بر پشت آتش گریز آمده بودند دلیران چون آن شام با شاره والا حمله بر آن طایفه آب اندراختند تا (؟) ایشان از آتش
روزنده بسیار را در حوزه شمار بدست آورده و جمیع احمال و اثقال و خیام و اسباب آن طایفه جای بحیطه ضبط در آمد و از
که ده شبانه روز با آب و قیچی مرحله پیمای وادی طلب و قدم فرسای وادی تعب بودند مالک قطار و مهار شدند
آسایش گزین خیام راحت و سایه نشین شادروان استراحت گردیدند و بعد از ورود در محال (؟) خبر عزیمت
افزای طغیان محمد خان بلوچ و مراجعت او در عرض راه بعرض والا رسید ترمیح این اجمال آنکه محمد خان مزبور که در حین
حادثات احوال افاغنه (؟) ایشان ارت رفت باتفاق محمود غلجایی از قندهار برآمده بعد از آنکه نوبت سلطنت (؟) با
شرف رسیده از جانب او بسفارت روم مأمور گشته تا برگشتن او از آن مرز و بوم تخت اشرف نیز برگشته بود
محمد خان چون دست خود را از دامن دولت افاغنه کوتاه یافت (؟) در اصفهان و در آنجا با نامه و هدایا
که برای اشرف برده بود آورده بقدم امیدواری باین درگاه آسمان جاه شتافته بفرق افروز شد که در عرصه
(؟) مرتبه (؟) و از دست و طبیعت باد از (؟) در آمده بایالت
کوهگیلویه (؟) بعد از معاودت موکب والا بحدود آن رو سپاه که در میان اعیان دولت

شاهی باظهار جوهر خود نماید کار تیغ سیه تاب ملک و کجنهادی خود را ظاهر ساخته در جنگ ایروان و همدان منهزم شکست
قزلباشیه در مقصد عجبا باشم در حین ورود کرکیده الا بواقی که حقیقت حال بعرض همایون رسید اگرچه آخر غرض چندان زاری
اذول یافت لیکن بازدر روز حرکت موکب جهانگشا از اصفهان تیر جهانتاب لطف خسروانه که در روز ظهیر وری لبان خورشید
علم فروغ بخش احوال نیک و بد عالم است صباره مدبر شبان روز تیره اشکسته اداحالکم کوه کیلویه و شوشتر و دیزدول
ساحت بعد از واقعه بغداد که امیرخان بیک ذوالقدر نایب فارس و محمدخان تاقشون کهکیلویه و فارس مامور برکنار
کشند برای آنکه آن ولایت از وجود شخص خالی نباشد از همدان احمد سلطان مروی را الفارس و قاسم بیک
ذوالقدر را که برتبه سرداری سرافرازی داشت بکهکیلویه بتعیین روانه ساخته شد در حینی که محمدخان خاین با امیرخان بیک
و قشون فارس سرپنجه برگشته بختی از پیان کریحال محمدخان و خار خار اندیشهها خار زیر دم عروش گشته با فتنه جویان
فارس و شوشتر و بلوچ و هزاره از کوه مقصد در درگذران و بهرای افساد بجانب فارس روان و امیرخان بیک با قشون
افشاریه و خراسان که همراه او بودند عازم درگاه معلی گشته اگرچه در چنین وقتی که هنگام یاری و زمان خدمتکاری
بود قصد در آن حرکت فساد انگیز از اهل آذربایجان در تخلیه قلعه تبریز و ظهور این امر حیرت آمیز از فارسیان در هوا
محمدخان بالیت که در عزم قوی اساس یورش دهن و قصور و موجب خلل و فتور گردد اما چون وقوع اینگونه
حوادث در پیشگاه دل دریا حوصله اش حکم جنبش خار و خس در برابر لجه ژرف و لطمات کیاه و خاشاک در جنب کوه
شکوه دارد مطلقا وهنی در عزم و تزلزل در خاطر آنحضرت راه نیافته متوکلا علی الله تعالی با همت راسخ و ثبات
ثابت بعد از پنج روز که بنه و اردو بموکب همایون ملحق شد بقصد مقابله عسکر کوچ کرده در پانزدهم جمادی
الاولی وارد صحرای الیلان سه فرسخی کرکوک گردیده روز دیگر که سلطان خاوری ماهچه سنجوق بر اوج فیروزه قبا
بنای اقامت عسکر بلند اختر جهان و جهان لشکر در صحرا محل مرسوم علمداران که در سمت ذات قلعه کرکوک
واقع است تسویه جنود و فتح و شوکت ظفر کرده عساکر فیروزی مآل تا این روز قتال خود فوج فوج دارد که ره نظم
داده و حمله دلاوران و دلدار رزم گستران مدد به کوس رویین و غریو نای زرین بلند و [illegible] برین رسید
کوکبه جلادت آمیز سلسله نظم و فر و شکوه و نظم شهر و دیده را بآب رزم گردید که آسمان با هزاران چشم بنظاره
آن دریای حلاوت و دولت در عالم انقلاب نادیده که کاری آن همت بلند آفرین مرزبان گشت نظم سلیمان بدینگونه

٢

شکر نداشت: چنین دستگاهی سکندر نداشت: کسی این رسم و ترتیب آیین ندید: چنین جاه و منزل فریدون ندید:
عثمان پاشای سرعسکر که بعد از معاودت از بغداد انواع افتخار و مباهات ممیز در قلعه کرکوک و خارج قلعه بکمر [illegible]
لشکر ظفرشعار نصب خیام قرار و رفع لوای اقتدار در اطراف اضطراری خود را بحفر خندق استوار کرده بود و محکم کاری
در تمارض دیده از معارضه پهلوتهی کرده تن به بستر ناتوانی نهاده جمعی از ایران لشکر در [illegible] قلعه [illegible]
آورده دست دلاوری باز پرداز این طرف نیز دلیران فیروز جنگ رومی جنگ [illegible] و جرات بلیک
بدون تامل و درنگ سلوک کین آهنگ و بیار ذری تیغ و سنان و انداختن توپ و تفنگ آتش افروز نایره جنگ
شدند جمعی از آن طایفه را اسیر مانند گوی در خم چوگان تراکم مرکبان غلطان و فوجی دیگر سر خود برکف از همان راه
بسمت او رزنه آدم شتابان گشته بقیه در قلعه تحصن جستند و رایات منصور تا عصر ثالث در دستگاه جنگ مبیت
اقامت افراشته نیجه لو هر نکار آن گروه را المیدان کین بشارت میدادند چون اثری از عسکر [illegible] بظهور نرسید
در همان ایام نامه [illegible] مضمون آن همه [illegible] بجانب سرعسکر [illegible] تحریر داده بود مصحوب
یکنفر از گرفتاران فرستادند مشعر بر اینکه بشوق ملاقات آنجناب راه دور و دراز طی کرده ایم اگر ارزوی دیدن ما داری
بمعرکه رزم قدم رنجه [illegible] و جای عثمانی را بر خود حلال سازید پس بانتظار جواب زمانی در مکث کرده
از آنجا که وقت مانند دل اعدا تنگ بود عطف عنان بسیخیر عزوشان فرموده روز دیگر بهمین منوال هر روزه
بر سر قلعه رفته چون کمیت عزم توپال پاشا را در مضمار کیرودار لنگ دیدند مقید بانجام کار از دیگر گشته تسخیر قلعه بیدار شد
که در عهد [illegible] کرکوک بر فراز کوه بلند اساس و مقام حصینت اکراد [illegible] و ذخیره و غله [illegible] بود وجهت
سپهر مجلس سخن [illegible] در نبید متوجه تمت گشته که شاید [illegible] محرک سلسله جرات سرعسکر شده از در مقابله
آید در روز دیگر موکب جهانگشا سایه وصول [illegible] قلعه مذکور بحیطه تقرب درآمده جمعی از اکراد [illegible] که
محال بعیده باستظهار متانت حصار از بیم سیلاب شورانگیز سطوات جنود قاهره پناه بآن قلعه استوار برده بودند
معروض تیغ آبدار و بسیاری از ذکور و اناث بقیه السیف [illegible] گشته غنایم [illegible] آمال سپاه منصور را بقضای
جهان برابر بود [illegible] چون محاصره بغداد پیشنهاد خاطر قوی [illegible] از این مطالعه [illegible] که امیرخان بیک
باقشون خراسان و افشاریه [illegible] که در طاق وسطای [illegible] منتظر فرمان بودند آمده در کنار آب دیاله

شایان

در جنباده که آن را ملکاه اردوی فولاد پاشا بود در محل اقامت امداد جنبه برج مستحکم در آن مکان ساخته حکام اردلان دیگر
نیز با جمعیت خود در فتنه غلات شهرزور و توابع را برای راتبه ایام محاصره بغداد ضبط و از استان و نواحی آن ولایت
دواب و الاغ در فتنه غلات مزبور را نقل عسکر ایرجان پاک نموده در برج انبار نمایند و بعد از سر زدن اعلام ظفرمدار
از آن مکان آغاز اهتزاز نموده در نزل حکام مجمع کنکاش انعقاد داده در بغداد عزیمت تبریز اختیار کرده فرمودند
که اگرچه اهل خراسان را راه صعبی است شیرها را کرانه است که بر دوش خویش گرفته اند اما جلال لاغر مانی پیر سفر
نمودند مبهور کامل نگردد و قطره نیسان تا دل دریا نگرده با گوهر خار در بنا نیز دلکو هر شاهوار نشود در این حالت که اهل قلعه
از معاودت عسکر مأیوس و به تشویش قحط و غلا مأیوس شدند هرگاه این سیل خونخوار تنخیر ابلیس قلعه بغداد روان
در آن مکان محافظت عسکر بی امان شود حکم خانه خراب و بنا اگر توانا باشد قلعه گیان صورت نقش بر آب خواهد داشت بر جگر
متفق اللفظ عرض کردند که ما را تا جان در تن است با زیر طریق بر بازی نخواهیم کشید در جانسپاری و فرمان بردار
خواهیم کوشید بعد از این مکالمات امر والا صدور رسید که اهل ارجاب زاید خود را از روانه شهرزور
غله یکماهه را حمل و نقل کنار دیاله نمایند که بعد از ورود موکب جلال به بغداد از آنجا بدفعات نقل معسکر ظفر پناه شود

در بیان آمدن توپال عثمان پاشا سرعسکر به مقابله جناب نادری و وقوع محاربه و به قتل رسیدن سرعسکر مومی الیه

والا وارد محل موسوم به قراتپه گشته اکراد ملاحظه کردند که سپاه نصرت پناه ذخیره و غله یکبار در دیاله جمع و بدان نواحی
گسیل کرده هم بند گمان کردند که ضعف و قصوری بحال آنطرف راه یافته یا امری در جانب ایران حادث شد
که موجب عطف عنان عزیمت آنحضرت گشته سرعسکر را از این آگاهی داد ندا دنیز این معنی را قبول در ضعف حال آنحضرت
محول ساخته ممش پاشا نامی که عمده پاشایان بود با پانزده هزار نفر قشون تعیین و مقرر نمودند که همیشه در همه جا
در نزل متعاقب اردوی نصرت جلادت جولان میداده باشد چون قراتپه متوکوکبه جلال بود او نیز دست
دستبرد داشت و اکه مکان مستحکم و در میان دو کوه واقع شده و معبر آن منحصر به یک راه بود دامن خرد ساخته
خیام اقامت برافراشت این مژده دلپذیر بانهای قراولان به عرض خدیو کشورگشا رسیده روز پنجشنبه غره
جمادی الثانی از طرف عصر با فوجی گزین از راهی که جاده غیر متعارف بود و قلعه عبور از آن طرف نمیرفت سرکرده بلغار را
نیز تنگ ساخته از اتفاقات حسن خواب غفلت دیده بصیرت قراولان رومیه را که در خارج راه بودند به

بر دار عبور موکب منصور واقف گشته هنگام صبح در وقتی که جهاندار مهر انور به دربند افق کوکبه وصول افکند خدیو علمدار
بند کشورگشای به دربند رسید افراختن زرین لوای بخت جمعی از جوانان چابک صولت پلنگینه پوش تفنگچیان برق
دست رعد خروش را از دو طرف بر فراز کوه جا داده داخل دربند شد رومیه سراسیمه تسویه صفوف برداخته از طرفین
نیران قتال اشتعال داشته دست و بازوی دلاوران به خصم افکنی و خونریزی اشتعال یافته از اتفاقات نادره
آنکه سرعسکر بعد از روانه کردن ممش پاشا بخیال آنکه مبادا ممش پاشا بحضرت نادری غالب آید و گوی نیکنامی
از میدان رباید و دست اجل قفا بشو زده به تقریب امداد متعاقب روانه گشته در حین گیر و دار که بارقه نادیج و تفنگ
چشم مهر و ماه را خیره کرده و غبار عرصه روزگار روی سپهر نیلی را تیره ساخته بود طلیعه رایات سرعسکر نمودار و سپاهی
لشکر از محاذات آن دربند نرجان مصدوقه یولج اللیل فی النهار گردند هرچند که وصول کوکبه سرعسکر و رسیدن جان
بر فوج بجد و تربه هنگام و بحر معرکه شور و شر بایستی موجب دلیری رومیه و تفرقه خاطر دلیران ظفر اثر گردد لیکن لعل لول فرد
رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ * گرد گله توتیای چشم گرگ * آنحضرت این معنی را عین مدعا دانسته حمزه غضبی با
عمارت آن داور جهان پرور که ... فتح و ظفر گشته بعد قشین به مثابه ربع و تشنیع رسیده بود که حملات مردانه و
صدمات دلیرانه افواج نصرت بر صفوف رومیه را از بیخ بر داشتند و تعلب لشکر سرعسکر رسانیدند از مشاهده
اختلال در احوال سرعسکر اضطراب به سلک قرارشان انقلاب راه یافته سر به پال اسب گریز گذاشتند سرعسکر که با کمال
شوکت و شان در تخت روان می آمد ناچار به جنبت برق رفتار سوار و عازم راه فرار گردید که دلیران سپهگیر
دیلمان عرصه کین به تعاقب رسیده بالایشان در آویختند چون حضرت ظل الهی بعد از ورود به دربند فوجی را با دو سردار
افغان ابدالی در جانبین کوه به تنهای دربند مأمور ساخته بودند که بعد از ظهور علامات شکست سر راه بر ایشان
بندند مأمورین نیز از دو جانب به خصم افکنی برداخته سر رشته آنطائفه را حواله گاه تیغ و سنان ساختند و قریب
ده هزار نفر از آنگروه عرصه شمشیر و هزار تن زنده دستگیر اسیر گردیدند سرعسکر در اثنای هزیمت التیام یار گرانی از
مرکب به افکنده سرش را بوستان مظهر مغفر سرداری ساخته و جمع اردوی ممش پاشا و احمال و اثقال و
و خزانه سرعسکر بکلیه تصرف لشکر ظفر اثر در آمد چون اعزاز و احترام سروران بر کردن سروران لازم بود
سرعسکر را نعش او ملحق ساخته مصحوب عبدالکریم افندی قاضی عسکر عثمانلو که گرفتار آن گروه بود به بغداد روان

روان حضور شدند که برده در مملکت روم مدفون سازند واز آنجا باز بقراتپه که مستقر خودشان بود منظور و کاربران عطف عنان

کرده بابا خان چاپشلو را بیگلربیگی استان با جمعی تعیین فرمودند که در حوالی تبریز برای سال و کلک بسته

از دجله عبور رود دجله و نجف اشرف و کربلای معلی را بحیطه ضبط درآورده راه ذخیره را از آن طرف آب بر قلعه گیان

مسدود ساخته منتظر ورود موکب والا باشند چون اساس خصم قوی برانداخته و ساحت ملک را از وجود

دشمن چیره دست پرداخته بودند تیمور پاشا که در میان رومیه بوفور جرات و جلادت مشهور بود عازم و با

فوجی از بهادران جریده و سپاهی بجانب آذربایجان عازم گشتند بعد از ورود رایات جهانگشا به ارتفاع

جلیلاغ خبر رسید که تیمور پاشا مجدد و رود حضور شکست غزلاد بپاشا که در کنار رودباله بوقوع پیوسته تبریز را خالی

کرده بدیار روان روان گشته لطفعلی بیک نایب تبریز که در آن هنگام در مراغه توقف داشت وارد تبریز و قلعه را

تصرف کرده چون این خبر صورت تحقق یافت عنان عزیمت بجانب قراتپه که قرارگاه اردوی همایون بود انعطاف

داده از راه ایلات وارد حوماتو گشتند و در آنهنگام خبر اقتدار محمد خان بلوچ متواتر معروض خدمت والا

گردید توضیح این مقال آنکه بنحویکه سبق ذکر یافت بعد از آنکه محمد خان از جانب بر استان برگشته بعزم فتح رایت

استبداد برافراشت در ابتدای کار اخفای اخبار را حیله کرده بقاسم بیک که در قلعه دیزفول بود مقتضای

مرضیت در وعدهای مکرآمیز فریفت قاسم بیک ثانی ناصیه احوال او استنباط آثار نفاق و شرارت

کرده از دیزفول عازم شوشتر گشت شوشتریان باشاره محمد او را تمکین نداده قاسم بیک روانه بهبهان گردید

بعد از چند روز محمد بسراه او رفته او را با اتباع بدست آورده محبوس ساخت و ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر

برادرش محمد علی خان قوللر آقاسی را بحکومت شوشتر فرستاده و اهالی آنجا مقدم او را مغتنم شمرده هلال استقلال

نشاط بر هوا انداختند غافل از اینکه عنقریب آسمان این هوا را از سر ایشان بیرون خواهد کرد و بنیاد آسیش جان

خام آتش بلاد بخشه کاشانه ایشان را مملو خواهد ساخت اعراب و مشایخ حویزه نیز با او سر موافقت پیش آورده دست

متابعت داده و ذراری حویزه را السید رضا بادر سید علی خان و کهگیلویه را شیخ آل کثیر تفویض نموده آهنگ شیراز

کرده دیگر بسمتی شیراز کرده در کنوره شیراز احمد سلطان مروی با فوجی از قشون فارس و خراسان که

عدتش سه هزار کس رسید بمدافعه برآمده مغلوب گشته بقلعه کتل پناه جست و بعد از سیزده روز که قلعه نزدیک بود محصور

بود از فقدان آب و آذوقه عاجز شده طالب راه نجات گشت محمد قبول کرده احمد سلطان بالضروره با اتباع از قلعه

بیرون آمده روز دیگر ایشان را با رفقا تاراج و در مجلس ناکامی پهلو نشین قاسم بیک ساختند و اهالی و اعراب بنادر

نیز با او مرافقت ورزیده شیخ احمد هزلی و شیخ جبار که از رؤسای ایشان بودند مردم از یکدیگر و وفاق آوردند

در رفته رایت اقتدارش ارتفاع و عدت لشکر او به ده هزار نفر رسید بعد از وصول خبر مزبوره چون علی مراد

بعداد مجموع جمعیت زیاده نبود محمد حسین خان قاجار بیگلربیگی استرآباد را بسرداری خراسان و بنی معتبرین

اعراب و تمکین سید علی خان والی حویزه مأمور و با قشون استرآباد و غیره از راه جهان و باورای روانه و امیر خان

خزیمه حاکم قاین را با بالت کوه کیلویه سرافراز و هر یک از ولایت فارس حاکم جداگانه از رؤسای خراسان

تعیین و دوازده هزار نفر از عساکر فیروز مآثر را بموافقت حکام مزبوره روانه فارس فرمودند و حکم والا نافذ شد

که طهماسب خان جلایر که صاحب اختیار عراق بود بسمت اصفهان و اسمعیل خان خزیمه از جانب کوه کیلویه با حکام

و جنود انجم احتشام در بستان جمعیت و بدفع آن فتنه بردازند و رایات جهانگشا از راه حومات عازم مراغه گشته

شرف اندوز زیارت آن مکان فیض بنیان شدند در آنجا عریضه بابا خان چاپشلو بنظر حجاب بارگاه سپهر اشتباه

رسید که بعد از عبور از دجله بلکشید در حوالی کهنه بغداد با انتظار اینکه شاید عسکر رومیه از قلعه عزم مقابله و مقاتله

نماید مکث کرده چون قلعه گیان از محاربه سابق که در آنمکان شده بود دستکش خود برداز خوف جان مهر بر

ربای دماغ شده بود لهذا از عنتران لشکر در سراچه آن بوم و بر از باب سکنه چه بسا اهالی حلقه بر در بر دهن کشیدن

جواب باز نمیدادند لهذا روز دیگر که ترک تیغ شد بر صح کمر حلقه زرنگار مهر انور در بر کرده بابا خان بجانب

مقصد روان گشته الی حله اماکن معتبره تمامی باج گذار را در انقیاد شدند و موکب جهانگشا از آنجا بزاری

عازم بغداد و در بیست و ششم ماه جمادی الاخری لشکر قدیم متوکل به فیروزی جنان گشته برادقات جاه و جلال

بجابلقه ستی ذوالشان موکب اقبال از ثری تا ثریا فرا حنا اطراف و جوانب آن سر منزل محل قرار و مقر استقرار

عساکر ظفر شعار شده احمد پاشا بعد از سه روز متعهد بر از راه اعتذار بدربار فلک مدار فرستاده اظهار

عجز و خجالت از دولت عثمانیه در باب استقرار حدود و سنور قدیم و رد ولایات [illegible] دعای کفالت

دارند از فرمان دولت کرده بعد از تکرار معاهده که چند روز در این عهد و ملتمس زبان نیاز معروض خدمت

خدیو عاجز نواز بسیار دید بکارم خسروانه پذیرای قبول این مسؤل و تمنای او در درگاه والا رای الوزرا قرین قبول گشته احمد پاشا وزیر بغداد
رقم شرح بخط شریف و قانون عثمانیه به پاشایان گنجه و شیروان و تفلیس و ایروان وغیره در باب تخلیه قلاع نوشته با معتمدان
خود بهمراهی ایلچیان این دولت روانه کرده اگر چه در باب بیرون آمدن از قلعه که سوابق قانون دولت عثمانیه بود بعذر
خواست ایلچیان بشکنهای لایق گذرانیده و رفتار این ظرف که در جنگ چندان از لشکر شاهی و در جانب عثمانیان از لشکر
ظفر اثر بدست رومیه افتاده بودند بصحوب محمد آقا افندی قاضی بغداد روانه ساخته لازم خدمت بتقدیم رسانیدند
از این طرف نیز تمامی رومیه و سرکردگان اوجاق و طبقات ... که در محاربه عثمان پاشای توپال در آن در بند
گرفتار کمند دلیران ظفر پیوند شده بودند تمامی مختلع در خرقه گشتند اگر چه در سفر اول منظور نظر اقدس آن بود که بعد از
فتح توفیق زیارت نجف اشرف و کربلای معلی دریابند آن سعادت میسر نگشته بود در این وقت که این امر فیصل یافت
بلا فاصله عازم زیارت امامین همامین کاظمین علیهما السلام و از آنجا از راه حله با دراک طواف مشهدین نجف اشرف
نجف اشرف و کربلای معلی فایز گشته عطف عنان عزیمت بپارگاه دولت قاهره فرمودند

در بیان توجه موکب همایون بجانب فارس بعزم دفع محمد بلوچ و شکست محمد خان و وقایع آن زمان

رایات جهانگشا روز پانزدهم
شهر رجب در عین اشتداد زمستان از ظاهر قلعه بغداد کوچیده توپخانه را از راه خرم آباد قیصار روانه اصفهان
ساخته چون ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر بتحریک ایلچیان باطل شد نیل و سیاه جبین و خط بطلان بر صفحه
دنیا و دین کشیده از جانب محمد قلعه شوشتر را ضبط کرده شیخ حویزه نیز باد ادهد استیلا و نفاق اندیشی این
استیلا گشته طایفه کعب و بنی تمیم حوالی دزفول را غارت و دهات اثر آرات کرده بودند و کار سردار حویزه معلوم منور
او کمی منجر شده لهذا از موضع باغواده لوای گیتی گشا اهتزاز یافته بعد از ورود دزفول بپات بنه و آغروق را
روانه دزفول و جمعی را بر سر شوشتر تعیین نموده خود با فوجی از دلیران از راه بیابان بجانب حویزه شتابان
گشته روز دیگر اطراف صبح وارد حویزه گشتند محمد حسین خان سردار که تا آن زمان کلاه جلادت شکسته
در میان قلعه بسته بود از استماع ترکتازی بیکرده به تنبیه آل کثیر فارس که در قلعه خود تحصن و در مقام مخالفت
تمکن داشتند مأمور ساخت که سه روز در آن مکان بنظم مهمات پرداخته بعد از آن عطف عنان بجانب
شوشتر فرموده و در عرض راه خبر رسید که اهالی شوشتر از وصول خبر توجه موکب همایون بیشتر در حیرت افتاده

جز اطاعت چاره ندیده پس ضدیو را حمیده از آن قلعه سپهر پیوند گشته روز دیگر به سلطان ... کلاه و خلعت
افق بلباس سرخ شفق جلوه آرا گردیده بر مسند فیروزه فام فلک استقرار گرفت فرمان قضا نقیل ابوالفتح خان و ...
سنه صادر گشته بعد از غارت شوشتر و قتل آن جزیره بسر حاکمی از رؤسای خراسان با نزول ایت تعیین و چون طایفه
بختیاری بتحریک ایلچیان باطل شد در آن گرماستانات بخودسری سر بر آورده بودند باباخان بیگلربیگی فیلی را با حکام اردلان
و همدان و کرمانشاهان و بیست و چهار هزار نفر ملازم و ایلچیان بسر تنبیه آن طایفه مأمور کرده از راه دو دشت کهلان
الملک کوه گیلویه بجهت متوجه شیراز گشته بنه و آغروق را که ... مقرر داشتند که منزل بمنزل متعاقب موکب منصور
روانه آنجا شوند و در یک منزلی بهبهان خبر رسید که طهماسب قلی ... از اصفهان و اسمعیل خان خزینه بیگلربیگی
کوه گیلویه که از نتو حکومت بنا کرده اند که سکه بکرم محق شده بدفع محمد بلوچ پردازند محمد نیز از شیراز با جمعیت خود بمدافعه ایشان
آمده لهذا تعجیل از بهبهان گذشته وارد خشت آباد و امر والا باحضار خوانین مزبوره و سپاه ایشان صادر شده
مأمورین نیز در محل مرسوم به ... و گنبدان ما برحی ظفرشان پیوسته و در آنجا معلوم شد که محمد آمده در در بند خوزستان
توقف و جمعی را مقدمة الجیش خویش ساخته پیش فرستاده قراولان این طرف با ایشان دو چار و با زبان بر و سنان
به عضوی از اعضای ایشان شرح در دحدایی را تکرار و جمعی ... نیز ... اسیر و خبر جنود مسعود را به
ملک شهر محمد خان رسانیدند محمد چون از توجه موکب اقدس خبر ندانسته ... دلیران نصرت قرین مانند کفران نعمت
ولینعمت خویش مبتدا افتاد النقیح بلارا طلیعه سپاه سر در انضمام کرده با استحکام در بند و عدت خود مغرور گشته اطراف
کوه را به تفنگچیان پیاده و جمعیت از حد زیاده فرو گرفت راه عبور بر لشکر منصور بست آنحضرت خدیو فریدون فر
ترتیب صف کاه بعزم دفع او اعلای لوای جهانگشا و با خنجر گذاران مریخ صولت و نیزه داران سماک سطوت
در محاذات رسیدند رایت سعادت آیات فرخشنده و بخت خواری چیان بهرام کین و تفنگچیان صلابت قرین را از
جانب تره و عقب کوه بیورش مأمور ساختند فرمان بران بهر جانب ضدیو جهان از هر طرف با برق کین
مانند آتش که ... اگر کند آهنگ صعود کرده هر چند که تفنگچیان محمد از فراز کوه ژاله آتشین از غمام تفنگ فرو
ریختند دلیران آن قطرات را باران بهاری و رشحات سحاب گوهرباری تصور کرده قدم ثبات ...
و پایمردی استقلال بر آن قلعه بلند که سر بر سپهر کشیده دست استیلا یافتند و یک ساعت کامل از طرفین نایره

شور و شین اشتغال داشت تا اینکه محمد بعزم نظارهٔ لشکر نصرت اثر ببالای کوه آمده همین که قبهٔ زمردنگار همایون سپهر نظر آن
افق حصار گشت دیدهٔ اقبال او که رو چراغ زنده کرده نور دیده داشت که آتش بخشش باد مرحمت عرش طرف شد این المفرکونان
شمشیر از زیر راه جهیر تیز انگیز داده دلاوران که مانند دشنه کمر او شسته بودند بحکم ولاخوجی از راه فیلان و جمعی از
تفنگ که ابتعاقبش برداخته تا ده فرسخی ابهت دلاوری افغان در بستن و کشتن و ربودن اسباب آن روسیاه
دست از دستهٔ تیغ و سنان باز نکشیدند و چون محمد از ابراهیم بدر رفته هنگام شام صرف نموده مقام کرده به هزار
نوبت نجات از تفنگچیان محمد که فرصت فرار یافته بودند در خرابه کوه از راه اضطرار جانب بگریز بیکر دند تمامی دستگیر دلاوران
داز کریوهٔ هستی بمطمورهٔ نیستی گشتند و جمعی اسباب و بایوق آن فتنه جو در لشکر بلاغش بمعرض کسب در آمد و از جانمکان طهما
جلایر سردار را با فوجی تعاقب او مأمور ساختند تا او از راه حیله وری با چند تن از اعوان خود را بکره کشیده شب همه جا
بر خلاف جاده از راه بلشت و ممنهٔ اسب تاز وارد شیراز شده زنان خود را که در شیراز گذاشته بود برداشته از راه
جهرم عازم لار گشت سردار نیز روز بعد وارد شیراز و چون محمد اسباب اثقال و اثقال خود را با جبه خانه و توپخانه
وارد در قلعهٔ شیراز گذاشته جمعی از افغان و بلوچ را بمحافظت آنجا گذاشته بود دستحفظان از باب استیمان برآمده قلعه را
تسلیم قاسم بیگ و احمد سلطان تراز حسین آورده و رخص ساخته بملازمت شرفدار کمر استقرار بسته سردار بیکر روز
با انتظار جمعیت سپاه ملک باز تعاقب او با تکیه بازان کرین توسن عزم را زین کرده روانه شد محمد بعد از ورود
بگرانهٔ لار یحیی خان بلوچ را برسم استمالت نزد اهالی آنجا فرستاده کوتوال قلعه یحیی را با رفقای او گرفته محبوس و محمد را
به پیغام تیر و تفنگ از اعانت مأیوس ساختند محمد ناچار بجانب گرمسیر شتافته مقارن آن سردار که تا خطهٔ لار
ضبط و نظام الیغار نکرده بود وارد شده گرفتار نمر او روانه در البدار ساخت و رایات نصرت طراز بعد از تسخیر
منزل اول عازم شیراز و در بیست و ششم شهر شعبان وارد شهر و از غرور ارجمی همایون که از راه بهزجد گذشته بود
در ششم ماه صیام بموکب اعلی پیوسته خبر فرار محمد بسمت گرمسیر و صرف ضدیو کرمسیر رسیده امر همایون نفاذ یافت
که طهماسب قلی خان عساکر نصرت شعار را در شاه و جهرم گذاشته خود بکنار یاری عازم درگاه جهان پناه شود و سردار نیز از جهرم
ماه صیام به اوامر علیه ارشاد یافته بسفر شاهنشاهی مأمور شد که باستعداد کامل و قبل از روی انتهاز فرصت به تنبیه محمد
و دفع شیخ احمد مذکور و باقی سرکشان و خراب کردن برات و قطع قلاع ایشان بپردازد و نیز در شیراز موقف از جانب سردار

حویزه بشعور را اینکه سرکشان و مشایخ و اعراب که در قلعه کوه کیلویه داشتند با فارس آل کثیر طالب امان و متعهد خدمت
گشته اند مقرر شد که مشایخ مزبوره را با اولاد و فارس کوچانیده از راه خرم آباد روانه استرآباد ساخته خود با عسکر
منصوره از راه لرستان وارد اصفهان شود و در آن اوان شاهزاده نصرالله میرزا را که بر وفق فرمان از خراسان مأمور
شده بود وارد شیراز و بتعقیب باطاکرون قنات اقدس سرافراز گشت **در ذکر وقایع پارس ئیل مطابق**
سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و شش هجری در چهار دهم شوال شهر در هنگامی که خطهٔ دلگشای شیراز
متوکب ظفر طراز بود خسرو فلک اورنگ آفتاب مهر منوچهر چهر بایوان حمل خرامیده بر تخت جم سپهر برآمده کوکبهٔ
سلطان بهار بهجوم جهانگیری بنهضت آمد طفل غنچه از شیمهٔ گلبن قدم بروضهٔ ظهور گذاشته در عهد گلستان ارغستان
دایهٔ ابر بهاری بشیر پرورشید در مهد چمن نرگس شهلا را از این مژده چشم روشنی گفت و فتنه شکال دی که رخنه در قلعهٔ
باغ برده بودند بحکم قهرمان قضا از بند سر قلع گشته و خاقان کینی نیسان قوای ربیع بعزم کشاد ارغستان لاله و شقایق
نگران سیلغز صبا و شمال را جولان داده قلعهٔ شماخی قله شمخه که آرا امکان جنود نطاول اشباط بهجوم جنود خرداد
سنخر لکنتیه کوه نشین بهمن بالا زدار غستان کوهستان برانداخته جشن نوروزی ترتیب یافته هر یک از ایران سپاه
دلیران لشکر بخلاع زرتاری بار آراسته بکردار شکوفه لباس و حفان زر بعنبر همه دست آفتاب انور شدند چون از
جانب احمد پاشای والی بغداد که بوعدهٔ چند ماه برای آوردن وثیقهٔ صلح از دولت عثمانیه استمهال کرده بود خبر
صحیح دائر بر اسنوری بی مع الوقت مسکید رانند لهذا قبض و بسط مهام خوزستان و بنادر فارس و کرمان را بطهماسب قلیخان
سردار موکول و اتمام مهم محمد بلوچ و شیخ احمد را باو محول و میرزا تقی شیرازی که تا آن زمان به استیفای فارس افزاری
داشت بنیابت آن ولایت سر بلندی داده و خاطر از انتظام امور آن سمت جمع کرده در چهار دهم ذیقعدة الحرام بعزم
استخلاص و انتزاع ممالکی که در تصرف رومیه و روسیه بود رایات نصرت طراز از خطهٔ شیراز بجانب اصفهان اهتزاز
یافت در منزل اسپاس مرحمال برد خواست چاپار از اصفهان وارد و خبر بهجت اثر ولادت نوباوهٔ بهارستان
دولت و جلال شاهرخ میرزا خلف ارجمند شاهزاده رضاقلی میرزا را رسانیده که روز یکشنبه یازدهم شهر شوال مطابق
هزار و صد و چهل و شش هجری بعد از انقضای سه ساعت و کسری از طلوع نیر مطلع گوهر درج سلطنت خانوادهٔ سلطان
بیگم صبیهٔ خاقان شهید شاه سلطان حسین بر درهٔ انتقال مضحمهٔ قدم بروضهٔ وجود گذاشته از ندبان تسنیم بهجت

شمیم این مژده روح پرور گلهای انجمن نشاط و شکوفهای شگفتگی در باغها و حدایق دلها شکفته گشت و مؤلف
این تاریخ در حین وصول این نوید دلپذیر در حضور اقدس حاضر بود به نظر مستقبل حال فرخنده مآل آن حضرت بهره‌مند
حدیقه اقبال را از قرآن مجید تفأل نموده این آیه آمد و کذلک مکنا لیوسف فی الارض و لنعلمه من تأویل الاحادیث
والله غالب علی امره و لکن اکثر الناس لا یعلمون حسب الفرمان اقدس بضبط آیه مبارکه مأمور شده و از منزل پور لر
کمال بهجت و سرور نهضت کرده و در بیست و پنجم ذی قعده اصفهان را مقر کوکبه جهان گشا ساخته و اهالی اصفهان
بگرمی هنگامه نشاط بر در صحن میدان نقش جهان و در راسته بازارات خطه ارم نشان از در دروازه طوقچی [illegible]
آیین بندی بساط گلدوزی کشیدند و اهل طرب در هر جا فوج فوج مشغول رامشگری و در دو شکل بازار
زهره و مشتری گردیدند و در آن اوان عبدالکریم افندی قاضی عسکر روم که در محاربه توپال عثمان پاشا سرعسکر
روم دستگیر و نعش پاشای مزبور مصحوب او ارسال شده بود از جانب وزیر اعظم دولت عثمانیه با نامه اخلاص انگیز
برسم سفارت بدرگاه جهان پناه آمده در اصفهان توقف داشت رخصت تقبیل بساط مقدس یافته چون مضمون
نامه وزیر مشعر برین بود که عبدالله پاشا کوپرلو اوغلی از دربار قیصری بسرداری مأمور و بصلح و جنگ مأذون و در
دیار بکر توقف دارد و متعهدی نیز از طرف نزد پاشای مزبور رفته اموریکه مقرون بمصلحت طرفین محقق بوده
باشد طی نماید هر چند که بر ضمیر الهام پذیر واضح و لایح بود که غرض اولیای دولت عثمانیه تأخیر و دفع الوقت که
شاید رای جهانگشا را ازین قصد منحرف ساخته بهانه اظهار درستی شکستهای کار خود را درست نماید چون
حضرت ظل اللهی بیجهت که ابواب این مطلب بمفتاح سازگاری مفتوح شده بدون تفحص تفرس نفکند تا مدعا
مکمل بیفتد و برای اتمام حجت احمد آقا را بهمراهی افندی مزبور را از راه بغداد نزد عبدالله پاشا روانه و پیغام دادند
که مقصود ما ولایات آنطرف آب ارس است که متصرف شده‌اند فیمابین ما را دعاهای و مهمان پذیر باشند که ما
درین اوقات شاهنشاه متعال بملاقات ایشان رسیده بنای کار را بر یکدیگر بریم و چون قبل ازین اعیان دولت روسیه
گیلانات را بالمرجحیت ... آنحضرت رها کرده و سپرده و در باب گنجه و دربند و باد کوبه تا استرداد قلعه ایروان
استمهال کرده بودند در اصفهان کسی معتبری از جانب پادشاه خورشید کلاه روس بسفارت مأمور و در
درگاه معلی مقرر شده بود که همه جا در موکب همایون باشد در بیان حرکت موکب همایون از اصفهان بعزم

تسخیر شیروان و وصول خبر گرفتاری شیخ احمد مدنی و محمد بلوچ و وقایع آن زمان بعد از انتظام امور اصفهان در هیجدهم
شهر محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و هشت هجری لوای عزیمت از راه همدان بجانب مقصد افراشته در عرض راه خبر
رسید که لطیفخان سردار بعد از رخصتی از درگاه جهان پناه تسخیر قلعه [illegible] و قلعه عرض که مساکن اعراب بنادر بود
بعد از انجام کار ایشان بمحاصره قلعه بانغ مشغول شده چون قلعه کنگ تعلق بشیخ احمد مدنی و مرجع الیه اعراب آن سرحد
داشته در جمعیت کاملی از اعراب بمقاتله و افغان در جزیره داشت محمد بلوچ که در آن اوان در قلعه [illegible] بود از
ورود سردار آگاه گشته بعزم استعانت شیخ احمد مدنی عازم کنگ شد و در کنج سحر آن با جمعیت خود که عند [illegible]
بیابانفت? نفر رسید رایت افراز فرار شد سردار ازین معنی خبر دار گشته جمعی را بمحاصره قلعه بانغ و گروهی از آن طایفه تعیین
با فوجی بر سر محمد ایلغار و جمعی از اعوان او را قتیل و گرفتار ساخته محمد با معدودی بسمت سواحل فرار کرد چون شیخ
احمد از بادی حال همیشه منشأ اختلال امور سواحل و بنادر و مفاسد کلیه از وی صادر شده بود سردار تسخیر قلعه او عازم
و در اندک روزی حواله بر قلعه شرف گشته شیخ احمد با تمامی اهل قلعه دستگیر و جمیع قلاع و مساکن آنجا که
در بنادر معبود بتصرف جنود مسعود در آمد سردار بفرمان والا قلعه جات را که آشیانه فساد بود ویران و اهل قلعه را از آنجا
از راه کرمان روانه خراسان و احمد مزبور را با چند نفر که از رؤسای اشرار بندر بار سپهر اقتدار فرستاده در
روز ورود در دوی مسعود شربت سیاست چشیده سر بگریبان کشیدند اما محمد بعد از فرار از حوالی کنگ که از
جاره? [illegible] بجانب سواحل شتافته از آنجا بسمت کشتی نشسته بجزیره قیس که مسکن اعراب هوله است
رفت شیخ ملاقه? و لد شیخ راشد هوله که کوچ او در بندر گنا? از دست غارت شده بود محمد را با رفقای او اسیر
کمند تدبیر و دست آویز نجات گرفتاران خود ساخته در آن ایام که دست بهانه‌ای؟ احسان و حصول مطلب
بهره‌مند گشته و بملاحظه سردار محمد را با وثوق زمان مقید در روانه اصفهان ساخت چون مکرر حضرت ظل الله
از تقصیرات او اغماض عین نموده بنظر عاطفت و منصب حکمت و ولایات ساخته بودند در اول مرتبه که از
اصفهان عزیمت بغداد داشتند او را بنیابت کوهکیلویه تعیین و روانه می ساختند در [illegible] بولک تامان او را بیگ یار
شمرده فرمودند که اگر این دفعه بصدد خیانت و نمک حرامی نسوی چشمهای تو نمک گیر این اوجاق خواهد شد
او نیز انگشت بر دیده نهاده مرخص شد در نوبت که این فساد فاحش از او بظهور رسید بعد از ورود باصفهان

باشاره همایون در هنگامی که این وعده و وعید بعمل آمده بود چشمهای آن تیره بخت ما عبرة للناظرین از حدقه بر آوردند
چون از حق احسان مولای خود چشم پوشیده بود جزای عین را بچشم خود معاینه دیده بفاصله سه روز بالکل
قدم براه عدم گذاشت و در سیزدهم ماه صفر موکب همایون از همدان حرکت و چون مقرر شده بود که عاشور خان
بابالو که در آن حاکم ارومی بود سه هزار نفر از افشار اورمی را کوچانیده بر جای قلعه که محل عبور موکب منصور است
حاضر نماید مشار الیه بروفق فرمان عمل کرده رایات جهانگشا از راه سنندج وارد [illegible] و خانوار او را بنوا
تدارک دیده روانه خراسان ساختند و از آنجا عازم مراغه و کوچ بر کوچ روانه مغان ساختند چون معتمدان احمد پاشا
والی بغداد که با فرامین قیصری که برای تخلیه ولایات گنجه و شیروان و ایروان رفته بودند بحکم غرور ایشان را جواب داده
در تبریز معطل بود در روز ورود موکب اقدس بمراغه عرق [illegible] خجالت شرفیاب تقبیل عتبه خاقانی سلطانی
رخصت انصراف یافتند و بیگتاش خان قرقلو سردار الوار را با جمعی از خوانین و حکام مامور به تبریز و حکام ار
[illegible] و دیگر را مامور [illegible] ساختند که هر یک با جمعیت خود در آن ناحیه توقف کرده منتظر تحقیق خبر صلح و جنگ
[illegible] با فر و فرهنگ باشند و چون جمعی از طوایش که در حدود استراباد در جاهای سخت و بیشه های
پر درخت مسکن داشتند از زاده تربیت بخت در ایام خاقان فیروزی بخت مخالفت گونه بظهور رسانیدند لهذا حکام
استراباد و اردبیل و گیلانات با جمعیت آن نواحی و فوجی از جزایرچیان [illegible] مقرر شد به بیشه ایشان معین گشته
آن گروه را که در مغولهای جنگل و کریوه های کوه کهف و خندق اختیار کرده بودند بر وجه بلیغ گوشمال دادند و
در روز نوزدهم شهر ربیع الاول خطه اردبیل مقر موکب جلیل گردید **در بیان تسخیر شیروان و شماخی و قتل و**
ذکر لگزیه داغستان و فرار سرخای خان بعد از ورود موکب جهانگشا به اردبیل تاتار و چاپار از جانب
عبدالله پاشا سرعسکر وارد و عریضه رسانید مشعر بر اینکه تا دو سال مطالبه ولایات را موقوف داشته بعد از دو سال
ایلچی معتبری بدربار عثمانیه فرستاده ولایات را طلب نماید تا اولیای آن دولت در برابر اقبال فرنگ [illegible]
نزاع و جنگ ولایات را بسپارند و از خارج بوضوح پیوست که فرستاده این طرف را تا رسیدن جواب حبس نظر
کرده و سایر پاشایان هم بنحوی که سابق ذکر یافت بفرامین قیصری اقبال نکرده فرستادگان احمد پاشا را راه
گفتگو نداده اند و به دستیاری حاکم داغستان سعی کنند که خرمن این گفتگوها در کنگره دماغ سرعسکر و پاشایان دیگر

حاکم

جا گرفته و قلاع سخت بنیان ایشان بهجوم جنود نصرت رخنه پذیر نه چون از جمله پاشایان مزبور که فرمان معزول گشته
[illegible] باسم ایشان موافق قانون عثمانیه اصدار یافته بود سرخای خان لگزی که در آن اوان از دولت عثمانیه والی
شیروان و داغستان را در حوزه اختیار داشت موسی خان طالش حاکم استارا بموجب حکم همایون فرمان [illegible]
یک نفر آدم برای سرخای بارسال و سرخای حامل فرمان را کشته جواب لاطایل که از دهان حوصله اش افزون بود
نوشته در آنجا درج کرده بود که ولایت شیروان را از [illegible] شمشیر [illegible] لگزیه مسخر کرده ام احمد بغدادی و غیر او را چه قدرت
که از این مقوله دم و داد دادی اظهار این مدعا قدم زند لهذا نخست تا دست آن جریده [illegible] فتح شیروان
کلید فتح ابواب قلاع دیگر داشته در بیست و پنجم ربیع الاول که ورود موکب همایون بکنار کر واقع گشته سرخای از آوازه
توجه آن دریای خونخوار و سطوات جهان آشوب آن بحر ذخار که رو بدیار شیروان گذاشته است جرأت [illegible]
جبال داغستان کشیده فرار نمود و در بیست و نهم ماه مزبور لوای جهانگشا پرتو وصول بر ساحت قلعه شماخی انداخته
محمد قلیخان سعدلو حاکم اردبیل با مالیت الملک سربلندی یافت چون بعرض رسید که بعضی از لگزیه داغستان در
محال موسوم بایلچی که در سه فرسخی شماخی واقع و در صعب مواضع است سلسله جمعیت را انعقاد داده در کمین فساد اند فوجی
از سپاه نصرت پناه را بتاخت ایشان تعیین نموده [illegible] زنده و اسیر بسیاری از ایشان بدست آمد تا پناه عفو
خطا پوش شهریاری باطلاق اسیران فرمان داده بیگلربیگی شیروان آنها را [illegible]
داخل حصار شده و چون بعد از گرفتاری محمد و شیخ احمد در انجام امر فارس امر مؤکد صادر شده بود که طهماسب قلیخان سردار
با بعضی از خوانین [illegible] وارد دربار سپهر اقتدار گردند مشار الیهم در شماخی شرف آستان بوسی دریافتند
در خلال این احوال خبر رسید که جمعی کثیر همراه سرخای خان در قبه جمعیت کرده رای فساد در باکرده [illegible]
کشورگیر [illegible] را با شاهزاده [illegible] در قلعه شماخی گذاشته چون قمق که در یازده فرسخی شماخی واقع و
انتهای داغستان است در آن اوان [illegible] مسکن سرخای و گریزگاه آن مغرور خود رای بود برای آنکه او را
بچاره [illegible] اضطراب انداز و تسخیر [illegible] آن مکان را وجهه همت ساخته روز شنبه نوزدهم ربیع الثانی با ترکتازی جلو
پانزده هزار نفر از بهادران رزم آزمای جریده و سپاهی آهنگ [illegible] کرده مقرر شد که طهماسب قلیخان سردار
روز بعد حرکت نموده با دوازده هزار نفر لشکر دشمن ستیز بعزم بنگاه سرخای متوجه قبه و بعد از انجام آن امر بسعادت

موکب والا از ان مجدداً گذشته از راه فارس و سیستان روانه هرات و بدستور سابق سردارای قندهار و سپهداری
آن سرزمین را مخصوص خویش دانند در رکاب نصرت قرین مآل داغستان خبر رسید که سرخای در دیوه که مابین قبه و شماخی
واقع است با سردار جنگ کرده شکست فاحش یافته روانه قموق است تفصیل این اجمال آنکه سرخای بعد از واقعه فرار
از شماخی جمعیت خود را از لکزیه و غیره منعقد ساخته و از قبه و دراکی نیز لکزیه جار و تله را جمع و از علی پاشای والی القلیم استمداد
نموده اسحق پاشا بنا بر مخالفت والی را دمای ارجستان از اعانت پهلوتهی کرده اما علی پاشا ولد خود را با مصطفی
پاشا و نوری پاشا دفتردار تاتار فراهم آمده سردار نیز بر وفق امر همایون در روز مقرر از شماخی حرکت کرده سرخای
پیش از وقت جمعی از تفنگچیان خود در منزل دیوه که از یکسمت بکوه و از یکسمت به بیشه اتصال دارد و بر سر راه جنود منصوره
تعین کرده پشت ایشان را بوجود فوج دیگر استظهار داده از نیطرف پیشتازان سپاه سردار جمعیت اول ایشان بر خود
چنان خجل بود از انبوهی دشمن خبر نداشته بتصور اینکه قراوت غلام سرخای است که بمقابله پیش آمده دلیران
با ایشان ستیز داده و تیر برداخته ایشان را مغلوب و منهزم ساخته بفوجی که در پشت آنکوه کمین قرار داده
بودند در آویخته لکزیه را الحال آنکه حضرت ظل اللهی که بان جوانب پس و پیش ایشان رسیده عنان شکیبائی
از دست داده روی بر تافتند از هزیمت آنگروه قلب لشکر سرخای و پیشدیان بهم بر آمده سلک قرار ایشان
از هم گسیخته جمعی کثیر از ایشان طعمه تیغ بیدریغ گشته رو بسمت گنجه و سرخای با معدودی بجانب غازی
قموق گریخته و تمامی اردو و اسباب ایشان نصیب دلیران ظفر نصیب گشته و از آنجا غازیان رفته قلعه جاهر را
که از اعاظم سرخای و دهکان بسیار آباد معمور بود بنهب و غارت کرده آتش زده توده خاکستر ساختند و چون
عنقریب بوصول اکبر جمعی را الی بسر راه فراریان فرستاده سرخای چون از عظمت موکب همایون بسمت قموق
مطلع بود بعد از شکستن بیم جان حافظ عثمان فرار نکرده موکب کیهان را تیز تک ساخته هنگامی شب از راه
بیابان که نیشته بود که دلیران هنگام صبح والا آنمکان گشته جمعی از لکزیه و تاتار بسیار از راه دشت طریق فرار را
گم کرده بسمت قموق افتاده و در شب فراز آن زاده در دراز با تو قدم و سپاهی حیران بودند که چاره بدر مقهور
گشته بسعید تر ز رای فنر حلقه کمند خصم افکن در آمد هنگامیکه سلطان بلند اختر بعد از جنگ سپهدار نزول
کرد موکب والا وارد آنمکان گشته بعد از گفتگو در تنگ با فوجی از دلاوران نبرد گذار و فراهم جیان خونخوار

تعاقب سرخای سمند کوه پیکر دریا نورد را با در رفتار و در عرض راه بسیاری از آنجماعت که افغان و خران طی مسافت
نکرده دند قرین هلاکت و اسارت گشته و تمامی اغنام و ایلخیان که در کوهستانات صعب بسر راه بود متصرف لشکریان گردید
القصه در عرض ده روز یازده منزل صعب المسالک در کوهستانات سخت را با نوکجانه طی کرده در اکثر منازل از کثرت
علاوه بر برش یا دکان از قلل جبال بجر تقبیل و تحریل نشده و برین نهج وارد قریه خرک بلمیز قموق گشته روز دیگر
با در فنار رزین ستام آغاز خرام کرده در عرض راه عریضه سرخای مشعر بر استدعای عفو تقصیر و صدور منشور امان و تنا
خبر و کت موکب نصرت نوامان رسید چون در دار الضرب طبع همایون نقد ردی زند و وقوف او قابل سکه
قبول نبود حکم والا صادر شد که در صورتیکه در پناه عفو و بخشش ما خواهی برد که جبین سای بنیان حضور اقدس شوی
والا راه این سیل پر آشوب را کجا بر دوش انگیزه حیل نشان است و بافسون و فسانه از دم این فوج از دره هات
اخی ستان نتوان رست اما سرخای با همکی و تمامی لکزیه داغستان تجدید جمعیت نموده در کنار رود خانه بلمیز قموق
سینه و دل را که بعر منحصر در آن بود شکسته مهیای جدال و دفاع شد و آن رود خانه ایست در میان دره بس عمیق
جاری که آینه موج روی آتش چهره نمای نشانه ماهیت و از تعمق قعر شکار رعناص اندیشه در شناهی بعد از زمانیکه
شعله آواز تفنگ زنبورک و تفنگ از طرفین هنگامه جنگ را گرم کرد عبد الغنی خان حاکم ابدالی با طایفه افغان مامور
بعبور گشتند بسعی بسیار راه یا رگذر از نرکان و دیره مر رسیده اگر ده چون نور از منظر بدر طرفه العینی از رود خانه گذشتند فار
و لکزیه را از نشاهده اینحال زمام فرار از کف در رفته روی بر تافتند دیگر با معدود متعاقب فوج آغاز عبور کرده تا رسیدن
لکزیه خود را بکوه رسانیده بودند هر چند که جمعی از ایشان خانه زین را خالی کرده رخت بدیار عدم کشیدند سرخای
که پیشتر رفته بود با معدودی کوچ و کلفت خود را بجزیره و سپاهی از قموق بر داشته بدیار آوارگی آواره شد و بسر
آن دربای لشکر بر شور شیر در خانه و سرای ساحت قموق موج زن و قصور و بیوت عالیه با اساس افلاک کشش و کنج کاو
خنجر سعی دلیران آنوادی هر را نهفته و سر بسته که در درون داشت آشکار کرد و خزینه و دفینه گنجینه سرخای و اهالی
آنکار را آنچه در ظاهر و باطن موجود بود در بسته بر طبق عرض گذاشته خاص فولاد خان ولد عادل گرای خان شمخال
که بزرگ داغستان بود در آن زمین شرف اندوز تقبیل عتبه سعادت قرین و بمنصب عالی شمخال خلعت فاخره
سر بلندی یافت و متعهد خدمت شد دستگی عفو تقصیر اهالی آنسرزمین کردید چون خود بنفس نفیس بار کاب و وصول در

شکنهای جبال و طرق مانع عبور و نزول بود و کار بر جای قابل آن نبود که حزم در اعتقال سازند بعد از یک هفته که اموال
آن وادی تا منه و جبال دشمنان بر اندند جمعی از لکزیه را که در قید اسار گرفتار بودند ذکوراً و اناثاً بتیغ انتقام کشیدند
در قسم عفو بر جریدهٔ آثام اهل قبق کشیده صرف زمام عزیمت کردند و بعد از آن ورود بمنزل آخچی باره داغستان
معلوم شد که لکزیه آنجا سر طغیان پیش آورده پل رودخانهٔ سمور را که معبر کوکبهٔ منصور است شکسته قلهٔ کوه را استحکام کرده اند
موکب والا در آن سمت رود فرود آمده بجمع کردن چوب و اسباب پل فرمان داده تا وقت غروب پل در کمال
استواری بر آن آب بسته افواج منصور را فوج فوج مامور بعبور فرمودند هنگامیکه مهر نقدین لوا از روی نیلی فلک گذشت
رایات جهانگشا نیز با سپاه انجم کوکبه عبور و در دامنه کوه نزول کرده روز دیگر هنگام صبح که آفتاب جهان آرا از شب
کوه افق تیغ بر کشید بعزم تسخیر شاق آن کوه صعود بر درجات آنکوه فلک شکوه و بر فراز کوه [illegible] قرار گرفت جمعی را
هم از دامنه کوه بموضعی که زنان و نسوان آن طایفه متحصن بودند روانه ساختند آن جماعت را پای تحمل از جا در رفت آغاز
گریز کردند و آنحضرت با جمعی از دلاوران بتعاقب فراریان پرداخته آن روز تا شام طی [illegible] آن وادی
هولناک کرده بسیاری از آن طایفه را از شعاب جبال بمغاک هلاک افکندند و جمعی کثیر اسیر گشته و تتمهٔ لکزیه اطفال
شیرخواره و بنجاه و شش ساله از فرط داشت در میان دره ها و آبها انداخته نیم جانی برای حرز معظم شمرده خود را
بقلهٔ قاف کمات کشیدند زمانی که خسرو شیر سوار خورشید زین قله بلند رخت بسر منزل غروب کشید خدیو کشور گیر
بعزم [illegible] از بارهٔ کوه فلک مظهر بزیر آمده منزل گزید چون بسبب کوهستانات آمدن اردوی همایون از آن راه
تعذر داشت امر والا بصدور پیوست که بنه و اغروق از راه شکی و شاه داغی والبرز روانه شود و روز دیگر آنحضرت
از راه جاجخور متوجه قبق گشته و آن راهی بود بغیر سنگ که سرخای در بعضی مواضع کمر کوه را از سنگ و خشت و ساروج
برآورده احداث راهی کرده بود که پیاده بیک یک در کمال وحشت و خطر از آن مسلک میتوانست گذشت از ارتفاع و جبال
در نشیب مسافت آن راه بهت که آنحضرت با ملازمان رکاب آن کوه را پیاده طی کرده بهدایت ناخن همت کره آن راه
کرده آن راه بعروج و خم گشوده در شانزدهم جمادی الاولی محل موسوم بتقوپچه نشیمن احمال قبه [illegible] قدم [illegible]
اردو ساختند و بعد از سه روز بقیهٔ لشکر فیروزی اثر از راه شاه داغی آمده باردوی بزرگ پیوسته و اغروق که در شماخی
بود بر وفق فرمان پیوستند و چون طهماسبقلی خان که سرداری قشون داشت بعد از شکست [illegible]

نجو مقرر از شماخی عازم هرات شده بر دغنی خان حاکم ابدالی [illegible] با فوجی از ابدالی روانه ساخته که در حوالی [illegible]
بطهماسب قلی خان ملحق شود و در منزل [illegible] از طهمورث میرزا ولد نظرعلی خان والی سابق کارتیل و علی میرزا برادر زاده
او رسید مشعر بر اینکه در حینی که سرخای بسبب جنگ قبه از پاشایان گنجه و تفلیس استمداد کرده بود اسحق پاشای والی تفلیس با جمعی
از عسکر عثمانی حرکت کرده بامداد سرخای می آمده است والی زاده های مزبور با فوجی از گرجیه جمعیت و در عرض راه کاخت
بر سر ایشان ریخته با پانصد نفر از رومیه قتیل و اسیر و سلک جمعیت رومیه بتفرقه بدل گشته پاشا از همت خود سازی بنا
قلعهٔ تفلیس فراری نماید والی زادگان از ابتدای [illegible] اشعاع انوار [illegible] والطاف بهره مند ساخته شد
بعد از هفت یوم از قبله بعزم تسخیر گنجه لوای عزیمت افراخته شد **در بیان توجه جناب نادری بجانب گنجه و محاصرهٔ قلعهٔ گنجه**
و وقایع آن زمان چون از انتظام امور شیروان و تنبیه لکزیهٔ داغستان فراغ حاصل شد در بیست و چهارم جمادی الاولی
اعلام ظفر فرجام بصوب قلعهٔ گنجه برچم کشورگشایی [illegible] حسب [illegible] ترتیب یافته [illegible]
با افواج ظفر قرین عبور و روز چهارشنبه بیست و ششم جمادی الاخری در سمت کلیسا کندی گنجه قباب بارگاه عز و جاه بذروهٔ
مهر و ماه افراشته شد محمد علی پاشا که در آن اوان از جانب دولت عثمانی بایالت گنجه منصوب و با فتح گرای سلطان تاتار
از رومیه و تاتاریه بمحافظت قلعه مامور بود شهر را خالی نموده بنا را بر تحصن و قلعه داری گذاشت خدیو اسکندر مقام گیتی
فلک سیر [illegible] را بجانب قلعه [illegible] سپاه در اطراف قلعه [illegible] روز دیگر از جانب
جنوب از میان میدان شهر که تا پای حصار تخمیناً صد و بیست ذرع فاصله بود طرح سیبه ریخته جزایرچیان خونخوار آتش [illegible]
دسته بدسته بر سر سیبه تعیین و از سه طرف دیگر نیز [illegible] هر فوج بسمتی و هر گروه بمکانی اختصاص یافت
جمعی از جزایرچیان قدر انداز منارهای مسجد خارج قلعه را که مشرف بقلعه و در زیر [illegible] حصن متین واقع بود حواله گاه
ساخته در سر منارها آغاز کمانداری نموده تخت توپچیان رومیه منارهای مزبور را هدف گلوله آتشبار و به آتش [illegible]
جهارت در عرض سه روز با سطح زمین هموار کردند پس توپچیان این طرف منارهای قلعه را که رومیه بر کوب سپاه ایران
ساخته بودند نشانهٔ توپهای صاعقه بار و در اندک روزی رایت سرافرازی آنها را نگونسار ساخته برات حیات
بالانشینان آن بزم جانبازی را حواله بقابض ارواح نموده و آن فوارهای آتشین را که در جویبار خونخواری سر بفلک
کشیده بود از جوشش صاعقه باری تسکین دادند بعد از آن حوالهای بلند سپهر بنود که نازل منزله نزول سماوی

بود در خارج شهر از چوبهای خرد ترتیب داده شبها بپای قلعه کشیده برکوب قلعگیان می‌نشستند اما همین که
آن قلعه‌های چوبین قامت استعلا علم میکرد از برج قلعه باسکس بلندی آنها را بصدمه توپ گران سنگ از پای
درآورده چنان هیأت عظیم الموته عظم رمیم میکردند پس منجنیقهای کوه افکن توان مرتب گشته از دهان خمپاره‌ها
منجنیق آیات و امطرنا علیهم حجارة من سجیل بر قلعگیان قرائت میشد و دمار بدبیران کوه کن میبرد حجر و کلوخه تیشه
از طرفین بکندن نقب داد فرهادوار دستی پیدا کردند سه دفعه از جانب سپهداران نقب بپای حصار رسیده آتش
زدند و بنیاد حصار و جمعی از مستحفظان بباد فنا رفت یک دفعه هفت نقب شعبهای مختلف بنا گذاشته شد نقابان رد به
بهانه نه یک نقب را برده باطل نمودند اما در شش نقب دیگر که سه هزار و پانصد من بار و حالکار رفته بود و غافل شدند
حوالی سحر که مستحفظان ثابت دستیار بر فراز این شکوه حصار با ذوق و شعل نور و ضیا برآرام کار بودند اول الحکم
دالای یک نقب را آتش داده از اطراف قلعه ولوله یورش در کاخ فیروزه گون فلک زلزله شورش در افکند قلعه گیان از
تصور اینکه همان یک نقب بود که نائره آتش تسکین پذیرفت از خوف یورش بر برج و حصار از دحام تمام و هجوم
عام نمیکنند و از آن قلعه استوار مقام استقرار مردان کار دیده گردید که شراره از آن آتش جانسوز نقبهای دیگر افتاده
در گرفته در نهاد اهل قلعه افتاده و از حشر حیات منقصد تن از حمارسان برج با کریم عمر ولد علی پاشای والی گنجه
احتراق یافت از انطرف دو نوبت دیگر دفعه نقب بپای سنگر در ده یک را سپهداران مطلع گشته باطل کردند نقب
دیگر عقده دل را گشاده از آتش درون خانمان سوز چهل تن از جوانان سپهدار را گردید و چند مرتبه نقبهای طرفین
بیکدیگر رسیده در همان تنگنای نقب یلکار با دو طپانچه و خنجر دست در گریبان شدند یک دفعه نیز هنگام عصر در وقتی که
مستحفظان سپه مشغول حراست بودند رد به با خمپاره‌های دستی نقبهای آتش‌فشان از قلعه بیرون دویده خمپاره‌ها
آتش داده بجانب سپهداران انداختند با تیر و تفنگ و سنگ و تیغ هجوم آورده اهل سپه را تا منتهای میدان
دوانیده از آنطرف سرداران کرد و دلیران جلادت بنیاد با تیغهای کشیده بر و تیره در آویختند جمعی را در خاک
و خون کشیده از اهل سپه دور کردند چون شهریار تاج بخش کشورگیر هر روز در برابر سپهها قدم رنجه کرده لطفها بهر یک
از کارگذاران و سرهمان نیران بر در خشیدند قلعه‌گیان رخنه را یافته در آنوقت نیز یکبار ناپره تیر و تفنگ را شعله‌ور
میساختند لکن از عزم جزم و اولوا العزم دستی از محاربه اشتغال آن جهانگیر بر نشود و خاطر بلند اختر عزم مصمم بسیاری را از جوانان

و این جانسپاری با آن آتش جان سوز در میگرفت و دو دفعه چنان اتفاق افتاد که در وقتی که سر در کردن فراز پیت
سپه روی توجه آورده بهمدستی اقبال پایدار رشته کار بدست کارگذاران هوشیار رسیدند گلوله توپ منجنیق را
بهانه نغز سر درخون آن شخص برد صورت لباس آنحضرت باشید که در همانی جامه کرد ماند و یک دفعه نیز در مسجد
بیرون قلعه که آنحضرت از سپه روزها بانجا آمده آسایش میکردند گلوله خمپاره از قلعه میان مسجد افتاده یکتن از
غلامان را از پای درآورده بهمین نهج مدتی نیران جنگ التهاب داشت و از هیچ طرف تقصیری در زد و خورد
نمیشد و اکثر از روسیه و اهل قلعه را با گلوله توپ و تفنگ و خمپاره اساس هستی از هم فرو ریخت از آنجمله فرج علی پاشا
حاکم کرمانشاه که در حصار بضرب گلوله توپ از پا درآمد و دیگر ولد علی پاشا بود که با آتش نقب سوخته جگر بود او را
کباب کرد و در اینطرف نیز علیخان بیک ترکچی باشی که در سر توپخانه سپه بود گلوله خمپاره قلعه گیان راه فنا پیش
گرفت و تا غره ماه رمضان اوقات شبانه روزی صرف بردن سپه گشته خندق قلعه را بجوالهای پر از خس و سنگهای
عظیم انباشته سپه را از خندق گذرانیده بپای شیر حاجی رسانیدند چون بسبب کثرت برف و باران توپهای
سپه از هم پاشیده توده خاک شد دست از بردن سپه برداشته رنگ تدبیر علیحده برآب بخشیده بر بستن
که ما بین سمت شرق و جنوب قلعه را که آب میگرفت سد سدیدی ترتیب داده آب بسته دیوار شیر حاجی با چهار
برج آنسمت انهدام یافته نصف قلعه را آب فرو گرفت و ابنیه و عمارات در روی آب حکم نمونه خانه حباب
شد اما محصورین باستظهار امداد عمر پاشا کربلا اوغلی که در آن اوان سر عسکری منصوب و از ارزروم آتش
روز بروز فرجی آمدنش بدیوار رسید وارد دست از دامن قلعه داری برنکشیدند در این چند ماه آنچه
لازمه کوشش و تمهید بود در باب تسخیر قلعه بعمل آمده از آنجا که کلید گشایش امور در دست کوتوال قضا و مفتاح
ابواب مقاصد در کف تقدیر ایزد تسخیر صورت پذیر نیافت چون یورش بهیچ وجه راه در رسم ضد
کشورگشا بود در خوجی از دلیران خون آشام و عسکر بهرام انتقام را سر کرده یکی چند نفر از خوانین کرام و روسای
انجم احتشام را باطراف قلعه مامور و آن حصار استوار را در کمال شدت محصور ساخته جمعی را بسرداری صفی خان
بغایری روانه تفلیس فرمودند که باتفاق ناوادان اگر چه مشغول محاصره تفلیس باشند چون تسخیر قلاع بزور
بر و سرپنجه اقبال بهر ذال حسن دارد که در سال بعد میسر گردد مجاری حالات این داستان دلپذیر انشاءالله تعالی

وحده العزیز در ضمن وقایع سال آینده نگاشته قلم صدق مقال خواهد شد انشاء الله تعالی منه ذکر **از تاریخ وقت اقبال ارتباط**
ایام محاصره گنجه چون اردوی همایون در تبریز رسیده واقع شده بود دسته سعیدی در برابر خیمه خسروانه کشیده
که بر بالا دنیال بسبک می آمد بحسب الاتفاقات در خیمه عموم محترم روزی در سر بساطش نشسته بودند عزم
دیوان سرای همایون کرده همین که از جا برخاسته راهی شدند به دستوری که در ایام محاصره هرات اتفاق افتاده
تا الغوز تیری از قلعه انداخته شد که گلوله آن در پهلوی مسند مبارک بر زمین آمد و چنان آفتی به نگهبانی حفظ الهی از
ذات بیمثال اقدس گذشت در حینی که رایات جاه و جلال در خارج قلعه توقف داشت جمعی از رؤسای گرجیه
جاردنله وار در دربار شوکت مدار گشته بمصاحبت روز تعهد کردند که جمعی ملازم برسم لباس و در رکاب آفتاب
اشراق حاضر سازند و چون در آن سر عدا اثری بظهور نرسید جمعی از خوانین و حکام نصرت شعار را که در حدود
آق داش مستعد و منتظر فرمان بودند به تنبیه آن طایفه تعیین کرده فوجی هم از عسکر فیروزی اثر بمعاضدت ایشان نامزد
و جمعی از جبه کاخت تیز گرد که علیمیرزا ولد امامقلی خان از آن سمت رود خانه گر باین امر مأمور گشته و مأمورین
بعد از انعقاد جمعیت متوجه مساکن آن جماعت گشته آن طایفه نیز از قلاع و مساکن رخت تحفظ بقله کوهی که همین قریه
دامان البرز ملکالبرز بر دره دامن و جعفش کشیده مانند کوه کمر بجنگ بسته دست بخیره سری گشودند و علی
الغفله با سواره و پیاده خود بلشکر فیروزی از هجوم آوردند از روی انجم حشم که آماجگاه گلوله تفنگ ایشان گشتند
تا خود را نشانه تیر ملامت کرده جمعی کثیری از ایشان بمعرض تلف در آمده روبر تافته و بشقاق خود کشتند
پس از ادکان یکصد و پنجاه تن از آن طایفه را که در دست داشتند از پای در آورده بکلبه و کوب بر رفته رود آن
ناحیه پرداخته و تمامی قرا و مساکن ایشان را آتش زده و اموال و اسباب ایشان را عرضه نهب و تاراج و اناث و ذکور
آن طایفه را که فرصت فرار نیافته بودند مورد قتل و اسیر ساختند و چون برسم استان رسیده و خیل برما کرده رهبر را
اسیر شمرده بر بیلاق قان بلکان رخت نزول کشیده راه آن نیز منحصر بیک ممر بود که آن را هم گرجیه بدرختهای
عظیم و چوبهای قوی مسدود نموده آب بسته بودند هر چند که از ریختن آینه صعب شده بود اما یورش ایلکان بنا
نهادند بالکلیه از آن معابر بان برگشته جمعی هم از رؤسای آن گرده که در روی کیران شکر لله زنده بسته به قید و حبس گرفتار
آمده در ایام کار ایشان حواله بوقت دیگر کرده و نیز بعرض رسید که جمعی از طوایف بختیاری که مأمور خراسان بودند از

عرض راه فرار و در کوهستانات بختیاری سرکشی و استکبار کرده اند از وقفه علی بابا خان چاپشلو بیگلربیگی ارستانی
قبایل به تنبیه آن طایفه خیره سر مأمور گشته در محل مرسوم به ... در قلعه کوهی که اسفای تجاوب بر دو پیاده از اطراف کوه یورش برده
و بعد از کشش و کوشش سپاه آن طایفه مغلوب و جمعی از ایشان در رودخانه ناحیه غرق و فوجی بیار زخم شمشیر صاعقه بار در آن
جرگه کشته تتمه اطفال و عیال دستگیر شدند و باشاره آنحضرت بدار السلطنه خلیل آباد کوچیده روانه خراسان و در
ولایت جام بهلوشین البلیت رفتار کردند و همچنین حکام کرمان و سیستان را با فوجی به تنبیه بلوچیه بلوچستان مأمور فرموده
بودند با تمامی طوایف حکام مزبور بعرض عتبه عالیه رسانیدند که بپایمردی بخت جیره دست خاقانی سرکشان بلوچ و بزرگ را
قرین خذلان و هوان و بعضی ابلوی تیغ کج براه راست عدم روان ساخته شدند و قلعه و بزرگ را متصرف کردند
در ذکر وقایع سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و هفت هجری مطابق تنگوزئیل چون وقت آن شد که دارالملک
لب تین و قلعه های شکوفه در ریاحین که در تصرف لشکر بیگانه دی بهجوم سپاه ابر آذری و قلعه‌گشای خورشید
بهاری گشوده گشته از درگاه قوه نامیه آب رفته بجویبار عروق اشجار باز آید و بنی الاصفر بهمن که غارتگر گلهای
احمر و ابیض گلشن است راه دیار ناکامی پیماید سلطان سیاره کان روز سه شنبه بیست و پنجم شوال سال هزار و صد و
چهل و هفت هجری علم از خطه حوت گشته بابت الاقبال لاله و گل را که کلید گشایش رشید نقل و تحویل او بود با هزار
رواج ربیعی بر روی باغ و بستان گشاده بعسکر نشاط که عرصه سیادت از که قرقه دین خال دیده سه ماه منزل در
قلعه قارص گلزار بمجالعت شخص قرار ابرق افراشته بود از خلاف خزبیکان برگ سبد ثمری نخورده فلاخ
اربعه ربع مسکون و چهار حد اقالیم سبعه مسخر دارد و لعل افسر گل خدیو نرد سریر سنبل گشته و شش بایعی یاغی
از شوکت تادره بهره برده مجلس خسروانه که گلزار بهار است استعاره آب ورنگ از آن گلشن رنگین و باغ ارم
نزهت از آن حدیقه خلد آیین بگرد داغستان لاله و شقایق داغ رشک از آن بر دل می‌جست و بر خال گل رخ
از خجلت صفای آن فضا با خس خار بیخار بید وا او سمن شبه از غیرت کبود گشته بر برانگند و در حیرت میبود که اکنون
با نوع خواسته در بوده‌شش نوشا و برای سپاه از انواع ملکون و خلاع زرنگار کرنا کران آراسته گشته
بهارستان دیگر در نظر آمد و بعد از انقضای جشن نوروزی زینت آرای گلزار هر رنگ و بوی حالت ابر بوند
رسیده در آن بر فرق دریخت استفتاح قلعه گیری و استرداد ولایت در بند و باد کوبه گردید تفنن انتقال آنکه

سابقاً سمت ذکر یافت که الکس ایلچی که از جانب پادشاه خورشید کلاه روس بسفارت مأمور و در صفاهان بهره‌یاب

تقبیل عتبه علیه گشته از طرف رکاب همایون بود چون بعد از تسخیر قلعه شماخی خیال انتزاع قلعه دربند وغیره

که در تصرف روسیه بود در ضمیر انور گذشته ایلچی مزبور از عزیمت اقدس آگاهی یافت در باب انجام آن امر شاه

استمهال کرده بدولت روسیه بیان حقیقت حال را عرض نموده پادشاه خورشید کلاه چون دانست که اهمال

و تعلل در امور دولتی و عاقبت کار را بهبودی نیست در باب تخلیه و تصرف دادن ولایات ادر اواخر سال حسب

درین روز نمیت انور عقد مصالحه فیمابین حالتین علیتین بتودیع پیوست از طرف قرین الشرف حضرت ظل الله

حکام بولایات معین و دربند و بادکوبه و سالیان را ضبط و مقرر گردید که امرای که در دست روسیه بانضمام جمیع

باز یافت و ولایات سرا با قلعه لوپای که راس الحد ممالک جانبین است تصرف کرده سرداران روسیه را

بدون مزاحمت روانه روس نمایند و مأمورین بنحو مقرر فرمان پذیر گشته ولایات را بحیطه ضبط در آوردند

و بعد از طی مرحله این مدعا چون اصل بنای شهر و قلعه شماخی در جای نامناسب اتفاق افتاده دست تسلط

لشکر بیگانه بر کوب حصار آن می توانست نهمت و لا تغیر آنمکان تعلق گرفته بوقوف و طلبی دیده وران

صاحب نظر در حصار رشتی محل موسوم بآق سو که مابین رود کر و شهر قدیم واقع و بحسب مکان امتیاز داشت

معین و مقرر گشته بفرمان خدیو زمان بانیان مهارت پیشه و مهندسان درست اندیشه با تمام آن بنای حرز

زجاج درست باز نموده در اندک روزی کنگره آن حصن متین را بمه و شش قلعه دارالملک عرض برین ساختند

سکنه و اهالی قلعه قدیم را کوچانیده در آنمکان رخت بنیان سکنی و آن قلعه را دارالملک حکام و بیگلربیگی

شیروان قرار دادند از اخبارات بهجت پیرا آنکه ابراهیم خان والی خوارزم حسین وکیل بیوت اباره هزار

نفر ترکمانیه بتاخت حدود خراسان فرستاده آن جماعت وارد گشته اوجی بکرلکای مانند و فوجی بسمت

آلاداغ و سملقان که مسکن اکراد مشارالیهاست رفته در حینی که آن طایفه مشغول کار تازی و سرگرم دست درازی بودند

حکام آن ناحیه با جمعیت کامل بسر وقت ایشان رسیده جمعی کثیر از آن فرقه شمشیر ساخته در ابتدا انجمعیت بنیاد ثبات

خدیوانه جنت مقام پیوستند **در بیان نهضت موکب نادری بجانب فارص بعزم تنبیه عبدالله پاشا سرعسکر و وقوع محاربه**

در خارج قلعه ایروان و مقتول شدن سرعسکر چون مقرر بود که عبدالله پاشا سرعسکر روم با افواج قضا هجوم آن مرز

دبوم از ایروان بقصد حصار آمده هر چند آوازه آمدن سیل گران حصاری در ساحت و لم میدان داماکوه با رجا از نهضت

موکب گران جانی بقصاربت پیکر فت بعد از نوروز سلطانی که ایام محاصره گنجه انفاد یافت سرعسکر از بیان حرکت کم

بر بنیاد نموده اولا فوجی را بتاخت نواحی فارص که شاید سلسله جنبان عرق حمیت سرعسکر شود از فارص متوجه گنجه

شود سرعسکر تجاهل پرداخته از معارضه اعراض کرد بسبب غیرت توجه بگنجه در خاطر والا تصمیم یافت جمعی از دلیران کمران

جهات و ذخیره گذاران را مع مراتب البرز کرد که چند نفر از خوانین به تسدید طرق و ضبط محاصره گنجه مأمور ساخته

فوجی را هم مقرر داشتند که رفته در آق داش نهضت کرده هرگاه لکزیه جار و تله داغستان که همیشه در کمین میدان

خالی اند انگیزه فسادی نمایند بیگلربیگی شیروان و حکام آن ناحیه به تنبیه ایشان بر دارند و گروهی را نیز برای حمایت

و محافظت سمت ایروان بجانب نخجوان تعیین فرموده بعد از اتفاق امور و انتظام کارهای نزدیک سی و دو روز در

جمعه سیزدهم ذی حجه الحرام طرف عصر از حوالی گنجه بعد خاطر رخش همایون در جوش و آن دریای بیکران در خروش

آمده در منزل آلاکری من محال شمس الدینلو بعرض رسید که تیمور پاشای تاج حاکم و والی شاهنواز تواز لشکر روم اقدس

داگراد و این رمانه تفلیس است خدیو جهان پرور برگذیده اخبر بهجت اثر با فوجی از دلاوران رزم آور بعزم ایشان بسکه

شاید بر راه با آن جنبره سر گیرند عازم تفلیس گشته اردوی همایون را مقرر داشتند که کوچ بر کوچ رفته نوری باز آفتاب

کنند و منتظر انصراف موکب اقدس باشند بعد از ورود در موکب جهانگشا به نه فرسخی تفلیس معلوم شد که تیمور پاشا

برای محصورین قلعه ذخیره آورده سپرده و کار را انجام داده مراجعت کرده است آنحضرت اراده کردند که از میان کوه

شهر بقابقوری از برای اهمه بر سر قلعه قارص حایل که در نواحی فارص واقع است محل توقف رومیه است مغلقاً

رفته آن طایفه را تنبیه فرمایند باوصف اینکه در آن زمان یکپارچه آسمان در درجات ثور گرم کار و بازی بود بیان

کوهسار و دره‌ها مجری مالامال برف بود که کوه از دشت و جاده از دره تشخیص نیافت آنحضرت بنیاد کار را در آن

کوهستان بکوبیدن برف مأمور نموده شبانه روز آنتیغ فیروز قلم فرسا گشته سپاه کینه خواه وادی که در آن

وادی هولناک کوه کوه برف روی هم متراکم بودند پامال که شاید راه در رسته عبور بیابت جز دشمن زار افتد سپاه شده هر چند

رخش مأمور نمودند راه ورق رست بیاد پا نه قوایم تیز کرد با آن دریای بیکران مانند جنت چنان غرق شد که لخته بار

از استخوان بندی هیچیک نشان نماند پس مراجعت کرده در قلعه لوری بارگاه همایون پیوستند و از آنجا بگرگان

بیر بغدوس را مصحوب یکی از گرفتاران رومیه نزد عسکر فرستاده از توجه موکب منصور بآن سمت آگاهی دادند و با وجود ده
هزار سوار عسکر نامدار و دلیران جوصله کم و دار عازم مقصد گشتند و در غرهٔ ماه محرم الحرام بکیوسی خرقارص انوار اجلال
انجم احتشام حسنند فرد سحرگاهان که زد چرخ کواکب ز زرین کوس کوس رحلت شب آواز نای رویین و کرنای غلغله
بر چرخ برین انداختند اعلام ظفر اثر و رایات نصرت پیکر بر تقعهٔ سماک و قبهٔ افلاک برافراختند بضابطه و آئینی که می بایست
در فرسنگی که می شایست در برابر قلعهٔ تریه صفوف کرده پرچم اعلام زرنگار کشادند چون عسکر پیش از وقت
باعلام خدیو جمهور از نهضت موکب ظفر واقف گشته حصار قلعه دار بیرا امان عافیت حسنند و باستحکام درون برج ول
شهر پرداخته در قلعه توقف و عسکر رومیه را که شمار آن فوج منجما نشکیصد و هشت هزار میرسید با تمیز پاشا ملی
مکاتیج حصار فرستاده بود که از روی عزم ثبات بدیوار آغاز رزم نمایند تا عطف نغمه جرید رزم سازان و شور
انگیزی جانبازان سعی و تلاش شد که شاید آن طایفه از حصار بند قلعه برده هم آورد دست منصور کردند سلیم بقبال
چون وسعت قلعهٔ قارص توقف آن عسکر پر شور و شر بر نمی تافت جمعی از ایشان برفراز تل رفیعی که مشرف
بقلعه بود نصب خیام قرار و اطراف آنرا بمنطریس و خندق استوار کرده بودند لابد توپخانه بجلو را بابرجهای بیرون
بحوالی قلعه کشیده تقلب معسکر بر و ذات ایشان بستند و بعد از آتش فشانی آن اژدرهای ثعبان دمان نوبت
کارزار بحد جسم و تیغهای آتش پیکر رسیده سواران و پیادگان باتیغ و سنان صاعقه بار بر آن طایفه حمله ور گشته
بضرب تهاجم لشکر فیروزی اثر آن طایفه روی بر تافته فوجی دیگر از همان خارج شهر قارص بجانب دولت
وارزروم شتافته تتمه خود را بقلعه کشیده ما بحفظ کوشیدند چون شب سیاه خیمه شکاف ظلمت را
از برای آسایش طناب در کشید خدیو فیروز و ز عطف عنان بجا نشید و می سپهر عنان کرده بسر روز
دیگر آنمکان را مشغول کرده باحتشام و نغمای نوامی قارص را پامال ستم سمند جنود ظفر فرجام ساخته کثرت
مشتاقانه بحضرت عسکر نوشته مصحوب یکی از گرفتاران رومیه فرستاده او را بمیدان جنگ دعوت
در زعم کرده جواب از دنیا و معلوم شد که بنای او بر تغافلست چون قلعه جات گنجه و تفلیس محصور سپاه
منصور و همت والا بمحاصرهٔ قلعهٔ ایروان مقصور بود عزم زمام توجه بجانب ایروان کردند و لیکن ایلغار عسکر
بعزم امداد یکی از قلعه جات نیز بود محصوره جلوه گر میدان ظهور شود کوچ بر کوچ جنبش اوج کلیسا را فراختن

بنواحی خیمه بارگاه سپهر نشین اوج مهر و ماه گشتند و بعد از چند روز بکیوسی ایروان نزول اجلال فرمودند
حسین پاشا والی ایروان بقلعه داری پرداخته و فوجی از دلیران رزم ساز بموجب حکم برور کردن قلاع قلعهٔ بایزید
معروض تاخت و تاز ساخته عثمان آقای والی قلعهٔ بایزید را دستگیر و سر وزند لشکر سپاه پایه تخت گردون اقتدار رسانیدند
عبدالله پاشای سر عسکر از کار سابق تجربه اندوخته بمفاد اذا جاء القدر عمی البصر از طرف موکب نصرت اثر نزد بضعف
حال دلیران و سر پنجه حادثه در سمت ایروان معمول داشته مجدداً جمعیت بشکستهٔ آن لشکر را درست کرده باکثرت
ازدحام تمام که موافق ثبت دفاتر رومیه و تحقیق محرر اوراق ذخیره چی که در محاربه بکسب آلیه متجاوز از صد هزار سواره و پنجاه هزار
پیاده ینکیچری بود عازم ایروان شد و بعد از عبور عسکر روم از آرپا چای این نوید دلپسند مژده بخش سمع معروض
خدمت خدیو ارجمند گشته برای سبکباری غازیان بنه و اغروق را در حوالی همایون را روانه کوچه دنگیز ساخته کرده
والاهمه عدد لشکر پانزده هزار رشید بقصد استقبال حرکت و سر عسکر هزار کربه و فوجی آمده و در محل موسوم بسایغ آدرد
در حوالی ایروان گشته چون دست از دامن حزم کشیده بلند شتافت تنبیه باکره انبوه در دامنه کوه فرود آمده
کوکبه والا در آن مرتبه که در دو فرسخی آنکوه در جنب قریه زخی کندی و اغارتکه و بین المعسکرین میدان مسطح بود در برابر
نزول اجلال نموده سر عسکر که طایر ترکش در هوای خیال معارضه آن آشیانه تعارض می پرید بخیال چنین نبادو بر دست
در قلهٔ قاف بلند پروازی قرار گرفته آنشب هر یک از شیر شکاران را صید قرالک دهر دلیر برای گرفتار کمند کوند
پوبابکه تصور بیکرد اما حضرت ظل آلهی که کوه پا بر جای بلند لشکر دریا دل بودند آمدن ایشان را دلیل آمد کار و از
عطایای حضرت آفریدگار دانسته با دل قوی و حوصلهٔ شکرف بعزم ثابت و همت ژرف شتافته نصف شب
بانتظام امور لشکر پرداخته منتظر صبح فیروزی بودند گشته در عالم خواب دیدند که جانوری عجیب که بلادرش نر
دلپلنگ شباهت دارد در میان خیمه رسیدی که مخصوص آنحضرت در منازل زده بشد در بآنحضرت کرد
خدیو شیر صولت نیز با وحمله ور گشته قصد هلاکی کردن او دراز فشنداتن جانور هم شروع سبلاش کرده او را محکم
کشیده مرز بر در آورد دندانها باسبهای جانور قایم بود آنحضرت سالو در آورده لشکریراله در رکاب حاضر بودند با
اشاره کردند تا هنوز از ایشان اعانتی بظهور نرسیده بود که آنحضرت بقوت بازوی کاشیر افکن او را از پای در آورده
بهنگام صبح سران و سرخیلان سپاه را احضار کرده اولا جام هوش ساغر گوش ایشان را از باده لسان تبلیغ این بیان

پرساخته که دشمن نیز رست می‌خورد و باده جمعیتش بر روز رفت که در پیش رو نشسته و در طرف دره قلعهٔ ایروان زنگی چای برسه
اکمودی در عزم و قصوری در رزم واقع شود دره کجاست از هر طرف بسته خواهد بود و بعد از آن خراب شبانه را میان
کرده دلیرانه برده خصم افکنی دلداری و بهشتی و ظفر امیدواری دادند مقارن آن روتیه از قلعهٔ ایروان بیرون آمده از
برار رحی همایون کنار زنگی چای را از در افتند که هرگاه کوکبه والا از بالای تپه بمقابله عسکر پردازند بیان
بعسکر نصرت اثر در آویزند و از رحی عسکر نیز از پیش رو آغاز کوچ نموده همین که کوکبه والا از حمام بر راه افتادند چند
بلند اقبال که با افواج خونخوار مکمل و آراسته و مهیای کین در کمین استاده بودند از فراز تپه مانند رعد بهاری غرش‌کنان
و چون سیل کوهساری جوشان آهنگ نشیب کرده رو بلشکر روتیه آوردند عسکر روم توپخانه خود را احاطه کرده
یک دسته را بجانب بسیار در نشسته و دسته دیگر را بر سر تپه که در عقب میدان واقع بود قرار داده خود در پناه تل استاده
از چار طرف ابر خروشنده جنگ یعنی توپ و تفنگ را صاعقه‌بار ساختند شهریار کشورگیر با فوجی از دلاوران بهرام
بهرام صولت بر سر توپخانه بالای تل که عسکر آن را پناه خود کرده بودند یورش برده جمعی را نیز بر سر توپخانه جانب
مأمور ساخته قول همایون را از قلب لشکر روتیه در حرکت آورده توپخانه‌های صلبور را برابر ایشان بستند بخت جوان
بهرام کین بیک کره صد یورش ظفر قرین هجوم آور گشته توپخانه‌های رومیل را تصرف کردند دلیران پایداری قلب
عسکر نیز از صدمات توپهای گران در هم شکسته روی بوادی انهزام آوردند و یکه‌تازان جلادت آیین
دنباله‌کنندگان ظفر قرین که در طرح و کمین و مهیای کین بودند باشارهٔ خدیو روی زمین از هر سو در پی تعاقب
سواران برده جمعی نیز به پیش روی پیادگان برآمده صیدهای بدام افتاده را جرگه‌وار احاطه کرده
دست بازیدند و کار بجایی رسید که یکنفر تفنگچی چریک ده نفر ینگیچری پیل تن را پیش انداخته می‌آوردند و سواران
لشکر تا کنار آب ارپه چای از عقب ایشان شتافته در آن روز پنجاه هزار نفر ینگیچری از آن گروه عرضهٔ تیغ هلاک و اسیر چنگ
فتراک شدند و علم ایالت پاشای سر عسکر را رستم نام قراچورلو غان گیر کرده زنده می‌آورد و جمعی از دهشت خود را به
عادت ... باشی ... در ... بطوره ... سرکش شکسته ... آمده
نیم جان گشت قراچورلو چون صید خود را نیم بسمل دید او را ذبح کرده سرش را بنظر انور رسانید چون طاس سر
در محافظت آن بزرگ نامداری کرده بود ... مصطفی پاشا ...

که

که بمصاهرت سلطان محمود خان پادشاه ذیجاه روم اختصاص داشت جلیل بیک ... ابتدا چه
چون زخم کاری خورده بود در عرض راه وفات یافته نعش او را بار رکاب ظفر قرین آوردند دوازده هزار نفر دیگر از ...
در بلوکان و دیران سنجق بهمین نهج سر بر سر نیزه را یکه ... شد و تمامی توپخانه و خزانه و احمال و اثقال و خیام و ...
و آلات و اسباب سر عسکر و لشکر پاشش فزون از حیطهٔ حساب بتصرف اصحاب در آمده این فتح روز یکشنبه بیست و ششم
شهر محرم الحرام اتفاق افتاد و تا تیمور پاشای ... در آغاز اشتعال نایرهٔ جنگ با اکراد وان بسبقت ... جبه بادوچی
از جانب اوچ کلیسا فوجی از راه کرنی وارشک راه فرار پیمودند دامنهٔ دامات آن محال در دره حوالی اشترک برای
بر ایشان گرفتار آمده از پیش رو بجو و سمنک و دلیران از پشت سر ... و تفنگ جهت ... ایشان را زم داده سه و چهار
هزار نفر از ایشان از بیم جان تاب ... دره پر امان افتاده مرده و مرکب ... عدم شتافته الحاصل برای ضبط و تقسیم
غنایم و اعطای جوایز و عطایا بادر آنکان فیروزی نشان در ... مکان ... بپوسم و بخشش عسکر ... رود
ملحق ساخته محبوب ... ذخیره‌چی ... مصطفی پاشا داماد را بقلعهٔ ایروان روان کردند و جمع گرفتار
روتیه را خرجی داده بدرقه همراه نموده روانهٔ اوطان خود ... چند نفر از ... روتیه را ...
این سرگذشت بجانب گنجه و تفلیس و ایروان روان ساخته بمعنای فتح و ظفر و همراه با تأیید ایزد داور کوکبه فیروزی
اثر بجانب ییلاق ایروان حرکت کرده به ... ظفر ... شوکت آسمان ... تپه ...
البرز شکوه ساختند و بابا خان چاپشلو بیگلربیگی استان ... را که بعد از مقدمهٔ فتح برحسب فرمان والا ...
مع پیوسته بود با شش هزار نفر از دلاوران رزم گستر بمحاصرهٔ قلعهٔ ایروان مأمور و ... در آن مکان
رضاقلی میرزا که با حرم محترم در ارض اقدس مأمور ... معاف شده بودند وارد ... تقبیل بساط اقدس فایز شد

در بیان قلعه‌جات گنجه و تفلیس و ایروان و وقایع آن اوان خیریت نشان

چون مشیت حضرت داور که ...
امر حصین جهان و قبض و بسط مهام قلعهٔ متین چهار ارکان در دست قدرت اوست بحصول امری تعلق گیرد
بدون سعی و طلب کلید دار الملک مطلب بدست می‌آید و درهای گشاده ... پیوسته ... از
هر باب ... بمصداق انیقال مقدمهٔ قلعهٔ ایروان بود و گنجه و تفلیس است که ... آمد ...
و درهٔ حرف و صورت ... آمده و در ... روتیه ... جلادت

سر در پای قلعه گذاشته دست از قلعه داری برنداشته در این وقت که خبر قضیهٔ عسکر بگنجه رسید اوده علی پاشا والی
مزبور زاده پاشا نامی را با چند نفر از رؤسای اوجاق بدرگاه کیوان رواق فرستاده طالب امان [illegible] از
حضرت ظل اللهی موقع قبول یافته عبدالباقی خان زنگنه را همراه ایشان با فرمان امان روان ساختند بعد از وصول
فرستادگان مزبور پاشای مشارالیه در هفدهم ماه صفر قلعه را تخلیه و بموجب اشارهٔ اقدس با توپخانه و جمیع اسرای ایرانی
تسلیم نموده با فتح گرای سلطان والی زاده تاتار کام دل از تقبیل عتبهٔ علیا دریافته و بعد از حصول این سربلندی
بجانب مقصد شتابند مقرر شد که پاشا و فتحگرای باتفاق عبدالغنی خان روانهٔ [illegible] شان و جمعی از غازیان
[illegible] ایشان [illegible] قلعه را از آن جا [illegible] ابتدای [illegible] گذرانیده معاودت نماید علی پاشا و فتحگرای سلطان
بعد از ادراک سعادت [illegible] پیشکشهای لایق گذرانیده بنوازشات خاص و خلعتهای [illegible] علی پاشا [illegible]
سرایان خود [illegible] قارص و فتحگرای سلطان تاتار که ولایتش دارالملک قدیم است از راه تفلیس طریق مقصد
پیموده بعد از تخلیه گنجه اسحق پاشا والی تفلیس بهمین نهج مورد عفو و امان گشته و در بیست و چهارم ربیع الاول قلعه را خالی
و کلید قلعه را با امرای ایرانی و گرجی و توپخانه و قورخانه بتصرف سرداران این طرف داده خود [illegible] قلعه عازم [illegible]
گردید اما حسین پاشا والی ایروان در سپردن قلعه ایروان چهل روز مهلت خواست چون این تعهد او بنا
محمول بعذر نیست لهذا تسخیر قلعه را بعهدهٔ مأمورین نموده در [illegible] ربیع الثانی از ییلاق [illegible] خان بجانب قارص
لوای کشورگشا را افراخته در [illegible] دهم شهر مزبور جانب غربی قارص که معبر ارزنة الروم است مخیم [illegible]
[illegible] گشته تیمور پاشا [illegible] حاکم وان که از معرکه [illegible] مراد تپه [illegible] سعی [illegible] کرده [illegible]
[illegible] در قارص [illegible] حاکم قارص و قلعه داران بقلعه داری [illegible] از جایای ارزنة الروم
تمامی ابنیه و قرا و مزارع آن مرز و بوم عرضهٔ غارت گشته چون بعد از قتل عسکر [illegible] اعیان دولت عثمانیه احمد
پاشا والی بغداد را که [illegible] بتقصیر [illegible] از ایالت بغداد معزول ساخته بودند مجدداً سرعسکری [illegible]
و در جنگ و صلح ماذون ساخته بودند او نیز در ارزنة الروم توقف داشته عریضه فرستاده متعهد انجام مصالحه
پاشایان [illegible] قارص و ارزنة الروم نیز عرایض [illegible] آمیز بدرگاه جهان پناه فرستاده متعهد گردیدند که کار ایروان را
صورت دهند [illegible] انکه [illegible] عثمانیان دیار کرده برامور [illegible] ایشان [illegible] چون

81

همت انصاف گزین آنحضرت که از [illegible] خطا [illegible] خان [illegible] با حضرت [illegible] وزیر داغستان روم [illegible]
دیار [illegible] عاجز وزیر داغستان آن مرز و بوم عرض و التماس [illegible] نقیب الاشراف و قاضی ارزنة الروم با
چند نفر از رؤسای اوجاق وارد قارص و باتفاق علما و معتبرین [illegible] تقبیل آستان سپهر نشان و با فرمان امان
ایروان گشتند حسین پاشا اگر چه رفتن ایشان را وقعی نگذاشته اما چون قلعه داری را [illegible]
چاره از جهت نجات خود ساخته شروع بتخلیه قلعه کرده در یازدهم جمادی الاولی آن حصن سپهر مانند را با توپخانه و
قورخانه و اسرا [illegible] بکارگزاران این دولت جاوید بنیان سپرده خود با اتباع و مستحفظان قلعه روانه دیار روم گردید
و حکم والا [illegible] نفاذ پیوست که بابا خان [illegible] داغستان [illegible] که در کنار [illegible] ایروان مأمور [illegible]
قلعه بوده [illegible] جمعی [illegible] داغستان [illegible]
خودسر [illegible] خان
[illegible] آن طرف و حاکم دربند [illegible] با جمعیت کامل [illegible] شتافته [illegible]
[illegible] شمخال و جمعی که [illegible] خدمت شده بودند [illegible] سربلندی یافتند
[illegible] شمخال آمده در دربند [illegible] شمخالات آمده و با اتباع
شمخال [illegible] با جمعی بعوض [illegible]
مصلحت ملک [illegible] طغیان [illegible] سلطان [illegible] والاانهدام یافته
بود بعد از آن چند دفعه به بستن آن [illegible] ظهیر الدوله ابراهیم خان که مأمور به بستن آن بند
گشته بود بند مزبور را بسته [illegible] مزارع و بساتین [illegible] از [illegible]
[illegible] در اصفهان شرف اندوز خدمت
[illegible] در رکاب همایون [illegible] که رایات نصرت آیات از ییلاق ایروان عازم قارص شد او را
جهت [illegible] داده [illegible] بسفارت [illegible] روانه [illegible]
روسیه [illegible] در بیان حرکت موکب همایون از قارص بجانب تفلیس و دربند و انتظام مهام گرجستان و تنبیه
اشرار داغستان بعد از استرداد قلعجات گنجه و تفلیس و ایروان و انتظام امور گرجستان پیشنهاد خاطر اقدس آن

کردید که در بیست و هم جمادی الاولی از قارص عطف عنان بجانب تفلیس و مقرر فرمودند که سرکردگان که در تفلیس بودند
باتفاق طهمورث میرزا و علی میرزا و سیصد نفر از تاملاوان و ازناوران کارتیل و کاخت برای بنای کار گرجستان
روانه دربار فلک بنیان شوند و مأمورین حسب الفرمان در عرض راه ادراک خاکبوس آستان عرش جاه نموده
چند طهمورث میرزا [illegible] اوله و رحق مملکت داری الیق بود اما چون علیمیرزا از فرقه گرجیه تشرف اسلام
مستعد و برادرش محمد میرزا در جنگ عثمان پاشای سرعسکر بقتل رسیده بود والیگری کارتیل علاوه حکومت
کاخت بعلیمیرزا عنایت و او را بخطاب خانی سرافراز و با جمعی روانه [illegible] شدند و مقرر فرمودند که طهمورث میرزا با
[illegible] از ملازمان رکاب بوده در ظل ظل الهی بسر برد و در حوالی تفلیس [illegible] طهمورث میرزا را مرخص
فرمودند که رفته کوچ خود را از کاخت بتفلیس آورد و طهمورث میرزا که توقع والیگری را باسم خود میداشت در
مقدمات اسحق پاشا خدمت کرده و صاحب شمشیر و تدبیر بود چون امنیه از قوه بفعل نیامده مأیوس گردیده بود ما بین
گرجیه [illegible] بدون آنکه وارد تفلیس شود [illegible] جمعی از تاملاوان نیز از همان منزل فرار و کوچ
خود را برداشته بسمت قراقلقان و [illegible] و چرکس که امکنه صعب المسالک است [illegible] بعد از ورود
نزول [illegible] سپاه نصرت پناه را فوج فوج ساخته هر فرقه را بسمتی برای منع و استمالت طوایف گرجیه
تعیین و در بیست و نهم ماه مزبور شعشعه چتر آفتاب قباب بر [illegible] بسمت تفلیس افکنده و از آنجا عزیمت جمعی که در مقام [illegible]
بودند [illegible] گشته [illegible] معرض مواخذه درآمدند و [illegible] خانوار [illegible] روانه خراسان گشتند
و بعد از ورود تفلیس [illegible] نصرت قرین گشته [illegible] بجانب [illegible] تشریف
انتقال آنکه در حینی که [illegible] پاشای سرعسکر از دولت عثمانیه سرعسکری منصوب و عازم حدود ایران گردیده [illegible]
ذیشان قیصری [illegible] یافته بود که خان قریم سلک جمعیت ما لا یحصی از فرقه تاتاریه منعقد ساخته از راه [illegible] در صدد
متوجه ایران شود [illegible] بعد از استماع این خبر علیقلی خان [illegible] شیروان را با حاکم [illegible] استرآباد و فوجی از
جنود مسعود [illegible] مأمور فرمودند که اگر اثری از خان قریم ظاهر شود در آن نواحی مشغول خود داری بوده
معارضه و جنگ [illegible] ترصد طلوع طلیعه تیر اقبال بی زوال و سطوع اشعه ماهچه نصرت اشتمال [illegible]
[illegible] مرزبوم [illegible] مملکت [illegible]

اما پادشاه اسکندر جاه روم بعد از آنکه مصالحه میکرد که ولایات ما خواهی نخواهی از تصرف آن دولت بیرون [illegible]
خواهش مملکت روم خواهد بود علی پاشا [illegible] که از خدمت اقدس مرخص گشته بدربار عثمانی رفته بود بوکالت آن دولت
علیه روانه ساحت که باطلاع احمد پاشای سرعسکر [illegible] بین الدولتین استوار [illegible] فرمان همایون
[illegible] اسلام کرای سلطان [illegible] خان مزبور که در دربار قیصری [illegible]
اعلام داشتند که چون حال در میان این دو دولت بنای صلح و دوستی [illegible] خود را بجانب ایران [illegible]
اسلام کرای سلطان را در عرض راه سرعسکر نیز معتمدی را [illegible] عریضه اخلاص آمیز روانه درگاه معلی [illegible]
کیفیت حال و مقدمه آمدن علی پاشا را از دربار قیصری بطلب صلح معروض [illegible] جلال ساحت اسلام کرای سلطان
[illegible] سرعسکر در تفلیس [illegible] سلطان مزبور برای ایصال فرمان اعلیحضرت شاه
اسکندر جاه روم از خدمت همایون [illegible] طلب شده چون صدور این جسارت از خان قریم [illegible]
مزاج اقدس شده بود مانع رفتن سلطان مزبور [illegible] فرمودند که [illegible] آتش فتنه را افروخته [illegible]
[illegible] در میانه ساخته بودند [illegible] برای کشتن خان قریم [illegible] قیصری در کار
و این حکم را چون تقویم پارینه اعتباری نه بس سلطان مزبور را روانه گنجه و عبد الباقی خان زنگنه را مأمور [illegible]
که در تفلیس توقف کرده علی پاشا را که برای مصالحه از دولت عثمانیه می آمد بگنجه برده منتظر فرمان مجدد باشند در آیات
جهانگشا روز [illegible] نوزدهم جمادی الاخری از تفلیس حرکت و در راه جاروتله عازم مقصد شدند که بعد از عبور از
[illegible] چون لکزیه جار و تله [illegible] بود و در [illegible] رایات همایون را در کنار آب [illegible] عازم تنبیه آنجماعت
شدند و ایشان پیش از وقت [illegible] خود را خالی کرده بر فراز کوه البرز که در رفعت و صعوبت مشهور عالم است
[illegible] نموده بودند باشاره والا تفنگچیان و جزایرچیان از اطراف کوه [illegible]
[illegible] چون آن فتح
[illegible] خلاف عادت [illegible] از زمین [illegible] آسمان دیدند [illegible]
گشته خود را [illegible] کشیدند و جمعی کثیر از ایشان قتیل و اسیر [illegible]
[illegible] از آنجا عازم [illegible] نصرت شعار گشته بعد از ورود [illegible] خبر رسید

که خان قریم که بکاوج دربند رسیده بود آوازه توجه موکب جلال را شنیده عنان عزیمت برتافته منزل را یکم کرده بجانب قریم
شتافته است بنا بر آن حکم والا نفاذ پیوست که اسلام گرای سلطان که در گنجه توقف داشت از جهان راه سعادت
و فرمان قیصری را برده با بنای آن دولت بسپارد چون خان مزبور بعد از ورود دمرالی دربند ایلدار نامی از استحمال
زادهای سابق را شمخال داغستان منصوب و ایالت شیروان را سرخای و حکومت دربند را با محمد خان اوسمی تفویض
و ده هزار روپانصد تومان ماتر کش و شمشیر دلکوک تا بهادر ده سرخای نیز ولد خود را با پانصد نفر سوار گزین همراهی
خان مزبور تعیین و بعضی از اشرار آن طایفه هم عرصه را خالی دیده با خان قریم دم از وفاق زده بودند هر چند که ابتدای
زمستان و کراهت داغستان را تماما برف فرو گرفته عبور از معابر آن بغایت متعذر بود اما حضرت ظل الهی که رایت
دولتبد جهان آرا مانند خورشید جهانتاب بدر نظر انور یکسان مینماید بعزم بلند و همت ارجمند بعید را نزدیک انگاشته
شده تنبیه آن طایفه کم فرصت را پیشنهاد خاطر اقدس ساخته از راه آلتی آقاج شماخی روانه و بعد از ورود بمنزل
دره گندی فرمان همایون نفاذ پیوسته و مقرر شد که سردار داغستان از دربند آمده در منزل دوه م اعمال طبرسران مکث
مشغول جمع غلات باشند و اغروق را در موکب شاهزاده رضا قلی میرزا از راه شابوران روانه و خود با فوجی از عساکر
نصرت اثر او را عازم تنبیه اشرار بد دق و خنالیق گشته شهرزا را از فوج منصوره را نیز بسمت ... پاره ولتی
پاره تعیین و جمعی را هم مامور ساختند که در سمت ... سر راه بر فراریان ببندند و بعد از آنکه لوازم قتل و نهب بعمل آمد
عطف عنان کرده در محال قبه باردوی همایون پیوستند در پنجم شهر رجب بسمت شمالی قلعه دربند مضرب خیام
سپهر مانند گشته چون بعرض اقدس رسید که ایلدار شمخال جدید و اوسمی و سرخای سلسله جمعیت را انتظام
داده اراده دارند که بسر خاص فولاد خان شمخال روند لهذا رایات جهانگشا از دربند شکر کرده
در مجالس که خانم ولد اوسمی در آنجا توقف داشت وارد گشته خانم نیز با لکزیه سر دره مجالس را فرو گرفته
آغاز ستیز و جمعی از ایشان قتیل و اسیر گشته تتمه راه گریز پیش گرفتند و تمامی آن محال با مال و اموال وافر و غلات و
ذخایر بتصرف لشکر فیروزی اثر در آمد و روز دیگر از آنجا حرکت و منزل بمنزل بهمین نهج قتل و نهب ... و اطراف
قرا و محال لکزیه رسیده تا وارد قلعه کیلان که متعلق بکاظم فولاد خان شمخال بود گردیدند لیکن سرخای
و اوسمی و ایلدار از وصول لشکر منصور آگاه گشته هر یک سر خویش را گرفته بسمتی فرار کردند خاص فولاد خان

با اتباع خود در کیدن برکاب همایون پیوسته و شرف جبهه سایی آستان معلی شان سرافراز گشته از آنجا اعلام ظفر و جنود
قاهره بعزم تنبیه سرخای بجانب قموق اهتزاز یافته در هفدهم ماه شعبان المعظم بده ... سه فرسنگی قموق وارد و سرخای نیز
جمعیت وافر فراهم آورده قلل جبال را سنگر کرده و دره را که معبر جیوش ... بود فرا گرفته باعتقاد خود سر راه بر آن خیل بلا
بسته بود به اهمال لکزیان را از چهار طرف مامور به یورش ساختند و آن دلیران افغان فراز کوه را از آن طایفه گرفته آتش
جنگ و ستیز و راه حدادت شور و رستخیز گرداند هنوز از افواج دیگر از دامنه کوه در کار صعود بودند که لکزیه تاب مقاومت
نیاورده فرار و دیگر باره از کمین متعاقب پرده خشم تیغ نیز بر ایشان جاری ساختند و در زمره بسیاری بدست
آمد چون باعث بارش تنگ وقت و ضیق معبر عبور عساکر نصرت اثر از آن تنگنای میسر نبود جواب جیان زحل نشان را
بعیادت قلل جبال مامور و همان مکان را محل نزول کوکبه منصور نمودند و در آن اثنا ایلدار از لکزیه داغستان و آوار
جمعیتی منعقد ساخته بسمت دیگر بمعاونت سرخای آمد چون از شکست سرخای خبر نداشت جواب جیان ...
لکزیه تقرر نموده در کمال اطمینان آمدن شد بعد از آنکه کاشف بعمل آمد خود را با جل دست و گریبان یافت
ناچار آغاز زد و خورد کرده باندک کوششی راه یاران خویش پیش گرفت و جمعی که بر پا یورش بودند گردن
بزیر تیغ نهاده یکبار ره بادیه عدم شتافتند روز دیگر لوای جهانگشا بجانب قموق شقه افراز گشت که مغاران آن
روسا و معتبرین قموق وارد دارالحرب همایون و طالب امان گشتند بعرض رسانیدند که سرخای کوچ خود را هم
پیش از این بجانب آوار فرستاده خود با اولاد بعد از مقدمه شکست بسمت آوار رو بکوس گریز دهانیدگان
خود را ارسال کرده و آرا داده عفو خدیو جهان بسیدانیم چون فرار سرخای بسبب خدیعت بود و اهل قموق را
نیز در ارسال پیش کش طور داماد ساخته بودند لهذا از گناه ایشان در گذشت بعزم تنبیه احمد خان اوسمی عطف
عنان بجانب قلعه قریش فرمودند و چون در وقت توجه موکب همایون بجانب قاضی قموق قاضی آق
قوشه والی آلی در سر راه ارز راستیمان در آمده و بعد از کشش کرکه منصور بمقام مخالفت بر آمده جمعی را بسعادت
سرخای فرستاده بود ابتدا مرده خیال نا بره غضب خاقانی گشته به تنبیه قاضی جماعت آق قوشه جمعی را مامور
و قاضی با جمعیت خود در صدد جدال بر آمده شکست فاحش یافته بسلوب و مقتول و تمامی اهل آق قوشه غارت زده
دستور شدند روز دیگر قاضی بعذر خواهی آن ایام ماضی شمشیر ندامت را آویزه گردن بنده کی ساخته وارد اردو

منع گشته و بالتماس او امرای آق قوشه را که در تصرف سپاه منصور بود رد فرمودند پس جلالی تملقه و ریش سفیدان رعایت
جلال گشته اوسی حیله در دختر خود را برسم کنیزی بشبستان دولت و چند نفر از معتبرین خود را بدربار گردون اقتدار
فرستاده دست در عفو و بخشایش و متعهد امتثال حکم و فرمایش کردند تقصیر او بعفو مقرون گشته بنابر اینکه اگر بیست
و قوز پاره هزار اسب بعنوان پیشکش و خانوار رعیای معتبر برسم گرو داده بودند و همچنین کدخدایان طبرسران هم خانوارها
و فرمایشها را بعضلات سپرده متعهد خدمت و انقیاد گشته بودند و امور داغستان بر وجه صورت انجام یافته بود
خاص فولاد خان شمخال و باقی کدخدایان و سران داغستان را که بر کمر الا پیوسته بودند مواجب شاهانه بهره
در جهت انصراف خسند و خانوار داغستان و طبرسران را مأمور بدرانیده ساخته زمام اشهب عزم را از راه
شیروان بجانب صحرای دلگشای مغان انعطاف دادند **در بیان ورود موکب مسعود بمغان و طرح بنای**
سلطنت در آن موضع مسرت نشان در هنگامی که بر بوستان نزهت نشان ایران باستیلای خزان حوادث رو پژمردگی
گذاشته از هر طرف سرکشی قوی شاخ مانند شجر از درخت و هجوم سبزۀ بیگانه ریاحین هر رنگ و بوی این گلستان را
در میان گرفت باغبان بی اندیشه در بوستان سرای غفلت بیشتر از پیش بنوای زغن و زاغ و صفیر کلاغ مشغول گشت
اگرچه خدیو گردن فراز را استیلای سلطنت صوری فروغی آمد بشهادت هر آن بود که بعد از استرداد
ولایات مغصوبه این باغ را آب باغبان ارزانی دارند و علف بیگانه را با قلع مغروس در دستۀ بصاحب ملک بسپارند
و در کلمات و اطوار مسکن ما و آن حضرت برادر نکساز نداشته بپادشاهی عالم منع پردازند و این امان
که بقوت سرپنجۀ تایید الهی و تدبیر دست بازوی سعی و غیرت این خدیو عالم آگاهی کلید فتح تمامی ممالک از
دست رفته بدست آمده در بعد در سعی اقبال همایون فال بر ابنای ایران از زیر بار گران این ننگ در آورده دست آن رشته
درنوع اخبار را سیر ایران و عزم بلند ارشد کشی کوتاه کردند برای گشایش آن امر خطیر چون حوصله
وسعت ممالک از بلاد و توابع موکب گردون سطوت را برای تاخت جولگاه مغان که عرصه دلپذیر و در وفور
آب و علف و وسعت صحرا و نزهت مکان بی نظیر بود مستقر اشیه مقرر کرده فرمان مطاع بجمیع ممالک محروسه عز صدور
یافت که حکام و نقبات و وزرا و علما و اشراف و اعیان هر ولایت در پانزدهم جمادی الاخر در صحرای مغان
در پایۀ سریر فلک مسیر نوروز حاضر شوند و بحکم همایون بنفاذ مقرون شد که در نزدیک مجمع دلگاه در مکان

طورا

که رود کر و ارس بهم می پیوندد دوازده هزار دست رواق و منظرهای نزهت پرور از چوب و نی برای خاصان و اردو
لشکر با انضمام حمامات دلگشا و مساجد روح افزا و رباطات با صفا و میدان و بازار وسیع الفضا ترتیب داده الفضا
عمارات عالی تر مشتمل بر حرم سرا و بیوتات که شایستۀ چنین خدیو گردون نشان بوده باشد برای نزول آن حضرت با
چوب و بستری بابن قبه پاسترون برافراختند و درین وقت که از انتظام امور داغستان و زیر گرفتن آن کوهستان
فراغت روی داده عطف عنان فرمودند بعد از ورود دجش قلعه با معدودی از خواص از راه جاوس
بیش قیاده منزل صعب المسالک را در یک روز طی کرده وارد قلعه اقوش شده از آنجا در شب نهم شهر ذی الحجه
ذی حجه بصحرای مغان را مقر رایات جهانگشا ساختند و علی پاشا که از دولت عثمانیه بطلب صلح آمده بهمراهی علی
خان در گنجه توقف داشت بمقارن آن وادی گشته شرف جبهه سایی آستان سپهر بنیان دریافت و مامورین
ولایات هم آغاز آمدن کرده هر روز فوج فوج سرافرازی از تقبیل آستان آسمان اوج برابر سماکی سودند و در میعاد
مقرر جمیع کل عظما و اعیان که عدت ایشان نصد هزار رسیده در درگاه سپهر اشتباه تعظیم القصار پذیرفت بس آن
طایفه را تماما بدرگاه جهان پناه احضار کرده فرمودند که شاه طهماسب و شاه عباس هر دو پادشاه و پادشاهزاده
ایشان در سریر و مهد بقا نمانده ایشان را با هر کس امرا و زند اختیار کردی دانند برای سلطنت برداشته
ما آنچه حق گزاری بود درین چند سال بجا آوردیم و ولایات ایشان را با امرای ایشان از دست افغان و روس و روم
خلاص کردیم بیت حالا مصلحت وقت در آن می بینیم که کشم رخت بمیخانه و خوش بنشینیم بعد از اطلاع این پیام
همگی آن جماعت دست بر دامان عجز زده عرض کردند بیت تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما و قدم پیر مغان
خواهد بود امروز پادشاهی حق آن حضرت است که با تیغ آتشبار خاک ایران را از وجود دشمنان باد بهار بر درخت و برق
تیغ صاعقه بار آتش در خرمن هستی انداخته هرگاه حضرتش دیده از ما خاک راه برگیرد ما دیده را خاک درگاه
ادب مینکریم بیت از آستان پیر مغان سر چرا کشیم دولت درین سرا و گشایش درین درست آن حضرت فرمودند
ما امرای تلاح و فخر و هوس سروری در سر نیست این نوع سخنان را امر وقوف دارند که بنا به رضای خاطر دار
زرند شیه باطن و ظاهر هست تا آنکه گریبان ... در کشاکش نتیجۀ گفتگو برد چون مبالغه از حد گذشت حضرت
ظل الهی فرمودند که از زمان رحلت حضرت خاتم النبیین ... خلیفه بعد از یکدیگر مستقل امر خلافت شده که

هند و روم و ترکستان همگی بخلافت ایشان قایلند و در ایران نیز سابقا همین مذهب رایج و متداول بوده خاقان گیتی
ستان شاه اسمعیل صفوی طاب الله ثراه در مبادی حال بنابر صلاح دولت خود آن مذهب را ترک
و مذهب تشیع را شایع و مسلوک ساخته بر علاوه آن سب و رفض را که فعل بیهوده و مایه فساد است در السنه و افواه
عوام و اوباش و اجامره جاری ساخته شرر شرارت بحقاق زدن و در بهم زدن برانگیخته و خاک ایران را بخون فتنه و فساد آغشته
دما دام که این فعل ناشایسته رواج داشته باشد این مفسده از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد هر گاه اهل اسلام سلطنت ما
را خواهان و آسایش خود را طالب باشند این سنت که مخالف رویه اسلاف کرام و عقیده اعاظم نواب همایون ما است
تارک کردند لیکن چون امام همام جعفر بن محمد باقر علیه السلام امام بحق ناطق است در فروعات بتقلید او و اجتهاد
آنحضرت باشند ایشان نیز متفق الآرا این حکم را بسمع رضا اصغا داشته کل صفوی این مذهب را الی الابد شعار
روزگار خود ساخته و دقیقه برای تاکید و استقرار این مطلب مرقوم و بمهر یک اتفاقی مختوم ساخته بخزانه عامره سپردند
آنحضرت نیز مسئول ایشان را بجهت قبول کلی آرزوی ایشان را بار و در زمره حصول ساخته فرمودند که چون پادشاه
والاجاه روم خادم حرمین شریفین با ما در مقام دوستی است و این عهد که از جانب شما بعمل آمده ما هم بحضرت پادشاه
روم ایلچی فرستاده بشرط قبول پنج مطلب مصالحه مینمائیم که رفع اختلاف صوری از میان امت حضرت سید الثقلین
و خیر الاولین والآخرین محمد گشته من بعد رسم مؤالفت فیما بین ایران و مردم روم مسلوک باشد مطلب اول چون
شما از عقاید سابقه نکول و طریق تقلید امام بحق ناطق جعفر الصادق را که از ائمه حق است اختیار و قبول کرده قضاة
و علما و افندیان کرام روم اذعان بصحت آن کرده او را خامس مذاهب شمارند مطلب دوم آنکه چون در کعبه
معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام با ائمه مذاهب اربعه تعلق دارد و این مذهب نیز در یک رکن با ایشان شریک بوده
بآیین جعفری نماز گذارند مطلب سیم آنکه هر ساله از طرف ایران امیر حاج تعیین شود که بطریق حجاج مصر و
شام در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را بکعبه معظمه رسانیده از دولت عثمانیه با امیر حاج ایران بطریق امرا
امیر حاج مصر و شام مسلوک شود مطلب چهارم آنکه اسرای هر دو مملکت نزد هر کس که بوده باشد مطلق العنان
بوده بیع و شری ایشان روا نبوده باشد مطلب پنجم آنکه وکیلی از دولتین در پایتخت یکدیگر بوده امور
مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل میداده باشند انتهی المطالب پس اهالی ایران در ابتدا این مراتب خاص

بر زمین عبودیت نقش جبین گلریزان ریاحین شکر گذاری کرده بدعای بقای دولت بیهمال بهره جستند در انجمن ناز
و محفل آرایی شرح جلوس خدیو عالم و نشر روایح وقایع آن اوان منور فتیله قلم خجسته شیم و مجمره گردان
دوات مشکین رقم ساخته پیاله بازنرخ پرده برگرفت که چون نغز خلوتیان باز در گرفت تا رغبتی که خاطرها جسته کرده بود
علی الصباح که الوستاد درگرفت رصدبندان دقیقه یاب و اختر شناسان بطلمیوس انتساب روز پنجشنبه بیست و
چهارم شهر شوال سال هزار و صد و چهل و هشت هجری مطابق توشقان ئیل که چهارده روز به نوروز فیروز مانده بود برای
جلوس همایون تعیین کردند کارکنان فراشان در صحن چمن مسند زمرد فام سبزه گسترده رنگین قبایان ریاحین
خوش بدوش در بزم گلشن صف آرا گردیدند و گردن فرازان اشجار از غنچه و گلها تاج و طومار بر سر گذاشته در لباس
سنجوته دار در حاشیه مجلس گلزار زانو بزانو نشسته بزرگان چنار دستهای نیاز بر کمر زده در پیشگاه جشن جهانیان
ارغش گشتند دلیا دلان سرو آزاد در کنار زمردی بر دست بسته که بر پا ایستاده اند کشیکان گلهای همیشه
بهار بر لب جویبار صف کشیدند و جارچیان بلند آواز عرعر و صنوبر نو بوز از بار خویش ... افتادگان
بید مجنون کلاله فرو و شلاله و قبای کوتاه و دامن شاخ بسر در آراسته ... یساولان ابر آذری غزدستی هوا صحن
چمن را تازه و تر ساختند و فراشان باد بهاری ساحت گلزار را به سیلاب روحی از خار و خس پرداختند
پس فراشان بافر و شان بارگاه انجم اوتاد مجره طناب بارآستن بزم فلک شکوه خورشید قباب برافراشتند
بازوی کارهای ارانسین برآورده اورنگ گوهر نگار شهریار جهان را در صدر انجمن همدوش فرقدان ساختند
سران سپاه و عظمای بارگاه و خدمت گذاران جان سپار و حجاب و خدمتکاران هشیار در بارگاه رفعت بارگاه
انجم وار بهاله بدر آن دایره گشتند در آن روز فیروز بعد از انقضای هشت ساعت و بیست دقیقه طالع شده بود
خدیو گردون وقار فرق فرقدان سا را بافسر که هر نگار آراسته بافر فریدونی و شکوه سلیمانی قدم بر اورنگ
بخت جهانبانی گذاشته زبان حال برین مقال مترنم ... ب ... افتاده گردید که در آن ... از آتش
از نو بکشید ... نقاره خانه و ... ساز کیاز از کوس و کره نای شادیانه بر خاست و فتنه های که از
آتش آسمان در ایران برخاسته بود فرونشسته بهمت تائید الهی بازوی قدرت گشاده و دست آشوب زمانه را برتافت
ب افسر سلطان ... از طرف چمن ... خوش ... بود

این نشست خسروی تا شنید هر کس الکنون بجای خویشتن زر دست شاه بر وجه دنانیر بنام نامی و القاب گرامی آن خسرو دادگر
زیب و زینت یافت و انوار آفتاب جهاندار شش بر در و دیوار شبستان معمورهٔ جهان تافت حضرت سعادت مآب هدایت
اکتساب میرزا قوام الدین محمد قزوینی الخیر فیما وقع را تاریخ جلوس یافت بعضی از نکته سنجان لا خیر فیما وقع خوانده و تاریخ
فدای سکه دار الضرب کرده بر روی دیگر آن السلطان نادر نقش کردند چون عزیز قلی بیک سلدوز حاکم خود
مراجعهٔ آن السلطان بلخ که از فتنه انگیزی آنجا بود در ابتدای حال بارض اقدس آمده از شمال آمده رخت استقلال لوای جهانگیر
دیده بود جمله اعلی علیمردان خان حاکم آنجا خود را فقید شده بود که در عالم الیت کوچ و ایل اورا روانهٔ ارض اقدس سازد
علیمردان خان از قبول این امر سر باز زده این معنی بر طبع همایون گران آمده بنا بر نصب العین ضمیر انور گشته در نیمهٔ
که آغاز بهارستان حرکت بردند و هنگام آرایش باغ و گلزار سلطنت رنگ شکست بر کشان فتاد و بهمین نظام
امور خراسان را البرینجه اقتدار رضاقلی میرزا تفویض و اختیار مهمات آن سرکار را بطهماسب خان جلایر که از
معتمدان دولت ابد بنیان بود عنایت فرمودند با فوجی از جنود ظفر نمود روانه و مقرر کردند که در ارض اقدس
تهیهٔ اسباب استعداد و تدارک احتشاد کرده از راه بادغیس و مارو چاق بعزم تنبیه علیمردان خان متوجه اند خود در گلستان
شوند و سپهسالار و اختیار کل ممالک آذربایجان را به ظهیر الدوله ابراهیم خان برادر والا گهر عنایت و مقرر داشتند
که تمامی بیگلربیگیان و حکام ولایات آذربایجان از حد قپلان کوه الی آراز و چاپیه و حدهای داغستان و اردهستان
تابع امر و نهی او باشند و ایالت هرات بعهدهٔ پیر محمد خان جابشلو مرحمت گشته میرزا محمد تقی شیرازی با نیابت
فارس و مهدی بیک خراسانی بنیابت زنبورکچی باشی ایالت شیروان و خطاب خانی و امیرالامرائی سرافرازی
یافتند و اسمعیل بیک قره باشی وارد موصل الطلب صلح آمده بود و مشمول عواطف خاقانی در حضرت اشرف ماندند و در نشسته
عبدالباقی خان زنگنه را که از امرای معتبر بود بسفارت تعیین و باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی و ملا علی اکبر ملاباشی
با نامهٔ همایون و یک زنجیر فیل و هدایای نفیسه روانهٔ دربار فلک اقتدار عثمانی و جلوس میمنت مأنوس همایون را
با صورت ماجری با علیحضرت پادشاه اسکندر جاه روم اعلام و اتمام امر مصالحه را بتعلیق شروط خمسهٔ مذکوره فرمودند
و ایلچی نیز برای تبلیغ این خبر بعطایای بزرگ با پادشاه خورشید کلاه روس فرستاده رضا قلی میرزا و ابراهیم خان را
مرخص و روانهٔ مقر حکومت ساخته سند و همگی حکام و نقبات و اشراف و اعیان ممالک محروسه که بشرف تقبیل

بیت
آنکه در زر ز [illegible] نقش زده
[illegible] ملک ناز سخن

سدهٔ والا دریافته بودند بخلاع و انعامات فایض گشته رخصت انصراف یافتند در بهار آرایی قلم خجسته رقم بانظار
انظار ریاحین وقایع بهجت قرین لوی ئیل مطابق هزار و صد و چهل و هشت هجری نقل که باره جهان
از لجب فیروزه طراوت یافت چون ایام نوروز بهار دولت از کام را منبساط افروز چون روز جلالهٔ خسرو کامران بر
نیر اعظم بتاریخ روز سه شنبه هفتم ماه ذیقعدة الحرام بعد از انقضای هفت ساعت و پنجاه دقیقه از نهانخانهٔ حوت به تحویلگاه حمل از نشیمن
برادر نک جهان آرا دست و گلهای ربیعی بتاج ترقی ناریه بساط بر خواسته سلطنه کوس نوروزی و غلغلهٔ فتح و فیروزی
بر فلک اثیر پیوست کلکم خسروانه بزم آراسته گشته و قائم سریر فلک سیر لشکر طلعت خدیو ثریا جناب سپهر بر بنیان
سوده شاه دید ملوک و اعاظم امرا و سران سپاه و مقربان درگاه و طبقات خلایق مانند گلهای بهاری که بر بالای
رنگارنگ و خلاع زرتاری آراسته چون غنچه جیب و دامان را از نثارهای سرخ و سفید آن انجمن پر زر ساختند و بعد از انقضای
مجلس که هنگام شکفتن گلهای اردی بهشت حالت والای دلارایش گلستان نزهت بنیان سلطنت علیا بود و تمهید تشفیع
کار و افتتاح سخن به تدبیر تسخیر قلعهٔ قندهار فرمود و فاتحه را که بلدیت در اشتهار داشتند اخبار و مکنون خاطر اقدس را
اظهار و کیفیت منازل و آب و آذوقهٔ معابر را استفسار و در و سال لشکر را مأمور به تهیه و تدارک آن سفر خیریت اثر فرمودند
و چند روز که از اشتغال جهانبانی فراغ روی داد بارگاه فلک اساس سلطانی را که نقش بدیع طرح میمنت قرین بود هر دو
خیمهٔ زرنگار گردون فلک نموده آسمان دیگر بر روی زمین افراختند چرخ اعظم را که حاوی این نیلگون قباب بود محو آن
خیمهٔ کیکاووس طناب ساختند و در صد بندان اختر شناس را از تعدد فلک اطلس در شبههٔ حیرت انداختند با وجود
اینکه شرب شراب مخالف مشرب آنجناب بود در آن چند روز در رسم تعظیم و آب گردش هر روزه در آن بزم سپهر
سلطنت بگردش اقداح راح ریحانی پرداختند **بیت** در سرای مغان رفته بود و آب زده نشسته پیر و صلای شیخ و شاب زده
زده سبوکشان همه در بندگیش بسته کمر ولی ز طرف کله چتر بر سحاب زده شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده
عذار مغبچگان راه آفتاب زده صفای مغان چو سرای مغان شاه خیر گشت و طبع جوانان چون در بر
میخانه نشاط انگیز در حرم ماه ذیحجهٔ آن سال فرخنده فال رایات نصرت اشتمال بعزم تسخیر قندهار از حرکات مغان
در اهتزاز آمده از راه کرم رود دهنه رود که بوفور آب و غله و علف اشتهار داشت روانه و فرمان همایون بنفاذ
نفاذ قرین شد که در قراجه ظهیر الدوله ابراهیم خان نیز سعادت اندوز خدمت گشته چون طایفهٔ بلبلس قرن

از جنه قپلیس و متعلق بخاک روم است مصدر حرکات ناشایست شده بودند فوجی از حکام کرام و سپاه انجم احتشام
تعیین کرده بجانب شاهزاده نصرالله میرزا و جناب ظهیرالدوله از راه ساوجبلاغ مکری بر سم سیاحت تنبیه آن جماعت مأمور
ساختند مأمورین در عرض دو شبانه روز جبل ورشنیج را طی کرده وارد مسکن آن جماعت گشته هزار رحانلو را آن جماعت را که
فرصت فرار نیافته بودند تا حدی قتل و نهب کرده بر احدی ابقا نکردند و بقیه ایشان در موضعی مشهور بتیرکش بر اعمال مکری که
کوه را صعاق نموده دست بتیرکش جلادت زده جهای مدافعه گشتند دلیران نصرت قرین از اطراف کوه یورش برده
سقاق ایشان را که مکانی بسیار صعب بود بتائید ربانی در لحال آسانه بحیطه تصرف درآورده هزار نفر نیز از ایشان با جا
نفر اسرا دو معبر عرصه شمشیر تیز کرده تتمه خود را بقلل جبال کشیده فرار کردند ابراهیم خان بابا کرد آذربایجان روانه
تبریز و شش هزار نفر و نصرالله میرزا با قشون رکاب بعازم موکب دارالسلطنه گشته در روز ورود دیگر که همایون بدار السلطنه قزوین
شرف قرین باردوی ظفر قرین پیوستند **ذکر اخبارات نصرت آیات** که در خلال این احوال معروض مسند سپهر تمثال شد
مقدمه فتح بحرین بود و تفصیل این مقال آنکه در حینی که محمد تقی خان بیگلربیگی فارس در جولگای مغان از درگاه سلیمان
معاودت جهت انصراف حاصل میکرد حضرت ظل اللهی در باب استخلاص و انتزاع بحرین که چند سال بود که در تصرف
شیخ جبار هوله بود بلفظ مبارک خود تأکیدات بلیغه فرمودند محمد تقی خان بعد از ورود بشیراز فوجی از قشون
فارس را بقلعه نادریه بعزم تسخیر بحرین پیش از خود فرستاده خود نیز در عقب حرکت درآمد چون قبل از ورود
بیگلربیگی شیخ جبار عازم کعبه معظمه گشته قلعه را بنایب خود سپرده بود نایب مزبور بعد از رجی دلالت متواتره
قلعه داری را از خود مسلوب یافته فرار و بیگلربیگی قلعه را متصرف کرده کلید آنرا بدرگاه معلی ارسال داشت در
ابتدای [illegible] فاخر عز اختصاص یافته ولایت بحرین نیز علاوه ولایات ضبطی و حکمرانی بیگلربیگی فارس شد
و در اثنای این احوال عریضه از جانب دلاور خان تایمنی شعر باظهار ندامت و عفو تقصیر خود را استدعا کرده بود
بپایه سریر معدلت مصیر رسید توضیح این مقال آنکه مشارالیه از قدیم الایام با ایل تایمنی در محال چخچران از اعمال زمین
داور مسکن داشته در ایام استیلای افاغنه بنا بر زیاده سری با جماعت افغان قزوینا در ده تا اینکه بعد از
ورود موکب والا بهرات بنحوی که سبق ذکر یافت در منزل ناگهان با جمعی معتبر بظفر نیز پیوسته [illegible]
دست فلان و عنوز رسا خود را زرگشت و بعد از تسخیر هرات که رؤسای [illegible] بنا بر رضا

مأمور بمحاصره قلعه هرات در باره او نیز چنین فرمان یافت او بنا بر ستیزه کاری که داشته طهماسب قلی خان سردار بر محمد
خان بیگلربیگی خدمتگذار او بعد از اعمل کرده چون دانسته که ساختن کفر نعمتی نیز زیاده بر این نمیخواهد تا بدستیاری اقبال ابد
پایدار او را گوشمال دهند پا بر لب نگذارد و او را جبرا بقلعه هرات ببرد تا بشش صد نفر از دلاور را
رفته محبوس کردند و ایلات دلاور که در راه به دشت قلان خبردار شده بعض استماع این خبر کوچ و بنه او را با ایل و اتباع او برداشته بسمت
غرجستان فرار کردند و در حینی که موکب والا مشغول محاصره بغداد بود دلاور را بدرگاه معلی آوردند
و ایل او را که از هزار خانوار بیشتر در دست بودند بخبوشان روانه ساختند بعد از ورود مشارالیه بموکب همایون
حضرت ظل اللهی بنا بر ملاحظه حق سابق خدمتی که در آمدن برکاب فیروزی مآب داشت او را مورد التفات و مشمول
نوازش فرموده تشریف خاص و اسب مکمل با زین و یراق طلا باو عنایت کرده رخصت مراجعت دادند و مشارالیه متعهد شد
که در ازای این موهبت بعد از ورود بهرات کس فرستاده کوچ و اولاد خود را آورده در هرات سکنی دهند
هر چند که از خط جبین او نقش تبدیلات درونش معلوم و خوانا ولیکن از برای اینکه بر ظاهر بینان عالم صورت که از
کنه معانی بیخبرند حالت آن تیره درون روشن نگشته وقوع غیر آن نوع سلوک را محل نقص مروت شمارند او را
روانه هرات ساخته سردار و بیگلربیگی را مقرر فرمودند که آنچه از مال و ایل و متعلقان متعلقه درآمده بود او رد کرده دلاور را
با تمامی ایل او که در هرات و خبوشان باشند مرخص سازند که روانه غرجستان گردند در آنجا دست از آتش جرأت
و سر از گریبان خودسری برآورده اولا با فوجی بر سر او به آمده نایب او را با شصت و هشتاد نفر از مستحفظان آنجا
بقتل رسانیده و در آن اوان سردار مأمور بفارس گشته بود حاکم هرات با فوجی از غازیان بتعاقب او پرداخته دلاور
از غرجستان بسمت کوهستان بلخ رفته حاکم هرات فجایع و عقار آن طایفه را بمعرض تضییع آورده مراجعت کرد دلاور خان
باز عود بملکان خود نموده مقارن آن سردار نیز از اتمام کار فارس فارغ شده بود از راه کرمان وارد هرات و جبرا
باده هزار نفر کرده روانه ساخت که با حاکم ساخر بمحافظت آنجا بپردازند دلاور با جمعی در سر ساخر رفته در کمین
فرصت نشسته آن ده هزار نفر لشکر کرده با حاکم آنجا به بالکانه از قلعه برآمده همین که دست ایشان از دامن قلعه کوتاه شد
دلاور از کمینگاه بیرون تاخته سر ده نفر را با جمعی از مستحفظان از تیغ گذرانیده و از آنجا بجانب غرجستان رفت
سردار نیز بتعاقب او پرداخته دلاور پای ثبات نداشته بسمت بلوچ و هزاره گریخت سردار چون در تعاقب

او سودی ندید برگشته حشامات ارجستان را که همیشه بگردن‌کشی عادت و سر عصیان می‌افراختند گوشمال بلیغ داده از
آنجا بجانب میمنه و چیچکتو من توابع بلخ رفته آن محال را غارت و هزار نفر اسرای آنجا را کوچانیده روانه هرات شد چون
بعد از آنکه دلاور بطرف بلخ و هزاره رفت جمعی از افاغنه قندهار باعانت او آمده او را در محل موسوم بقراچکل که در
هشت فرسخی زمین داور واقع است سنگی زاده با حسین غلجای بطریق موافقت همراه و حسین تزویج دختر او را متعهد
خود ساخته دلاور نیز بطریق مبادله قبول این معامله کرده حسین از این جهت آشفته جمعی را بتعاقب او تعیین نموده
او چون در خود تاب توقف ندید باز فرار کرده بگرجستان آمده و از آنجا شاهزاده رضاقلی میرزا را شفیع گناهان خود
ساخته عریضه اعتذارآمیز بدرگاه معلی فرستاده بنابر آنکه رایات جهانگشا عازم قندهار بود کار او حواله بوقت
دیگر گشته جواب از موقف اعلی عز اصدار نیافت **در بیان توجه موکب جهانگشای نادری بجانب کوهستان بختیاری**
برحمایت توفیقات یزدانی سابقاً کیفیت احوال طایفه بختیاری نگاشته کلک وقایع نگار شد که بعد از
تنبیهات مکرر محال جانکی و لنگ که مسکن آن جماعت مقرر گردیده مجدداً جمعی از جسته و گریخته‌های آن طایفه که در زوایای جبال
و مکان مجهول متواری بودند جمعیتی منعقد ساخته از ملازمان رکاب ایشان جمعی بر سر ایام با ایشان پیوسته علیمراد
نام ممیوندی قاید راه روسیاهی و پیشوای آن سلک طریق گمراهی ایشان گردیده تخت نازد و باز بتعاقب جمعی تیره ایام
گشته در محال ازران آن جماعت مغلوب شدند ثانیاً بابا خان چاپشلو با جمعی از خوانین و حکام بدفع
ایشان نامزد گشته با ایشان محاربه و غالب آمده علیمراد با معدودی سالک طریق فرار گردید بعد از آنکه
بابا خان حسب الامر مطاع مامور دربار سپهر اقتدار شد علیمراد باز فرصت جسته بسلک جمعیتی ترتیب داده
در سمت کوهستان دست بدزدی و فساد برگشاد و بعد از آن سلطان علی بیک ایوردی و کیخسرو بیک تیر باران
با فوجی باتفاق حاکم شوشتر و کوه گیلویه با بیرق اقدس عازم گوشمال ایشان گشته در پای کوه شهرسالم نزول
و چون لشکر فتح و ظفر رسید که علیمراد قلعه کوه را که سپهر بر زدست آق خویش ساخته و در آنجا بکشتن پرداخته و شوق
شوشتر و کوه گیلویه که در پای کوه توقف سلطان علی بیک و کیخسرو بیک سپاهی بدباک آهنگ فرار کرده بعد از
آنکه آن سنگلاخ صعب المقدم سعی نموده بیشتر را کوه رسیدند آن طایفه جمعی از قلعه و جمعی از کمرکوه ایستاده در میان
گرفته با بند احشام کلوخ و غلطانیدن سنگ مشغول گشته بر حسب کرده را با جمعی از غازیان مقتول ساختند

و بقیه سپاه که در پای کوه سالم مانده بودند روانه ولایات خود شدند چون در آن اوان موکب جهانگشا مشغول
تسخیر ایروان بود دفع ایشان را بدفع الوقت انداخته در وقتی که رکاب همایون از قزوین حرکت کرده وارد محل
چاپلق و بربرود گردید علیمراد سراسیمه روی براه نامرادی گذاشته با جمعیت خود که عددشان بچهار و پنج هزار نفر بود
آنگاه بهل رسید در محل موسوم بمرکب و صعب المسلکه کوهستان بختیاری اتفاق کرده تحصن گزیدند دست
و اولا عازم تنبیه آن گردنکشان بادیه ضلالت گشته فوجی از غازیان رکاب را بفتون و در لان همدان
از جانب ولایات که متصل بکوهستان فیلیات و جمعی از جزایرچیان کوه نورد را از راه شوشتر از طرف دشت
ارکان دو فرقه عظیم از افواج قاهره را از طرف مارون و گروه انبوهی عسکر کوه گیلویه بازسمت کوه گیلویه و جمعی
از راه اصفهان بجانب هزار جریب بختیاری مامور و مقرر داشتند که هر فوجی از سمتی خود در زوایای جبال و معمولهای
کوه را بپای سعی در نوشته جسته و گریخته‌ها را که بر زبر آب در میان سنگ باشند در آیند و داغ ورق را
باتفاق شاهزاده نصرالله میرزا در منزل چوباس بربرود گذاشته خود بسعادت و ظفر در هشتم ربیع الثانی سنه هزار و صد
و چهل و نه هجری از منزل مزبور عازم کوهستان گشته و همان روز بجایی که جمعی از آن طایفه سنگرها ساخته پای
قرار استوار کرده بودند وارد گشته جمعی از آن کاردیده افاغنه را بدفع ایشان فرستادند و آن طایفه بثبات مکان
مغرور گشته بمدافعه پیش آمده مغلوب و مقهور شدند و شنیده آن منزل و موضع سنگر گرک قلعه دلفان
ایشان شتافته از آن جمعیت خود را گرفته از آب کرک که بدبرفول جریان دارد عبور کرده پل را شکستند
و چون جمعی از لشکر منصور مامور بودند که از راه هزار جریب از آن طرف رودخانه آمده بضبط پل بپردازند مامورین
اگرچه در آن وقت که جزو آن طایفه از آب گذشته بود بسر وقت ایشان رسیدند لکن باز بجادله پرداخته بقصد
نفر از آن گروه را بمعرض قتل و اسر در آوردند روز دیگر کوکبه مسعود وارد سر پل گشته فرمان پذیران باشاره
آنحضرت بساختن پل پرداخته مرکب اقدس عبور و فراز کوه غار پناه شتر حضور منصور گردید از آنجا عساکر فیروزی
قرین را متشعب ساخته دسته دسته بجستجوی احوال آن طایفه بقلل جبال آسمان تمثال تعیین فرمودند و مامورین
جمعی از ایشان را در گوشه و کنار گرفته بخاک هلاک افگندند و قدر سه هزار خانوار بقید اسار گرفتار گردیدند
و از آنمکان بمحل موسوم به دلو دره منزه گشتند فوجی را بکوه‌ها گذاشته از آنجا بگذرگاه تلاب روان توجه

آورده‌اند و در آن مکان فوجی را با فنون الوار بجبال سمت زندیه دمیدند تا حدود الستان مأمور فرموده سالم و غانم
صرف عنان بجانب کوه سالم فرمودند و به منزل ورود محل کردیبه کردیدند و با انتظام ضابطه مأمورین آنجا دد
بر درخت سخت نوار را مطلع ماهچه رایت خورشید لوای ساختند از آنجا به دو منزل ورود دلار کردیدند از مؤیدات اقبال
و حسن اتفاق آنکه علیرا در سمت کوه کورکش که بالکای الستان قبلا پیوسته است در مغوله کوه پنهان گشته چند
تن از رفقای او بطلب آب هر سو قطره زن و عرق ریز شتاب بودند که بپاه آنکه گذار و جمعی از غازیان که
تشنه کام در جستجوی او بودند دچار گشته او را با کوچ و عیال جمعی دیگر که با او بودند گرفته بخدمت اقدس آوردند
پس فرمان قهر بقطع دست و پا و کندن چشم و صادر گشته در روز در صحرای [illegible] بید دست و پا دست و پا
بزد تا جان بقابض ارواح سپرد و قلیلی از ایشان که در زوایای کوه از این خطا کاری بر سنگ میزدند التماس
داشتند عای رؤسای بختیاری که در رکاب همایون متقلد قلاده جان سپاری بودند مورد عفو خدیو دادار گشتند
و بختیو سایر طوایف در سلک ملازمان منتظم گشتند یکماه کوهستان آسمان پیوند بختیاری مسیر شهسوار خورشید خرام
خدیو کامران مسیر کردیده از آنجا وارد دزشبیه رود بار روی سعد پیوستند و از آنجا رایات نصرت آیات بجانب
اصفهان نهضت فرموده در نهم جمادی الاخر خاک اصفهان را تاثیر قدوم اقدس سرمه دیده مهر و ماه کردید

در بیان تعیین افواج قاهره بصوب بلوچستان و نهضت موکب فیروزی شعار بجانب قندهار

چون مدتی
بود که تنبیه و تدمیر سرکشان بلوچستان مطمح نظر انور میبود پیر محمد خان بیگلربیگی سابق هرات و اصلمش خان بیگلربیگی
سابق تفلیس را بسرداری بلوچستان تعیین و با توپخانه و استعداد کامل روانه ساختند و در هفدهم ماه رجب از اصفهان
حرکت کرده از راه ابرقوه و کرمان و بیابان کرکرک لای کوهستان بجانب قندهار را خستند در حوالی [illegible]
مراد سلطان استاجلو حاکم باب الابواب دربند را بسبب آنکه قتل محمد خان بیگلربیگی حاکم شیروان متهم
بود با [illegible] آورده بودند که در ایذاء اهل بیابان رسید توضیح این مقال آنکه در حینی که موکب همایون از
کوهستان بختیاری منصرف و وارد دزشبیه کردید بعرض رسید که محمد خان برای انتظام بعضی امور به دربند رفته
بود مراد سلطان استاجلو که در آن اوان بحکومت آن ولایت سرافرازی داشت بنابر سابقه کار کیفیت میانه
او و محمد خان بود او را بهانه را دستاویز فساد ساخته مردم آن ولایت را که بسبب مجاورت لکزیه بهرزه رایی

89

و با بجا یا معتاد بودند و در وجود تحریک شورش کرده محمد خان را بقتل رسانیده‌اند و در این جرأت از اهالی دربند [illegible]
زن آتش قهر خدیو فیروز مند گشته سردار بیک قزلباش [illegible] باشی جلو طغوش و [illegible] بیگلربیگی شیروان تعیین و
با فوجی از خواص جیان بهرام کین روانه و حکومت دربند را بیخف سلطان قراچه لو عنایت و مقرر فرمودند که سردار
خان مزبور [illegible] آورده تا ادب و گوشمال کامل داده و بخف سلطان را متمکن بسازد و در آن هنگام چند
نفر از رؤسای دربند وارد درگاه معلی و معروض شده که [illegible] که بعد از آنکه بهانه قتل محمد خان در د
اهالی شیروان و دربند برگشته بود آنها که ساقی این بزم و مجلس آرای این عقد و عزم بودند از مستی غفلت هشیار گشته
دانسته بودند که عاقبت کار بر ایشان خواهد شکست و [illegible] باز خواست خدیو جهان دست [illegible] ایشان
برفقا خواهد بست فرار کرده با محمد خان اوسمی قیطاق ترسل جسته بعضی هم گریخته با برک قلعه دربند تحصن گشته جمعی از
اهل دربند که در این امر از رفاقت ایشان پیچیده بودند [illegible] بنابر این قلعه [illegible] فرستاده مراد سلطان را
که سرمایه فتنه بود گرفته در بند دارند فرمان همایون باوسمی مزبور از مرتفع اعلی عز صدور یافت که جمعی را که
باو ترسل جسته بودند مقید ساخته نزد سردار خان اوسمی ارسال نماید بر وفق فرمان عمل کرده سردار خان نیز
با بقیه اشرار که گرد شهرستان هرزه گردی بودند بر سر بازار سیاست از پای درآورده [illegible] طبقه
کلاب [illegible] جمعی را که شایسته بود بحکم والا [illegible] قلعه جدید شیروان آورده [illegible] طایفه [illegible]
الطائفه کوچانیده و برده در قلعه دربند ساکن [illegible] بخف سلطان را در آنجا تمکن داده مراد سلطان را مقید [illegible] بار سپهر
اقتدار فرستاد که مشار الیه در روز ورود به تیغ تیز [illegible] آستان تسلیم کرد و بعد از ورود [illegible]
حرم محترم و آغروق [illegible] را [illegible] از قزلباش که در آن اوقات شغل نظارت [illegible] خاصه را
داشت با جمعی از قزلباش [illegible] رکاب [illegible] را در [illegible] گذاشته در [illegible] ماه شوال [illegible] فیروزی و اقبال از [illegible]
رایات [illegible] همایون [illegible] گشته [illegible] روانه در [illegible] ماه مزبور [illegible] قلعه [illegible]
مضرب خیام سپهر احتشام [illegible] از [illegible] قلعه داری برآمده [illegible]
همایون توپهای کوه [illegible] اطراف قلعه کشیده رعد آسا و صاعقه بار [illegible] بروج و حصار
انداخته [illegible] قلعگیان از بیم جان [illegible] قلعه را سپرده از آنجا [illegible]

بر داری هزاره جات و زمین داور برافراز و با فوجی بتسخیر قلعه بست تعیین و با توپخانه و استعداد تمام روانه و چون در
حوم شهر مذکور که منصور از آب هیرمند عبور نموده چون بسبب موسم زمستان صحرا خالی از آب و علف و جنگل
غلات حسین بقلعه قندهار کشیده بتمه را باتش تلف کرده بودند لهذا از کرشک بخود عازم شاه مقصود گشتند که
حاب اهل اردو رفته از هزاره جات غله حمل و نقل معسکر فیروزی اثر نمایند شاید باین تقریب حسین جلوه گر
میدان جلادت گشته از قلعه بمیدان آید مدت ده و دوازده روز در آن مکان متوقف گشته عزوشان گردیده و از
آنجا کوچ و عنان عزیمت بمحاذی بابا زرها بابولی مضرب خیام دلیران عرصه پیکار گردیده و چون حسین با فوجی از شیر بنگ
جلادت را بعزم شبیخون زین کرده از کمینگاه آب بتر دستی سیل بهاری بر سر اردوی ظفر شعار آمده و در
حوالی لشکر ظفر اثر شورش هجوم در انداخت طلایه داران خنجرگذار که مانند مژگان از عین بیداری در
از حربه نیزه و سنان بر کف صف برصف پیوسته و لبان دیده انجم و اختر طارقه العین از نگهبانی نظاره نشسته بودند
بالشان در آویخته جمعی را از آنها هلاک نموده و بقیه خایف و خاسر بجانب قندهار فرار کردند
در حوالی اردوی کیهان پوی های و هوی بلند شد اما صبحگاهان که پنجه خورشید پرده از روی کار
برداشت معلوم شد که حسین بود که بقصد شبیخون آمده بود چون آخر سال بود و آبها طغیان داشت
آدن وزان بلند اختر انهب گردون خرام را در لجه لبی شنا در ساخته بر بهاء به حدت و فوات از برابر
گرگران حدود سنجی قلعه قندهار که در سپاه کرده آن لشکر انجم حساب با بنه و اسباب بسلامت از آب گذشته و
در سمت کوهی که یکجانب قلعه بر فراز آن و ارتفع است آغاز عبور کرده اگرچه توپ بهتیر رسید اما خدیو
جناب عد و برق صدای توپها را صدای رباب انگاشته بدون آنکه چین در جبین فوج خونخوار و یا موجی
در آن بحر جهان آشوب بشود در کمال شوکت و وقار گذشته در سمت شرقی قلعه برافراشتن بارگاه عزت و
پایه زمین را با سمان رسانیدند

در ذکر وقایع ییلان ئیل مطابق سال هزار و صد و چهل نه هجری ۱۱۴۹ سنه

شب پنجشنبه نوزدهم ذی قعده الحرام بعد از انقضای پنجاه و هفت دقیقه از روز حامل در مقام شرف شاه باغ
آفتاب عالمتاب برگشت زمرد فام فلک قرار گرفته جنود فوج ربیعی بمحاصره دار القرار چمن و احاطه
قلعه گلشن پرداختند و ساعات به نیروی آلا نوبت گشت رسیده افواج سبک روح نسیم فروردین

فاتح قلات غنچه و قبول لشکر گشته عرصه جهان را از هجوم لاله و ریاحین بشهر صفا رشک ممکن خدیو زمان مجلس خلد
آیین را برای جشن نوروزی در کمال فر و فیروزی تزئین یافته آن بزم مینو مثال از طبقهای زر سرخ و سفید گلهای
عجایب گلزار شمول بلاله عجایب گشته سران و سرکردگان لشکر از جانب جانفشان سرشار طبقهای گرانمایه
آراسته پیشکش نمودند روز دیگر محمد خان افشار را که بحر محرابی از لشکر فیروزی اثر برافرازی داشت
با فوجی از جانبکاران جنگجو با فوجی به تاخت قلات مأمور ساخت امیری از قلعه فرار خبر آورده که
حسین از رفتن غازیان خبردار گشته هنگام شب سیدال را با چهار هزار نفر از جوانان نامی افغان بتعاقب ایشان
روانه کرده خدیو بیهمال فی الفور پای فلک فرسا در حلقه چشم رکاب استوار ساخته سوار و با جمعی از دلیران
کینه خواه عازم ایلغار گشته از شهر صفا عبور از اتفاقات امور آنکه محمد خان تا حد کلاته پاسبان
و قراولی نگهبانان همراه نفرستاده که مابین دل گشوده سیدال نیز متعاقب وارد و چون غازیان
از اندیشه خوف عاری خواب غفلت را در چشم ایشان طاری دیده بود بقصد آنکه علی الغفله بر سر ایشان تاخت زد
و نظم جمعیت ایشان را از هم اندازد در کمین کمین گاه بجهد و سازی پرداخت مقارن آن رایات ظفر آیات آشکار گشته
و افاغنه آهنگ فرار کردند دلیران متعاقب ایشان تیغ آتشین را با در فقار و بسیاری از
آن گروه را عرضه تیغ آبدار ساخته جمعی از افاغنه را با دام کمند مقید و بقیه با سیدال خود را بقلات بحصن اختیار
نمودند خدیو ماهر عطف عنان بتوافق قندهار کرده امیر مزبور را که این خبر آورده بود موسوم
در دامن آمال او درالبر وصول فرموده در هشتم ذی حجه الحرام از مکان مزبور تحریک لوای منصور فرموده در
مکانی موسوم به سرخ شیر که بالفعل نادرآباد اشتهار دارد در آن عرصه اوج آسمان افراخته و در آن
مکان نزهت نشان معماری رای رزین و مهندس طبع سعادت قرین قلعه وسیعه مشتمل بعمارات رفیعه و بازار
و چهارسو و آب انبار و حمامات و رباطات و مساجد و قهوه خانه طرح افکنده آب تورنک را که در لطافت
آبروی کوثر و تسنیم بود در آن جاری تا یال جابکدست که از اطراف ممالک محروسه جمع آمده در
فیروزی اثر بودند دست و بازوی اهتمام یازیده آغاز کار کرده در اندک روزی قلعه مزبوره را در کمال متانت
و استحکام و ابنیه و عمارات آن بر وضع دلنشین بسمت اتمام یافته و شهر معمور که سرادقات طعنه بر

بیضای شهر شوال نیز در بوتهٔ ظهور آمده مانند ماه نو که بر طاق ظلمت تمامی آفاق گشت و بنیاد در آبیاری موسوم
گردید در شب هیجدهم ماه مزبور اشرف سلطان غلجایی که در عهد پادشاهان سلف حکومت غلجایی به پدران
او اختصاص داشت از قلعه فرار و جبهه سای دربار سپهر اقتدار گشته منظور نظر عنایت گردید و متعاقب آن مورد
ستدهٔ سنیهٔ والا گردید که فوجی از غلجایی بعزم دستبرد یکبار از عقب سر بر آمده اند فوجی از دلیران بدفع ایشان
مأمور گشته طومار حیات بسیاری از ایشان را بزلال سیف آبدار به آب مالیدند چون چند روز میدان
با ایشان واده […] که دیگر پا بیرون قدم جرأت از قلعه بیرون گذارند بعد از وقوع این شکست دیگر پا از پای
تحمل در میان ورده سپه داری و ثبات حصار خرد داری پرداخته‌اند پس همت والا بمحاصرهٔ قلعه قندهار معطوف
گشته در اطراف آن قلعهٔ سپهر مانند بفاصلهٔ ربع فرسخ قلعه جات محکم که دایرهٔ محیط تمامی قلعه جات
شش و هفت فرسخ بود ترتیب داده بهر قلعه فوجی مأمور و در هر صد قدم برجی استوار احداث و بهر برج
جمعی تفنگچی بحراست معین گشته و ثنای الحال چون پیادگان افغان در ظلمت شب بعبران دزدی از میان
برجها بیگانه می‌شدند مابین هر برج تا برج دیگر بنا گذاشته شده و راه را بالکلیه بر قلعگیان مسدود ساختند
و هر یک از ایشان به تحصیل غله و دانه سر می‌آوردند متحفظان بروج ایشان را بدم شمشیر چون خوشه از پا
در می‌آوردند و در سیم محرم سال هزار و صد و پنجاه هجری عرایض از سرکردگان رسید که مأمور تسخیر بست بوده‌اند
که ترتیب و چپاره بقلعه بسته بود افاغنه از در استیمان درآمده قلعه را سپردند از موقف اعلی برای ضبط
قلعه تعیین گشته لشکر فیروزی اثر افاغنه را برگرفته وارد دربار سپهر اقتدار شدند و چون در حینی که بتعاقب
سیدال از جنب شهر صاحبقران کوکبه مغفور واقع می‌شد چون ترکمانیه همراه نمود […] نیز در احمه بعد از
فوجی با توپخانه و استعداد به تسخیر شهر صفا معین گردیدند و در چهاردهم ماه مزبور معروض رای والا افغان عتیقه
عملیات که مأمورین شهر صفا نیز توپهای کوه توان و خمپاره‌های آتشین صفت را برق خرمن حال قلعگیان
ساخته در عرض یک روز قلعه را مسخر و افاغنه آنجا را اسیر و فرمان بر ساختند جمعی از دلیران به قطعیت
قلعه مذکور و بقیهٔ لشکر با نواف بار جهت […] مأمور شدند و در آخر ماه مزبور محرم […] و اخذ
که در ماه شوال از موکب نصرت اشتمال جدا مانده چندی در بستان […] آمده در دره […] تعقیب ایشان شدند

بحکم

بحکم اقدس وارد دار و بی معاش شدند چون سیدال که قبل از این از قندهار برآمده از ضرب شمشیر دلیران ظفر شعار فرار
و در قلات تحصن اختیار کرده بود با محمد ولد حسین و جمعی از رؤسای افغان در قلات می‌بود فوجی از بهادران
دغا را سر کرده امامویردی بیک قرقلو به تسخیر قلعهٔ مزبوره مأمور ساخته امامویردی بیک بعد از چند روز
برده برجی را که در سمت […] قلعه واقع بود متصرف و افاغنه در ارگ تحصن جسته هشت ماه بجد و داری
پرداختند چون دیدند که سیلاب در زمان کوه البرز شکوه قرار دلیران از جا می‌آرد از باب استیمان
در آمده قلعه را تسلیم نمودند و امامویردی بیک حسب الاشارهٔ اقدس جمعی از تفنگچیان را بمحافظت قلعه تعیین نموده محمد
ولد حسین را با سیدال و رؤسای افغان که در آنجا می‌بودند بارگاه معلی فرستاده چون سیدال بمهیجه در
صادرات احوال اصفهان و هرات ذکر یافت محمد خان به مکافات طلبیده به اشاره والا دیده کج بین او را
از حدقه برآورده و بقیات حال محمد ولد حسین از روی اعزاز و اکرام پرداختند در بیان احوال بلوچستان
و مآل کار سردار و سرکردگان سبق ذکر یافت که از اصفهان پیر محمد خان و ایلمش خان بسرداری بلوچستان
تعیین و با توپخانه و استعداد موفور به تنبیه اشرار مأمور ساخته بعد از آن که مسافت قندهار […] عزم
اقتدار گردید محمد علی بیک سردار […] نایب […] را در نهم ذی الحجة الحرام با جمعی به تنبیه اشرار بلوچ
[…] بیک که در مقام شورانگیزی بودند روانه فرمودند در پنج فرسخی […] طایفه بلوچ از ورود
لشکر منصور مطلع و جمعیت کرده با عساکر فیروزی مآثر مجادله و از آغاز شب تا […] هشتصد نفر از ایشان عرصهٔ
شمشیر تیز و تیر و شتر بسیار بحیطهٔ ضبط درآمده و بعد از استیصال آن گروه چون طایفه شیرخان که در
حوالی خاک […] داشتند پرده بازی در آن نواحی […] می‌کردند […] ایشان […] و حوالی […]
کیچ […] شیرخان در […] گرد
بر دریای جلادت […] شیرخان […] درآورده تمامی ساکن
و اماکن ایشان را […] درآوردند حکم […] بوده که محمد علی بیک با مأمورین […] در خاش
و خاران لشکر دار بلوچستان ملحق و بعد از انجام کار آنجا عازم […] تسخیر قلعه جات آن نواحی پردازند
و در سیم ماه محرم سال هزار و صد و پنجاه هجری […] خان […] ولدان عبدالله خان که حقیقت

اخلاص در زیبای او نسبت باین دولت ابدپیوند سابقاً نگاشته کلک اجمال شد در درباب سپهدار و کمکهای
دولت و شمشیر و نوازشات دیگر قرین افتخار گشته محمدزا امیر محبت خان برتبه ایالت بلوچستان سرافراز گشت و حکومت
شورابک بمحراب سلطان که بخدمت التفات داشت عنایت گشته با جمعی از غازیان مامور گردید که بمحافظت
قلعه و ضبط غلات و تشییر پردازد و چهار از نفوذ از فرقه کاکاری و ترین جمعیت کرده آمده قلعه و تشییع را محصور و از آن
طرف نیز فوجی بمعاونت محراب سلطان و دفع اشرار مامور گشته جماعت اشرار راه فرار پیمودند مگر چهار سرداران
مفسد کاکاری که در ایام سرداری شدند این بود که قلعه حائل شده که بمتانت حصار اشتهار دارد و لوای شر کرده
بجزیره تصرف در آوردند اما چون پیر محمد خان که سردار بزرگ مردم عقل و زیاده سرد و شخص جو داش بنا
سازی و ستیزه رایه مجبور بود بعض لجاج از اسلمش خان جدا گشته بر سر جاران رفته و غازیان را ابدست و گرد
پرمهالک و خطر انداخته جمعی از لشکر باز انشستند و بد آب و بد آذوقه که تلف و حاب و اسباب ایشان از اطراف
ساخته بود لهذا اسمعیل خان چرچی باشی و محمد علی بیک قوللر نایب الیشیک آقاسی باشی بحکم والا کجا بار
رفته پیر محمد خان را گردن زده سر او را با فتنه‌های مزبور بدرگاه معلی فرستادند **در بیان تسخیر ام البلاد**
بلخ و وصول عسکر به خراسان از غزوه بلخ سابقاً صورت تحریر پذیرفت که شاهزاده کامکار رضاقلی میرزا
از موقف اعلی مامور به تنبیه علیمردان خان حاکم اندخود که در داد لکوچ عزیز قلیبیک دادخواه دیانت شعار به
بخارا از باب امتناع در آمده بود گردیده بعد از آن که ساحت قندهار بمقر الویه نصرت شعار شد شاهزاده
نیز در خراسان تدارک توپخانه و استعداد و سرانجام اسباب سفر خیر مآل کرده از راه بادغیس و مارو چاق
متوجه اندخود گشت چون ولایت اندخود که معظم ممالک بلخ بود بیکی ایل افشار اختصاص داشت لوارد
کوکبه مسعود شاهزاده به دو سه منزلی بلخ افشاریه آنجا علیمردان خان حاکم اندخود را گرفته دست آویز اعتذار ساخته
باستقبال موکب شاهزاده شتافته کلید قلعه را سپردند ساکنه شبورغان نیز چون طایفه جلایر بودند
در عالم الجنسیت از باب اطاعت در آمده و رسم انقیاد بجا آوردند شاهزاده بعد از انتظام امور آن حدود
علیمردان خان را با چند نفر از روسای آن دو طایفه روانه درگاه معلی ساخته خود متوجه آقچه شد اهالی
آنجا نیز شرط خدمت بتقدیم رسانیدند در غره ماه ربیع الاول سنه و آقچه را با جمعی از تفنگچیان در

سی

شش فرسخی بلخ گذاشته خود در سه فرسخی نزول و در صبح روز شنبه که خسرو خاور علم بر طارم چارم زد با کوکبه و احتشام
و استعداد تمام رایت توجه بجانب بلخ افراشته طلیعه سید الحسن والی بلخ نیز در یک فرسخی شهر از میان باغات ظاهر
گشته چون جمعیت مشار الیه موفور و نهرهای عمیق در سر راه مانع عبور بود شاهزاده سپاه منصور را دسته دسته پیاده
کرده در آن نهرهای شکسته و باغات متراکم الشجر و آویز مشغول ساخت مخالفین روی برتافته بر بالای بروج و حصار
بر آمده بمدافعه پرداختند دلیران سپر جلادت بر سر کشیده قدم بر فراز حصار گذاشته دست تیغ خصم افکن باز بریدند
بسیاری را از شهربند هستی بدر و غازیان دروازه را متصرف گردیدند سید حسن خان و روسای بلخ در ارک تحصن
جسته بقلعه داری پرداختند از طرف نیز فرمان پذیران بحکم شاهزاده توپهای قلعه کوب و خمپاره‌های بارک شکسته
شبانه روز رخنه افکن حصار و آتش خرمن ثبات و قرار سکنه ارک میبودند تا اینکه قلعگیان بالکلیه سلب صبر و قرار
گشته از در عجز در آمدند و تمامی اهالی بلخ با قضات و سادات و اکابر و اعیان جبهه سای دربار شاهزاده والاتبار
گشته قرین عفو و بخشایش و بهکاران و بزرگان از برکه و طوایف بلخ و توابع فوج فوج بموکب شاهزاده پیوسته
مشمول نوازش گردیدند جمعی از خوانین ترکستان والی پیپل و ناحیت سقا تنها مامور شده بود الکرمی را
عرضه نهب و اسر ساخته حصار شادمان و قلعه مامور الحیطه تسخیر در آوردند و الامالی قندز که در بیست و پنج فرسخی
واقع است تا حدود بدخشان از شاهزاده و ارز غله و قند سپاه منصور دستگاه در صدد انقیاد در آمده انواع نیز تحکیم
ممالک محروسه گردید روز هفتم ربیع الثانی آن سال چاپار از جانب شاهزاده کامکار وارد و خبر فتح بلخ را بعرض
عاکفان سده جلال رسانید اگرچه شاهزاده خلاع و اسبابی که چنان سرکار عظیم القدر را لایق و سزاوار باشد
همراه داشت لیکن در ابتدای این فتح حرالف چهل هزار نادری که باصطلاح متعارف چهارده هزار تومان بوده با
پانصد دست خلعت و چند راس اسب با زین و یراق طلا مکلل بجواهر گران بها نزد شاهزاده عالی گهر ارسال داشته
که فراخور خدمت بهر یک از امرا و سرکردگان سپاه عطا نماید اما در باب عبور از آب آمویه امری از موقف فرمان
صادر نشده و مقرر گردید که اوضاع بلخ را منتظم و آذوقه در فراغ انجام کرده و تدارکات بلغم بعمل آورده چگونگی را عرض
نماید شاهزاده بانتظار جواب نیز در حینه امر بلخ را به محله انتظام رسانیده از آب آمویه گذشته از راه قرشی عازم بخارا
از انطرف نیز ابوالفیض خان شاه بلاد اسباب جاه بخارا را از البارس والی خوارزم استمداد و چهل و پنجاه هزار نفر

زا او زبکیه و ایلات ترکستان را در سلسله جمعیت انتظام داده در کمال استعداد و اراده دشت کردیدند هر چند تعداد جمعیت
لشکر نصرت اثر شاهزاده زیاده از چارده هزار نبود اما بقوای اقبال بخیر عزم الاسد شاهزاده عدت خصم را در برابر
افواج نصرت اشتمال مانند فوج غراب در جنب شهباز تیز چنگال دانسته متهورانه بکوبش پادشاه بخارا مغلوب و جمعی کثیر
از لشکر او مقتول گشته در قلعه قرشی متحصن شدند و لشکر خوارزم بدون تلاش در رزم سمت هزیمت عزیمت
نمودند پس شاهزاده بقصد تسخیر شهر کرک که در نزدیک شهر قرشی واقع و در سر راه سپاه نصرت پناه بود رایت
نهضت افراخته شد از چهار جانب طرح یورش بقعه انداخته و غلبه بر قلعه مستحکم شده و اهالی آنجا را عرضه شمشیر و
آن سرزمین را حیطه تسخیر درآورده لیکن بابا خان چاپوشلو که از امرای لشکر بیگلربیگی هرات بود در اثنای
یورش بضرب گلوله در راه هستی نمود از اتفاقات در همین اوان که از لشکر قرشی فرصت روی داده بود سه تفنگچی
از اشقیای فتنه جوی از دریچه ای جوی روان حیات دست از جان شسته خود را دفعة بقوزیرقیلک داد خود را
رسانیده او را با زخم کارد از پای درآورده حاضران فی الفور باد ... او را در همانجا پاره پاره تیغ
خونخواره از دیار هستی آواره کردند چون این خبر بعرض آقای داد خواه اعنی خدیو داد گر رسید فرمان همایون خطاب
بشاه والا اسباب جاه بخارا و بزرگان ترکستان عز صدور یافت مشعر بر اینکه آن سلطنت مآب سلیل سلسله
سلطنت چنگیزخانی ده صفحه بروند خاندانی ترکمانه میباشند تصور فرمودیم که شاهزاده بکار آنجا نپردازد و از آنجا
که در عالم ... تمکن آن والاجاه برادر ... سلطنت موروث منظور نظر اقدس میباشد چند تقوان دیار را ارکان
بنای کار را استقرار امرای مملکت روانه دربار سپهر اقتدار سازند و بر حکم همایون بشاهزاده مرقوم شد
که منشور عزت برای شاه والاجاه ارسال داشته خود دعاوی دست ببلخ نماید با انتظام مهام امور آن مملکت پردازد
هر گاه اهالی توران راه فرمان با قدم امتثال از دعاوی بسپرند فهو المراد و الا تنبیه انسان آنها از دست نخیزد
قصاص شمال خواهند یافت پس شاهزاده بحکم همایون تا تحویل برای شاه والاجاه ارسال و ترک محاصره قرشی
کرده از آب آمویه عبور و ساحت بلخ را ... سفر منضر بسخت اما حقیقت حال از زمین داور را اینکه قبل از این مرقوم
کلک وقایع نگار شد که در همین ورود ... دیگر سرداری زمین داور و هزاره جات بگلستان
کو سرا احمد ... گشته اهالی ترکمانه و استعداد تمام و آذوقه ... قلعه برداخته

طر

کاری نساخت مدد آخر کار بنای یورش گذاشته بعضی از افاغنه نفاق اندیش را که در عسکر او بودند نزد
خویش طلب داشته و با ایشان عهد و میثاق بود که رفقای افاغنه را که مستحفظ برج بودند با خود همداستان سازند
که در حین یورش برج دروازه را بدست دهند و آن جماعت بدین بهانه رفته قلعه گیر نزاع در روی کار آورده وقت
کار آماده ساخته بعد از آنکه غازیان در شب معین از بیرون بعزم قلعه گیری دامن جلادت بر میان جان و سر پا بکی
بر روی کشیده با قدام تهور بجانب قلعه دویدند هر یک خود را هدف گلوله جان سوز دیده تدبیر برای مخالف
تقدیر یافتند و جمعی کثیر از قشون و چند یک لکزیه فزاده بقتل رسید لهذا سردار در ابتدای این سوء عزم و قصور عزم نمود ول
و بدرگاه معلی اخطار کرده برای اصلاح کارش حکیمانه چوب تادیب که حکم چوب چینی داشت موافق مزاج او
یافته بکیف پای سر دستی برو زدند هر یک از لذت جا کران را که سر بر فلک رسیده بود دار را پای بر فلک رسیده امیر
دیوان قع ... ترنجی باشی را باتفاق یار بیک سلطان افشار علمدار باشی با آن خدمت مامور و بکشف
نقب کندن و آلات یورش روانه خواستند مامورین در روز و روز دیگر جلوه جلد نقب کندن نقب و بردن سیب
بر درخته در دهم شوال آن سال خجسته فال نداخان افغان که از جانب حسین بحکومت آن زمین دار و منصوب بود اول
امان بگوش غازیان رسانیده و ولد خود را بعزم استیمان بپایه سریر فلک سیر فرستاده قلعه را تسلیم کارگذاران
نموده بموجب حکم همایون با افاغنه که مستحفظان حصار بودند باتفاق یار بیک سلطان بدرگاه معلی فرستاده
از جان و مال بخشش یافت و چون افاغنه قندهار چند سال بود که در جمع کردن ذخیره و تهیه اسباب قلعه داری
میکوشیدند بکثرت آذوقه و عدت خود و متانت مکان مستظهر گشته بنیت بد لوازم طغیان را داده در بنای حصار
قلعه داری تحقق داشتند تا مدت محاصره چه ماه کامل امتداد یافت در نهم شهر شوال عزیمت یورش در خاطر
اقدس تصمیم یافت اولا جمعی از سربازان معارک جلادت به تسخیر برجهای خارج که در حیطه تصرف افاغنه بود
بکلیک را حیطه ضبط و تصرف درآوردند از آنجمله برجی عظیمی که در فراز تپه رفیع واقع بود و فوجی از افاغنه با چند توپ
که مستحفظان برج بودند از نیز تبانیدات الهی مسخر کرده مستحفظان را زنده بدست آوردند بعد از آن تسخیر برج
سلین پرداختند و آن برج در سمت شمالی قلعه در جانب چهل زینه که در قله کوهی بسیار بلند واقع است
که بقلعه چشم‌ها بزند افتاد دلیران بحکم همایون دامن جلادت بر میان زده به پای مردی عزم بلند آن برج را

با چهارده برج دیگر که از بروج فلک فزون بود در فراز آنکوه سپهر نمون طعنه زن چرخ نیلگون و سفید نفر از افاغنه
قلعه قندهار اندر بمحافظت آن اقدام داشتند یورش برده تصرف درآمد و اقتدار در شرفات تسخیر آن قرار
گرفتند و افاغنه بروج تمامی بعوض قتل و اسر درآمدند و خمپاره‌های ثعبان دهان و توپهای کوه توان که گلوله
هر یک بوزن هشت من بود از چنان راه صعب که پیادگان را عبور از آن بسهولت ممکن نبود بیاوراج تفنگ بالا
کشیده بر قلعه‌گیان و برج شهر برج دده که در جانب غربی قلعه قندهار واقع است بستند الحق عقل مجال اندیشه
از وقوع این امر غریب در وادی حیرانی و شکیبائی کرد داشت و هر کس آن تنگ فضا و برج خم و تن کوه سپهر
شکوه آسمان توأم را برای العین دیده باشد بیقین خواهد داشت که بالا بردن توپهای کوه ... از چنان مکانی
که عقابای فلک سیر و هم از تصور ... بر بخت منوط بنفاذ امر پادشاهی و چنین حکم البته تابع حکم الهی
خواهد العقصه از برج ... توپ خمپاره را بر حال قلعه‌گیان بظهور فحوای صدق ... و ... آن ...
ساخته ... برج دده را از صورت ... انداختند و بعد از آنکه بنیان قلاع برج دده تزلزل پذیرفت
چون در آن اوان بختیاری که باستحفاظ آن ... اقدام داشتند مکرر ... طلب ... ادن یورش بودند از
طایفه مزبور ... از هر طایفه سفید نفر در روز پنجشنبه ... شهر ذیقعده ...
... مهیای کار گشته هنگام طلوع فجر بجانب آن برج یورش بردند چون افاغنه پیش از وقت مطلع گشته
مهیای دفاع بودند قریب ... نفر از ... طلبان مقتول و مجروح گشته عروج بر شرفات ... مقصود میسر
نگردید ... باره بعزم یورش مصمم گشتند که بعد از انقضای جشن نوروز فیروز سلطانه یورش اندازند در ذکر
وقایع پیشت ئیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه هجری هنگامیکه شهریار کستان سیاه و سفید لیل و نهار در ایام شهر ذیقعده
الحرام با ماه طالع از غره ... ... شب جمعه سلخ ماه مزبور بعد از انقضای شش
ساعت و کسری ... ... جهان گرده ببرج حمل درآمد و افواج
... ... سرو سهی ... بهار و چهره ... رعنایای ...
گشته بجانب دارالملک گلشن روی آورده ... قدم بر فراز کنگره شاخ بلند گذاشت
و ... سید ... افغان ... قمری و چند کس تیمور

ما در

باعث رساله جغد و بوم را از بوم چمن بصفیر ... معارضه شد ... لشکر ... از شور ... دیگ
تلخ مذاق بودند در قندهار شیرین ... شکرافشان شدند ... زاغ و زغن که در عرصه چمن مسکن گرفته بودند
ولی غراب البین ... در حسرت آشیان مانند فاخته ... گشتند چون خسرو گیتی ستان آفتاب جهانتاب
هند ظلمت را تسخیر ... دارالملک ... جنود ... انجم و کواکب از مدارات بروج ...
گردانید و ممالک ... بهاری ... و قلعه ظفر بر روی جهانیان گشود قلع قلعه بهمن ... از دیوان قضا مرتبه بها
و بلاد سنبل و حصار فیروزه سبزه بجهانگیری ... مقرر و تعیین گردید ... بارگاه
آسمان ... فلک اطلس ... ظاهر نموده پایه زمین را بر آسمان افراختند
مجلس آرایان محفل ارم ... در حجله ... ترتیب بزم نوروزی دست گشادند ... لشکر و ...
عساکر و امرای ... و عظمای کامکار از جامه خانه ... زرین کلاهان انجم ...
... خلعتهای طلاباف ... آن مجلس ...
... کامل عیار ... اشرفی چون اطباق چرخ ... نثار آن بزم
قرین ... و بعد از ... باغ و گلزار ... قلعه‌گشای اقبال ... در جهان ... روز فیروز ...
یورش پرداختند چون طایفه بختیاری در اول مرتبه ... گشته کاری ... بودند ... ایشان را باین
امر مأمور ... نفر از دلیران ... عرصه ... انتخاب کرده در شب ... ذی حجه خود ...
رفته در اطراف قلعه ... سنگ ... جبال در کمین گذاشتند و خود ...
در برج جبل زینه در پناه کوه ... جای که از نظر قلعه‌گیان مستور بود با انتظار ظهور طلیعه سلطان ...
... دلفروز ... انکه قلعه‌گیان ادراک ... نمایند در جهان
... ...
... از جانب برج دده ... یورش در افکندند چون ...
طایفه بختیاری تعلق داشت آن گروه ... قدم بر فراز ... برج را تصرف کردند
و از آنجا بجانب برج ... تا مستحفظان آنجا ... استیلا در آن مکان

از جهت افاغنه سه مرتبه بهیأت مجموعی بجانب چهار برج متهاجم گشته لازمه جرأت و تقدیم رسانیدند تا چون فوج فوج
از جوانان جهان و تفنگچیان آتشین دم و سرداران خنجر گذار برج توام برسم کومک به دلیران قلعه گیر رسیدند هر دفعه از نظاره
از چیره دستی جنود قاهره سرکوب بلیغی یافته روی برمی تافتند بهادران نصرت قرین نیز که در کمینگاه بودند از چهار طرف
قلعه زور آور شده بیاری نردبانها که ترتیب یافته بود دفعه قلعه صعود و عروج و ضبط دروازه و بروج کردند
قلعه را بالمحیط تسخیر درآوردند حسین با قلیلی از افاغنه و صد جبه بعضی از زنان حرم را برداشته بقلعه قول که در جانب
جنوبی در فراز کوه و مرتفع بود از کثرت و بقیة الطائفه ذکوراً و اناثاً عرضه شمشیر و اسیر کمند تقدیر گشتند پس از آن باره و الا
توپهای را که در بالای کوه و حصار قلعه بود به تقیل بسته از آن آوازهای رعد خروش انهدام اساس حالت و قصور
شوکت حسین را اخبار داد از خواب گران غفلتش خواهی نخواهی بیدار کردند روز دیگر که شمع جهان افروز
خورشید از شبستان لیل بی حجاب از زیر پرده احتجاب برآمد زینب نام خواهر بزرگ خود را که عاقله او بود
با چند نفر از سرکردگان غلجی با رسم ننواتی که باصطلاح افغان عبارت از دخیل بوده باشد که بینت
اقدس فرستاده زمان امان از مرحمت عفو و احسان خدیو زمان حاصل کرده روز بعد با اولاد و اقوام
در تبایع حرم و تمامی رؤسای افاغنه آن معشور را تاج تارک افتخار و سرمایه اطمینان و استظهار ساخته در بارگاه
زرین قبا که در خارج قلعه بابا ولی محضر نشین آنحضرت بدرقه عیوق افراشته بودند بشرف پابوسی بلند
دیدند جهان بخشی و مرحمت بهره مند گشت و همت بحر خاصیت والا انظار قبول بجال و غنایم قلعه کیان که از نقود
و اندوخته محاسبان بیرون بود تنفیذ گشته همگی آنها را به دلیران جان سپار عنایت و حسین را با اولاد و اقوام و بنی اعمام
و عمالی که مالک بودند روانه مازندران و سکنی دادن در آن ولایت مقرر داشتند و چون ذوالفقار خان
ابدالی با محمد خان برادرش که سابقاً از هرات فرار کرده بقندهار رفته بودند و حسین آنها را گرفته محبوس داشت
در روز فتح قلعه ایشان را نیز از محبس نجات داده به دار الامان ظل الهی توسل جسته اند مرحمت بیکران خاقانی
ایشان را مأمور بمازندران و از مالیات دیوانی معیشت بقدر الکفاف در وجه هر یک مقرر فرمودند و طایفه
غلجی پیشتر دو گروه میباشند که یک گروه موسوم به هوتکی و متعلق بحسین و فرقه دیگر توخی و منسوب به اشرف
سلطان بودند چون اشرف سلطان [illegible] ذکر یافت در اعزاز [illegible] سعادت [illegible] جسته در رکاب و دود

موکب

موکب والا لفید باشرف اندوز خدمت خدیو کامکار شده بود در حکومت ایل توخی را اعاده قلات تا بو تعریف
و قلعه قندهار را که سمت غربی آن در فراز کوه واقع و فی الحقیقه در کورت اساس و تثبیت بنا که از حصار دیار معمار
بود محکم و والا دیران و باخاک تیره یکسان و دهمان نادر آباد را دار الملک مقرر برای تمکن آن ولایت جسته
و چون عهد کرده بودند که احدی را از اهل اسلام گرفتار قید اسار نسازند امر والا به نقل [illegible] تمامی اسرای
قلعه و ایصال آنها به صاحبان آن صادر یافته ایالت آن ولایت را به عبدالغنی خان ابدالی که سالک طریق اخلاص
و از بهادر خدمت سالها بود مرحمت و زمین داور و کوهستان [illegible] از رؤسای ابدالی حکام تعیین و جمعی از
جوانان کار آمد غلجی یکسان دیده انتخاب و ملازم رکاب [illegible] نادر آباد و توابع را مسکن ایل ابدالی
که در نیشابور و باقی ولایات خراسان توطن داشتند اختصاص داده مقرر داشتند که ابدالی گرچیده وارد در
آن مکان توقف و طایفه هوتکی غلجی را رفته در اماکن ایشان سکنی نمایند و آنجماعت را در رتبه و چهار هزار کور
از عذاب گذرانیده روانه مکان مقرر خواستند **در بیان ورود ایلچیان پادشاه سکندر جاه روم باتفاق
سفرای دولت ابد مدت بدرگاه خلایق پناه** گاه [illegible] بقلم تحریر پذیرفت که بعد از واقعه شورای کبری صحرای
عبدالباقی خان زنگنه باتفاق میرزا ابوالقاسم صدر و ملا علی اکبر ملاباشی از دربار آسمان مدار همراهی علی پاشا
بسفارت روانه دولت علیه عثمانیه شده بودند از طرف قرین الشرف پادشاه سکندر دستگاه روم لوازم
اعزاز و احترام نسبت بایشان مرعی و مبذول و مصطفی پاشا والی موصل که از وزرای معتبر آن دولت بود باتفاق صدر
اناطولی و خلیل افندی قاضی ارزنة الروم بایلچیگری تعیین و همراهی سفرای این دولت از راه بغداد وارد اصفهان
گشته از سمت کرمان مأمور بدرگاه فلک بنیان شده و در نوزدهم محرم سال هزار و صد و پنجاه و یک که
پنجاه روز از نوروز گذشته بود سفرای دولتین وارد نادرآباد و بعد از حضور بار یافته [illegible] حضور اقدس گشته
اسبان کوه توان تازی نژاد مکمل مع یراق و اسباب بکلل و هدایای نفیسه که پادشاه والا جاه روم تهنیت
جلوس همایون بصحوب مصطفی پاشا فرستاده بود از نظر انور گذشته و تبلیغ پیغامات شاهانه و سفارشات زبانی نمود
بانعطای [illegible] و یراق طلا سرافرازی حاصل نموده زیاده بر معمول سلف [illegible] عنایت
و جهان [illegible] چون در نامه پادشاه والا جاه روم در باب مذهب حضرت امام جعفر صادق ع اذعان

جرح نکرده درباب رکنی از ارکان مسجد الحرام با ائمهٔ این مذهب متمسک بعذر گشته اعلام نموده بودند که هر رکنی از
ارکان اربعه از سوابق ازمنه بیکی از مذاهب اربعه است تغییر آن موجب تعصبات دیگر و در رفتن امیر حاج ایران
نیز از راه شام متضمن وقوع فتنه است و خواهش کرده بودند که عذر حاجیه ازین مقوله بقبول گشته مقرر گردد که امیر
حاج ایران از راه نجف اشرف هر ساله حجاج را بکعبهٔ مقصود رساند حضرت ظل اللهی رفتن امیر حاج ایران را از راه نجف
اشرف پذیرفته شرحی که حاکم بغداد آن راه را آرام و ما یحتاج حجاج را هر ساله آماده و حاضر سازند و ایلچی را
با افندیان عظام مورد اعزاز و اکرام ساخته بوساطت بندگان درگاه این امور را با اثبات الحکم و
شرعیه اقامه دلایل و براهین کرده و از نقد و جنس و ذخایر و اسباب اضافه بر آنچه در سالف زمان با ایلچیان روم
عطا شده بایشان مرحمت و چون عقد تحسین مذهب و تعیین رکن بمعاذیر شرعیه و محاذیر ملکیه محول و
موکول شده بود و رکن اعظم بنیان مصالحه بود لهذا برای مذاکره آنها علیجاه علیمردان خان شاملو بیگلربیگی استان فیلی را
بسفارت تعیین و رفیق مصطفی پاشا و افندیان ساخته در غرهٔ ماه صفر جهت [illegible] روانه و روانه دربار
شوکت مدار عثمانی فرمودند **در بیان توجه موکب منصور بجانب هندوستان و تسخیر غزنین و کابل بتوفیق
خدای جزو کل** قبل ازین منهیهٔ نگارش یافت علیجاه علیمردان خان شاملو را روانهٔ هندوستان و باعلیحضرت پادشاه والا
جاه هند اعلام داشته بودند چون تنبیه افاغنه قندهار مطمح نظر است بناظم صوبه دار کابل و آن نواحی مقرر گردد که
سد راه اشرار نمایند پادشاه والاجاه نیز در جواب نوشته بودند که درین خصوص بصوبه داران تاکید خواهند
و فوج سپاه ارسال گردید که در هر راه ممانعت بعضی قندهار نمایند و بعد از مراجعت علیمردان خان برای تجدید
یادآوری محمدعلی خان قرقلو ولد صلاح خان را که عمده ارباب امرای ایران بود بسفارت مأمور و پادشاه
همایون جاه جواب سابق را اعاده کرده و مذکور ساخته بودند و در دلایل کار قندهار که افاغنه آنجا بسمت
کابل آغاز فرار کرده بودند جمعی از غازیان فیروزنشان برای تسدید راه و تعرض الطایفه بجانب قلات مأمور
گشتند آن نامناسب بعمل آمد که نظر بدوستی قدیم که مابین هند و ایران تحقق دارد از حد مملکت کابل در
نگذرند بنای محبت را از دست انداز جنود مصون و حال رعایا و برایا را آسوده و از تطاول ایشان و
مرفه دارند و سرکردگان لشکر منصور تنزل بقلعه جبار و بنیاد قلات را تا منتهای کوهستان آن حد

تاخته و از آنجا بالوک مراغه چپاول انداخته قریب بهزار نفر از جماعت غلجی را که در آن نواحی بودند طعمهٔ تیغ
هلاک ساخته مال و اسیر بسیار از ایشان بدست آورده تتمه بسمت غزنین و کابل فرار می نمایند و در خلال این حال معلوم گردید
که از حالت علیمردان خان کسی بسر راه مأمور و مانع عبور و مرور بآن فوج مقهور نشده است غازیان برانگیخته از خدمت
اقدس مقرر بودند که از مکان متقرر قدم فراتر نگذارند در آنجا مکث و چگونگی را بموقف عرض عاکفان عتبهٔ خلافت رسانیدند بعد از
وصول این خبر محمد خان ترکمان را برسم سفارت برای استخلاف و صدق تعیین و در پانزدهم محرم سال قبل که عزم جانب
اردو [illegible] روانه هند فرمودند مضمون اشارات در باب کابل و غزنین و کار رفت [illegible] که بصوبه داری بوست که زیاده بر چهل
روز در آن ولایت مکث نکرده زود جواب و خبر بجانب [illegible] بکشور رساند محمد خان وارد دهلی و ابلاغ نامه جات
کرده پادشاه والاجاه در جواب تکاهل و از رخصت ساختن ایلچی تغافل نموده او را رخصت انصراف نداد چون
یکسال کامل از رفتن محمد خان منقضی شده در اوایل محرم سنه هزار و صد و پنجاه و یک هجری بعد از فتح قندهار
فرمان متوکله خطاب بمحمد خان عز صدور یافت که بوصول حکم اشرف بر خود لازم دانسته بهرگونه جواب که از حالت
علیمردان خان صادر شود بموقف عرض رساند و حکم همایون را بصوبه [illegible] جلد در راه [illegible] روانه گشتند
پس حرکت بسمت کوهستانات غزنین و کابل در خاطر اقدس تصمیم یافته در غرهٔ ماه صفر که ایلچیان روم را از جسر
در روانه [illegible] فرمودند پرچم علم ظفر التوا بجانب غزنین در اهتزاز آمده از جسر مخروطه که حد مملکت ایران و هندوستان
عبور و منزل قراباغ منتش و بیخ غزنین را مستقر کوکب منصور ساختند از آنجا [illegible] افاغنه عنود بلد
و باسیان مأمور [illegible] بودند و باقر خان نامی که حاکم غزنین بود از [illegible] آمده [illegible] همایون مغلوب و گشته
[illegible] احشار و فقات و سادات و علما و رؤسا و اهالی و اعیان غزنین [illegible] قافله سالار عجز و نیاز بشکنهای
روی امیدواری بدرگاه جهان [illegible] آورده مشمول عنایات [illegible] فرار [illegible] بمنزل قراباغ
رایت فتح آیت بجانب غزنین افراخته در بیست و هم ماه مزبور ماهچهٔ اعلام جهانگشا که آفتاب انتباس [illegible] از
آن [illegible] بسمت ملک غزنین [illegible] در حین حرکت [illegible] شعار [illegible] قندهار فوجی از
افواج ظفر قرین که [illegible] هزاره و ده دکندی و [illegible] هزارجات که در تقدیم خدمات دیوانی ساکن
طریق [illegible] شده بودند مأمور گشته غازیان تمامی مساکن ایشان را بیکبار استیصال [illegible] و سپاهی [illegible] را از هزارجات

مقتول و منسوبان را مأمور ساخته انیرات را بعرض والا رسانیدند و حکم محکم بشرف صدور پیوست که امرا و مطلق العنان سرحد
ذوی الاقتدار تجاعت را برای ملازمت برکاب نصرت انتساب حاضر سازند و همچنین افاغنه و هزاره جات کوهستان
غزنین هر یک سر کشی کردن افراخته چون در جشن سال جوزده بهیر دل بازوی شوکت قاهره از پای در آمده هر یک
که پای در دامن انقیاد گذاشته سر از عقوبت خود بر نداشته نوازش گشته و از آنجا لوای توجه بجانب دار السلطنت کابل افراخته
اعزه و اهالی کابل در خلیل طریق استقبال پیموده ادراک تقبیل عتبه سعادت پیروز و تشریف و خلاع فاخره پیرایه تزئین
در بر کرده رخصت انصراف یافتند بعد از مراجعت ایشان جمعی از افاغنه و سپاهیان کابل از جاده انقیاد نکول
ورزیده خان و رحمداد خان کوتوال قلعه در پناه حصار قلعه داری از راه نادانی در آمدند روز پنجشنبه هشتم ربیع الاول
که شبخانه کشیکچی والا ما لمو اجی قلعه رسانیدند جمعی از قلعه گیان از در ستیز بپای جلادت بیرون گذاشته آغاز منع رخنه
کردند حاملان شبخانه چون مأمور بجنگ نبودند کمال ایشان نیز در رخنه تقصیر اوقات کردن شکوه موضع
احوال را بحضور انجم کرده رادر اولنگ نیم فرسخی سمت شرقی شهر لمزده کوکبه جهان گشا نیز روز بعد وارد آن
مکان گشته روز جمعه پنجم ماه مزبور بعزم سیر و دشهر وارک بجانب کوه سیاه سنگ آهنگ انتقاض
بازیهای روز بخش بازدحام تمام از قلعه بر آمده مبادرت بجنگ و شروع بانداختن توپ و تفنگ کردند لیکن
مفیع مهیج ماده غضب خاقانی گشته جمعی را که در آن وقت در رکاب اقدس حاضر بودند بتنبیه آن جماعت اشاره
فرمودند مأمورین اسب برانگیخته و با شمشیر آخته تا پای قلعه بر فشانی کردند و از عزم بلند خدیو هفت کشور
تسخیر قلعه کمر بسته اطراف شهر را محصور و جنود منصور ساخته از یکطرف لجکم و الا نقبهای قلعه کوب را بر افراز
کوه کشیده بروج شهور یعقابین را که هم بر دلز نسر طایر و هم آشیان عقاب بر زین بال چرخ دایر است طعمه
توپهای برق آثار و از یکجانب ابر مطیر خمپاره را بر حال قلعه گیان صاعقه بار ساخته زلزله در بنیان ثبات
برج و حصار و سلسل و فراز قلعه گیان انداختند چند لکور روز در اهل قلعه مانند مور آتش دیده میان شعله
نفرد و شر خود پیچیده و چون تاب و توان را از خود مسلوب دیدند روز یکشنبه هفدهم ماه بهرا بجلی ردار
عجز و ناتوانی و اربیده در بار سپهر مانند و بزبان نادانی بادای التهلکه بجا فعل اسفها اعتراف تقصیر نا
فرمانی کرده قلعه را سپردند و شکنهای لایق ادخیگاه نظر اقدس گذرانیده خزانه و جبه خانه و قلیچانه بادشاه را

که درارک بود بضبط سرکار خاصه شریفه تعلق پذیرفت شهزاده نصرالله میرزا که سابقا از منزل قراباغ به تنبیه سرکشان
غور بند و بامیان و قلعه ضحاک مأمور گشته بود بمتمردین آن ناحیه و قلعه جات الکا نزا تفرقه و تجماعت الحوزه اطاعت
در آورده در بیست و چهارم ماه مذکور از راه چاریکار کاروار دو شرف اندوز تقبیل بساط خدیو کامکار گردید
مقارن آن عرایض محمد خان بلوچ ابجاب قاصد ملحوظ نظر فرخنده مقاصد شده مضمون آنکه از حرکت کره کان بیادر
نه جواب بیرون رسیده و نه رخصت ایاب یافته احدی از رسولان دیوان را بجای یاری تعیین و نامه همایون شاه
والا جاه نگاه داشتن باقی یافته مضمون که قبل از این که علی مردانخان شاملو و بعد از آن محمد علیخان سفارت روانه دربار
سپهر اقتدار شاهی شده در خصوص سد راه اشرار بابر شاه والا اشعار و از جانب آنحضرت نیز تعهد آن
مطلب بعمل آمده بود بنابر وعده آن پادشاه وجاه کوکبه عز و جاه وارد قندهار گشته بعد از آنکه خلف وعده واقع
شد ایلچی دیگر برای تجدید مذاکره روانه ساخته بکمال اکمال التجا داشته شد که دانهمان گشته بجواب نامه
پرداخته اولا در باب وعده کردن و ثانیا خلف آن بعمل آمدن و علاوه این ایلچی را بر خلاف قانون سلف
یکسال نگاه داشتن و جواب مکتوب محاربت را در عقده تعویق گذاشتن همانا ماتب از مخالفت بیگانگی و منافات
درست و یگانگی خواهد بود و بعد از فتح و تسخیر قلعه قندهار چون قصوری که از افاغنه با ایران صدور یافته بود
زیاده بر آن بر ممالک هندوستان واقع شده منظور آنکه از تنبیه آن طایفه مرضی طبع اقدس شاهی هما بشد
و این حرکت را ارجو خود ملکه بکر مید انستیم متوجه تنبیه آن طایفه گشتیم و بعد از تنبیه آن طایفه چون مردم غزنین از آن باب
آداب بر آمده بودند مشمول نوازشات گشته اتارمای کابل قطع نظر از آنکه بالبث در ورود رایات نصرت
آیات را مغتنم شمرده در عالم اتحاد بین الدولتین بلوازم خدمتگذاری و لعماش بر دارند و بر سعادت برود ی
خویش بسته با افاغنه اتفاق و اظهار مراسم شقاق و نفاق کردند چون این حرکت منافی طریقه آداب و بیگانگی
حرکت مرتکب ظهور کمک بود از راه یکانگی که در بین الطرفین تحقق داشت در مقام تادیب آن طایفه در آمدیم تا نه
که بر اینها پایه قابلیت نیاز روی امید بدرگاه معدلت طراز آورده از بار خاطر آن پادشاه ذیجاه مورد عفو
و مشمول احسان فرموده مقرر داشتیم که احدی متعرض حال و مال ایشان نگردد و ما را از مبادی حال الی الان
سوای تنبیه افاغنه منظوری نبوده و بازرگان ممالک هندوستان منظور نظر نمی باشد و چاپار را همراهی چند نفر از اعیان

دار الملک کابل در بیست و ششم ماه روانه شاهجهان آباد گشته شد که پیادل بوساطت نامه همایون خان و کابلیان از باب
مقال حقیقت حال اعلام پادشاه سلیمان حشمان سازند و بعد از ورود کابلیان بجلال آباد حاکم آن ملک ایشان را مانع
دخول به پیشاور راجع ساخته پیادل را که بجای یاری میرفت ولد میر عباس نام افغان در عرض راه بقتل رسانید و چون غلغله و هول
آن ولایت کفاف بجلال آباد نصرت پناه بنگر داخل شد فوجی از افواج منصوره را بمحافظت قلعه و ارک مامور ساخته
در دوازدهم ربیع الثانی بهمراهی تائید یزدانی عازم کوهستانات چارباغ و بکرام دادگی که موضع حاصلخیز
و مکان پر آب و علف و مساکن طایفه افغان بود شدند که هم گوشمال سرکشان آن ناحیه بعمل آید و هم توشه و غله و ذخیره
بهم رسد افاغنه آن بقلل جبال تحصن جسته دلیران رزم آزما بحکم والا کوه لوز دو دست بجا گشته تفاق و
ایشان را بپای مردی جلادت لگدکوب و سرکشان را مقهور و منکوب ساخته آن طایفه بعد از آنکه خود را گرفتار مهالک بیکران
صدمات افواج و سقاقات خروش استغراق لطمات آن دریای آهنین موج دیدند بجز دیجور خدیو بحر و بر که کشتی
شکستگان طوفان حوادث را فرارگاه بیکران امان بود توسل جسته بکنار عافیت ساحل امنیت پیوستند و
همگی سرکردگان و رؤسای آن طایفه با عبد الله و ملا محمد ولد میاجیو و اقوام او بدربار معلی شتافته خدمت رکاب
اقدس اعلی را حلقه گوش غلامی خود ساخته تقریب شد که این آستان خود را بشاه آزادی رسانیدند
در بیست و چهارم روز از آنمکان خرم از بابه بر مینو نظیر سر کوب بزم سپهر و چهار دوش ایوان ماه و مهر گشته در بیستم شهر جمادی
الاولی لوای توجهی بجانب گندمک که در خرد آب و هوا و نزهت و صفا طعنه بر بهارستان جنت میزد افراز
افاغنه دیگر آن سرزمین نیز جمعیت کرده در قلعه کوه باستحکام اساس حصن داری پرداخته دلیران نصرت نشان
با مر اقدس بر سر تسخیر ایشان عازم شده آن طایفه چون دشت و کوه را در زیر پای یکران غازیان یکسان
دیدند طالب امان گشته رؤسای ایشان وارد دربار فلک نشان و مشمول عفو خدیو جهان شدند افواج
بحر امواج که مامور تنبیه هزارجات بودند خدمات مرجوعه را انجام و جمعی از اولاد آن طایفه را در سلک غلامان
انتظام داده در بیست و ششم ماه وارد دربار عز و جاه گشته و از آنمکان فوجی بضبط قلعه جلال آباد و تادیب ولد
میر عباس افغان که مرتکب قتل پیادل دیوان شده بود مامور گشته حاکم جلال آباد که مانع رفتن کابلیان
شده بود فرار و با تمامی اهالی آنجا از طریق اطاعت بیرون رفته روز پنجشنبه هشتم جمادی الاخری بقدم استقبال شتافته قلعه را

متصرف دادند چون ولد میر عباس پیش از وقت بر فراز کوه احداث سنگرهای محکم کرده و جمعی عظیم از مردان کار دیده
و دلیران معرکه کارزار فراهم آورده ... آن حصار از لوازم اسباب حصارداری استحکام داده بود غازیان دسته دسته
سنگرهای او به پستی آن بناهای قوی اساس را بدستیاری سرپنجه زور کشت تا هو در هم شکسته تقرف و ...
عرضه تیغ هلاک و زنان ایشان را با همشیره و پسران ولد میر عباس اسیر فتراک ساخته بدرگاه معلی آوردند و بعد از ضبط
و ربط امور آن نواحی بهارستان را که تیغ و ... جلال آباد و ... بحجز آرای قدوم فرخنده ... رشک بهار و لاله
آنجا ... هر گل زمین ازان وادی را ... ساخته **در بیان ورود شاهزاده رضا**
قلیمیرزا در نزول بهار اسعاد بدرگاه معلی کرا افرازی با منصب نیابت سلطنت ایران چون در بین اوقات رایات نصرت
آیات که عازم هندوستان و سفر بعیده المسافه هشت بهار همت خاقان گیتی ستان بود خیال ... تعیین یکی از فرزندان
فرزانه کامکار و شاهزادگان آزاده نامدار ... و فرمانروای ممالک ایران از خاطر اقدس سر زده بود در
کابل امر همایون بعز نفاذ پیوست که رضا قلیمیرزا که اکبر و ارشد اولاد و در آن اوقات بر سر جلگه ... تمکین داشت
ولایت بلخ را بحسن خان ... و بدر خان افشار بیگلربیگی هرات سپرده فوجی از غازیان را بمحافظت آنجا گذاشته
و ضابطه آن مملکت را مضبوط ساخته از راه ضحاک و بامیان وارد اردوی نصرت نشان شود بعد از وصول حکم ...
بلخ که هنوز موکب همایون در نادر آباد توقف داشت شاهزاده آمر والا شرف نفاذ یافته بود که در ایامی که افواج ظفر
شعار از کارزار و بکار ... متوجه قندوز گشته امور آن ناحیه را منظم سازد شاهزاده برونق زمان
رایت اقتدار توجه بان ولایت گشته یوسف خان نامی قاتاغان که تا آن زمان در مقام مخالفت اقامت داشت
با سایر سرکشان آن ناحیه تاب مقاومت نیاورده سالک طریق هزیمت شده شاهزاده آن ولایت را خالی
از اضداد و عاری از فتنه و فساد در حوزه اقتدار و استیلا درآورده در اثنای اکمال مهمات بشاهزاده
گشته جلگه ... را سعادت ... سریر سپهر مدار و مجدداً حکم مبارک با حضار او صدور یافت شاهزاده راه نورد
امتثال گشته بعد از ورود بکابل ... در کابل گذاشته در بیست و چهارم رجب وارد خدمت خدیو کامکار
گشته روز دیگر حضرت ظل آلهی ملاحظه عساکر بلخ که در رکاب شاهزاده آمده بودند پرداخته تا چند روز آنجا
به تقسیم ... از نظر افتاب ... گذشتند و چون اسباب ... ایشان در سفر بلخ بعوض اسقاط درآمده بود به یکی

اسبان تازی نژاد و سلسلهٔ ایالت و نیابت دارائی ایران و اختیار عزل و نصب بیگلربیگیان و فرمان دادن از ابواب هر گونه
کارها تفویض و روز جمعه غرهٔ شعبان بوقت ظهر بدست مبارک تارک شاهزاده رضا قلی میرزا را بزیب افسر سربلندی
مفتخر نمودند که در عهد شاهزاده که حقیقه را بسمت جیب زده بعد از آنکه پادشاهی بهر یک از اولاد بحکم جهان مالک
الملک تعلق گیرد حقیقه را به سر زمین ملک بطرف راست زنند در روز یکشنبه سیم ماه رضا قلی میرزا مرخص و با شوکت و شان
روان بجانب ایران گشتند روز دیگر لوای جهانگشا بجانب جلال آباد نهضت یافته در دهم ماه از جلال آباد
گذشته بجانب پشاور بفاصلهٔ نیم فرسخ قباب بارگاه عز و جاه برابر اوج مهر و ماه افراشته و در آنجا جای آن ده هزار
تن از ایلات ساکن آنجا برسم سقلای مقرر گردید که در نزول سپهر رایات ظفر شوکت ملازم باشند و پنج هزار کس بسنجاق گری
موکب همایون اختصاص یافته شد در بیان توجه موکب والا بعزم تنبیه ناصرخان و تسخیر پشاور بعنایت
حضرت ایزد سبحان و داد و چون از سلطنت علیهٔ گورکانیه صوبه داری کابل و پشاور با ناصرخان بود و بعد از تسخیر
غزنین و کابل که آن مملکت از حوزهٔ تصرف گورکانیه بدر رفت ناصرخان در صدد پشاور در سلک جمعیت از هند و حشه
مشغول خود داری شده در حینی که اعیان کابل باذن همایون عازم شاهجهان آباد شدند منشور عنایت از موقف
اقبال درباب روانه کردن ایشان باسم ناصرخان بملاحظهٔ پاس حقوق آن دولت ابد پیوند راه امتثال بر فرمان
همایون بسته بر وهم جهانبانی دامن تحریک تیز کردن آتش جنگ بر زده بعلاوه بیست هزار کس از افاغنهٔ خیبر
و پشاور را در ناحیهٔ جمرود اجتماع و در ده بیجا نهضت در رسید خبر اشتغال و ورزیده روز چهاردهم که منزل موسوم ب
مقرر سرادقات انجم اوتاد معجزه گشته بود آغروق را در موکب نصر الله میرزا گذاشته خود طرف عصر از راه شهباز
سرچشمه که کوه بسیار بلند و راه بس صعب و دشوار بود با فوجی از غازیان جرار و دلیران خونریز گذار اسبانی و جز
بعزم تنبیه ناصرخان ایلغار و صبح روز دیگر که ده ساعت از روز گذشته بود سی و دو فرسخ راه را طی کرده از بیراهه
سر وقت آن جماعت رسیدند ناصرخان از آمدن طلیعهٔ همایون خبردار گشته تهیهٔ جنگ نمود جهت پیشتازان
سپاه ظفر قرین از قلل ایشان چنانکه در طرفة العینی سلک جمعیت ایشان را از هم پراکنده ساخته جمعی کثیر طعمهٔ شمشیر و ناصرخان
با جمعی از رؤسای هندیه زنده دستگیر گشته بقیه راه فرار پیش گرفتند و تمامی اردو و اسباب ناصرخان
و لشکر پاشش بحوزهٔ ضبط دلیران انتقال یافت بعد از سه روز که در آن مکان مقرر گردید فرخنده بنه و آغروق نیز بموکب

99

دارالسلطنهٔ پشاور مفتوح و مسخر شده آن مملکت دلگشا و عرصهٔ نزهت پرور از پرتو ماهچهٔ الویهٔ ظفر نشان قمر گردید
سانحهٔ ملال انگیز که در پشاور معروض مسامع والا رسید اینکه چون جماعت لکزیهٔ جار و تله که در کوه البرز
سکنی دارند بنابر اینکه مساکن ایشان مشتمل بر کوهستانات و جنگل پر درخت و راههای بسیار صعب است تا عهد
جاودانی بعضی اوقات از دربار فرمان بیرون می‌آمدند ظهیرالدوله ابراهیم خان سپهسالار آذربایجان بحکم والا عازم
تنبیه ایشان گشته و آوازهٔ تیغ سیف در جنگل غازیان سایه بر دار الحرب اهل نفاق و مساکن ایشان انداخت لشکر ظفر
دلیران اجراق شده مغلوب گشتند و بنابر اینکه جمعی از ایشان که فرار کرده در کمینگاه کمین و در سر راه تفنگچیان لکزی
ساخته بودند از اطراف آغاز جنگ و هنگامهٔ رزم را بر دلیران کارزار تنگ ساخته ابراهیم خان بحکم قضا هدف
گلولهٔ تفنگ شد پس در بهر قصوری از این قضیه بر شوریده بنابر عزم ملوکانه روانه نیافته امیر اصلان خان قرقلو را بایالت
آذربایجان و صفی خان بغایری را که سردار احستان بود بسرداری آذربایجان تعیین و روانه و عسکر منصور
که بایالت آن سمت بقدر امکان به تنبیه و تأدیب آن طایفه همت گمارند و نظر بمصالح دولت ابد پیوند مسعود
و در یازدهم ماه فرخنده فرجام صیام پرچم اعلام نصرت فرجام بجانب شاهجهان آباد اهتزاز یافته موکب همایون بعزم
صید و بمقصود شد که رود اتک را جسر متین بسته افواج قاهره چند روزه فوج فوج از آن جسر گذشته شاه
گذشت لوکهٔ منصور نیز متعاقب عبور کرده اگرچه تا حال معلوم نزدیک و دور گشته که در پنجاب از رودخانه بهار
پنجاب بدون سفینه و کشتی عبور میسر باشد اما بر اینجانب فیروزی و اقبال حضرت در هر یک از این رودخانه‌ها که نمونه
دخار و شعبهٔ دریای خضر بود معبر و گذری پیدا کرده سواره و عراده و باربرو اسباب از آب گذشته پنج و شش
هزار کس از سپاه لاهور در آنطرف آب وزیرآباد لنگر کرده قلندرخان قلعهٔ کاخه بر راه امن عاقبت ساخته
خود داری افراخته بودند قراولان موکب همایون بمدافعهٔ ایشان پرداخته در اساس فرار آن مشت خاشاک
کار سیل بی امان کرده لوکه نیز متعاقب از آب گذشته در زیر آن در نصب سرادقات سپهر نمود و در
آن فوجی کثیر از جنود هندیه لنگر کرده بودند و در کار سلسلهٔ جمعیت را انعقاد داده با بهادر و آرا خان ناظم صوبهٔ لاهور
آمدند در محل ملک پور شش کروهی لاهور شهر دیده قراولان گشته جای کار ستیز و آویز انجامید ایشان نیز با بار گران
گذشته پیوستند بعد در که باقتضای قضا در حلقهٔ دام گشته دلیران را یافته بعد از روز دو موکب همایون بحوالی لاهور

که باغ شعله ماه مقرر گرکه بود جاه گردید ذکریا خان چون معارضهٔ خود را با فوج منصور از قبیل معارضهٔ ظلمت با نور دید کفایت
خان وکیل مهمات خود را بطلب امان بدربار معدلت مدار فرستاده خود نیز روز دیگر بجبهه سایی آستان فلک
بنیان فایز گشته مبلغ یک لک روپیه و چند زنجیر فیل کوه پیکر و هدایای دیگر برسم پیشکش پیشگاه حضور رسانید و بدریافت
و لوازم خدمت و انقیاد تقدیم رسانیده خلاع فاخرهٔ خسروانه و اسب تازی نژاد با ساخت و زین زرین و کمر خنجر
و شمشیر مرصع نامدار عنایت و نوازشات دیگر درباره او مبذول و ایالت لاهور بدستور سابق محول و موکول گشته
فخرالدوله خان ناظم صوبهٔ کشمیر را که مردم کشمیر از حکومت او کناره گیر و رهنمون دولت طاعت او نبودند بدو
سامان در لاهور توقف داشت باز بایالت آن ملک سرافراز گشته روانهٔ آن ولایت و ناصر خان صوبه دار را
که از جملهٔ گرفتاران بود در رکاب سعادت انتساب همراه و محمدی صوبه داری لاهور و کابل و پیشاور و هر طبقه و فوجی را
تعیین فرمودند که بمحافظت معبر و ضبط کشتیهای پنجاب بپردازند مرددین را مانع از روی ظفر قرین نمایند

در بیان وقوع جنگ سلطانی فیمابین اعلیحضرت ظل اللهی گیتی ستان و حضرت محمد شاه پادشاه هندوستان و کیفیت تسخیر شاهجهان آباد و وقایع آن زمان
بعد از آنکه دار السلطنهٔ لاهور در حیطهٔ تسخیر درآمد بعرض ایستادگان پایهٔ سریر
اعلی رسید که حضرت محمد شاه پادشاه والاجاه هندوستان از اطراف ممالک مشغول جمع آوری سپاه
و عازم مقابله با موکب نصرت پناه است موکب جهانگشا روز جمعه بیست و ششم شوال از لاهور نهضت و از رود خانه
زرفشان عبور و روز دوشنبه هفتم شهر ذیقعده وارد سرحد هندوستان شدند و در آنجا بر حد تحقیق پیوست که محمد شاه با سیصد هزار
مرد نامی و دو هزار زنجیر فیل جنگی و سه هزار عراده توپ اژدر دهان برق آهنگ و اسباب و اثاثهٔ رزم و آلات
جنگ وارد محل موسوم بکرنال بیست فرسخی شاهجهان آباد گشته چون رود خانهٔ فیض که علیمردان خان آنرا بشاهجهان
آباد جاری کرده از جنب کرنال روان و اطراف دیگر لشکرگاه بجنگل پیوسته است در آنجا حصن حصین و [illegible]
متین ترتیب داده توپخانه را محیط اردوی خود ساخته بعزم مقابله توقف دارد و چند یوم بهمان دستور [illegible]
جرأت آنشاه را افزوده بتعیین فرمودند که تا حوالی اردوی محمد شاه رفته دستبردی زده تحقیق احوال او را آموده
بلشکر را بعرض رسانند و بعد از وارد نمودن ایشان موکب فیروزی نشان روز سه شنبه هشتم ماه از سرحد هند حرکت
و وارد منزل [illegible] حوالی زده اردوی و چهارشنبه نهم ماه [illegible] فرسخی کرنال سی کرده [illegible]

داس

دهشت گشته حرم محترم نموده و هجوم را بسر کرد فتح خان قورچی باشی و جمعی از سرکردگان در رکاب که دانسته
روز پنجشنبه حرکت و بپانزده کروه راه طی کرده شاه آباد را محل نزول اردوی ظفر نشان ساختند و قراولان نیز بجنب
مزبور بحوالی اردوی محمد شاه رسیده موافق کیش و رویهٔ سپاهگری در کمرکشا کمان کین زه کرده بسهم دلیری در
ترکتازی او جمعی را قتیل و چند نفر زنده دستگیر کرده بسرای عظیم آباد داشت کردهی تا سرگشته توقف و شب جمعه پانزدهم ماه
چهار ساعت از شب گذشته چند نفر از قراولان وارد و گرفتاران را بحضور والا آوردند که تحقیقات زبانی از ایشان بعمل
دت بس معتمد پروانه سرای عظیم آباد ساخته قراولان اعلام فرمودند که در همانجا انتظار توقف و جمعی لشکریان بالای
شان در آن حوالی از روی عزم و ثبات بقراولی بپردازند و چون از سرای مزبور تا کرنال لشکرگاه مسافت دو چهار
کروه آن تمام بجنگل و مشتمل بر یک راه باریک [illegible] دیگر خالی از شیبه و در اکثر هموار بود و بسیار جهان مدار
شتر با شتران راه دسته کرده از جانب شرقی و غربی اردوی محمد شاه فرستادند که هر یک سمت جدا ملاحظه و جا
مکان نزول و همواری زمین و کیفیت جنگل و میدان جنگ را تشخیص داده در سرای عظیم آباد خبر برکاب والا رسانند
در روز جمعه رایات جهانگشا از شاه آباد متوجه تا نه کروه کردهی واقع است گشته و روز یکشنبه سیزدهم
ماه هنگام صبح لوای آسمان سا نهضت یافته قزل ایاق برابر شاهزاده نصرالله میرزا با نفر و جمعی از خوانین و سایر گزین
جناح همای لوای همایون فال شاهزاده ساحت خود با فوجی از دلاوران یک ساعت و نیم از روز گذشته وارد
سرای عظیم آباد گشتند و چون محل مزبور مشتمل بر رباط عظیمی بود که سنگ و آجر برآورده بودند حاکم انباله بالای آنجا
باستحکام قلعه در رباط مزبور گشته بر کشتی پرداخته بحکم والا توپ بحصار مزبور بسته حکام آنجا از بیم جان طالب
امان گشته بپای بوس همایون سربلند شدند و در آنجا سرکردگان قزلباش با چند نفر شتر با شتران به حوالی دهان حاضر
گشته چند نفر که هر یک سرور زنده که از اردوی محمد شاه بدست آورده بودند بنظر اقدس رسانیده از گرفتاران بزبانی
لوازم استخبار بعمل آمده بوضوح پیوست که محمد شاه از دهشت قزلباش باندازه حصار کشیده همان مکان را که جای محکم است
مأمن عافیت خود ساخته و شترباشیان که ملاحظه سمت شرقی و غربی اردوی او کرده بودند بعرض رسانیدند که هرچند
جنگلست و زمین مسطح که شایسته نزول لشکر نصرت آهنگ و قابل میدان جنگ باشد نیست چون راهی که
بازاری محمد شاه میرفت منتهی بجنگل است و مرضی طبع اقدس نبود آنحضرت اراده کردند که سمت شرقی اردوی

اردو متوجه گشته در طرف پایاب که مابین کرنال و شاهجهان آباد واقع است در میدان وسیع و عرصهٔ همواری خیمه و روز
نصب کوکبهٔ فیروزی و رفع رایات عالم افروز نموده اگر محمد شاه بمقابله آید بجنگ پردازند و الا از همانجا رایت
توجه بسمت شاهجهان آباد افرازند و موکب همایون روز سه شنبه چهاردهم ماه قبل از طلوع فجر از منزل حرکت و بعد
از رود خانه گذشته در دو فرسخی اردوی محمد شاه بمکان هموار سطحی دیده خیام فلک احتشام را در آن مقام افراشتند
خود با چند نفر از دلاوران ظفر قرین تا نزدیک عسکر محمد شاه جای که علمها و سپرهای ایشان نمودار بود باد
پای جهان نورد در اطراف ساحت عرصهٔ جنگ و لشکرگاه ایشان نظر تحقیق انداخته بمقر دولت مراجعت فرمودند هنگام
شام بعرض رسید که برهان الملک سعادت خان که صوبه دار چند مملکت و معظم امرای هندوستان بود با بیست و دو هزار لشکر
توپخانه و استعداد تمام بعزم امداد محمد شاه وارد و با نایب شده و الغرض جمعی از سپاه نصرت پناه بمقابلهٔ او مأمور
شدند اگر چه همه جا فاصلهٔ نیم فرسخ کم بیش از اطراف اردوی محمد شاه جنگلها خیول نصرت مشغول بود
که از کرنه و کنار رود زنده گرفته می آوردند اما باز فوجی را همانشب بر سر عسکر او فرستادند صبح روز سه شنبه پانزدهم
ماه از آن منزل حرکت و چون رود خانه فیض که بشاهجهان آباد جاریست تا دریای جمول یک فرسخ و نیم فاصله
دارد صبح کوکبهٔ جهانگیری آغاز نهضت کرده توپخانه نصرت نمون را سه قول قرار داده شش هزار نفر تفنگچی را
تعیین جسر نمودند که از جانب شمال دریای جمول تا حوالی کرنال آمده رایت قرار افراز و در شهر یا لشکر گیر مابین رود
فیض و دریای جمول را سر بیکران کرده نظیر ساخته با جمعی برای ملاحظهٔ یورت و موضع جنگ عازم اردوی محمد
شاه شدند و در عرض راه قراولان که شب بسر برهان الملک سعادت خان مأمور شده وارد و خبر آوردند
که سعادت خان نیم شب با همراهان خود را باردوی محمد شاه رسانیده و قراولان تعقیب اردوی او رسیده بسیاری از
دواب و اسباب او را اسیر و غارت نموده اند پس آنحضرت نیز از محاذات لشکر محمد شاه گذشته بسمت سفیدون دورا
بفاصلهٔ یک فرسخ که میدان مسطح بود برای نزول اختیار و بر دوش مرافقت تفنگچی بیرار نیز بقول همایون ملحق و در آن
موضع نصب لوای قرار کردند و در اثنای آنحال سعادت خان آگاه شد که پیشتازان جنود منصوره بنه او را تاراج
کرده اند چون از مردم ایران بود حوصلهٔ غیرتش آن هیچ را برتافته از راه غرور آمادهٔ جنگ گشته خان دوران
سپهسالار هندوستان با واصل خان سردار فوجهای پادشاهی و جمعی از خوانین عمده با عاشا [illegible] از جاده

قشونهای خود را دسته دسته کرده با توپخانهای سنگین و حشم رنگین آهنگ میدان جنگ نمودند امیر [illegible]
عرق حمیت محمد شاه بجنبش آمده نیز با نظام الملک که صاحب صوبه ممالک دکن بود از عظمای امرای آن دولت و قمر الدین
خان وزیر الممالک و دیگر خوانین و صوبه داران و جمعیت از حد افزون و فیلان مست و توپخانه و اسباب آتشبازی
بیرون آمده از نیم فرسخی که میدان جنگ بود تا بعضی خاطر خود انتشار تسویهٔ صفوف نموده بجوش سپاهی لشکر آراستند
و همچنین طرف سپاه آن گروه نیم فرسخ منظر جمی آمد خدیو کشورگیر فریدون فر زره و سلاح پوشیده روز هو بودند و الغرض جمعی را
بمحافظت اردوی همایون مقرر و سر و بر آراسته درع و مغفر ساخته با نهیب برق تن حزم سوار و قول همایون مستقر
صولت نصر اثر برزد و جمعی از خوانین نامدار گشته توپهای کوه توان را که میدان جنگ متحمل آتشفشانی آن نمی
برق آهنگ شدند در تحت لوای شاهزاده والاتبار که اشتهار رایت بیت یومئذ یفرح المؤمنین بنصر الله غره
رزمگاه افراشته و خود با افواج نصرت قرین و مبارزان عرصه کین و توپخانهای جلو متوجه بنبرد و عازم معرکه رزم و داد
گشتند **نظم** زبس تعداد لشکر بیکران بود * زمین ز لشکر کواکب خرگهان بود * ز بیرون رفتن از حجم صف کشیده * مژه
بر هم زدن از جنگ دیده * شد از آمد شد و مرد سپاهی * غبار هرزمه گاه و ماهی * فلک سرگشته خندان که دامن در کشیده گردی
سرانجام بنوک نیزه دیدی * غو بوقهای خم زرین و لوله در چرخ اخضر انداخته و پرچم رایات گلگون پرندهای
سپهر را شفق گون ساخته چرخیان طرفین مانند چرخ فتنه جو شعلهٔ جنگ افروزی بر افراخته مبارزان جرار و بهادران خونخوار
دست باستعمال آلات حرب گشادند سرهای دلیران مانند گوی در خم چوگان قوایم اسبان غلطان شده و روی
سرکشان مانند حباب در دریای خون سرگردان هر ماشه که بوزار نقلی میشد چابک سواری را از مرکب هستی پیاده
می ساخت و هر اژدهای توپ که دهان آتشفشان می گشاد زبانه شرر برق هستی خشک و تر میکرد القصه از استیلای
ظهر تا انقضای چهار و پنج ساعت نایرهٔ حرب و آتش طعن و ضرب اشتعال و زبانهٔ نار حامیه وصف حال میکرد
و زمین از گرد و قر سواره و پیاده بتفسیر اذا زلزلت الارض زلزالها مبلغ و صفیر تیر صدای فاتبعه شهاب ثاقب
در گوش جان می انداخت برق سنان جان ستان صورت یکاد البرق یخطف ابصارهم در دیدهٔ دل جلوه
میداد کله ثقلها برگ آهنگ بتفسیر و جعلناها رجوما للشیاطین بزبان حال اداء میشد زنبال تیغ مغ
مسمی با السوق و الاعناق بیرمان قاطع باد ابر ساینده **نظم** شد افروخته آتش رزم و کین * ز خون گشت گلگون

برای زمین لرزه افتاد در گاو و ماه • فضای جهان گشت چون شب سیاه • ز نوک سنانهای خارا گذر • شده چشم
زره هر سر • ز غلطیدن کشتگان در مصاف • شده پشته بر پشته چون کوه قاف • ز بسیاری کشته و خسته ها • در آن عرصه
خالی نبد جای پا • تا آنکه سعادتخان از لشکر هندیان روی بر تافته یکباره بجانب انهزام شتافتند و سعادتخان و نثار محمد
خان برادرزاده او که در هودج فیل قرار داشتند با همان یک با قوباد و اتباع خود زنده گرفتار و خان دوران که سپهسالار
و مدار الیه سلطنت هندوستان بود زخمدار گشته یک پسر او با محمد خان برادرش مقتول و میا عاشور خان و دیگر
تبعه او در آن معرکه خود شش … روز دیگر بعلت آن زخم که کاری افتاده بود درگذشت و اصل خان سردار فوج خاص
محمد شاهی با شاهم خان لعفان و یادگار خان و میر حسن خان کوکه و اشرف خان و اعتبار خان و عاقل خان
و علی احمد خان که از امرای معتبر بودند قریب صد هزار نفر از امرا و خوانین و عظمای دیگر و سی هزار نفر از لشکریان آن
عرصه شمشیر آبگون گشتند و جمعی کثیر زنده بسلسله گرفتاری پیوستند و محمد شاه با نظام الملک و قمر الدین خان وزیر اعظم
چون قریب بارگاه خود … صفوف و اعلام و اعلام صولت نموده بودند بمعسکر خویش باز گشته دست بر دامن تحصن
زدند و خوانین بجد و مردمان فیلان کوه پیکر و توپهای پادشاهی را با غنایم بسیار و زر بی شمار که حیطه تصرف
در آمد تا مغرب آن عرصه میدان از وجود سپاه هند خالی و بجثه کشتگان مشحون گردید بعد از وقوع این فتح نمایان
چون محمد شاه اطراف فوج خود را به توپ جنگی و خندق و ترکانه استحکام داده بود حضرت نادری لشکر سپاه
انجم گرد را اذن یورش نداده از چهار طرف بمحاصره اردوی او مأمور ساخته بند و راه فرار از هند بر او بستند
چون کار محمد شاه باضطرار انجامید روز سیم خلع سلطنت از خود کرده در خسروی از سر گرفته با خوانین و امرا
بانتظار تمام وارد دربار سپهر احتشام گردیده و در حینی که پادشاه دین پناه عازم دار الامان حضور اقدس بود نظر بمراعات
نسبت ایلی که فیما بین حضرتین تحقق داشت از جانب حضرت ظل اللهی شاهزاده نصر الله میرزا تا خارج اردوی همایون
باستقبال آن پادشاه فرخنده خصال مأمور و هنگام ورود در بارگاه مسعود آن حضرت نیز تا بیرون خیمه مبارک بشیر آمده
در رسم اعزاز … دستگیری در این مقام شایسته آیین سروری است دست آنحضرت را از روی تلطف گرفته
در مسند همایون همنشین خویش ساختند و در حقیقت تمام … هندوستان بدست تصرف دولت
نادریه در آمد و محمد شاه … خاقان جهان آنحضرت … از جانب چینی …

102

شایسته چنین مهمانی بود دخیل آمده بار محمد شاه بعد از ظهر بمعسکر خود مراجعت کرده آنگاه افواج مظفره بهمان نهج در
ز محاصره اردوی او بر نداشته روز ثانی با امرا آنچه داشت از اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی ظفر شعار و
بملاحظه پاسداری حرمت آن خاندان والا تبار خیمه نشین پادشاه والاجاه در سرا پرده حرم محترم او در اردوی معسکر
نصرت اثر قرار یافته عبدالباقی خان زنگنه را که از اعاظم امرا بود با جمعی مأمور گردید که همه جا همراهی رکاب آن
پادشاه والاجاه نموده بلوازم مهمانداری و شرایط خدمتکاری بپردازند و … در پنجشنبه غره ذی حجه الحرام رایات
جهانگیری بجانب دهلی که … جهان آباد اشتهار دارد نهضت کرده روز چهارشنبه هفتم ماه باغ شعله ماه …
کوکبه عز و جاه گشته روز دیگر در آنجا … حضرت محمد شاه برای تدارک لوازم مهمانی پیشتر بامر خدیو … در …
شهر گردید و روز جمعه نهم ماه از باغ مزبور سوار و … از ابتدای باغ تا درب دولتسرای پادشاهی …
بسته پا اندازهای قیمتی از زربفتهای گران بها و اقمشه نفیسه … بکار پادشاهی انداخته و قلعه را که از تخت …
طلیع پادشاهی معدلت بنیان شاهجهان و دار الخلافه سلاطین با عز و تمکین هندوستان بود … کوکبه …
… محمد شاه را نیز در میان همه قلعه جا داده اند و در روز … در موکب اقدس محمد شاه … که در …
ضیافت گسترده خدیو جهان بعد از انقضای مجلس … آنحضرت … اول
قرار یافته سلطنت هندوستان را بجانب حضرت شاه … رسم امداد و شروط وداد …
ربط ترکمانی درباره دولت ابد پیوند گورکانی بعمل خواهد آمد محمد شاه مراسم تکریم و تسلیم تقدیم رسانید …
این عاطفه که تاج بخشی را علاوه جان بخشی یافت تمامی جواهر خانه و خزانه و اسباب پادشاهی و ذخایر
سلاطین سلف را که در دستگاه سلطنت موجود بود … مفصل … عرض در آورده برسم نیاز ایثار کرد
هر چند که همت کان خاصیت بجز نوال خدیو … النظر اعتبار این کنوز و ذخایر و خزاین که جمع … سلاطین دوری
زمین … آن برابری … دامان … از قبول آن در چیده اما بنا بر مبالغه پادشاه
والاجاه آینه این … پذیر قبول گشته معتمدان امین بضبط خزاین و بیوتات تعیین فرمودند در ذکر
وقایع قوی ئیل سنه هزار و صد و پنجاه و یک هجری چون افواج … سپاه …
… که در دار الخلافه

گلزار بر اطراف چهار بازار دل گشوده بودند دست یافته شاخ و شانه اشجار را چون بهم شکستند درین دار و گیر بهمنی
در محلات خیابان چمن دست تطاول افراخته سینه گل از زخمهای کاری صد چاک چاک و گلگون قبایان چمن را
از لباس بار و برگ عریان و هلاک ساخته از غنچه همیان زر در آوردند شب دهم ذی حجه که عید نوروز با نحر
مقارن افتاده بود حمزه زرین افسر مهر بقصد دفع فتنه شتا از خلوتسرای حوت بسرای خاص حمل خرامیده نو
خواستگان قوی بازوی قوای ربیعی یغماگران صبا و شمال بمنع غارت آن شهر غارتگر بغیه دیماه فرمان داد
ثابت قدمان اشجار از غنچه و نسترن که عمر دو سپر بر افشند و صاحب کلاهان لاله و گل از تاب غیرت چهره بر افروخته
از جای جستند و تیغ سنبلان در خیال از شاخهای نیزه تیر دستان بر داشته میان بستیز جست بستند قوی دستان
چنار بکر شمال فوج بر خاشجوی زمستان ساز در کن خویش کردند و یلان صحب بزرگ گلستان و دیران
صنوبر لوای گلگون برزند در عرصه گلشن افراخته یکبار بازار فصول ربیعه روی آوردند خار و گیاه که جنود سلطان
دی بودند از غلبه هجوم لشکر بهار حیرت زده بر جای خویش خشک ماندند حریفان زمستان چنار آسا آتش
که خود افروخته بودند در گرفت بعین شعله گلهای آتشین چه دار بنهاد زمانه بر آورد در روز سه شنبه طرف عصر خدیو
عصر نزول محمد شاه را بقدوم میمنت لزوم شان رشک بهشت الشرف آفتاب جستند دهر را رنگ فتنه عجب انگیخت
و نقش طرفه برانگیخت تفصیل این اجمال آنکه در شب یکشنبه پانزدهم ماه بعد از آنکه از جانب محمد شاه بشارت باز
جانب معارف تحریکی واقع شده و لوله و غلغله آشوب بلند گشته جمعی از عوام و اوباش در میان شهر با
اهل رده بر خاش و بعضی از سپاه منصور که در اصل شهر نزول کرده بودند در آویخته در مراسم دست درازی
از ناهی نکردند چندین از لشکر ایران را تیغ نافرمانی و جنون مادر زاد ذبیحه قربانی ساخته خون ایشان را حنای شب
خضاب دست امید نموده پنجه دلبر از بهجت کشته رنگین کردند و از آنجا بپای تهور بر سر فیلخانه شاهی رفته
فیلان را متفرق گشتند حکم والا صادر شد که جمعی از دلیران در بر دروب محلات مانند خیل نجوم که پاسبان
محلات علامات فلک تا صبحگاهان دیده از خواب بسته بیدار و ثابت قدم باشند و نگذارند که احدی
از فتنه زبان پا از منهج خود داری بیرون گذارند تا قهر را بدانچه مقرر گردد عمل نمایند هنگام طلوع آفتاب که
قدمان فیروزی صبح مهر از دل بر کرده بقصد انتقام تیغ از نیام بر کشیده و خدیو شب تاب از بر کین [illegible]

ماهم

103

سرو برا لباس سرخ شفق آراسته با چهره بر افروخته و عارض تابناک بر تخت خنک فلک بر آمد خسرو بهمال هیبت
خشمگین و صورت سهمگین سوار بکران جهان پیما و خنجر گذاران تیغ و دُر بهرام صولت آن کیوان آثار را به بزرگ [illegible]
اهل [illegible] گشته مسجد میان بازار را بقدوم اقدس مسجد و خاص و عام جستند و در آن مکان بعد از تحقیق اینکه حرکات
[illegible] را کدام محله و چه جماعت فساد رسیده دلیران از فوج فوج بتنبیه آن گروه تعیین و امر بقتل عام آن محلات [illegible]
شور محشر و آشوب فزع اکبر در میان شهر بدید آمد و الغفور در و دیوار عمارات رفیعه نقش عالیها سافلها [illegible]
اصحاب بتان صفت خانه زنبور پذیرفت بناهای دلکش بر [illegible] شراب [illegible] عوام مست خراب افتاده [illegible]
در سلسلها مانند [illegible] شیران در گرفتند [illegible] که طعنه بر قصر جنت برزد بصد [illegible] گاو یلان [illegible]
حوضهای که از چشمه سار لطافت کوثر آب میخورد فواره جوشش خون شد بازار جوهریان و صرافان و راسته بازار
و دکاکین تجار و ارباب [illegible] تمامی اسواق شهر بحیطه تعدا در آمد عاقبت آن گروه یاغی چنار آسا آتش [illegible] خرد
[illegible] و ازین [illegible] شاخ سید مجنون [illegible] از اسباب گشته شرار این شرارت [illegible]
و سوز آه دلهای مجرم و بیگناه چون شعله و دود خشک و تر بر فلک کشیده تا زمان غروب زبانه این شعله پرشور
[illegible] رسیده و در گنبد گردون [illegible] و قتل [illegible] هنگام شام که نصف [illegible]
لشکر [illegible] چوب قهر در آتش جبل عوام برق خرمن زننده که سی هزار تن از خورد و بزرگ شده بود [illegible] انتقام آسمانی
دیار و شاه [illegible] بوساطت نظام الملک قمرالدین خان در صدد شفاعت در آمده التهاب آتش جانسوز غضب
پادشاه بزلال عفو بخشش فرو نشست و فرمان دارای فرصت رسانده بر یغماگران لشکر شور [illegible] در
تفرقه لشکریان بود تماما استرداد و [illegible] ایشان تسلیم شد گویا زمانه بدفع [illegible] چشم [illegible]
انطفایه [illegible] و چون در شب [illegible] سید نثار خان [illegible] قمرالدین خان و شاهنواز خان که
از اعاظم هند بودند بر سر فیلخانه رفته ترک قتل فیلان [illegible] فیلان شده بودند [illegible]
در خارج حصار شهر متحصن شده بودند عظیم الله خان و فولاد خان که از اعیان دولت [illegible] بودند بحکم
والا [illegible] گرفتن ایشان [illegible] الیهما را با چهار صد [illegible] نفر گرفته [illegible] حاضر کردند که بحکم [illegible]
تیغ [illegible] گردیدند [illegible]

تهیهٔ اسباب سور و آرایش بزم سرور پرداخته کنار رود جمنا محل زفاف ایوان خاص هر شب چراغان مطلع صد هزار
هزار و تا یکهفته ایام و لیالی عشرت را از شکست نور روز و غیرت شب قدر ساخته هر روز فیلان کوه پیکر و گاومیران
فیل منظر و شیر گیران ارشد رهایت دبیران صاحب صلابت بجنگ می انداختند روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مذکور شاهزاده
بدیدن شاه دارا جاه رفته بعد از انقضای مجلس موافق آداب و آیین آن سلسلهٔ علیه خلعتهای مروارید دوز زرین
بجواهر زیور قامت شاهزاده دارا تبار و چند قطعه الماس بی تکلف و سه زنجیر فیل و پنج راس اسب با ساخت و یراق
مرصع برای سرداری شاهزاده به پیشگاه جلو کشیدند و شب دوشنبه بیست و ششم ماه مزبور مقارنهٔ سعدین واقع شد
الحاصل در عرض چند روز که ضابطان خزاین و بیوتات از انجام شغل مقرر فارغ شدند حاصل بحر و کان و ظروف
زرین و سیمین و اوانی و اسباب مرصع بجواهر ثمین در خانهٔ قصبه چندان بقلم آمد که محاسبان اوهام و دفتر
نویسان افهام از حصر و احصای آن عاجز آمدند از آنجمله تخت طاوسی بود که کنوز کیکاوسی و خزاین دقیانوسی رو
نمای جواهرش هزار یک نمی شایست و در ایام سلاطین سالفهٔ هندوستان دو کرور جواهر که باصطلاح هر کرور
صد لک و هر لک عبارت از صد هزار روپیه است صرف ترصیع آن شده بود و همچنین لآلی غلطان و الماس
درخشان که نظیر آن در خزاین هیچیک از ملوک سلف و سلاطین سابق وجود نداشته بمخزن دولت ما درآمد منتقل
از امرا و خوانین دولت و اعیان دار الخلافه و رایان خود رای و صوبه داران ممالک آرای نیز کرورها از نقود
و جواهر و مرصع آلات و نفایس اسباب برسم پیشکش هدیهٔ بارگاه حضور ساختند و سعادت خان در آن اوقات
وفات یافت بعد از فوت او محصل بعنوان ضبط فرستادند که یک کرور زر که باصطلاح اهل ایران پانصد هزار تومان
بوده باشد با فیلان کوه توان و اسباب بیکران از صوبهٔ مزبوره که متعلق بسعادت خان بود بخزانهٔ عامره رسانیدند
مدت ایام توقف از خزاین سلطنت و پیشکش امرا و صوبه داران حضور نزدیک بمساوی پانزده کرور بسرکار همایون
انتقال یافت و از خزاین و جواهر و اسباب کارخانجات و بیوتات سلطنت مقدار خطیری که فزون از حوصله
گوهر شناسیست بسرکار چنین پادشاه بی نظیر از آن سریر بلند بسرکار پادشاه دارا جاه که انتساب بان دو سلسله
نهایت بنده پروری بیوتات عامره کوهر کارخانه گشودند و بعلما و درویشان و لشکر که بعهده خدمات شایسته بودند
انعامات شایان عنایت و بعموم غازیان و ملازمان ظفر قرین بمساوی مواجبی که از دیوان داشتند عنایت

مرحمت گردید و بخدمتگذاران اردوی همایون از هر کس که بود تا بقوار نوکری صد روپیه و شصت روپیه باسم انعام
شفقت گردید و از خاصه و عام اردوی سپهر احتشام و خرد و بزرگ موکب نصرت فرجام هر کس فراخور رتبه و حال
از خزانهٔ جود و گنجینهٔ احسان خدیو بیهمال ادراک حظ جزیل دریافت نصیب جلیل نموده جیب و امان آمال از زر و سیم
حصول مالامال ساخت و در قام مرحمت فرجام بهمگی ولایات ایران غو صدور یافت که مالیات سه ساله ایران را
عموماً تخفیف مقرر فرمودند در روز دوشنبه سیم ماه صفر بهمگی امرا و خوانین دولت گورکانیه خلاع فاخره و شمشیر و کارد
مرصع و اسبان تازی نژاد عنایت و مجلس جشن ترتیب داده بدستور سابق تارک حضرت محمد شاه را بافسر سلطنت
سربلند و بمعتقدات خاص بهره مند ساخته و شمشیر مرصع زیب میان او فرموده بر دوش او درایجواهر گران بها
چنانکه بعادت سلاطین هندوستان است زیب در دوش و تاج و نگین پادشاهی هندوستان را بآن کامکار بخوش
تفویض کردند محمد شاه بعد از آنکه بار دیگر بافسر سروری آراسته سند عا کرد که چون بالطاف بیکران شاهجهان پناه که
باره صاحب تاج و تخت و در میان سلاطین جهان فرد بخت شده ممالک آنطرف رود آب اتک و
دریای سند از حد تبت و کشمیر تا جائی که آب مزبور بدریای محیط اتصال میابد بعلاوه ولایات ته و بهادر و قلعه جات
تابعه برسم پیشکش ضبط و بممالک محروسهٔ خاقانی انضمام یابد چون اکثر ممالک مشروحه و غوربند اتک از قبیل
غزنین و کابل از سابق داخل ممالک خراسان شمرده میشد آنحضرت نیز قبول و ضمیمهٔ قلمرو دولت خود فرمودند
و در همان مجلس بهمگی امرا و اعیان دولت گورکانیه را بخدمتگذاری در رضاجوئی خاطر اقدس پادشاه دارا جاه
ترغیب و از آلایش هر از نصایح مشفقانه که بکار ملک و دولت آید در رسم سلطنتداری شاه آویزهٔ گوش هوش
نیوشش پادشاه و اعیان دولت ساخته مقرر داشتند که در سراسر هندوستان تازه کلکهای مهری فرامین محمد
شاه کل دستار اطاعت نموده سکه و خطبه را که تا آن زمان بنام نامی شاهنشاهی جاری بود باز باسم محمد شاه
رایج سازند و حکام مطاعه بشعور حضرت و اشیاء آنحضرت خطاب بصوبه داران اطراف و راجهای اکناف از
موقف اعلی عز اصدار یافته محمد شاه برادر زنگ دارایه تمکین داده و جمعی از هنروران ارباب صنعت هند
بملازمت رکاب همایون مقرر گشت و در روز سه شنبه هفتم ماه صفر با فتح و ظفر از شاهجهان آباد برایت
برجهت از اخشر یانع شعله ماه راتق قوایم سریر عز و جاه فرمودند و همه جهت پنجاه و هفت روز رایات جها
نک

در شاهجهان آباد اتفاق افتاد و بعد از وصول کرکنه حایل لب رود سند راه منحرف ساخته همه جا از رودخانهای
پنجاب و اتک را جسر بسته متین از دامنه کوهستان که نظر بجاهای دیگر بسیار ییلاقیت داشت متوجه مقصد و بست
دهم ماه صفر کنار رودخانه چناب شهر وزیرآباد مضرب خیام سپهر احتشام گشته بعد از آنکه نصف سپاه از آب
گذشت چون در موسم برسات و شدت طغیان آب بود جسر صلابت لطمات آن بحر ژرف را برتافته گسیخت و سپاه
بحکم والا از اطراف کشتیها جمع و افواج قاهره باکشتی آغاز عبور کرده چهل روز موکب فیروز در آن طرف رود بانتظار
گذشتن جنود مسعود لنگر توقف انداخته در هفتم ماه ربیع الثانی بنا خدایی لطف خدای یگانه خود نیز بکشتی نشسته
از آب گذشته با وصف آنکه همه جا موکب انجم شکوه از دامنه کوه واقع میشد باز گرمی هوا بحدی اشتداد داشت
که از شدت حرارت مرغ نفس از طیران باز میماند و جوشن آهنین در بر دلیران تفتیده میشد زکریا خان صوبه دار
لاهور و ملتان تا سر رودخانه چناب در رکاب فیروزی انتساب بلوازم خدمت پرداخته از آنجا رخصت انصراف
یافت و چون پیشنهاد خاطر اقدس آن بود که بعد از فتح و تسخیر هندوستان بانجام کار ترکستان و خوارزم که منبع
فتنه و آشوب خراسان بود پردازند از شاهجهان آباد کارپردازان مأمور گشته سازهای صاحب قدرت روانه بلخ
و مقرر فرمودند که کشتیهای فلک منظر در ساحل رود آمویه مرتب و مهیا سازند تا رایات جهانگشا وارد آن حدود
شود ابوالفیض خان پادشاه بخارا از شنیدن این خبر به بحر تحیر غوطه ور گشته بتقریب استقبال موکب همایون حاجی
فرقانی نام معتمد خود را برسم سفارت با عریضه اخلاص نشان بدربار عرش نشان فرستاده او در منزل شهر جلال آباد
لاهوری وارد دستگاه سپهر نشان و فرمان در جواب ارتفاع معنون گشته احدی از ملازمان دربار را نیز باو
رفیق ساخته نزد پادشاه مزبور فرستادند و اعلام فرمودند که آن سلطنت مآب از خاندان والا قاآنی و نقاوه دودمان
چنگیز خانیست تمکین او خیریت مملکت منظور نظر اقدس و توجه بجانب ترکستان معقود ضمیر مقدس میباشد هرگاه
با عالم توران زمین بتقدیم فرمانبری پیش آید نهادر الا آنچه مشیت الهی قرار گرفته باشد از قوه بفعل خواهد آمد
و بعد از ورود بمنزل حسن ابدال از عرایض امنای تلک مکنون خاطر آن بود که برای ایصال خبر فتح هندوستان و ارسال
موکب گیتی ستان ایلچی روانه ممالک روم و روس شده در عالم قرب و جوار از جواهر و نفایس هند تحفه
بپادشاهان آنجا بفرستند سفارت آنجا با رحمت پیر نصیر از جانب محمد پاشا والی بغداد لشکر و فا بعد علیم داران

فیما ایلچی روم و روس و توقف رفقای او بانتظار رسیده و را محمد دنبلو و رفقا در درگاه فلک اساس رسید لهذا
حاجی خان چمشکزک چرچی باشی را بسفارت روم و سردار بیک قرقلو ترکچی باشی را بسفارت روس را
بممالک روس تعیین و مساوی حرا ده هزار تومان جواهر و مرصع آلات با چهارده زنجیر فیل برسم ارمغان که بجهت
اعلیحضرت پادشاه سکندر جاه روم و معادل آن برای پادشاه خورشید کلاه روس ارسال و در منتهم حاضر
ایلچیان عازم مقصد گشتند از اخبارات سانحه آنکه در اواخر همان ماه عریضه شاهزاده رضاقلی میرزا بنظر
انور رسید که ایلبارس خان والی خوارزم از حرکت والا بجانب هندوستان آگاهی یافته سپاه از احاطه تقصیر
کرده جمعیت موفور از ازبکیه و ترکمانیه فراهم آورده بعزم تاخت سرحدات خراسان وارد طرق و در حینی که
شاهزاده از خدمت اقدس مرخص گشته عازم مشهد مقدس بود در هرات این خبر را شنیده با فوجی از غازیان
بعزم مقابله وارد در خشو شده ایلبارس خان نیز از طرف بیرچ و ستیخی بر سر آمده بود قراولان طرفین بیکدیگر
برخورده جمعی از لشکریان آن طرف دستگیر ازبکیه شده از تقریر گرفتاران ورود موکب شاهزاده بحدود معلوم
ایلبارس خان گشته دیگر پای جرأت پیش نگذاشته سمت ابیورد روانه و در قلعه موسوم به قلعه ... که مابین نسا و ابیورد
واقع است محصور و بطرح یورش و افکندن شورش پاس آن قلعه محکم بنا را که قارلجه نزد ... اگرچه اهالی آنجا
در قلعه داری ... کوشیدند اما همان وقت در روغه قلعه مزبوره که در ابیورد بود برای خبرگیری حال قلعگیان غزیمت
قلعه نموده از اتفاقات در اثنای گیرودار گرد و غبار جمعیت در روغه نظر ایلبارس خان در آمده تصور آنکه گرد سم
شاهزاده است که بر سر وقت او رسیده بنوبت رنگ عنان ادبار افشانده سراسیمه ترک قلعه گیری نموده و بهمت
بهمت خود برگشته بخوارزم رفت و جمعی کثیر از ازبکیه که بان نواحی دست تطاول گشوده بودند فرصت و ضرر
جمعیت خود نیافته در کنار عرصه شمشیر آبدار گشتند پس رایات جهانگشا بجانب مقصد اعلا یافته بحکم
همایون رودخانه اتک را جسر متین بسته جنود ظفر نمود فوج فوج آغاز مرور و عبور کردند چون کوهستان آن نواحی
مسکن ایماقیه یوسف زای اختصاص داشت و آن طایفه صاحب جمعیت موفور و عدت غیر محصور بود در عهد
سابق همیشه بصد انواع فتن و شر در رو با پادشاهان سلف از شیوه ایشان منحرف بقصور نموده با جهان آرا نیز
آن جمع دیو سرشت دستی حیال که در حوزه ممالک محروسه که داشتند تعلق گرفته افواج قاهره را که گذ

سکنای ایشان که جبال آسمان شان بود روانه فرمودند اکثر آن طایفه پای بست سلسله با داشتن عمل و کردن عمران
مرکز شان هم آغوش تیغ اجل گشته بقیه رو بسوی جبال راه التجا گذاشتند و فوج عظیم از آن طایفه بجلادت رکاب
ظفر انتساب اعتبار یافته موکب همایون از راه پیشاور و جمرود و جلال آباد نهضت فرموده در غره ماه مبارک رمضان
وارد دار السلطنه کابل و در آنجا تمامی سرکردگان و سرخیلان افاغنه آن ولایت شرف اندوز جبهه سایی آستان
سپهر بنیان و مورد عنایت بیکران گشتند و بجهت انتظام مهمات ولایت سمت غزنی و اتک که بدولت علیه اختصاص داشت
چهل هزار نفر از طوایف افغان پیشاور و جماعت هزاره و باقی ایلات کوه نشین در سلک ملازمت انتظام
داده روانه هرات و کس تعیین فرمودند که در آنجا مشغول سرانجام حوائج و ما یحتاج و استعداد آن جماعت
بوده باشند تا حینی که رایات نصرت آیات وارد هرات شود و بعد از خطه کابل بطرف سمت اوقات خلافت
گشته با انتظام مهام آن نواحی پرداختند و جواهر خانه و خزاین و زرادخانه و اسباب برکار خاصه و احمال و اثقال
اردوی همایون را با فیلخانه و توپهای بزرگ روانه هرات ساخته صوبه دار کابل و پیشاور را در کاکان درباره ناصر خان
برقرار داشته و او را با جمعی از خوانین نامدار و عساکر ظفر شعار مامور باتفاق و انتظام آن دیار فرموده عازم سمت
سند گردیدند در بیان حرکت موکب همایون بجانب سند و گرفتاری خدایار عباسی و وقایع آن زمان بیان لطف ایزد
سبحان خدایار خان عباسی زمین دار سند در ایام توقف موکب همایون در هند در اوایل که طنطنه
جهانگیری و دبدبه کشورستانی آنحضرت در اطراف آفاق اشتهار داشت اهمیه عرایض بدرگاه بجاه فرستاده
دم از دولتخواهی میزد در زمانی که هندوستان مسخر گشته ممالک سند بعلاوه بعضی ولایات این دولت روز
افزون منتقل شد بایست که مسلک کفران لزوم باطن فرو ریخته روی عقیدت بقبله جهان آفرین آورد
از آنجا که علیه خوف و هراس و هجوم تشویش و وسواس خیالات گشت اهالی روی در دار جبهه سایی
مهالک ما بیان ما می بر باز زده و چون محال سند از ولایت گرمسیر تا بزه که ضمیمه ممالک هندوستان کشورگیر گشته
موسم تابستان نیز آغاز گردیده و فصل اقتضای گرمسیر بیکد عزیمت تهنیت بخشها خاطر خطیر شده فرمان
همایون نفاذ اقتران یافت که محمد تقی خان بیگلربیگی فارس و کوهگیلویه و بنادر و حکام ما بین که مامور سکنه
بوده‌اند از راه خشکی و قوم کانه و زواید قشون با غرابات و کشتیهای دیوانی از روی دریا وارد سند و تنها

شود و پس از رایات فیروزی آیات جهانگشا در هفدهم ماه صیام از کابل حرکت و با توپخانه جلو از راه بنگش و دیره جات
روانه سند و در بنگش وکیل و وزیر از برای ضبط مداخل و مالیات صوبه با ناصر خان و گرفتن ملازم و ملاحظه سان قشون
تعیین و باتفاق ناصر خان روانه پیشاور فرمودند و بهر جا موکب همایون کوچ بر کوچ بر سم استعجال راه نورد
طریق مقصد گشته و با وصف آنکه تمامی آن مملکت مشتمل بر جنگل و کوهستانات صعب بود عنایت آلهی در باره
همت شاهی توپخانه را در کمال سهولت از آن موضع گذرانیده در هجدهم شهر شوال وارد دیره اسمعیل خان گشتند
اگرچه اسمعیل خان اول بقلعه داری پرداخت اما چون ثبات و قرار خود را در برابر سطوت خدیو فریدون
اقتدار از قبیل معامله مشت خس با لهب نار دیده امالی آن سرزمین را مانند گیاه علفه داس تیغ آتشبار
یافت با رؤسای دیره بدایره اطاعت درآمد هرچند که از کنار دریای اتک غلبت سند مقصود ضمیر جهانگشا
بود کشتیها را برای ملاحظه حزم از مفاصل شکاف جبل فیلان کوه نزول کرده همراه آورده بودند که
در حینی ضرورت بیکدیگر اتصال دهد اما چون دیره اسمعیل خان نزدیک بدریای اتک بود کشتیهای سیاه
جمع و دقایقی که همراه بودند نیز بهم پیوسته توپخانه همایون و عمله و مستحفظان توپخانه را با کشتیها از روی دریا روانه
و از منزل مزبور لوای جهانگشا را بجانب دیره غازیخان و سرکشان آن اندیار روی نیاز بدرگاه فلک تمثال آورده
تمامی قلعه جات اندیار بر عرض راه که از سوابق زمان سرکشی معتاد و در مقام خود داری بودند قلاده
اطاعت گشته مورد عفو و امان و اسمعیل خان و غازیخان هر یک بدستور سابق بزمین داری دیره جات
خود فایض شده مشمول عاطفت و رحمت شدند از آنجا که خدیو بیهمال را از مبادی حال شیمه کریمه بود که
سالکان طریق ضلالت را اولا بمنهج اطاعت دلالت نموده بعد از اتمام حجت بتنبیه ادبر دازند و او را
از نشه سرکشی آگاه سازند فرمان مؤکد خطاب بخدایار خان صادر شد که در هر باب حزم را در بدر
و رعایای ممالک را گرفتار شور و شر نساخته حکم مبارک را نشنیده با روی نیاز بسندی و ابتکار کردن امیدوار
و سربلندی ساخته بدرگاه معلی شتابد و در چهاردهم ذی قعده محمل موسوم بلاد رکابانه محیم نزد رایات سلطنت
چون در آنجا بعرض اقدس رسید که آن آئینه نجاست در گوش خدایار خان از نفاد ما ینفعکم لغیّی خبر داده
باغوای لشکر ملیات لتفات بسمت کرات و شهر صورت روی فرار نهاده بمعنی اقتضای ما تعظیم گشته

واخوف را باش هزاده نفرات برزاده رلارکانه که نشسته خود با فوجی از غازیان جریده وسبابی بدر نشنبه بیست
ویکم ماه مزبور بتعاقب او شتافت و کشتیها از روی دریای سند عبور رو بایلغار پیش پرداختند با وصف اینکه
آنطرف دریای سند تمامی جزیره و جنگل و صعوبت جنگل غیش خار و راه بیک اندیشه بود در یکشنبه بایلغار
آن مسافت بعیده را طی کرده وارد دشت سهلا دیو رگشته و در آنجا عریضه شیخ بکسی از جانب خدایار خان بدرگاه
جهان پناه آمده بوضوح پیوست که ریشه روان او اصلاح پذیر نیست و عمرکوت نام محلی که در دشت بی آب و اقع و هم
واقع و کهات مشهور و مسی فرسنخ از آب و آبادانی دور است متصور را اینکه موکب جهانکشا از ورود به چنین
مکانی عاجز خواهد بود و از راه دیگر که آبادی داشت بمکان مزبور رفته آن قلعه را پناه عافیت ساخته خدیو
جهان پناه روز شنبه بیست و هشتم آن ماه سپاه منصور را بر داشتن آب و آذوقه امر کرده هنگام صبح بلندی لطف
الهی از سهلا دیو راسوار آخر روز آن شب ایلغار نموده روز یکشنبه بیست و نهم ماه مزبور بمسافت ده روزه کرده
بحوالی عمرکوت رسیدند با وصف اینکه مقرر که خدایار خان رخت هزیمت بقلعه مزبور کشیده تمامی جواهر و
خزاین خود را در چاههای بسیار عمیق که طناب هم شخص فوق تقعیر آن مشکل رسیدی مدفون ساخته
مهیای فرار بود و حالت منتظره برای او باقی نبود چون همیشه سرپنجه تائید رب قدیر مخالفان طالت را
کسند تقدیر ساخته خواهی نخواهی بدست سپرده خدایار را قلعه مزبور از جرات و حبس منقلب گشته بعد از آنکه
گرد مرکب فلک کرکه غبار دیده مردم شده استماع ورود رایات عقاب پیکر نموده مانند مرغ
پر کنده و طایر بال افکنده از نقش قلعه برگشته مانند فرار جسته آغاز پرخاشناک نزدیکان شاهباز اوج دشمن
شکاری که پیشتازان لشکر جلادت اثر بودند در خارج قلعه با و رسیده مانند صعوه پرشکسته بال او را
بسته دیده خود را القلب رسانیده بعد از الحمد الله غیر از اینکه از صدمه خیل شاهین حوادث آشیان خفقان جان خ
گزنده در راه نجات برای خود امکان کند که چاره ندیده با طاعت منجر دیده با زر دسای طایفه دست بدامان
استیمان زده بپای اقدس اقدس را از زر حسنه و تمامی خزاین سیم و زر و دسته های لالی و گوهر که در زیر پای
زمین پنهان داشت ضبط منقلبه آمد بهمه جهت یک کرد در تحاوز خزینه گنجوران عامره انتقال یافت پس موکب
والا روز پنجم ذیقعده از عمرکوت مراجعت و عطف عنان کرده خدایار خان هم برسم جسوس همراهی رکاب

نصرت شتاب مأمور گشته در شانزدهم ماه مذکور بتائید خدای یگانه با فتح و فیروزی وارد دلارکانه شدند در

ذکر وقایع جشن نیل موافق ۱۱۵۲ سلطان انور زرین افسر نیر اعظم روز جمعه بیست و یکم ذی حجه سنه هزار و صد
و پنجاه و دو هجری مربع نشین تختگاه حمل گشته عندلیب باغی که از خزان آباد چمن مانند مرغ آشیان گم کرده سرگردان
کوی حرمان جیبو د بار بهزار زبون حکایت مرزای دلکش اطراف باغ بلند آوازه ساخت صفحه که در جریمه دارالملک
گلشن گوکو زبان مکیشت بطوق بنده گی سرو گردن آزادی را به ارادت رسول نسیم بهار با هدیه شکل بالنو جاب
دار دیا فریدون فربار وصل بپای تخت گلزار گشاده توران زمین جهان تیر کتاری جنود قرای نامیه بجو نب
قزلباش گل درآمد خزان زمیان دی که غارتگران صحن چمن و یغمائیان دارالملک گلشن بودند سر به بستین کنار
کشیدند و از ریکیان شاک خشم شکوفه وارها رجا گری کوشیدند گلهای نافرمان قسر مان بری اختیار کردند
و از آن گلستان نشین ریاحین دسته دسته روی از طاعت بدر بارسلطان بهار آوردند و سلطان یاقوت
افسر گل بتخت زمرد فام گلبن تکیه زده بزم خرمی و شکفته طبعی بر روی جگر سوختگان گلشن آراست
و ملک دنیا غنچه قلعه خود را بر روی لشکر ربیع گشوده از خزه دفتانه منقل مال خراج گردید و ساحت گلزار
از رستن گلهای عجایب نمود تماشا شد و چون از ابتدا و کار که شغل عالم افروزان دولت نادره از پر توانوار
تائید الهی روشن و بر ساحت حال جهانیان ضیاافکن گشته طریقه مرضیه آنحضرت است که هر یک از آن
فرازان که باین دولت خداداد سر بکشی آورده عاقبت بزور بازوی اقبال بزوال شاهنشاهی زبا
درآمدند ایشان را باز از عین مروت دستگیری کرده بر صدر کامیابی جا میدهند درینوقت که خدایار خان
خدا کریم این سلسله تقصیر شده بود عاطفت خسروانه که در کلام بخشی است و در ختن برابر بهانه هست باد او از در
اعانت درآمده بحکم قدرت ولایت سند و تهتها را با بعضی از محال سند بخدایار مرحمت و او را بشاه قلی
ملقب و ممتاز ساختند و کیمت سند را که به بلوچستان اتصال داشت بمحبت خان حاکم بلوچستان عنایت
و شکارپور را با بعضی از مواضع سند که در جانب علیا واقع شده بود بگزاین داود پوره تفویض و تعیین
ایشان از خلاع فاخره و صطلاع آراسته چون حیات شاه خان و لندر تیا خان ناظم صوبه لاهور در سلوک جهان
آرام از ملتزمان رکاب اقدس بنیابت والا خود بصوبه داری ملتان فایض و روانه ملتان شد

بود درین اوقات بموجب امر همایون مجدداً در لارکانه که مذبست والا پیوسته در سفر عمرکوت نیز طریق ملازمت

نموده در حینی که موکب منصور از لارکانه وارد عمرکوت میشد فرمان همایون باحضار ذکریا خان اصدار یافته

در این اوان که انصراف موکب والا از عمرکوت اتفاق افتاد ذکریا خان بموجب حکم اشرف شرف اندوز تقبیل

عتبه سعادت شمول و مشمول تفقدات والد و ولد از حضرت خسروی بحصول موصول گشته در باب خدمات و تقدیم

محمد شاه بایشان تاکیدات مؤکده و سفارشات مبلغه فرموده بودند و در باب حیات الله خان که استعداد عالی

غلامی خدیو دوران غلام نموده بود داور اسباب امیر خان متلقب بمظفر فرموده جهت انصراف یافت و در آن زمان

عریضه از جانب تقی خان بیگلربیگی فارس رسید که آمدن بسمت مسقط صورت تسخیر نه پذیرفته و از ...

و در آنجا ملک دینار حاکم آنجا در مقام قلعه داری برآمده مشارالیه فوجی را بر قلعه او تعین نموده بود و سلطان ادرا

که بقلعه اطاعت در آورده بنا بر احتیاط از انقضای موسم دریا عزا باتر از روی دریا به بندر عباس برگشته

و رنج مکران توقف دارد حکم والا صادر شد که چون کار مسقط بوجه اتم داخل تعطیل یافته لهذا قشون را از حمل

ساحل بالتعجیل وارد درگاه سپهر مثال شود و چون رو در نظم مهمات آن سرزمین و انجام امور آن عرصه سپهر

زمین بهم رسانید هر چند که کامیابان میوه کام رس جاودانه که کلید باغ کامرانی عرصه جهان در دست باعث

اقتدار ایشان است هیچ وقت از لذت اندوزی میوه های زنگارنگ مستلذات جسمانی و سیر بستان سرای شهوات

نفسانی فارغ نمیشوند اما در جز بیشتر از سایر حظوظ مرغوب طبع این خدیو کامیاب میباشد از جنس قبائل که خرمای

که با آن رغبت تمام دارد چنانکه در ایام توقف در بغداد از کار بز علیشاه که فال بز آخرا رتبه برتریت نفایس تمامی بلاد

خوزه به بغداد می آمد و در اوان که رایات عالیات در ممالک هندوستان میبود از بلخ و هرات و مرو شاهجهان

این قافله جلادت دست در سواره و مطایای کوه پیکر بار در خوزه های نفیس آن بوم و بر گسته جانب بخش ذایقه

هوا و نزدیک بندگان درگاه بود و دیگر سهو رسیست که پیوسته مرضی رایقی بیامنت کش طبع همایون میباشد

چون آنمنیغ معلوم آشنا و بیگانه و مفهوم دوست و دشمن گشته فرمان بران اطراف اسبان تازی نژاد را

پیشکش فرم کاروان شکستهای عزدستگاه نیز بسیله کوه آمش تقرب بجم بنده و تابستان خوزنین مسجده گاه نشیبی

میرسانند در ایام توقف موکب والا در سند فرستاده شاه والا جاه محمد شاه با تحف و هدایای مرغوب داراد

درگاه

108

درگاه جهان پناه شده چون شاهزاده رضاقلی میرزا نیز در خلال آن حال اسبان ممتاز و الیچی بلخ زبده خوز بلخ

برسم پیشکش انفاد حضور ارسال فرموده بودند چند راس اسب که توران با حالت بسیار خوبست بلخ جهت بیرکار

پادشاه والاجاه ارسال شده و فرستاده آن دولت را مفتخر بسخت خصت انصراف داده اند **در بیان انصراف**

موکب همایون بجانب ایران و عزیمت بخارا و سایر ممالک ترکستان و تسخیر آن کشور به پایان بعد از آنکه کار

هند و فراغ از نظام مهمات بیان جهت تسخیر ملک توران بسته فرامین قضا آیین بنفاذ پیوست که در جمع ممالک

محروسه اسباب و اسلحه و ملبوس بجهت غازیان نصرت نشان و تدارک سفر ترکستان در هرات حاضر نمایند

و چون شاهزاده رضاقلی میرزا که بنیابت سلطنت قائم بود در آن اوان بموجب امر اقدس در طهران که وسط

معموره است توقف داشت که هم ایام قشلاق را در آنجا بنهایت رساند و هم مهام ملک را بدیر برای انجام گرداند

و مقرر شد که شاهزاده با فوجهای خود در هرات بموکب والا پیوسته شاهزادگان کامگار برای ملازمت

از ارض اقدس بهمراه بیاورد و در سیزدهم محرم سنه هزار و صد و پنجاه و سه مطابق پیچی ئیل اعلام جهانگشای

بعزت و کامرانی و شکوه سلیمانی از لارکانه آسمان ساخته از راه سیبو وارد شال و فوشنج مضاف اعمال بلوچستان

عازم نادرآباد و در روز پنجشنبه هشتم ماه صفر چمن خوش را که در حوالی نادرآباد واقع است مضرب خیام عز و شان

ساختند و ایام سفر بهجت اثر هندوستان از تاریخ غره صفر سنه هزار و صد و پنجاه که روز حرکت از نادرآباد است

تا ورود بر آنجا دو سال هفت روز مدت ... شاهجهان آباد تا ورود بنادرآباد یکسال کامل اتفاق افتاد

چون بنهجیکه ذکر یافت در حین توجه رایات نصرت آیات بجانب هندوستان در شاور خبر طغیان

لگزیه چار و تله و سانحه مرحوم ابراهیم خان بعرض اقدس رسید از آن وقت عزم انتقام آن طایفه مرکوز خاطر عقده

جهود بعد از ورود موکب والا بنادرآباد علی خان ابدالی بیگلربیگی نادرآباد را با قشون ابدالی از سفر ترکستان

معاف و مقرر فرمودند که در ابتدای بهار از نادرآباد روانه شیروان و در موسم تابستان که کوه البرز از برف

گذشته راه فراهم آن طایفه رسد و دیگر در بنیه ایشان بر آرند و همچنین فتحعلی خان کوسه احمدلو را که سردار آذربایجان بود

با جمعی از خوانین و حکام و پانزده هزار لشکر نصرت اثر خراسان بهمان امر مأمور و نامزد و حکام آذربایجان و

آذربایجان نیز بهمراهی ایشان مأمور ساختند پس در دوازدهم صفر موکب مظفر از نادرآباد در ات

اردوی ظفرسرشته روز سه‌شنبه دهم ربیع‌الاول وارد هرات که هندوستان بکوچکی مشهور شهر قبة‌الدنیه گیتی‌ستان گردید چون
بسبب بعضی مشاغل ملکی در ورود شاهزاده رضاقلی میرزا در موعد مقرر بوقوع نپیوست حکم والا نافذ گشت که شاهزادگان
نامدار شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا با علیقلی‌خان ولد ابراهیم‌خان که با ایالت ارض اقدس سرافرازی داشت
مقید برود رضاقلی میرزا الشده زودتر وارد هرات شوند رضاقلی میرزا از راه رودبار در فراه باخیش موکب
همایون ملحق گردید شاهزادگان نیز با علیقلی‌خان در سیزدهم ماه وارد خدمت خدیو ارجمند و بشرف تقبیل
بساط مقدس سربلند گشتند چون تخت طاوس که در ایام سالفه در هندوستان سلاطین باتمام رسانیده
بودند و بعد از تسخیر شاهجهان‌آباد بجواهرخانه همایون انتقال بتحقیق یافته بود لهذا همت بلند شاهنشاهی که
اورنگ‌نشان پایه فلک رابسته‌ترین درجات شان خود میدانند بر آن تعلق یافت که در برابر آن
سریر دیگر با خیمه که لایق آن تشخیص فلک شان باشد و تخت شایسته بمحفل بجواهر آبدار و لآلی شاهوار
ترتیب دهند و بعد از حرکت از شاهجهان‌آباد بحکم همایون استادان صنایع کار و مهارت پیشگان حرفه
نگار هندی را بر انجام آن تخت و خیمه گوهرآگین پرداخته در مدت یکسال که ایام راه بود تختی مرصع نور
بهشت حضوری از لآلی غلطان و گوهرهای قیمتی درخشان گرانکان که هر یک با خراج اقلیمی برابر بود و دا
بهاد صفا با جوهر سیمرانی ماه و لعل درخشان آفتاب همسر بود در کمال زیب و زینت ترتیب و خیمه نیز در خور آن مکلل
بمروارید آبدار و گوهرهای شاهوار العقش پرانجام ساخته تخت و بارگاه نادری موسوم گردید و روز دیگر
آن خیمه و تخت را با تخت طاوس نصب کرده چند روز مجلس شاه بر روی شاهزادگان آراسته جهار بارها
گران‌بها و بازوبندهای مرصع بجواهر ثمین که قیمت آنها فزون از حوصله قیاس و تخمین بود شاهزادگان
عالی‌تبار و علیقلی‌خان عطا و دارالسلطنه هرات را چون تختگاه خاقان مغفور شاهرخ میرزا ولد امیر
تیمور گورکانی بود عنایت و سکه دارالضرب هرات را بنام نامی اعلی مسمی نمودند و بعد از طی این
مقدمات شاهزادگان گرامی را با نصرالله میرزا در حفظ مقر رخصت که یکماه در هرات مکث کرده در فراغت تبدیل
نیران که هوا باعتدال آید روانه ارض اقدس شوند پس رایات نصرت آیات در بیست و پنجم ماه مزبور
مرحلت پیمای سلطنت قیمتی از جولکان کهندستان حرکت و در کار زارگاه که از منزلهای شهر آلدالاحت

اول

نزول روز یکشنبه غره ربیع‌الثانی وارد قلعه باخیش گشته در روز ورود موکب جاه رضاقلی میرزا نیز بابسیار
آراسته در برابر هرات با آیین سعادت تقبیل رکاب اقدس بهره‌ور گشته لشکر قبایل را که دسته دسته و جوقه
جوقه در کمال زینت و استعداد صف بسته بودند یک یک از نظر آفتاب اثر گذرانید خدمت شاهزاده کامگار بدرجه قبول
و استحسان یافته بافسر و بازوبند گوهرنگار سرافرازی یافت و جواهر نفیسه و لآلی شاهوار آن ایلخانی گوهر صدف سلطنت
عنایت گردید و سه روز برای انجام مهام در آن منزل مکث و از راه ماروچاق و چیچکتو و اندخود عازم بلخ شدند
و در هفتم جمادی‌الاول موضع شهر شبخانه که سنبلی بلخ مضرب سرادقات اقبال گشته چون عزیز قلی بیک
دادخواه سبق اخلاص و قدمت خدمت درین دولت ابدمدت داشت و در قلعه شد دک با اخلاص کیش
نقدجان را باخته بود لهذا نیاز محمد ترشی‌بیک برادر او را بار بیگلربیگی بلخ سربلند و بخطاب خانی فایض و بهرمند
گشته اند و در آنجا سلطان ولد داراخواه عنایت و حکام و عمال بر ولایات تابعه تعیین و در دوازدهم ماه
مزبور باسیر باغ و عمارات که از نتیجه تاسیس شاهزاده نامدار بود تشریف برده چون سابقا هزار و صد
فروند کشتی که هر یک هزار بار برسید داشت سردار بلخ بامر همایون ترتیب داده و در رودخانه آب آمویه مرتب
و آماده کرده بود مقرر شد که کشتیها را از غله و ذخیره پر کرده توپخانه را نیز نقل کشتیها کرده آن دریای آتش را با غله
و ذخایر بجهة از روی آب روان ساخته و رایات نصرت آیات در هفدهم ماه مزبور حرکت کرده عازم
کلیف و کشتیها از روی آب به معبر کلیف رسیده فوجی از غازیان با کشتیها از آب عبور و مامور شدند که همه جا
در آن سمت آب محاذی اردوی همایون ره نورد وادی مقصد باشند و در بیست هفتم ماه مذکور نزول
همایون بمنزل کرکی که معبر بخارا بود اتفاق افتاده و در آنجا ولد حکیم اتالیق که در زمان سابق در آن اوان
عمده امرای توران بود با حاکم حصار و حاکم قرشی و اکثر رؤسا و عظمای آن طرف آمویه وارد اردوی
معلی و بشرف آستانه‌بوسی فایض و متقبل خدمت گشته بخلاع فاخره و نوازشات متواتره اختصاص یافتند
و از منزل مذکور رضاقلی میرزا با شش هزار نفر از لشکر فیروزی مأثر تعیین فرمودند که باسم منقلای پیش‌جا
پیش رفته در چارجو توقف نماید تا موکب همایون وارد شود و علیقلی‌خان را نیز بسمت ترشیز آمویه مأمور
ساخته مقرر داشتند که همه جا از محاذات معسکر شاهزاده مرحله پیما گشته از ایلات و احشام آن سمت اسر

در مقام ایل و اطاعت بوده باشد حیات و ثمره دین را ثمره سیاست نماید بعد از عبور علیقلی خان از آب مزبور
جمعی از ایلات کردن نقلاده الفیاد نهاده فوجی که از جاده اطاعت انحراف ورزیده عازم شده بودند
معرض قتل و نهب در آمده آن فوج منصور با اسیر و غنایم موفور وارد اردوی معلی شد رضا قلی میرزا که بسمت چارجو
مأمور بود چون سکنه آن ناحیه پیش از وقت بسمت خوارزم کوچیده رفته بودند صیدی از آن طایفه بدام شیر شکاران
معرکه شکار افتاده و بنابر آن روز چهارشنبه هشتم جمادی الآخر خارج چارجو مقر اردوی کیهان پوی شد
بحکم والا در عرض سه روز جسر متین بر آب آمویه مرتب و افواج قاهره آغاز عبور کرده فوجی بمحافظت چارجو و
حیات جسر و ضبط محصولات آن نواحی تعیین و مأمور شدند و در چهاردهم ماه آنحضرت با غلامان و خاصان
بکشتیهایی که نجاران هنرمند هندی و ایرانی مشتمل بر نشیمن و عمارات در کمال صنعت و مهارت ساخته و مخمل و
زرکوب بمقدس نقاشی و طرازی پرداخته بودند سوار گشته از آب عبور و حکیم اتالیق که وزیر و مدار الکار
خانه سلطنت توران بود با جمعی از نقبا و اشراف و اعیان بخارا وارد دربار گردون شرف و بتقبیل عتبه علیا
در جهت کورنش شرف و بخلاع فاخره و نوازشات خدیوانه بهره‌مند گشته یکروز در آنجا مکث و روز دیگر
حکیم را با رفقای او مرخص فرمودند که ابوالفیض خان را مستظهر باشفاق شاهانه ساخته بدرگاه سلاطین پناه
سجده‌گاه آورد و موکب همایون در روز ... کوچ بر کوچ عازم بخارا و در روز یکشنبه نوزدهم ماه چهار فرسخی
بخارا مضرب سرادقات جلال شده چون ابوالفیض خان قوت مقابله را از خود مسلوب و سپاه ترکمانیه
و اوزبکیه را که در آن مدت از اقصی ممالک ترکستان فراهم آورده بود در جنب جنود دشمن شکن ظفر انجام شاهی
مغلوب یافت جز التجا چاره ندید و با حکیم اتالیق و تمامی خواجه زادگان و نقبا و اشراف و قضات و امرا
و اعیان خود با جمعیت خود از باب اطاعت پذیری بر آمده روی امید بدرگاه سپهر جاه آورد
در کنار ... اردوی معلی نزول و در روز دوشنبه بیستم ماه بشرف عطار ... کورنش یافته بتقبیل عتبه علیا فایز
و لباس و افسر سلطنت را سپرده چون از خاندان چنگیزیه و خاندان ترکمانیه بود در جهت جلوس در محفل منیر
شان با فخر بتقبیل تفقدات خدیوانه زنگ زدای ... و تسلی خاطر او گردیده و بعد از وی جمیع روسا
و نقبا بار یافته آستان حضور اقدس جبهه‌سای آستان گردون شأن مقدس گشته در جهت الطاف

بادشا

110

پادشاهانه بدرجه‌ای که برای ابوالفیض خان و اتباع او مرتب شده بود معاودت کردند در چهارشنبه بیست و دوم
ماه موکب عز و جاه از آن منزل کوچ کرده نیم فرسخی بخارا مخیم حشم و اردوی معلی گشته ابوالفیض خان بخلاع فاخره
خاص و بالاپوش طلاباف و کمر و خنجر مرصع و اسب و انعامات سر بلند و امرا و اعیان او نیز بعطایای خاص
و شمشیر بهره‌مند گشتند در ایام توقف موکب جهانگشا در بخارا ابوالفیض خان لوازم مرحمت ... و از نیز لوازم
لازمه خدمت و فرمان برداری بتقدیم رسانیده جمعی کثیر از ایلات ترکمانیه و اوزبکیه بخارا و سایر ممالک
توران را سواره و مسلح آورده از نظر انور گذرانیده هر طایفه با سرکردگان خود در سلک ملازمان رکاب نصرت
انتساب انتظام یافته و امر والا نافذ شد که ایشان را پیشتر از توجه رایات نصرت آیات بجانب خراسان رسانند
و چند نفر از بیگلربیگیان عظام و خوانین را با فوجی از لشکر ظفر اثر روانه سمرقند فرمودند که از ترکمانیه آن نواحی
جمعی را بملازمت رکاب اختصاص داده از راه چارجو روانه خراسان شوند و بهمه جهت بیست هزار نفر ترکمانیه
اوزبکیه بخارا و سمرقند و باقی ممالک توران از کمانداران خدمتکار بشرف اندوز ملازمت رکاب
منیت انتساب گشته بسمت خراسان مأمور شدند در یازدهم ماه رجب تبارکه بر دوش ابوالفیض خان خلعت
آفتاب طلعت زینت افزا و اعتبار و فرق حرمتش با فسر گوهر نگار زیور افزا یافته اختیار ... بعهد
باد مرحمت و چارجو و باقی محال آمویه را ضمیمه ممالک محروسه فرمودند که بانضمام بلخ و ولایات آن بدولت
علیه نادریه متعلق بوده باشد چون پادشاهان سابقه ترکستان را تا غم چنگیز خطاب خانی مخصوص بوده‌اند از راه
مکرمت تارک عظم ابوالفیض خان را بافسر شاهی سربلند ساخته شاه ابوالفیض خان خطاب فرمودند و حکام تمامی
ولایات ترکستان تعیین فرموده جمعی که از روی انقیاد بدرگاه سپهر بنیاد آمده متعهد خدمات شده بودند بار
بدستیاری عنایت شاهی در ممالک حکومت تمکن گرفتند و چون علیقلی خان که بشرف برادرزادگی آنحضرت سربلند
داشت و در آن سفر بسعادت اندوزان خدمت والا بود در خاطر اقدس خطور کرد که دختری از صدف خاندان
چنگیزخانی در سلک ازدواج او در آید ابوالفیض خان ایمنی را مایه مباهات دانسته بقاعده و قانون سلطنت و راه
و رسم ترکمانیه انتظار مقصود ... بستان حصول پیوست و دختر دیگرش که در حجله عفاف بود دست
و پرده عصمت مستور بود ... از آن مخدره دودمان چنگیز خانی در سلک ... کیان حرم

محرم انتظام یافت چون معروض شد که خلاف کرده بود که در صدد کابل بعضی از افاغنه آنجا قدم از جاده همراهی
بیرون گذاشته‌اند لهذا طهماسب قلی خان جلایر که چاکر قدیم این دولت ابد پیوند بود بسرداری تعیین و زمام اختیار ممالک
سمت شمالی آب اتک را از حد تهتها و سند و پشاور و ایالت تبت که از هندوستان مقطوع و بدین دولت خداداد
انتقال یافته بود بدو تفویض و جمعی از بیگلربیگیان و حکام و افواج قاهره از غازیان بهرام انتقام را باو مامور ساخته
روانه فرمودند که از راه حصار رفته قشون ترکمانیه و ازبکیه بخارا که سرکردگان طوایف آنجا متعهد کام آن
شده بودند ملازم گرفته روانه خراسان و از آنجا روانه مقصد گشته به تنبیه سرکشان آن نواحی پردازد و ضابطه
داران کابل و سند و حکام آن ولایت فرامین مطاعه صادر شد که بدستور سابق در شغل خود مستقر و مستقل
بوده تابع امر و نهی سردار باشند و مقرر شد که ذکریا خان صوبه دار لاهور و ملتان نیز از آن طرف آب اتک
سردار مذکور را از این طرف باهم برسم اعانت طریق مرافقت مسلوک داشته آنچه مقتضی خیریت دولتین علیتین
بوده باشد بعمل آورند **در بیان توجه موکب اقدس بسمت خوارزم و تسخیر آن دیار بقوت بازوی عزم** چون در اکثر
سال‌ها سرحدات خراسان اکثر اوقات دست فرسود تطاول و پایمال تاول خیل ازبکیه و ترکمانیه خوارزم
شده آن ولایت را خراب کرده آنگروه در صدد قصاص و انتقام از آنجماعت مکنون ضمیر خدیو دارا شکوه بود و چون
ایلبارس والی آنجا در غیبت موکب همایون سر از گریبان زیاده سری برآورده قدم بحدود خراسان گذاشته
بود همت والا نهمت به تسخیر و تدمیر آن مملکت کمال تعلق داشت بعد از انتظام مهام ترکستان در شانزدهم ماه رجب
موکب فیروزی حسب الفرمان از خارج بخارا کوچ کرده منزل بمنزل عازم خوارزم و بعد از ورود بحواله قلعه که تا
خوارزم ده منزل مسافت داشت بانهای مستفهان خبر بمسامع علیه رسید که تمامی ترکمانیه خوارزم و کرکی
محمد علی ایشاق با ازبکیه آنجا اتفاق کرده با جمعیت و استعداد تمام در دو منزلی چهارجو شده خود را بلند
آخر نموده شنیدن این خبر به آغوق را مامور ساختند که کوچ برکوچ متعاقب روانه شوند و خود با فوجی منصور
هنگام شام سوار و در راه نوردی وادی ایلغار گشته یکساعت از روز گذشته از خبر عبور رود آمو به اتفاق که
امواج قاهره در ناحیه چهارجو توقف در روز دیگر که بیست و یکم ماه مزبور بود بعزم تنبیه آنجماعت اعلای لوای
خورشید ضیا کرده بعد از ظهر آن روز که علامت گرد و سیاهی سپاه خوارزم معلوم و قوانلار کشته

خبر بخاقان بحر و بر رسانیدند مقرر شد که غازیان نامدار که مقدمه لشکر نصرت اثر و پیشرو لشکر فتح و ظفر
بودند با آن جماعت درآویخته ایشان را از روی عمد بدست بازی مشغول سازند تا آنحضرت بسرعت برق رسیده
رسیده دست بازی آغاز کرده بسر بازی رکاب بر تن حضرت بدینحال از قول همایون جدا گشته با فوجی از یکه تازان
گزین و جانبازان موکب ظفر قرین بعزم مقابله تگاور دلیر عرصه نبرد شدند یکمیدان اسب فاصله مانده بود که
حصار ثبات و قرار آن طایفه مانند دیوار شکسته که بهبوب صرصر یا سیل از پا درآید بیکبار از هم ریخته و رو در آن سیل
بانهزام شکست یافته روی برتافتند دلیران جرار تا شب از گیتی و قسمتی از ماهتاب در تعاقب ایشان پرداخته
جمعی از ایشان را از تیغ شمشیر تابناک آتش خس و خار زندگانی ساختند و فوجی حلقه کمند دلیران بهم زغر
در برگرفت سر در زنده بسیاری بچنگ آمد عوض پوست بعد از آن تیغ تیز دلیران ما آن طایفه گرد انگیز را هموار
کرده بسیاری را روانه دیار عدم ساختند روز دیگر در همان منزل که تا چارجو شش فرسخ مسافت
برای ملاحظه سر داخروسه توقف و روز بیستم عطف عنان کرده وارد اردوی همایون گشتند و چون رضا
قلیمیرزا از شوق دیدن نصرالله میرزا برادر کامگار خود که از هندوستان آمده در هرات توقف داشت
غالب و ملاقات او را طالب بود لهذا مرخص گشته با علیقلی خان روانه مشهد مقدس و دارالسلطنه هرات
بانتظار رعبر رتبه سپاه منصور رفته و آغوق که در عقب مانده بود پنج روز دیگر در آن مکان توقف و کمتر
صرف و ذخیره گشتی که قبل از این بحکم والا برای سفر خوارزم ترتیب یافته بود با توپخانه همایون و غله و ذخیره
از حد افزون که خوراک حسرت و دشمن بود و شرحش گذشته از روی آب آمویه روانه حدود خوارزم و کوکبه
والا در روز پنجشنبه بیست و ششم ماه با دبدبه خسروی از کنار آب آمویه کوچ برکوچ عازم مقصد گردیده در
سیزدهم ماه شعبان موضع شهر رید و بر بینی که ابتدای معموره خوارزم است معسکر سرادقات دولت گشته
چون ایلبارس والی خوارزم پیش از وقت تمامی ازبکیه و ترکمانیه دشت و خوارزم را در آنجا جمع و در قلعه
هزار اسب که تا دوه بر بینی سه فرسنگ مسافت داشت مستعد جنگ و مهیای قتال گشته هر روز در دوه
بر بینی ملکت و جهند ... بدر ایلبارس از قلعه با بوستان خانک گذار و صورت نگرفت آغوق را مرا که فرصت دو
بر بینی را محو قرقان ساخته کشتیها و ذخایر زیاده بود آغوق را در آن منزل گذاشته روز شانزدهم

بجانب هزاراسب شتافت و نیم فرسخی قلعه را مستقر رایات ظفر آیات نمودند معلوم شد که ایلبارس بای جلادت
پیش کشیده سر قلعه گرفته پیش آورده چون قلعه مزبوره مشتمل بر خاکریز محکم و حصار استوار مستحکم و آب آمویه اطراف
آنرا احاطه داشت یورش بردن قلعه را از دولت خواهی خرم منظور داشته بهذا افواج گیتی کشا را در پای قلعه نشیمن داده روز دیگر لوای
جهانکشا را بجانب خیوه که تختگاه ولایت خوارزم و وسط مملکت است نهضت داده دانند که شاید انبیه سپاه جهان
دولت ایلبارس گرده بعد از آنکه کوکبه مسعود بکنار حرکت کرد ایلبارس نیز از هزاراسب برآمده از کنار آمویه عازم
آن سمت شده هر چند که از استیلای خوف از کنار آمویه گذشته جرات بمقابله لشکر ظفر نداشت طایفه یموت و تکه و یا
ترکمانیه آن ولایت که از کم خردی بر زیاده سری معتاد بودند بتوهم دستیاری پای جرات پیش گذاشتند آنحضرت
نیز میمنه و میسره و قلب و قول را بهمان ترتیبی که داشتند از رفتار باز نداشته خود با سعادت با فوجی از جان
سپاران جلادت پیشه و دشمن شکاران درست اندیشه سر راه بر آنجماعت گرفته بر سپاهی که رفته بقیه از
ضرب دست غازیان فیروزی طراز و دلیران گردن فراز سر خویش گرفته با ایلبارس پیوستند و ایلبارس از
همانجا بملکت و در نک خود را بقلعه خانقاه که از قلاع حصینه خوارزم و مابین هزاراسب و خیوه واقع است
رسانیده لشکر خود را در خارج قلعه مزبور در آورده بنصب خیام اقامت کرد و موکب همایون آن روز در
همان جنگگاه مکث و روز دیگر صبحی بر قلعه رفته یک ساعت از روز گذشته حوالی جولانگاه قلعه
ترکتازی دلیران گشته ایلبارس نیز با تفنگچی زیاده از حد جمع اوزبکیه و ترکمانیه و توپخانه که داشت با چار زره
شمشیر دار ایز در آمده غازیان موکب ظفر نشان باشاره آنحضرت حمله بر جمعیت آن گروه نگاه دار گشته
گشته بعنایت حضرت آفریدگار و اقبال بی زوال شاهنشاه جهاندار آن طایفه را از پیش برداشته جمعی کثیر آن اشرار
بیلدی شمشیر و نیزه روانه دیار فنا کردند بقیه آنجماعت که در اجل ایشان تاخیری بود در قلعه شده از هجوم فرار
و فتوح نصرت مؤنس اشرار اتفاق نموده جمعی را نیز در عرصه گریز عرضه تیغ هلاک و پرند زندند بسیاری آویزه
نیزه و بسته فتراک گشتند و ایلبارس نیز با اوزبکیه در قلعه تحصن گردید بیادگان رکاب همایون از چهار طرف
مامور به یورش گشتند بالفور تمامی خیام و توپخانه و احشام و اموال اوزبکیه و جمعی از سپاه و رعیت ایشان را
که در سر حاجی قایق قلعه جنبه نشین بودند بدست آورده بیشتر حاجی را تصرف کردند پس حوالی آنجا بمانحیمان

ترتیب دادند و توپهای رعد آوای اژدر دهان و خمپاره های ستاره ریز آتش فشان از شرارت شراره و برق آسا
سوز صبر دیران و خانمان جمع و رحال قلعگیان ساختند نقابان چابکدست از چند جا نقب ها در زمین و حفر نقب
بر دخته دیوار قلعه لغزش توپ قلعه کوب ویران و نقبها با برج و حصار دست بگریبان گشته غازیان
جلادت قرین و دلیران بهرام کین مهیای یورش گردیدند اهالی قلعه چون خود را از آتش حب در ورطه
بلا دیدند با اکثری از رؤسای اوزبکیه از باب استیمان در آمده دامن و جبار ماه در درگاه جهان
پناه و ایلبارس با وصف آنکه گشته حال خود را تباه و روز دولت خویش را سیاه میدید باز با عوان خود
بر حالت ضلالت باقی و در آمدن تعلل می ورزید روز دیگر باشاره اقدس اورا با رؤسای اوزبکیه
که باد اتفاق داشتند خواهی نخواهی از قلعه آورده در موقف معدلت حاضر ساختند هر چند که مرحمت
شاهی اقتضای عفو و اغماض کرده و اجرای تیغ سیاست بر دشمن زبون روا نمیداشتند اما چون در حین توقف
موکب همایون در بخارا ابوالفیض خان شاه فراسیاب جاه توران بحکم اقدس جمعی از معتبرین اوزبکیه را
نزد والی خوارزم فرستاده او را براه ایلیت دعوت و در حین عزیمت موکب اقدس بجانب خوارزم نیز
چاپارچی نیز چاپ نواز خواجگان آنجا برای اتمام حجت نزد والی مزبور فرستاده بودند سرعی الیه همگی را عرضه شمشیر
بیباکی نموده بود لهذا آنسلطان قهرشاهی بحکم عدل از دم و ارادت خواهی برآمده او را با بیست نفر از رؤسای
اشرار که در جمیع مراد اهلکاره آرای فساد بودند بیاسا رسانیده و السکری آنکه ابوالطاهر خان نوردهیه جهان
چنگیز خانی که با سلاطین توران زمین بنی عم و از خدمتکاران این دولت ابد توام بود عنایت والتفات
دارای ایشان قاعده سوابق معمول با آنمملکت تعیین فرمودند از سوانح امور اینکه بابا راحیف حکم نهب قلعه در میان ذره منتشر
گشته فوجی از رجاله و سایر عوام الناس از روی جهالت خود سر بجانب قلعه شتافته آهنگ تاراج خانقاه
کردند ابزاره بمعلوم رای جهان آرا گشته سی نفر از متکلین را در درب کشیکخانه بحکم والا گردن زدند
چون سابق برین ایلبارس بتقریبی و آرال گس فرستاده استمداد کرده بود ابوالخیر خان والی قزاق با فوجی از
قزاقیه و اوزبکیه آرال بقلعه خیوه که دار الملک ولایت خوارزم است وارد گشته چون حال ایلبارس
سنداند ... عزیمت آنمرز و بوم را بطلب اظهار امکان دولتی تماشا شده بر خانی شدیدی بحرکت رجعی انسان خود ا

خدمت خدیو آفاق و بعد از ارسال آدم و عریضه فرصت جسته و چون بکوه دیری برآمده بودند اتقیا دو دمان
بی تاب طاقت آنها بود بتوش گریز را بمضمون الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین زده بجانب قراق
شتافت بعد از آن کوچ اقدس سپهر رایات جهانگشا بسمت خیوه حرکت نموده چون قلعهٔ مزبوره بمثابه
شهر رودی زان قلعه ازبکیه را ذخیره و جمعیت موفور بود ازبکیه آنجا پیش از وقت تیر دستی کرده اطراف
قلعه را آب بسته باعتقاد خود راه بر غازیان جلادت پرور که از کمال آتش برهان ترا از آب دشمن
از آن بیگد بستند مسدود کرده بودند لهذا ابواب مخالفت گشودند پس خارج قلعه بعزت خیام سپهر
احتشام گشته اطراف قلعه محصور و مقرر شد که نهرها حفر کرده آب را از گرد قلعه بصحرا جاری سازند
مامورین بانجام این امر دامن همت بر کمر زده در عرض سه روز اطراف قلعه را انهار کنده کام مرام قلعه گیران
خندق سخته حوالهای گرد آن شکوه انجام یافته روز چهارم گلوله توپ و خمپاره ها از چهار سمت بقلعه زد
بگشید و چون از نهاد قلعه گیان برانگیخته و چون آن طایفه خود را بجای آب در لجهٔ آتش غوطه ور دیدند
هنگام عصر طالب امان و با کلید قلعه وارد درگاه سپهر بنیان و مورد عفو و احسان گشتند پس حضرت
ظل اللهی چهار هزار نفر از ازبکیه کاری و جوانان اعتباری قلاع خمسه خوارزم را سان دیده بانتخاب ملازم
رکاب نصرت انتساب ساخته بخراسان مامور و محصلان شدید از پی جلال تعین و تمامی اسرا که در عهد
سلف از ولایات خراسان برده بودند ذکوراً و اناثاً جمع کرده بهر یک از خویشان و اقربای ایشان
که حاضر بودند سپردند و همچنین سابقا جمعی که از طایفه روسیه گرفتار بهیری ازبکیه شده بودند ایشان را
نیز با خرج و مایاد در راحله روانه مقصد ساختند و عدد اسرای خراسان بهمه جهت حوالی ده هزار رسید که از
آنجمله چهار هزار نفر از آنها در قلعهٔ خیوه میبودند حضرت ظل اللهی باز کشیدن حساب بکبه ایشان مقرر و جیره دعا گول
در ورود ایشان تعیین و ابنیه ازار روانه خراسان ساخته در قلعه که چهار دشت ابیورد و در موضع موسوم بخشته
قلیچان بمعماری همت بلند و سرکاری فیض آثار اعلیحضرت احداث شده بود مسکن داده قلعه مزبوره را
بخیوه آباد موسوم کردند و چند روز با انتظام امور خوارزم و انجام مهمات آن ولایت پرداخته چون کدخدایان
لشکر زیاده از حد ملک تحمل مشکنه ملازم است لهذا تمامی بود بی خوارزم مشتمل خدمت و تقدیم

مهمات آن ولایت و تقبل ادای لوازم ایلی و اطاعت گشته خدیو بهمال نیز والی را با معدودی در آن مملکت گذاشته
در هفدهم ماه صیام از خیوه مراجعت و زمام نهضت بجانب کرده در چهاردهم شهر شوال وارد چهارجو شدند و بعد از
ورود الویه منصوره بچهارجو حکیم اتالیق که مشار الیه و معتمد شاه ابو الفیض خان بود از جانب شاه افراسیاب جاه
با عریضه و پیشکش وارد و شرف اندوز تقبیل عتبه شاهنشاهی و بعنایات خدیوانه مباهی شده رخصت انصراف
یافت و از آنجا رایات جهانگشا بجانب دولت فرموده در مرو و نیاز محمد خان والی بلخ با حاکم اندخود
و اکابر و اعیان آن مملکت حسب الامر اقدس جبین سای نیاز در رکاب شده و ربط امور ملکی از دوام علیه و ارشادات
علیه از موقف اعلی صادر شده مرخص گردیدند و موکب والا از راه کلات بمیامن و کوبکان که مسکن قدیم
آنحضرت بود متوجه مشهد مقدس گشته بعد از ورود بکلات هر چند سابقا حکم بهایون عمارات عالیه و ابنیه رفیعه زینت
یافته بود مجدداً طرح بازار و چهارسو و حمام و مسجد و رباط در آن مکان ریخته فرمان اعلی نافذ شد که کارکنان در
اتمام آنها سعی جمیل بظهور رسانند و از آنجا بکلات بسیک و عمال بخیوه آباد تعیین و برای هر یک از ساکنان آنجا که بحیره
امرای خیوه بودند سر رشته معیشت و امر آن ولایت را منتظم نموده از راه عشرت آباد بخبوشان وارد
رادکان و چند روزی بسیر نزهت سرای آن مکان پرداخته در اواخر شوال وارد ارض اقدس و شرف
اندوز طواف آستان ملایک مطاف پادشاه کشور ولایت و امامت وارث رضا سلطان ابوالحسن علیه السلام
بن موسی الرضا علیه و علی آبائه التحیة والثنا گشتند چون بعد از فتح هندوستان قندیل مرصع مثاله در قبه منار
سپهر رتبه مهیا یه ماه و مهر طغرا بر دو همچنین بعد از تسخیر ترکستان قفل طلائی گوهر آگین مرصع بجواهر نیز
ترتیب یافته نذر روضه رضیه مقدسه رضویه کرده بودند وضع هر یک در مکان موضوع له نمودند از وقایع
ایام اینکه قبل از ورود موکب والا بارض اقدس فرستاده از جانب پادشاه والا جاه هندوستان
با صلح نامه و تحفه و هدایا چند زنجیر فیل آمده در ارض اقدس توقف داشت بعد از چند روز بار یافته
بشکاه حضور و هدایا را از نظر انور گذرانیده و تفویض برگنات و محال متعلقه بتنهادی صوبه کابل را که در
سمت جنوبی دریای اتک واقع و مراسلات عهدنامه بین الدولتین بپادشاه والا جاه هند تعلق
داشت بهندسانیده توضیح انتقال آنکه بعضی از برگنات در سمت شرقی دریای اتک در ازمنهٔ سابقه بمضاف

اخراجات کابل مقرر بوده درحینی که ولایات طرفین رود اتک فیمابین دولتین محمدیه و [illegible] برکنات
مزبور چون در سمت شرقی اتک در صوبه لاهور واقع بود در سال باین دولت روز افزون حواله شده که بعد از
مدت مذکور باز بدولت علیه گورکانیه متعلق بوده باشد و همچنین بعضی برکنات آن طرف آب متعلق به تهتها
و سند هم بود ناصر خان ناظم صوبه کابل در حین انصراف موکب همایون از هندوستان عرض و استدعا
نمود که برکنات که متعلقه مصارف کابل بود بطریق اول باز بدولت علیه نادریه قرار گیرد مسئول و در حضرت
شاهنشاهی موقع قبول یافته این سخن با نهایت اعتماد ان بپادشاه والا جاه محمد شاه رسیده بود از آنجا
که آنحضرت نقاوه دودمان بزرگی و حق شناسی بودند در ابتدا حقوق و عنایاتی که از اعلیحضرت شاهنشاهی
بدولت ابد مدت گورکانیه بعمل آمده بود این را مغتنم دانسته برای مزید التیام بصوبه داران لاهور
و تهتها و سند فرامین نوشته مقرر داشته بودند که برکنات مزبور را که صد و بیست هزار تومان متجاوز از
مداخل مالیات آنها بود از ممالک هندوستان وضع و بعلاوه تهتها و سند وغیره داخل حوزه قدرت
شاهنشاهی و ضمیمه ممالک محروسه ظل اللهی دانند و همچنین از طرف قمرالدین خان وزیر اعظم و امرای هندوستان
و صوبه داران لاهور و ملتان پیشکشهای شایان لایق بدرگاه فلک نشان آمده فرستادگان ایشان را
بدربار فلک مدار رخصت بار داده بمولفات خدیوانه سرافرازی یافته مرخص بانصراف گردیدند و باز
از جانب [illegible] خان سردار کابل که مأمور بگرفتن قشون ترکستان بود عریضه مطمح نظر عاکفان سده
جلال گردید که اوزبکیه قاتغان سکنه کولاب اولا بهانه از اطاعت و اکلید باب [illegible] از در حیله
در آمده بودند سردار بتخیلات باطله ایشان پی برده ایشان را تنبیه بلیغ و جمعی عرضه تیغ [illegible] ملازمان
رکاب برسد [illegible] انعقاد داده روانه رکاب و خود از راه بامیان روانه کابل شده **در بیان**
حرکت رایات گیتی ستان از ارض فیض نشان بجانب داغستان چون بپیشقدمی مرحوم ابراهیم خان تنبیه
لگزیه داغستان منظور انظار [illegible] شاهان بود و بنحویکه سبق ذکر یافت [illegible] علیخان ابدالی سپهسالار
آنجا با [illegible] خان ابدالی مأمور بتنبیه لگزیه چار و تله شده در این اوقات خبر که از تسخیر خوارزم و فراغت [illegible]
در ده فوجی لگزی با سرداران و خوانین نامزد گشته که قبل از آنکه موکب همایون روانه شیروان و در بند

گردد

گردد با فر و حشمتی نایره گیرودار را گرم سازند تا موکب علا وارد شود لشکر اوزبکیه توران و خوارزم
پیش از توجه موکب گیتی کشا بحکم والا فوج فوج بهمراهی آن دریای آهنین موج روانه گشته شده بودند و ماه [illegible]
فیض قرین متوکل که عزم تکمیل گشته بعد از انجام بزم عیش و نظم جشن ضیا رامد ممالک الشاهزاده نصرالله میرزا تفویض
در روز چهارشنبه بیست و ششم ذی حجة الحرام هنگام غروب آفتاب چتر رایات جهانگشا از ارض اقدس طلوع نموده و چون
اسباب عبور و مرور سپاه نصرت پناه در اوزبکیه توران و خوارزمی علامات [illegible] بوده و [illegible] رسیده ولاء
اتفاقات در آن سال غلا در اکثر ولایات شیوع داشت غله و ذخیره از محالات سرراه کمیاب بود و الویه فلک
نشان از راه خبوشان و استراباد و مازندران عازم مقصد گشت و در دهم ماه محرم سنه هزار و صد و پنجاه و چهار
هجری منزل فتح آباد خبوشان مضرب الویه غزو شان و مخیم سرادقات سپهر بنیان گردید **در ذکر وقایع تخاقوی ئیل**
مطابق سال هزار و صد و پنجاه و چهار هجری و نوروز فیروز در آن سال شب سه شنبه سیم ماه محرم الحرام بعد از انقضای [illegible] ساعت
که خازنان گنجینه تقدیر بحکم مالک الملک مقتدر جل شانه برای مجلس تحویل خسرو گردون سریر [illegible]
و سفید انجم و زهره بر طبقهای سپهر افلاک چیدند و فراشان قضا از تماشای ریاحین و ازهار [illegible] گلدوزی
در صدر ایوان جهان کشیدند سلطان سیارگان مربع نشین اورنگ حمل گشته از بینش ابر آذری
بجوش تر دستی اسباب تجمل گل را با مال سیل طراوت ساختند و [illegible] نسیم بهاری [illegible] کلبرگ وجود تخت
نشین سریر زمرد فام چمن یعنی لاله را که از بیدق ژاله دریافته بود از التیام در دعوی نو بهار بعزم انتظام در [illegible]
لاله و شقایق موکب [illegible] و شعله از گلبرگ شکوه تزئین کرده ریاح ربیعی غبار اندوه دی را که در دلها نمونه کوه
البرز گشته بود در [illegible] جوش نوروزی ترتیب یافته شتمال سرو سهی که بزرگ داغستان بود دست رنگ قد
بر افراخته و بر جای گل سرخ خار خار از خاطر بر افشاند و داغ سیاه اندرون لاله را شراری که در دل
بود گل کرد در [illegible] ظفر شعار [illegible] گو که سلطان بهار خیمه بر دامن دشت و کهسار زده عازم مقصد شد
و بعد از ورود [illegible] انقلاب در مزاج هوا راه یافته شروع بباریدن و آنچه در تخم پرستیه بود آغاز
تراوش کرده فقدان ذخیره و علیق نیز علاوه علت باران گشته چون سبزه و علف باز از دامن
کوه کشیده مزارع [illegible] جنود سلیمانی از خانه مور دانه وام میکرد تا شهر [illegible] و شش منزل بود

بده و دوازده روز طی و اکثر دواب از فرط کسلی از رفتار باز مانده بودند و بسیاری از اسباب
اهل اردو در حین عبور از آنها بباد فنا رفت از آنجا که هر رشته تا بار حیات قرین و مهر عزتش را بهاری در آتش می باشد
بعد از ورود دشت گرایلی که دامنه صحرا چون دامن گلچین پر از سبزه و ریاحین بود از رحی بهار پر
افاقت حاصل و ایام عسرت و تعب زایل گشته در روزه خدمت هفت اقلیم بنای حرکت مستتبع بلکه تنعیم فراز
داده تا ثانی طی مسافت کرده چند روز جانب شمالی رود گرگان بسمت دشت سفید خیام ظفر احتشام گردید تا
جانب از لکار مانده بود دنبال آمدند در آن مکان عریضه خوانین و سرکردگان که مأمور تکاپو در قبله بودند بنظر اقدس
رسید شعر برابینکه سرپنجه اقبال و بازوی قوی و نیروی بخت بر زوال خاقان بهمال آن طایفه را گوشمال بلیغ
داده و ابواب دفاع هلاک بر روی ایشان گشودند توضیح این مقال آنکه لکزیه جار و تله به تقلب و تمرد معروف
و بغضا انگیزی موصوف و نشیمن ایشان در سمت جنوبی کوه البرز واقع و آن کوه از جبال مشهوره جهان و در بلندی
و رفعت برکوکب عرج ارتفاع داشت خوانین و سرکردگان بعد از آنکه بجار و جاودح و آغزی هر یک بند استحکام داده
در هر یک سر راه بر غازیان گرفته بجنگ پرداختند و در سنگر اول که جار بود غازیان زنده آورده گشته
فوجی از آن طایفه ناچار هزیمت اختیار نموده چون سمت ترع کوه در تصرف لکزیه بود آن طایفه تاب
مقاومت نیاورده جار را خالی و بجاودح رفته بنای پرخاش گذاشتند و بعد از چند روز که در جای
محاربات عظیم و جنگهای منزل بوقوع پیوست جمعی از ایشان بقتل رسیده تتمه خود را بسنگر تیم که بر فراز
کوه واقع و صعب مواضع بود کشیده مشغول جنگ شدند و آن مکانیست بسیار صعب مشتمل بر بیشه و درخت
که در بالای کوه اتفاق افتاده و بیک راه انحصار دارد که مشهور است بدم آغزی که اگر پیاده
گام رو خورشید بر فرازش آهنگ صعود کند از سینه قدم سازد اگر سبک سیر [illegible] ماه در قله اش آغاز
بالا روی کند خود را ازدها اعتبار اندازند دلاوران افغان ابدالی داوطلب گشته استدعا
کردند که پیش جنگ لشکر ظفر اثر باشند پس هنگام روز طرح جنگ افکنده تا شام از طرفین جمعی مجروح
قتیل و مجروح گردیدند و بیشب مانند دعای مستجاب که آهنگ عالم بالا کند پا بر دیوار حصار دست آغاز صعود کرده
هر چند لکزیه بغلطانیدن سنگ و انداختن تیر و تفنگ بمدافعه پرداختند دلیران با بازوی سعی بکرده

سالی

115

پای جرات پیش گذاشتند و اگر چه صد نفر از دلاوران ابدالی مقتول و زخمدار گردیدند تا بتاییدات الهی و قوت اقبال بی شمار
سنگر را متصرف و چون سمت شمالی کوه مسدود و بر دماغه فرار بر ایشان بسته جمعی از آن طایفه از غلبه هراس خود را از کوه
بر زمین دمغاک نیستی انداختند و بقیه ایشان اسیر و دستگیر گردیدند معدودی چند که از میان بدر رفتند تمامی اماکن و مساکن
آن طایفه از صدمه جنود مسعود عالیها سافلها گشته [illegible] قاعا صفصفا گردید و اثری از آثار آبادی در آن محال باقی نماند
در ابتدای این فتح نمایان بیست هزار زر به که مساوی ده هزار تومان بوده باشد بصیغه انعام و خلعت گرانبها
در وجه غازیان و سرکردگان عنایت و فرمان الطاف شعار بنوید عطایای مجدد از موقف اعلی خطاب سرکردگان
عز اصدار یافته بفاصله سه روز عریضه مجدد از سرکردگان مزبور رسید تتمه با لکزیه تله نیز مجادله و بر ایشان تسلط
و ایشان تا کنار آب سمور محل بوسوم تعقیب و تعاقب و جمعی از ایشان را از تیر گذرانیده عیال و اطفال ایشان را بقید اسار
در آورده عرصه جار و تله را که مساکن لکزیه بود باللکلیه از وجود آن طایفه پرداختند اما در حین مراجعت کوکب هما
برق و صاعقه خروشی روی داده قریب بدویست نفر از غازیان بیمار برف تلف شدند پس موکب جهانگشای
از کنار گرگان حرکت و از خارج استراباد عبور کرده وارد دشت مازندران و در ورود آن مکان دلپذیر و غبطه فزای فردوس
گردیده و از آنجا از راه سواد کوه عازم مقصد گشتند از سوانح حیرت افزا آنکه چون ولایت مازندران تمامی جنگل
و بیشه و در زمان پادشاهان سلف جنگل را تراشیده خیابان احداث کرده اند که شارع عظیم بهمان خیابان است
اعلیحضرت شاهنشاهی در اوانی که جنگ و کارزار از نیمه و اکثر اوقات بقرق با حرم محترم طی منازل کرده جمعی از
خواجه سرایان و غلامان و همیشه کشیکان بقوروق جلو می رفتند و آن راه را غیر طریق معهود طی کرده در محل
سواد کوه از پل سفید گذشته مابین زیرآب و بهجان نزدیک اوبلا که از مواضع قدیم و دارالشاهانه نزدیک است
روز یکشنبه بیست و هفتم صفر که مقابله شمس و قمر واقع داشت روز قبل از آن قران بحسن اتفاق افتاده بود در روز بسیار
برگشته بجانب دارالسلطنه رحمت در کمین نشسته در حین عبور ذات اقدس شاهنشاهی را هدف گلوله تفنگ ساختند
از جایی که تخمیناً بیست قدم فاصله داشت تفنگ را گشاد داده از آنجا که حفظ الهی در هر جا باشد حافظ و نگهبان
وجود ذیجود حضرت فرخ فال می باشد گلوله رد گشته زیر بازوی راست آنحضرت بقدر یک انگشت خراشیده
به لشکر دست حسب آمد و از آنجا گردن اسب خورده اسب بر غلطید شاهزاده رضاقلی میرزا در آن

روز در سواری همراه بود خواجه سرایان و غلامان و قورچی و همیشه کشیکان رکاب را اختیار و ایشان سراسیمه
بی تاب بر کوه و کمر و بیشه و جنگل سواره و پیاده گرم جستجو گشته تا خبردار شدن ملازمان رکاب آن دغا پیشه
خود را میان جنگل و بیشه زده بدر رفت چون آن راه در دامنه کوه و جنگل بسیار انبوه بود اثری بظهور نرسید از
آنجا که مدبر و کارفرمای این کارخانه خداوند یگانه است حال گر را نیکونه حوادث از شصت تیرانداز دهر
کشاد یافته بسپرداری الطاف ایزدی از آنحضرت رد گشته و صرصر این قسم بلا بهر اداری فانوس عنایت سبحانی
غباری بدامان شمع جهان افروز ذات مقدس نیفشانده یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره القصه از
آنجا گذشته بعد از ورود بطهران رضا قلی میرزا بعزم ییلاق شمیران از رکاب اقدس مرخص و مامور بتوقف در طهران گشته
مالیات طهران باخراجات سرکار شاهزاده مقرر گردید پس موکب همایون در اوایل ربیع الاول وارد قزوین
و بعد از یازده روز لوای جهانگشا از راه قراجه داغ و بردع وارد قبله و از آنجا از راه شاه داغی متوجه
مقصد شدند در عرض راه تمامی رؤسا و بزرگان طوایف لکزیه که در شوامخ جبال البرز و اماکن صعب المسالک
داغستان ماوا داشتند بشرف پابوس مشرف شده در صدد اطاعت و فرمانبرداری درآمده بیک
سرانجام ملازم و یورغه مال رسد خود پرداخته و در غره جمادی الآخر قبق که منتهای داغستان بود مستقر
رکاب همایون گردید از قضایای سانحه آنکه که در آن مکان بعرض رسید مقدمه انقلاب خوارزم جمعی از تراکمه
اوزبکیه و طایفه آرال که در سمت شمال خوارزم متصل بقزاق میباشند از صدمات جیوش ظفر شعار فرار اختیار
نموده بودند در این اوقات نور محمد ولد ابوالخیر خان حاکم قزاق با آن طایفه اتفاق کرده آمده قلعه خیوه را
محصور و بعد از چندی بر قلعه مسلط و طاهر خان را با بعضی از رؤسا که دم از هواخواهی این دودمان میزدند
مقتول ساختند فلذا ذات والا گهر پس از استماع این خبر شاهزاده نصرالله میرزا را با جمعی از سرکردگان و افواج قاهره
خراسان بتنبیه اشرار خوارزم و استرداد آن مملکت تعیین و حاجی سیف الدین خان بیات و محمد علی خان قرخلو
از دربار سپهر مدار صاحب اختیار بیوتات سرکار شاهزاده ساخته دستورالعمل مفصلی که قانون کشورگشایی سلاطین
و خواقین آفاق می توانست بود بایشان داده روانه خراسان فرمودند که بتهیه تدارک این یورش پرداخته
در نوروز آن سال در رکاب شاهزاده عالیجاه عازم سفر خوارزم شوند و موکب همایون یکماه در قبق مکث

وجماعه فولاد خان شمخال و سرخای خان عزق و احمد خان اوسمی قراقیطاق با جمیع عظمای داغستان وارد
اردوی معلا و شرف اندوز تقبیل عتبه علیا گشته بهره یاب عنایت شاهنشاهی و باعطای خلاع فاخره و سایر
اسباب سرافرازی مباهی گشتند در ابتدای ماه رجب بعزم تنبیه سرکشان آوار که مساکن ایشان در منتهای داغستان
واقع و کجه و جاروبلکان اقبال داشت عازم گردیدند و صعوبت راه و سختی اماکن آن بکیفیتی است که بیان در حیز تقریر
طی وادی توصیف آن نتوان پرداخت در تمامی البرز و بوم که از ابتدا تا انتها چهار روزه راه است قطعه زمین مسطح
نمیباشد که ده و چهار ده پیاده پهلوی هم توانند رفت بصعوبت پیدا شود و قطع نظر از آن که بعدی ییلاق واقع دارد
که در تابستان قلل جبال از برف خالی نیست و اکثر اوقات تابستان آنها با زمستان جاهای دیگر برابر
ساوات [illegible] یازده روز دیگر در آن نواحی به تنبیه سرکشان اشرار پرداختند از سوانح اتفاقیه آنکه جمعی از جوانان
به تنبیه فرقه لکزیه مامور شده بودند فوج جوانان بی تامل ناملایم بدر رفته راه برد در مقام نامناسب مابین کوه و برف
آغاز جنگ کرده جمعی از طرفین فریقین بقتل و فریقی اسیر بمعرض هلاک در آمدند و چون موسم عقرب
و فصل خریف بود نزول برف و باران و شدت سرما مانع شد که تنبیه طایفه آوار بروجه بلیغ بعمل آید
لهذا از آن منزل حرکت و لطفعلی خان سردار و سرخای خان نیز با کوچ و بنه خود از قبق حرکت و در موکب
همایون وارد دربند گردید چون احمد خان اوسمی در حینی که موکب همایون بجانب آوار از قبق
با جمعی از غازیان مامور بکوچانیدن خانواری و ملازم لکزیه قراقیطاق ساخته روانه فرموده بودند امر همایون
صادر شده که غازیان مزبور نیز حرکت کرده و در دربند بموکب همایون ملحق گردند و در عرض راه
در حوالی جراغ از محال داغستان بعرض حضور کشورستان رسید که در حینی که غازیان از قراقیطاق باین سمت
جنگل انبوه بود حرکت کرده بودند جمعی از اشرار لکزیه قراقیطاق بتحریک اوسمی از میان جنگل و کوه
تشلیک تفنگ و غازیان از تنگی جنگل چون خود را جمع نتوانستند کرد بهم بر آمده بعضی از اسباب
و جهات ایشان بتصرف لکزیه در آمده جمعی بقتل رسیدند وصول این خبر بر وجه جناب عنف قیامت [illegible]
زنی نایره سخطات شاهنشاهی گشته عزم جهانگشا تصمیم یافت که چندی در صدد دربند داغستان توقف و مادام
که اشرار آنسرزمین را تنبیه و مطیع و منقاد نسازند لوای توجه بسمتی نیفرازند احکام همایون عز صدور یافت محصلان

تعیین شد که از حد تفلیس الی خلخال وارده بیل و تبریز از خالصه‌جات دیوانی و ذخیره غله بجهة سیورسات غازیان با عراده
و دواب حمل و نقل اردوی معلی نزدیک بخشند در ایالت نصرت آیات نیز در پنجم شهر شوال وارد دربند و روز
چهاردهم اغروق اردوی معلی را گذاشته با فوجی متوجه محال قراقیطاق گشته از دربند تا حد ولایت شمخال
همه جا بفاصله ده فرسخ و سه فرسخ قلعه‌جات محکم ترتیب داده جمعی بآنجا تعیین فرمودند که تمامی آن محال
در تصرف غازیان بوده هرجا اثری از لگزی بظهور رسد در تنبیه ایشان کوشند و در دهم رمضان المبارک مراجعت
بسمت کافری سه فرسخی دربند را که جائی پر علف بود برای قشلاق اختیار و حرم محترم و بنه و اغروق را با
بقیه اردو از دربند احضار و مقرر فرمودند که در هر یک از رؤسای غازیان خانه از چوب و نی ترتیب داده
تهیه و سامان اسباب زمستان بردارند از مؤیدات اقبال که در اوان توقف موکب جاه و جلال روی داد
آنکه سابقاً نگارش یافته بود که در جنگل مازندران تفنگی که بجانب اقدس انداخته بودند چون بجد تفحص از جا
تا اینکه در آن اوان فرار کرده بودند مظنه برفت کس برای دستگیر کردن آنها تعیین و فراریان نیز بودا
در هرات و در حدود داوه به دشت قبلان گرفته که کفر را اقدس آوردند معلوم شد که نیک قدم نام
غلام دلاور تایمنی باغوای ولد دلاور که در رکاب فیروزی انتساب بود مصدر این حرکت شده بود لهذا
در ایذا اهد و در این جنایت بعرض سیاست درآمده چون با نیک قدم اقرار جان بخشی شده بود
از هر دو چشم کور کردند و نیز در این اوقات آدم از نزد محمد شاه پادشاه والاجاه هندوستان
تحف و هدایا بجهة تهنیت توران و خوارزم آورده بعنایت خاقانی سربلند گشته رخصت انصراف حاصل
نمود و همچنین لطیف افندی و نیفا افندی از دولت علیه عثمانیه که بسفارت مامور و باتفاق حاجی خان
مشکران که ایلچی ایران بود از دربار عثمانی رخصت یافته در ماه ذیقعده الحرام وارد درگاه سپهر احتشام و نامه
پادشاه سکندر جاه روم را که مشعر بر اعتذار قبول مذهب جعفری و تفویض رکن بود رسانیده جواب بحضرت
پادشاه سابق الذکر مرقوم شد که قبل از اینکه پادشاهی ایران بسلاطین ترکمان اختصاص داشت بعضی از
ممالک روم و هندوستان و ترکستان داخل حوزه مملکت آن طبقه بوده بعد از آنکه باقتضای تقدیر
سلطنت ایران بسلسله علیه صفویه انتقال یافته در عهد آن سلسله بلخ با توابع تصرف اوزبکیه و کابل

سلاطین

سلاطین هند و عراق عرب و دیار بکر و بعضی از ممالک آذربایجان بتصرف دولت عثمانیه درآمد چنانکه بتطویل سیر
و تواریخ بآن مشحون است و از عقد صدود و سفراهم که فیمابین خاقان مغفور امیر تیمور و اجداد خلد مکین آن پادشاه
سلیمان تمکین قرار گرفته معلوم میباشد و در مغان که بتائید الهی جلوس ما در اورنگ سلطنت ایران واقع شد
منوی و معهود ضمیر گشت که انشاء الله تعالی در صدد انتزاع ممالک موروثی که در تصرف سلاطین آل عثمان است انتزاع و استرداد
شود سوای ممالک متصرف فیه روم که اولا آنحضرت را بقبول تکالیف خمسه تصدیع دهیم هرگاه صورت حصول پذیرد
فهو المراد چون غرض اصلی نظم رشته ایلیت است البته در باب مواد مصالحه تکرار شد و ملک و مملکت فیمابین
جدائی نخواهد شد و هرگاه مقرون بقبول نگردد متون بال را انگاشته لوای اعلان سازیم و در عالم حکم برادر
توقع داشتیم که امور خمسه را چون متضمن صلاح حال مسلمین و آنحضرت نیز خلیفه اسلام بودند بر وجه اتم و اکمل فیصل دهند
چون این مقاصد خود در عقده امتناع ماند از آنجا که میانه دوست و دشمن در روز دیوان حرفی نگفته‌ایم تطلب
حرف خود را لازم دانسته متوجه آن مرز و بوم میباشیم امیدواریم که انشاء الله تعالی بعد از ورود بآن سرزمین
در عالم مهمان نوازی از طرفین التشریف آن دولت علیه امور معهوده دریغ نگردد و در خلال این احوال
احمد خان اوسمی نیز پسر خود را با دختر برسم پیشکش باتفاق چند نفر از کدخدایان بدرگاه معلی فرستاده و کار
داغستان نیز قریب باتمام بود افندیان را مرخص با جواب نامه روانه دربار عثمانی فرمودند و از جمله عطایای
خاص جناب مالک الملک لم یزل و قدیم لایزال جل شانه باین خدیو بیهمال آنکه موسم زمستان که برف
و باران لحظه رشته نزول را از دست رها نکرده لاینقطع تباره بود در دشتهای سفید آباد در فضای هوا نشان چ
سیگ از اطراف ممالک محروسه غلات حمل و نقل اردوی معلی میکردند بقدری که جمعی که زیاده از عدت انجم
دیگر بعد در موکب آسمان شکوه و در رکاب نصرت بزده میبودند کفایت نمود هر چند که در صحرای مغان هجوم یکه
سابق ذکر یافت بمفاسد مذهبی رفض التفهیم و حاله والا ایران کرده اینبار از صمیم قلب بجدیدارین کالا شد
بودند اما در این اوقات برای مزید تاکید حکم مؤکد و فرمان مستند خطاب بحکام بیگلربیگیان عظام و حکام بان
کرام و سادات عالیمقام و علما و فضلا گردید که چشم والای شرع مبین و در اتقان مسالک حق و طلاشران
در دستاویز کردگان و قاطبه قاطنین و جمهور متوطنین ممالک محروسه دستطلاع قصر بقصور دولت ابد مدت

ظل آلهی از صدور دو رشید الامتهای کلمات پیش در صفا در گردیده باین مضمون که چون شاه اسمعیل صفوی که در سنه
نهصد و شش هجری خروج کرد بنا بر اغراض نفسانیه در میان اهل اسلام قلع فتنه زیاد و بر اهتزاز ماده بنای سب و رفض
در این وسیله اصوات نقض بین المسلمین کرده لوای نفاق و نزاع افراشته که کفره در مهد آسایش استراحت
گزین و فروغ و دماء مسلمین که به لوای معرض تلف در آمده لهذا در شورای کبری صحرای مغان در حینی که
جمهور انام و کافه خاص و عام ایران از نواب همایون ما استدعای امر پادشاهی میکردند با ایشان تکلیف
مینمودیم که در صورتی مسئول ایشان مقرون بقبول خواهد شد که ایشان نیز از سب و رفض که از بدو ظهور شاه اسمعیل صفوی
در میان اهل ایران شیوع یافته تکول در از رفض و تبرا تبرا و در فروعات مقلد امام بحق ناطق جعفر صادق بوده باشند
و ایشان نیز بر طبق حکم اقدس و ارشاد امر مقدس ترک آثار مبتدعه سب و رفض کرده تابع ملت حنفی
گردیده و رابتدا این ما نیز سریر سروری را بجلوس میمنت مانوس اقدس زینت داده تعهد فرمودیم که عهود
مجدد معهوده را با علیحضرت خلافت منقبت خاقان البرین و سلطان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر
ذو القرنین پادشاه اسلام پرا در دارا احتشام اعنی سلطان ممالک روم اعلام و آن مطالب را بر وفق معمول
پیر برای اختتام ساز ام و مقدمات مزبوره بتائید آلهی قریب الحصول و در شرف انجاح و دولت و در این وقت که
ساحت دربند مطلع مابچه رایات فرخنده دستگر کوکبه آسمان پیوند بود بتجدید مرتبه التماس کرد از برای اطمینان
خاطر حقانیت مدار ارشاد علامة العلماء مجتهد الزمانی ملا علی اکبر ملاباشی و باقی علمای کرام که در رکاب ظفر انتساب
حاضر و مقتبس انوار خدمت فیض مظاهر بودند در مجلس خلوت استعلام فرمودیم همانا مراتب سابق را معروض
داشتند بنا علی هذا المقال بتائید ربانی و الهام سبحانی حکم اشرف اقدس اعلی از موقف عز و جلال صدور شرف یافت
که بنحوی که قبل از این مقرر داشتیم از سب و رفض محترز باشند و علامی فهامی خلاصة الفضلاء الکرام میرزا محمد علی نایب
الصدور ممالک محروسه را با قطار ممالک خاقانی روانه فرمودیم که مضامین حکم همایون را بهمگی نزدیک و دور
ابلاغ دارد ایشان نیز بسمع اذعان و قبول اصغا نموده تخلف از مدلول آن نورا مورد سخط و غضب شاهنشاهی
دانند
در ذکر وقایع ایت ئیل مطابق سنه ۱۱۴۹
شب چهارشنبه چهاردهم شهر محرم الحرام تحویل آفتاب
عالمتاب ببرج حمل واقع گشته اوسی با آسم دی که فرنگ برجوز ریاحین بمکان استیلا یافته

سال هزار و صد و [illegible] هجری

گلگون

گلگون قبایان گلزار از لباس برگ و بار عاری ساخته بود از ظهور طلیعه سلطان بهار با لشکری برودت در قشلاق
کوهسار راه فرار پیموده و قلندران برگ و نوای بهمن که در توران زمین چمن مو و مه را از قزلباشان آتش خوی گلهای
آتشین خالی دیده لوای استبداد بر افراشته بود از هجوم کوکبه قوای ربیعی و لوای دریا هستی نموده روز چهار
شنبه جشن نوروزی فیروزی در کمال بهروزی و عشرت اندوزی بتقدیم رسیده چون در نفس قدسی
سرشت همایون مخمر و معهود بود که بعد از فراغ از امور مملکت روم و التقاء اوضاع آن مرز و بوم سلطنت
ایران را به کارشناسان هزاده گان گرامی تفویض و خود در کلات که مسکن قدیم همایون است بنای گوشه نشینی که با دو شاه
عالم سعی عبادت از آن ست مکتب از رند لهذا استادان عمارت پیشه و مهندسان درست اندیشه و پرکاران سحت
کوشش و کار گذاران صاحب هوش تعیین فرمودند که در کلات عمارات عالیه و ابنیه رفیعه که در رفعت در عقل
مهندس ایوان سپهر برین و طاق مقرنس رواق چرخ هشتمین باشد با میونات و حمامات و دکاکین
و آب انبارهای که هر سرشت صفا پرور و در گلهای زمزم و سلسبیل اثر احداث و از اطراف ممالک محروسه
شاهنشاهی نفایس اسباب و لطایف انواب فاخره و اقمشه و خانه و غرائب متعدد از هر جنس که محتاج و هر نوع جزئی
که چنین سرکار عظیم القدر را بآن احتیاج افتد برودی مهیا دارند که بعد از انفعال آن نزهت سرای جنت قرین دو بهجت
آثار خلد برین آیین که حصن حصین جهان در کنار رکین معمور عالم امکانست نمایند و مرکب نصرت شهامت روز
پنجشنبه بیست و پنجم ربیع الاول که اواسط جوزا حمل آن سال و بهار با موسم اعتدال بود و تنبیه اشرار طبرستان را وجهه
همت ساخته از سمت دشت کارزی حرکت و آنچه لازمه بود از تادیب و تنبیه و احراق اماکن و مساکن و خراب بنیان
مزارع و محصول آن طایفه بعمل آمده در آن دیار رو بتاراج و از آبادانی آثار باقی نگذاشتند و از آنجا عطف عنان بجانب
سایر محال داغستان کرده دلیران سپاه در دمات و قرا و سقاق و قلاع آن طایفه کار آتش در دربند جور که
درنده و درهم و سیل در ابنیه افکنند مشغول سرخای که در اکثر اوقات از ملازمان رکاب همایون بود
در مراسم خدمت تقصیر نموده آما اجداد او بس بنا بر حسد و خیانت کلارزد در مقام وحشت داشت
مهر و عجایب مکان و قلعه وسیع سعادت مستظهر گشته بقلعه قریش که در بالای کوهی فلک شکوه واقع در اطراف
آنکوه تمامی بیشه و جنگل و درخت و مشتمل بر تکیه‌گاه ما باریک بسیار سخت بود و محل صحت چون بعد از بیشه و طلیع

کشتن ترکمانان داغستان و انتظام مهام آن نواحی و تمشیت امور آن در ستروج قلعه اوسمی شده سه روز دلیران پیر
روز جنگ افکن و دلاوران شیر صولت صف شکن در تسخیر آن قلعه پای جلادت افشرده حملات شدیده و صدمات
عنیفه بر آن قلعه سپهر پیوند مستولی ساخته اوسمی ناچار ترک قلعه و حصار و اهل و دیار کرده فرار اختیار و اداره بسمت
آوار رو قدم فرسای صحرای ادبار شد و بقیه قلعه گیان و رمالی قراقیطاق روی نیاز بدرگاه خدیو آفاق آوردند
برای عذر خواهی جبهه سای مرکب شاهنشاهی گشته و تقصیرات ایشان بعفو مقرون و مقرر شد که آنقلعه که مستقر او
بود از سنگ و آجر پرداخته بودند با کوه هیکلیکه گره را با خاک یکسان کردند و سابقا بسمت ذکر یافت که بعد از
تسخیر مملکت خوارزم و تنبیه ایلبارس والی سابق طاهر محمد خان چنگزی بوالیگری تعیین گشته مرکب همایون
عازم خراسان گردید در ایام توقف مرکب مسعود در داغستان بموقف اقدس رسید که اشرار آرال و خوارزم
بظاهرت دعوای ولد ابوالخیر خان والی قزاق و اتفاق ارتوق اتالیق سر مخالفت برداشته اند و پا از
جاده صواب بیرون گذاشته طاهر خان والی را مقتول و ولد ابوالخیر خان را بوالیگری قبول کرده اند چون
صدور این حرکت از اهالی خوارزم و آرال با وصف مروت و عنایاتی که از جانب اقدس شاهنشاهی در ابتدا
خیابانهای ایام سابقه ایشان بظهور پیوست عین ناسپاسی و کمال حق ناشناسی بود لهذا نه میرزا که نافذ الحکم
ممالک خراسان بود با افواج خراسان و توپخانه و استعداد کامل مامور به تنبیه اشرار و تسخیر خوارزم و مقرر شد
که بعد از نوروز فیروز عازم آن سمت شود ارتوق اتالیق با اهالی و اعیان و ریش سفیدان که دکان آرال و خوارزم
از توجه مرکب شاهزاده جنبر در روز نشاده مرکب که در دستبرد اعقب داشته هوشیار گشته از ادراک
المنظور نادم و پشیمان و خالف بعرضه خراسان عازم خراسان شده در خصوص صدور [illegible] شاهزاده
پیوسته مستدعی عفو گناه و متعهد خدمت سپردن تعبیه همراه و دادن فوجی ملازم شدند و شاهزاده در مرو
توقف و بعد از وصول و حصول اذن در خدمت از خدمت شاهنشاه سلیمان حشمت بسبب اینکه پنجهزار نفر از
اوزبکیه خوارزم در رکاب نصرت شعار مشغول خدمتگذاری و سالک طریق سربازی و جانسپاری
بودند از دریای لشکر خاقانی مراعات حقوق خدمت و ضعف نالها و ملاحظه پس نیازمندی و شکسته
بالی ایشان تقصیرات آن طایفه را با غماض عفو مقرون و والیگری ایشان را بطبق سؤال جماعت با ابوالمحمد خان

ولد

ولد ایلبارس خان که در سایه گزینان تخت لوای نصرت مدار شاهزاده کامکار بود عنایت و اتالیق و اهالی خوارزم را
به ارتوق اتالیق مرحمت و اتالیق مذکور برادر خود را با جمعی از ریش سفیدان روانه رکاب ظفر انتساب نموده مقرر شد
که شاهزاده والی مذکور را مخلع ساخته روانه و مجددا فوجی شایسته برای خدمت رکاب همایون از جوانان
کارآمد آرال و خوارزم گرفته روانه درگاه معلی و بقیه اشرار را نیز مستخلص ساخته فتنه خاموش و بعد از نظم و نسق که در آن
ولایت بدفع الوقت گذرانیده مانده اند تماما کوچانیده روانه خراسان سازد و ریش سفیدان طایفه بر وفق
فرمان تعهد و رخصت انصراف بخوارزم حاصل نموده روانه خوارزم و شاهزاده بجانب خراسان منعطف
و در بیست و پنجم جمادی الاخر وارد دار الرحمه فیض نشان گردید **در بیان سوانح بلخ و ظهور درویش فساد
اندیش در آن مملکت با دعای سلطنت و مآل کار با مآل او** از سوانح اموراتیکه بموقف اقدس رسید که در اواسط ماه شوال شخص
مجهول الحال از ادیماقات ادبه و شاقلان در لباس درویشی وارد ولایت بدشاقلان وانداخود را از نجبا زمان
بلخ گشته در آستانه مقدسه شاه مردان که نزدیک بلخ است ادعای امامت و اظهار معجزه و کرامت نموده جمعی
کثیر از ترک و تاجیک بلخ بالخصوص اتراک قبچاق و سعید شیر رغانی و اکثری از ریش سفیدان با او متفق گردیده
در اندک روزی ده و چهارده هزار نفر بر او جمع و از اطراف تمامی اوزبکیه حق نیاز خان والی از مقابل
از روی نیاز بزیارت درویش مزبور رفته و خاک قدمش را بجای توتیا بمژگان رفته بعد از آنکه رفته رفته کار
درویش مزبور بالا گرفت والی خائف شده جمعی را برسر او فرستاده جنگ واقع و قشون طرف والی شکست
یافته وکیل بلخ در میانه با جمعی مقتول و قشون او در یک دست تفنگ آورده در بیرون و درون شهر ایک
از مردم خراسان و قزلباش الکه دیدند بقتل رسانیدند و والی در ارک متحصن شده بعد از رسیدن این خبر
جمعی از غازیان برضا و مت لبر کرده که محمد حسین خان جمشیدی بیگلربیگی خبرشان و اللهویردی بیگ
و محمد قاسم بیگ قرقلو و جمعی از خوانین برای دفع این فتنه و تنبیه درویش مزبور با توپخانه و استعداد
مامور بلخ و مقارن آن بتاریخ یوم جمعه پانزدهم ذی حجه الحرام خبر رسید که در اثنای محاربه باطن درویش
وارونه مدد کار گردیده عنقریب مزبور که از جانب درویش پادشاهی ترکستان مامور شده بود
بکلونه تفاوت رضوان و از ملاحظه امنیت تنزل در احوال مریدان سست اعتقاد راه یافته فرار و درویش مزبور

در آستانه شاه مردان بصورت اول ماند عصمت الله بعد از چند روز با سفر بجانب سقوبه براه جهنم ایلغار نموده
متولی آستانه مزبوره فرصت یافته با جمعی از غازیان در پیش با مقید را معینه ساخته جمعی که مانند هوای باطل در سر داد
بودند متفرق و از اشرار نیز جمعی که محرک فساد بودند بهمان ضابطه مقرره عازم مقصد و باتفاق سردار به تتبیه اشرار مفسد
که در بنا بر بهانه هنگامه طلب گشته قشه بر انگیخته اند مشغول و آن گروه را تا دیب بلیغ نمایند چون بهیچکس ذکر یافت اوجمادی
بجانب آوردار آورده گشته قلعه جات مساکن ایشان با خاک یکسان و تمامی محال داغستان قریه بقریه و محل بمحل پایمال
سم ستوران و دست تطاول غازیان گردید شمخال و سرخای که بزرگ داغستان بودند با جمعی از بزرگان ملازمت
کشان رکاب و ملزم خدمت و اطاعت گشته تمامی حکام و اعاظم و نقبای جرکس که در هیچ وقت مطیع و فرمان بر نبوده اند
قلاده اطاعت بگردن گذاشتند و نیز در خلال آن حال عریضه از جانب سلطان محمود خان پادشاه سکندر جاه رسید مشعر
بر اینکه از جانب این دولت از قبول تصدیق مذهب جعفری و دادن رکن کعبه معظمه که مخصوص اهل ایران باشد عذر
خواهی کرده اظهار نموده بود که در اثنا این مطلب امر دیگر از آنحضرت خواهش شود در سال گذشته در حینی که
افندیان از دربار عثمانی برای اعتذار همین معنی آمده بودند توسط ایشان به پادشاه سکندر جاه روم نوشته
شده بود که مهیا و مستعد باشند که بعد از انجام امور داغستان متوجه روم و عازم آن مرز و بوم خواهیم شد در وقت
نیز در جواب نامه مزبور همین مراتب نگاشته قلم تصریح و اعلان شده پادشاه والاجاه روم را از توجه موکب جهان
کشا بآن مرز و بوم صریحا آگاهی بخشیدند سپس محمد علی خان قرقلو را با ایالت دربند تعیین و جمعی از غازیان را
با اطاعت او مامور ساختند و یوم دوشنبه شانزدهم ذی حجه الحرام سال هزار و صد و پنجاه و پنج هجری از بهر عمد داغستان
لوای توجه بجانب مغان افراختند و چون از زر دره که موکب همایون بجانب مغان حرکت نموده بر خلاف ایام
زمستان هوا در کمال خوشی بیکدفعت برف و باران شدید شروع کرده لاینقطع از پرویزن آسمان آب بر سر کشان
جولانگاه غبرا می بیخت قطرات سحاب بر سر رشته بارش را چون دست کریمان از کف نمی گسیخت گردش آسیاب سال ماه
گردون سپهر محتاج چنین آب نبود و سودای دور فلک را انیکو نه آب گردش در کار از شدت اوج سیل کار به
جائی رسید که در بهرآب و رودها بر بهر جبال ها از کواکب سماوی بدر رود که کشان یادی دیا دست خاک عالم آب گشته
تلاطمش پهلو بر موج خضر میزد حباب و اسباب بسیاری از کثرت گل و لای و نزول برف و باران و شدت

سرما موفقه بقا و اتلاف و از در بند تا کنار کر که ده منزل راه بود در عرض چهل روز طی گشته در آق جوت وارد
کنار کر گردیدند در ذکر وقایع تنگوز ئیل موافق سال هزار و صد و پنجاه و شش هجری شب چهارشنبه چهارم محرم
الحرام بود بعد از انقضای پانزده ساعت چهل دو دقیقه که خلیفه شب لباس عباسی مشکفام در بر و اکلیل فرقدان
در سر داشت سلطان سیارگان که از شدت برد در خیمه و برتری فلک نزدی بود آفتاب باشد از نهانخانه
حوت رخت بجمیع حمل کشیده سفیر بریع اسیر نسیم از جانب کشور آرامی بهار در دارالملک گلزار بارگاه تحف
هدایای نفحات عطر بار گشته فرمان بران فرای نامیه قزل و طاق گل سوری را در صحن چمن بر افراختند لشکر
بر جاش گرگ گل اردی بهشت تسخیر ممالک باغ و راغ از جای در آمده بمحاصره حصون و قلاع کوهسار به درخشند
بانیان بنیان طبایع برای دفع غایله برودت که دیماهین خدیو بهمن صورت شباهت داراییاسکندر
حشمت ایار حاصل بود و سایل صبا و شمال را برانگیخته و افندیان اعلام سرو صنوبر بقطع نخل خلاف و شجار شاخ
بر خواسته و سادات شیر پوش شمشاد و سوسن و قضاة مجالس بید و شکوفه و نسترن که صدر نشینان ایوان بستان اند
در روضه فایض الانوار گلزار از سنجق نزهت و صفا کجاوه یکرنگی نارسیده و جرگس بر جا شمچوی کلهای سوری
شوکت و شان مستار که ده شش خانگلشن میوه و نهرک بستان شرک شکسته جشن نوروزی آراسته گشته
بعد از انقضای عید اخبر جواد عبر و صحرای مغان در ارکاه کرگنه منصور خسته و همت یوم در آن مقام خیام توقف افراختند
تا اب غازیان لکال آمده حرکت و از جبار و سخی تبریز عبور کرده از راه اهر عبور و داخل بحر روانه و عاشور خان بابالو
با ایالت تبریز و سرداری آذربایجان سرافراز و شهزاده نولو اشکر فرزندی ثبر را در حوزه اختیار او مقرر فرموده اند
که بیگلربیگیان و حکام در بند و شیروان و قشار و قراباغ و تفلیس و ایروان هر یک با قشونهای خود و حکام ما بین جهات
مستعد بوده در حین ضرورت باتفاق سردار با عانت یکدیگر پردازند و چون نصرالله میرزا که در ارض اقدس توقف
داشت مامور شده بود که با شهزادگان عالیمقام رضاقلی میرزا و امام قلی میرزا ابو المسلم طالبی وارد در بار فیض شوند در بیست
و چهارم ربیع الاول در منزل بریوان وارد و شرف اندوز ادراک خدمت اقدس گشتند و فرستاده پادشاه والا جاه
هندوستان نیز با تحف و هدایای گرانمایه که از آنجمله یک باب قزل و طاق چوب صندل بود که با صطلاح اهل بنگاله
گرفته و استادان ماهر در ساختن و نقاشی آن کمال صنع و مهارت بکار برده و در یک شاهزادگان وارد

و بنوازشات شاهنشاهی بهره‌مند گردیده و منزل بمنزل اعلام گیتی‌کشای آسمان سای گشته وارد چهار فرسخی سنندج شدند
چون از مبادی حال عزیمت مملکت روم از جانب بغداد در خاطر اقدس تصمیم یافته بود بدان جهت مقرر شد که توپخانه
قلعه‌کوب از راه همدان روانه کرمانشاهان گشته در ذهاب که حد بغداد است مکث نمایند احمد پاشا والی بغداد از ورود
نیر اقدس واقف و محمد آقای کدخدای خود را با اسبان تازی نژاد و پیشکشهای لایق بدرگاه آسمان جاه فرستاده
متعهد اطاعت و انقیاد و در باب سپردن اصل قلعه بغداد تا انجام کار عسکر که از دولت عثمانی تعیین شده تمهیل
کرد خدیو جهانگشا نیز مسئول او را قبول و فوجی از عساکر فیروزی مآثر را برای ضبط سامره و حله و نجف اشرف و کربلای معلی
و حکه در ماحیه و توابع کنار دیاله و باجلان و لراجی و توابع بغداد تعیین و فوجه خان شیخانلوی چمشگزک را بسرداری
جانب بصره سرافراز و با بیگلربیگیان حویزه و حکام شیراز و فسا و شوشتر و دزفول و اعراب آن سمت را بتسخیر بصره مامور
و مقرر فرمودند که با غرابهائی که در ساحل حویزه مهیا شده از شط العرب عبور و بانجام امر مقرر و تسخیر بصره بپردازند
از همان منزل در نهم جمادی الاولی ... با پنجاه هزار دکان ... و از آنجا با رحال و اثقال روانه همدان
سفیر فرستاده پادشاه والاجاه هند را رخصت انصراف ارزانی داشته مبلغ پنج لک که هر لک باصطلاح
ایران پنجهزار تومان بوده باشد جواهر نفیسه و مرصع آلات از جواهرخانه خاص جدا و با یکصد و یک زنجیر فیل کوه
اندام برای پادشاه جمشید احتشام مصحوب میرزا محسن نیشابوری همشیره‌زاده سعادتخان روانه و جمعی از ارباب
طرب هندی که در سلک مطربان سرکار انتظام داشتند چون در قانون سازندگی و فنون نوازندگی بطریق
هندی اموخته و در رقص و رامشگری بدستور آنجا ایشان را ماهر ساخته بودند ایشان را نیز مرخص فرموده فرستادند
چون منظور نظر اقدس آن بود که قشلاق در حدود بغداد بعمل آید فرمان همایون بعز نفاذ پیوست که غلات
شهر زور حمل و نقل بغداد شود و پس اعلام جهانگشا از راه شهرزور و قلعه جولان و رامهتر کزکرا آمده خالد پاشا حاکم بابان
و شهرزور و سلیم بیک بنی عم خالد پاشا باتفاق عظما و رؤسا اکراد وارد و در باب خلاف مدار گشته خطاب خانی
در ایالت آن ولایت سربلندی یافتند و تمامی آن مرز و بوم که در دست امنای روم بود باطاعت درآمدند و از
آنجا عازم کرکوک در چهاردهم جمادی الاولی نزدیک کرکوک مضرب سرادقات حشمت گردید و اهالی باستحکام
قلعه مغرور گشته از اطاعت استبداد و مخالفت گشودند چون آن برج که از زور ... و ذخایر ریخته بودند با

توپخانه

بارهٔ فیروزی ملحق شود بانتظار ورود توپخانه چند روز مکث و بعد از رسیدن توپخانه موکب همایون بپشت قلعه رسیده از چهار
طرف آتش‌فشانی تیر و گلوله توپ و خمپاره کرده یکروز از بامداد تا شام آن آتش بلا را بر جان قلعگیان نازل فرمودند
آسمان خسته عصر آن روز که دو شنبه بیست و یکم ماه مزبور بود قلعگیان که از تف آن آتش جانسوز بجان آمده از تاب
صدمات توپهای قلعه‌شکن و خمپاره‌های بنیادافکن بیتاب و توان دست بدامن امان شدند عفو خطاپوش قاآنی
از باب پورش پذیری درآمده روسای ایشان را پیرایه پوشش خلعت عفو و بخشش ساخته فوجی را نیز بضبط قلعه اربیل
که از قلعه‌جات معتبره آن ولایت بود تعیین فرمودند که آن نیز در یک روز بضرب گلوله توپ قلعه‌کوب و آتش انگیزی
خمپاره‌های خانمان سوز بحیطه تسخیر درآمد **در کشودن پرچم اعلام آفتاب مماثل بعزم تسخیر موصل و وقایع
آن زمان فرخنده آثار** چون در حینی که موکب جهانگشا در کرکوک بود محمد آقا از جانب احمد پاشا برای مذاکره بعضی
مصالح روانه استنبول شده بود منوی ضمیر اقدس آن بود که از کرکوک تجاوز نشود در آنجا اسراد فرمان از پادشاه
اسکندر جاه روم که بر طبق فتوی شیخ الاسلام و افندیان عظام صادر شده بود در نظر خورشید اثر رسید مشعر بر اینکه
قتل و اسرای اهالی ایران عموما مباح و مذهب ایشان مخالف مذهب اسلام است و امنای دولت عثمانیه آن فرمان
و فتوی را مصحوب عبدالله افندی بموصل فرستاده حسین پاشا والی حلب را نیز با جمعی از پاشایان و عسکر عثمانی بمعاونت
حسین پاشا والی موصل فرستاده مامور ساختند این معنی محرک عزم ثابت خسروانه گشته روز چهارشنبه چهاردهم
شهر رجب المرجب لوای نهضت بجانب موصل فلک فرسا گشته روز پنجشنبه بیست و پنجم ماه مزبور موکب
ظفرکوکب در چهار فرسخی موصل سایه نزول انداخته قوچ پاشا حاکم کوی که از محافظان قلعه بود با فوجی
از سپاه روم مرکب تهور بمیدان رانده بمقابله شتابان از موکب منصور برآمده جمعی از ایشان عرضه شمشیر گشته
بقیه فراری و بامان عافیت تحصن جستند در روز سه شنبه بیست و پنجم ماه نیم فرسخی شهر مطلع طلیعه شوکت و جلالت
و جوار مزار شریف حضرت یونس بن متی علی نبینا و علیه السلام مضرب سرادقات اقامت گردید و تا کیدی نفر
از علمای موصل برای القاء و افهام مدعا بدربار معلی طلب فرمودند پاشایان از فرستادن ایشان
تحاشی نموده بقلعه‌داری پرداختند پس حکم همایون بمحاصره قلعه صادر گشته فرمان پذیران از هر جانب قلعه جسر
کهکشان پیوند بر رودخانه موصل بسته توپهای اژدر هیات خرمن لهب جزایر جانگیر ان کین جلادت

حسب فوج فوج آغاز عبور کرده بسر انجام اسباب قلعه گیری و بردن سیبه و حفر نقب اشتغال ورزیدند و بعد از آنکه
آن دریای آتش محیط قلعه گردید در شب نیمه شعبان هنگام سحر نقب را آتش دادند کاری نساخت چند روز بهمین نهج
بشلیک توپ و تفنگ و ستاره ریزی خمپارهای آسمان آهنگ روز قیامت بر قلعگیان آشکار کردند و گلوله
توپ و خمپاره زیر و زبر و اساس شوکت ایشان مظهر آثار ان شانئک هو الابتر رسید تا آنکه پاشایان چون
دیدند که عزم قوی بنیاد خسروی از مطلب بنیل حصول باز نخواهد گشت جمعی از علما و افندیان کرام و رؤسای
اوجاق را با اسبان تازی نژاد کوه پیکر و پیشکشهای لایق بدربار سپهر رواق فرستاده متعهد گشتند که جمعی را
بدربار قیصری فرستاده امور معهوده را انجا بکه دلخواه اقدس است ما بین الدولتین صورت انجام دهند از آنجا که اطفای
نائره شر و تسکین شعله حرب منظور نظر انور میبود قبول این مسئول فرموده ایشان را بپیرایه پوشش کسوت امان و تشریف
اندوز تشریف عفو و جان و اطمینان ساختند پاشایان نیز قاضی و مفتی موصل را با چند نفر از رؤسا روانه
استنبول نموده بعرض حال پرداختند مقارن آن محمد آقا که از جانب احمد پاشا بدربار عثمانی رفته بود وارد و خبر
آورد که پادشاه اسلام پناه روم او را بحضور خود طلبیده بالمشافهه فرمودند که در عالم دوستی این توقع را داشتیم
که جناب نادری از حدود دستور کار فرمانید هر گاه مدعای ایشان انجام مدعات در رأس الحد مملکت
خود کفایت نمایند امور معهوده مقرون بحصول خواهد شد زیرا که تخمیس مذهب موهم حدوث فتنه عام و موجب
اختلال حالت ابد فرجام است مجرد از لفظ خامس درگذرند و در باب مصالحه احمد پاشا ماذون و مختار است
که ما بین الدولتین انجام دهد لهذا در ... رمضان عطف عنان بجانب کرکوک کردند چون زیارت اماکن
مقدسه مکنون ضمیر اقدس بود بعد از ورود بقراتپه در چهلگاهی خانقین اردو و غازیان را گذاشته با فوجی
عازم عتبات عالیات گردیدند و در منزل شهروان سلیمان بیک که خدای بغداد با محمد آقا و معتبرین دیگر
از جانب احمد پاشا با پیشکشهای لایق وارد و با عطای کمر خنجر مرصع و خلاع فاخره و انعامات وافره رهین
احسان گشتند و محمد آقا برای ابلاغ خبر انصراف موکب همایون و قبول امر مصالحه از جانب احمد پاشا مجددا
روانه دربار قیصری گردید اعلیحضرت شاهنشاهی بعد از آنکه از زیارت مراقد مطهره منوره امامین همامین کاظمین
علیهما السلام سعادت اندوخته کشتیها که احمد پاشا در کمال زیب و زینت در کنار رود دجله ترتیب داده بود

از آب

از آب عبور و بمزار ابوحنیفه رفته عطف منصرف و بقباب نجف ور ذر دیگر از راه حله عازم نجف اشرف گشتند چون تمام
علمای ایران و افغان بلخ و بخارا و سایر بلاد توران در رکاب اقدس حاضر بودند بجهت آنکه حضرت معروف باتمام
مذهب اسلام و رفع نزاع از میانه امت حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله بود علمای مشهدین شریفین و حله و توابع و بغداد را
نیز احضار و در آستانه مقدسه علویه و عتبه بهیه غرویه مجلس مذاکره و انجمن محاوره انعقاد دادند که طرفین با یکدیگر گفتگو
نموده مواد منافرت را مندفع و حبل مغایرت و مشاجرت را منقطع سازند لهذا علمای فریقین در آن درگاه
عرش اشتباه مجتمع گشته بعد از مقاوله که شرب عذب ملت محمدیه را از لای شک و شبهات تصفیه دادند
وثیقه مشعر بکیفیت ما جرا مسوده راقم حروف مرقوم و بمهر از افاضل و فضلا مختوم گشته نقل آن در خزانه مقدسه
غرویه و بهر بلادی از بلدان ممالک محروسه سوادی از آن فرستادند **شرح وثیقه مزبوره اینست** غرض از تحریر این وثیقه
و تسطیر این نمیقه آنست که چون بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین هر یک از صحابه راشدین
در ترویج دین مبین ببذل النفوس و اموال و اشاعه مساعی مشکوره و مجاهدات مبروره کرده بپیرایه پوشش تشریف
آیه والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار گردیدند و بعد از رحلت جناب سید الابرار مرام باجماع صحابه
کبار بنای خلافت بر خلیفه اول و بعد از او بنص خلیفه اول و نصب اصحاب بر خلیفه ثانی و بعد از او بشوری و اتفاق
بر ذی النورین و بعد از او با بیعت اسد الله الغالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب والد سبطین علی ابن ابی طالب علیه السلام
قرار گرفت و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود ناهج مناهج الوفاق و ائتلاف و معرا از شوائب
اختلاف بوده رسم مصادقت ملحوظ و حوزه ملت محمدیه را از تطرق شرک و کین محفوظ میداشتند و بعد از
انقضای آن مدت که خلافت بر بنی امیه و بعد از آن به بنی عباس انتقال یافت ایشان نیز بهمین ملت و عقیده
باقی بودند تا آنکه در سال نهصد و شش هجری که خاقان گشورستان شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه خروج و در عراق
سلطنت عروج کرده از تعلیم علمای آذربایجان و گیلان و اردبیل مذهب مقدس حقیقت خلفای ذیشان را
قلوب عوام از متابعت و مطاوعت ایشان نموده بعلاوه آن تب در رفض رایج و در منابر و مساجد اینگونه
اقوال اعلان و انواع فضایح و قبایح کردند و بسبب این امر اهل سنت و جماعت آغاز معادات و ترک مصافات
کرده از طرفین باعث قتل و غارت و فتنه و آشوب بین المسلمین گردید و این قضیه تا ایام خاقان مغفور شاه

سلطان حسین متداول و معمول میبود تا آنکه رفته رفته ترکمانیهٔ دشت و افاغنهٔ قندهار و روس و روسیه از اطراف رخنه
در بنیان ممالک ایران اساس سلطنت و مملکت را ویران کرده قلع و استیصال ایرانیان را بر خود لازم دانستند
چون مشیت مالک الملک لم یزل بامری تعلق گیرد و اسباب آن از پردهٔ کمون بساحت شهود و بروز جلوه‌گر می
آید لهذا کوکب ذات بیهمال و نیّر وجود سعادت اشتمال اعلیحضرت قدر قدرت کیوان جناب مریخ صلابت مرجع
سلاطین و ملجاء خواقین قهرمان دوران رفیع الشان ترکمانیه برق خرمن سوز سرکشان جهان بتائیدات سبحانی
تاج‌بخش ملوک ممالک هند و توران حضرت ظل اللهی نادر دوران خلد الله ملکه و سلطانه بنحویکه در ابتدای تاریخ
تفصیل مجمل آن مذکور و مسطور است از مطلع ملک ابیورد آغاز طلوع و ضیاء سطوع کرده ظلمت زدای ساحت
ایران گشته ممالکی را که باقتضای انقلاب دهر بتصرف غیر درآمده بود بزور بازوی تائید الهی و قوت سرپنجه
اقبال شاهنشاهی انتزاع و کسر بنیان شوکت ارکان باب عناد و نزاع نمودند تا آنکه در سال هزار و صد و چهل و هشت
هجری در شورای کبرای صحرای مغان که بعموم وضیع و شریف ایران از احضار و مجلس مشورت را انعقاد دادند
دادند که الحال جماعت هر کسی را خواهند بسلطنت اختیار نموده بنای بر کار خود بگذارند اما اهالی ایران دست دامن
ابرام و الحاح زده عرض کردند که خداوند عالم پادشاهی را با آنحضرت و آنحضرت را با کار امت فرموده ما را
اختیاری در تقدیر حکم الهی نیست و این سلطنت حق آن جناب است بنحویکه از روز اول حیات احوال ما کرده
عرض و نفوس مسلمانان را از چنگ دشمنان قوی رهائی داده باز در مقام محارست باشند و ستمدیدگان
ایران را بدست دیگری نگذارند اعلیحضرت شاهنشاهی فرمودند که هرگاه اهالی ایران سلطنت ما را عن صدق دل و جان خود را
طالب باشند در صورتی مسئول ایشان متعلق بقبول و مقرون بحصول خواهد شد که سب و رفض که مخالف
رویهٔ اسلاف کرام و آبای عظام نواب همایون ماست تارک و بر منهج امام جعفر صادق علیه السلام سالک باشند ایشان
غیر از آنرا حقانیت بدون شبهه متفق الاراء الحکیم اقدس ما بسمع اذعان اصغا و تنقیه برای ترکیب تسکین
مطلب داشتند بخزانهٔ عامره بسپردند اعلیحضرت شاهنشاهی نیز در ابتدای این معنی ایلچی روانهٔ دولت علیهٔ عثمانیه
کرده از اعلیحضرت سکندر شوکت سلطان سلاطین الاعظم والامام ناشر رایات الامن والامان قائم بامر بالعدل والاحسان
سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر خاقان قرنین داور دادار آب

کنجیره و غلام خدیو گردون شکوه انجم حشم پادشاه اسلام پناه روم ابدالله تعالی طالب پنج مطلب شدند مطلب اول
آنکه اهل ایران چون از عقاید بدعت و رفض نکول و مذهب جعفری را که از مذاهب حق است قبول نموده اند قضات
و علما و افندیان کرام روم اذعان کرده آنرا خامس مذاهب بشمرند مطلب ثانی آنکه در مکهٔ معظمه ارکان اربعهٔ مسجد
الحرام با ائمهٔ مذاهب اربعه تعلق دارد ائمهٔ مذهب جعفری در رکن شافعی با ایشان شریک بوده بعد از ایشان
علیحده با امام خود بآیین جعفری نماز گذارند مطلب ثالث آنکه هرساله از طرف ایران امیر حاج تعیین شود که بنظیر
امیر حاج مصر و شام در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را بکعبهٔ مقصود رسانیده در حالت علیهٔ عثمانیه بطریق امیر
حاج مصر و شام بهم مطلب رابع آنکه اسرای هر دو مملکت نزد هر کس که بوده باشند مطلق العنان و آزاد
بوده بیع و شری بر ایشان روا نباشد مطلب خامس آنکه وکیلی از جانبین در پای تخت یکدیگر بوده امور
مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل میداده باشند که باین وسیله رفع اختلاف صوری و معنوی از میانهٔ امت
حضرت سید الثقلین صلی الله علیه و آله گشته من بعد بمقتضای انما المؤمنون اخوة رسم الفت و برادری فیمابین اهالی
روم و ایران مسلوک شده باشد امنای دولت ابد مدت عثمانیه چند مطلب را که عبارت از تعیین امیر حاج و اطلاق
اسرای جانبین و بودن وکیلین در مقر دولتین قبول و حقیقت مذهب جعفری را تصدیق کرده باقی امور را بحکم
شرعیه و معاذیر ملکیه موقوف ساخته بودند ایلچیان ذیشان بخصوص مطلب از طرفین آمد و شد کرده از آنطرف اقامهٔ
اعتذار و از این جانب رد اعذار ببراهین ساطعه و حجج قاطعه القا و اظهار میشد چون در عرض هفت و هشت
سال این مقدمات آمد و شد سفرا صورت انجام نیافت درین سال خجسته فال که تنگوز ئیل موافق هزار و صد و
پنجاه و شش بوده باشد کوکبهٔ همایون قاآنی و رایات ظفر مقرون خاقانی بعزم آنکه چون خاک روم محل از زهوای
نفسانیت آب کفر و آتش فتنه را منطفی و مادهٔ فساد و نزاع را از میانهٔ اهل اسلام منقطع کرده باشند و از تمامی ممالک
ایران و بلخ و بخارا شیوخ اسلام و قضات کرام و علمای اعلام را برای مذاکره و مقاولهٔ این امور بموکب
منصور احضار و بر رسم مهمانداران دار السلطنه مشرف گردیدند که مطالب معهوده را با مقدمهٔ ملک مورد حل فرمایند در
دقت که در نجف اشرف بعتبه‌بوسی و تقبیل تراب روضهٔ علویه فائض مشرف گردیدند جمعی از
علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و حوالی و توابع بغداد را در حضور کثیر حاضر ساخته جمیع دائرهٔ همایون

بغیر نفاذ درست که چون در مذهب اسلام هیچگونه فتوری و قصوری نیست الا تشیع و سب و رفض که از ابتدای دولت صفویه را
میان امت نبویه شیوع یافته علمای کرام که دعایم کاخ اسلام‌اند با یکدیگر مجلس محاوره و مذاکره آراسته منهل ملت
نبویه را که از افواج هجوم اختلافات امم مختلفه آمیخته گل و لای شکوک و شبهات گشته است اصفا و بزلال حق ازلال
دمائیم صفوت و سداد مائده افکار را اطفاء دهند لهذا مامورین بنهج مقرر در درگاه عرش اشتباه حضرت یعسوب
الدین و امام المتقین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام لنظم مقالات و اظهار عقاید در حضره ما جرا انتهی است که در
مشهد شریف بشهادات آنحضرت نگارش می یابد **عقیده** اهل اسلامیه در عیان دولت قاهره نادریه و علمای ممالک
ایران اینکه بعد از رحلت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله خلافت با جماع امت بر خلیفه اول و بعد از او بنص خلیفه
اول بر خلیفه ثانی و بعد از شوری و اتفاق اصحاب بر ذی النورین و بعد باسد الله الغالب علی بن ابی طالب کل غالب
و مطلوب کل طالب علی بن ابی طالب علیه السلام قرار یافته و بمؤدای آیه وافی هدایه والسابقون الاولون من
المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و بفحوای آیه شریفه لقد رضی الله عن المؤمنین
اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم و حدیث شریف اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم خلفای اربعه
خلیفه بر حق بوده مواصلت فیما بین ایشان بوده هم با یکدیگر رسم مؤالفت بدون مغایرت مسلک سپرده اند و تحدی
فیما بین ایشان اتحاد در هر حال بوده که بعد از رحلت خلیفه اول و ثانی از جناب مرتضوی سؤال حال ایشان کردند و فرمودند
کانا امامان قاسطان عادلان کانا علی الحق و ماتا علی الحق و خلیفه اول نیز در شان جناب مرتضوی گفته
بخ بخ لکم و لیس فیکم و خلیفه ثانی در حق آنجناب مکرر میگفته لولا علی لهلک العمر و نظایر اینکه کمال رضامندی ایشان
از یکدیگر دلالت دارد بسیار است و در سال نهصد و شش هجری که شاه اسمعیل صفوی خروج نموده اشاعه سب
و رفض نسبت بخلفای ثلثه نموده این معنی باعث ظهور فساد و منشأ نهب اموال عباد گردیده لا موجب مغفوت و عداوت
فیما بین اهل اسلام شده تا اینکه بمقتضای قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء شاهنشاه عالم پناه سریر
آرای تخت سلطنت گشته بنحوی که در فوق قلمی شده در شورای کبرای صحرای مغان از این در عیان استکشاف
فرموده ما نیز عرض عقاید اسلامیه خود نموده بودیم حال نیز که در روضه مقدسه علیه نیز از اعیان تحقیق فرموده
منهج سلطنت و در رفض و سب احتراز نموده بنحویکه قدوة الاعلام شیخ الاسلام و افندیان عظام دولت علیه

عثمانیه تصدیق مذهب جعفری نموده اند مقلد طریقه آنحضرت با این عقیده ثابت و راسخ هستیم و آنچه بسمت تحریر در آمده
محض اخلاص خواد و صمیم قلب و اعتقاد است و تماما مضمون ارشاد به غش و غلی نیست هرگاه خلاف این عقیده از ما بظهور رسد از
دین بیگانه و مورد غضب خدای یگانه و سخط شاهنشاه زمانه باشیم **عقیده** اقل داعیان علیین خان النحیی علمای نجف اشرف
و کربلای معلی و حله و توابع بغداد آنکه امام جعفر الصادق علیه السلام ذریه رسول اکرم و ممدوح کل امم و نزد ائمه ملل
مقبول و مسلم است و اقرار یکه علمای بلاد ایران عرض و تحریر کرده و نزد در اعیان تحقیق یافته عقاید اسلامیان اهل
ایران صحیح و فرقه مزبور قایل بحقیت خلفای کرام و از اهل اسلام و امت حضرت سید الانام علیه الصلوة والسلام
میباشند و هر کس که با آن فرقه اظهار عداوت دین و ملت بکند از کسوت دین عاری و خدا و رسول و انکار
دین از او بری بوده در دار دنیا هم که اولو السلطان عصر و در سرای عقبی با جبار شدید البطش و القهر خواهد بود
عقیده اقل الدعاة علمای قبة الاسلام بلخ و بخارا اینکه عقاید صحیحه اهل ایران بنحویست که علمای نجف بیان
نموده اند و این فرقه داخل اهل اسلام و امت حضرت خاتم النبیین بوده در دنیا از حرمت آن با پادشاه زمان
و در عقبی با شهنشاه علی الاطلاق خواهد بود در خلافی که معتقدین عقاید مزبوره را در فروعات بائمه مذاهب
اربعه میباشند شافعی و مغایر اسلام نیست و اصحاب این اعتقاد از اهل اسلام و قتل و نهب و اسر فریقین که مسلمان
و امت محمدیه و برادر دینی اند بر یکدیگر حرام است

در بیان انصراف موکب عز و شرف از نجف اشرف بجانب آذربایجان

چون قبل از این حکم همایون مندهب گنبد فلک سای مبارک نا قد گشته بود فرمان
بذیرا بمأمورین امر مقرر را در کمال زیب و فر پرداخته قبه همایون حضرت شاه ولایت پناه را که بهلو
بر سپهر مینو سپهر میزد از طلا کاری رشک دایره زر اندود مهر انور و شمسه بیش طاق چرخ اخضر ساخته و بابت
الف که معادل پنجاه هزار تومان بوده باشد اخراجات تذهیب گنبد فلک شان بحساب در آمد که آنحضرت
از مباشران صورت محاسبه را گرفته حساب آنرا نیز محول بحضرت شاه ولایت فرموده و از سرکار علیا حضرت
آسیه سیرت گوهرشاد بیگم والده شاهزاده کامکار نصرالله میرزا و امام قلی میرزا نیز صد هزار روپیه تحویل داده شد
که صرف مرمت کاشی کاری دیوار صحن مقدس نمایند و از سرکار رضیه علیا بانوی حرم سرای عفاف رضیه
سلطان بیگم بنت خاقان مغفور شهید شاه سلطان حسین نیز بیست هزار تومان نادری برای تعمیر

مسجد جامع مشهد مبارک تحویل کارکنان گردید و بعد از پنج روز رایات نصرت آیات از آنسمت بجانب
بغداد انعطاف و نهضت و در باب استحقاق اماکن ثلثهٔ ائمهٔ اربعه علیهم آلاف السلام و التحیه و امام ابوحنیفه بلطف
بصیغهٔ نذر و جوایز از خزانهٔ احسان عطا و مرحمت فرمودند و احمد پاشا که از آسمان کوه پیکر احسان خدام و شکستهای
لایق بدربار سپهر احتشام فرستاده فرستادگان او همه جا حاضر و حق خدمت را در باب تقدیم رسانیدند و از
طرف قرین الشرف شاهنشاهی نیز آنچه حق احسان و بنده پروری و لازمهٔ حمایت و مرحمت گستری بود در
باب او و فرستادگان او بظهور رسید و چون سرداران دست از محاصرهٔ باز داشته روانهٔ ارض روم شوند مقرر شد
که قلاع کرکوک و اربیل و قرنه و باقی ولایات را که بضرب شمشیر آبدار متصرف گرده بود خالی نموده بتصرف کسان احمد
پاشا بدهند پس موکب والا از ظهر بغداد حرکت و از جسری که در حوالی تکیه بسته شده بود عبور و از آنجا ب
خیام عز و شأن رحلت شد **در بیان انقلاب اوضاع دربند و شیروان و توجه موکب شاهزاده با فوج حرب**
نصرت اثر میرزا بعزم تسکین فتنهٔ آن دیار در حینی که موکب همایون از دربند بجانب روم توجه نمود محمد علی خان قرقلو را
بایالت دربند تعیین و فوجی را بتابعیت او مأمور و در حین ورود بمغان حیدر بیک افشار را سرکرده جزایرچیان
بایالت شیروان و خطاب خانی سرافراز ساخته شد و در بیست دوم شعبان در وقتی که ساحت مرحل موکب
نواب عز و جاه بود خبر انقلاب شیروان رسید توضیح این مقال آنکه بعد از شنیع قضیهٔ ظهیر الدوله ابراهیم خان
که محمد بیک سعدلو [illegible] موسوم و بایالت آذربایجان ادعای شاهزادگی و دلیری خاقان مغفور شهید شاه
سلطان بوده ابراهیم خان دماغ او را قطع و او را [illegible] کرده مرخص ساخت و او بجانب داغستان رفته
بی سر و سامان در میان لکزیه بسر میبرد و محمد ولد سرخای که در ایام توقف موکب منصور در داغستان سر از اطاعت
باز زده در ولایت آوار بخونها و کوه و جنگل متواری بوده در زیر رفت که لوای فلک فرسا متوجه روم دید
سام میرزا [illegible] را که هنوز داغ [illegible] دماغ داشت آواره کرده بینی و خط دماغ شاه [illegible] کرده و جمعی نزد
او منعقد ساخته در مقام تحریک اهالی طبرسران و دربند درآمده و از آنجا که عوام کالانعام را از کنه امور خبیر
و تمیز خیر و شر و نفع و ضرر نمیباشد و باغوای او و بعضی از اهل کار طلبان آن دیار فریفته گشته [illegible] با اهالی
شیروان از جانب ایشان امر شد [illegible] تا آنکه [illegible] محمد علی خان سردار در دربند خبر [illegible] رسانید

چون

چون قلعهٔ دربند که سرحدیت داشت حیدرخان از موقف علیه بمعاودت شاد و مأمور گشته بنابر آنکه حالت اهل داغستان
و دربند باعتبار قرب و جوار بمردم شیروان نیز سرایت کرده در میانهٔ شماخی و شابران حیدرخان را [illegible]
و بعد از چند روز مقتول و اموال او را غارت کردند و محمد ولد سرخای را باسم شیروان آوردند و قلعهٔ قبوز را که مقر
حکومت بود بتصرف ایشان داده لوای مخالفت افراشتند و اهل طبرسران و شابران طوعاً و کرهاً متفق گشته قلادهٔ اطاعت
شدند اینخبر که بدربند رسید دامن آتش نفاق اشرار لکزیه و دربنیه را از این حرکت والا در سینه [illegible] شد
گردید از زردی حرارت کار را بیک رو کرده و از جماعت مغانی و غیره که مأمور بمحافظت قلعهٔ قری من اعمال
دربند بودند جمعی از فتنه پرداز را که بر ایشان مأمور بودند کشته قلعهٔ قری را بتصرف لکزیه داده باسم
محمد ملحق گشتند محمد علیخان بعد از این واقعه جمعی از زن و ساده و اشرار دربند را با ملازمان مغانی که [illegible] فسادشان
[illegible] و جمعی را نیز که چشم از حقوق دولت پوشیده بودند کور کرده روانهٔ مغان ساخت
و خود باستحکام کار قلعه و بروج دربند پرداخت و حقیقت حال را بعرض عاکفان سدهٔ جلال رسانیده اگرچه عاشور خان
افشار بایالت آذربایجان که در ایران [illegible] بود بشنیدن این خبر با جمعی که همراه داشت برای تسکین مادهٔ
شر بجانب شیروان ایلغار و با حاجی خان [illegible] بیگلربیگی گنجه که در کنار کر توقف و مشغول [illegible] جسر شده بود
اتفاق لکن بعد از آنکه [illegible] بعرض اقدس رسید کریم خان افشار بیگلربیگی اردوی را برای تسدید ره
فساد بجانب مغانات مأمور و فوجی از غازیان را نیز بمعاونت عاشور خان تعیین نموده امر همایون باحضار
نواب میرزا که در ییلاق همدان توقف داشت عز صدور یافته شاهزاده در [illegible] رمضان از منزل [illegible] گذشته
در حینی که موکب همایون از ارگوک عبور و عازم سمت بغداد بود در شرف تقبیل آستانه بوسی اقدس فایق
فتحعلی خان افشار [illegible] باشی و جمعی از خوانین و پانزده هزار نفر از غازیان رکاب را ملازم موکب شاهزاده و [illegible]
روانهٔ شیروان ساخته شاهزاده بعد از ورود [illegible] حسب الحکم همایون جمعی را سر کرده فتحعلی خان روانه
ساخت که بعاشور خان ملحق شود و خود نیز متعاقب [illegible] گردید و بعد از ورود [illegible] فتحعلی خان روز چهارشنبه
چهارم ذیقعدهٔ الحرام سام و اشرار لکزیه [illegible] و فوجی عظیم از اشرار لکزیه و شیروانات از [illegible] که بالای
باغ شاه است بشب آمده مهیای جنگ گشته فتحعلی خان و عاشور خان نیز سر راه بایشان گرفته جنگ در پیوست :

تائید الهی و سرپنجهٔ ساعد اقبال شاهنشاهی سیاه چهره و عنان تاب توسن جلادت ایشان گشته هزار نفر تنی از
سروزنده با علم و نقاره خانه ایشان بدست آمده و محمد ولد سرخای زنجدار با بقیة السیف فرار نموده شام با معدودی
چند بجانب داغستان از جنگ پس دلیران بمحاصرهٔ قلعهٔ آقسو پرداخته در اندک روزی قلعه را تصرف و جمعی
کثیر از لکزیه را که بمحافظت قلعه اشتغال داشتند زنده دستگیر کردند و تتمهٔ احوال سام در بیان وقایع سال آینده
مذکور خواهد شد **در بیان طغیان تقی خان شیرازی بیگلربیگی فارس و مآل کار او** چون در حین توقف
موکب جهانگشا در حوالی دربند کلبعلی خان کوسه احمدلوی افشار را بسرداری و تقی خان را مجدداً بایالت فارس
تعیین و روانه و چون متمردان در آن سمت بسر برده کار را بیشتر مختل کرده بودند لهذا محمد حسین خان قرقلو
امیراخورباشی را که از سفر بلخ برگشته بود بسرداری تعیین و بچاپاری روانه و کلبعلی خان و تقی خان را
بدربار سپهر اقتدار طلب نمودند و بعد از ورود محمد حسین خان بتعجیل چون تقی خان فتنه‌های فارس را
با خود متفق ساخته خیالات باطله بشیراز خود ساخته بود جمعی از کردلکان با اغوا و تهدید او بر کلبعلی خان
ریخته او را مقتول ساختند در صدد گرفتن محمد حسین خان در آمدند محمد حسین خان از جمیع واقف و خایف گشته
در کشتی نشسته خود را بساحل عافیت رسانیده از آنجا بشیراز آمده تقی خان نیز با جمعیت خود عازم گرفتن
محمد حسین خان خود را بیکطرف کشیده حقیقت حال را معروض ساخته سپهر تمثال بحث تقی خان را از فکر
شیراز گشته رایت عصیان برافراشت از موکب همایون جمعی با عمامت محمد حسین خان و تنبیه تقی خان
مامور گشتند و تقی خان بعد از آنکه چندی بقلعه داری پرداخته دستگیر گردید و شیراز بشامت اعمال او
مورد نهب و غارت شد بغارت گردید و مقرر شد که او را قطع آلت رجولیت نموده از یک چشم کور کردند
و بعد از آنکه بمعسکر آوردند اولاد او را و برادران او را که در اصفهان بود بقتل رسانیدند و مامورین بر وفق
فرمان عمل کرده او را انقید به بنگاه حضرت بدر آوردند **در بیان شورش استرآباد و نهضت موکب نصرت نشان**
بجانب آذربایجان رایات نصرت آیات در پانزدهم ذی حجة الحرام از مشهد بعزم آذربایجان
حرکت و بعد از ورود بکوه اما بمیامنت ... بوسیله ... بعرض اقدس رسید که جمعی از جهال و اعیان قاجار
بی‌سر و سلوک محمد حسین ... با طایفه ... متفق شده داخل شهر استرآباد گشته ولد محمد حسین خان

الم اردکار

126

که از جانب پدر نایب بود فرار و بنزد ابراهیم خان جاپلق سردار ترک رفته حکم مقاد در باب تادیب اشرار از عهده بهبود خان
بمتصدی و بیافته محمد حسین خان نیز از اردوی همایون باین امر مامور گردیده و مامورین با جمعیت و استعداد برای استرآباد
رفته بر اهل آن ولایت بستری و بنا بر آنکه فیمابین بعضی از قاجاریه و محمد حسین خان عداوت دیرینه تحقیق داشت
لوازم قتل و سفک دماء و بهایکه از محمد حسین خان نسبت بگناه کار و بیگناه بظهور رسیده از ولایت تیر باکال در
انداز او گردیده و چون پیوسته منظور نظر اقدس سفر روم و استرداد دو لایاتی که بعد از دولت علیه سلسلهٔ ترکمان
در دخل آن مرز و بوم بود وقوع انتزاعات تبرزات از ممالک ایران باعث فسخ عزیمت شاهنشاهی در انجام امر
مصالحه فیمابین دولتین علیتین و مساعدت آنحضرت از آن مملکت گردیده و بعد از ورود موکب همایون
بکرمانشاهان ابراهیم خان ولد ابراهیم خان را به سپهسالاری حدود کردستان و لرستان فیلا تعیین و فوجی
از نجا زیان را با او مامور بسفر فرمودند که در حدود کرمانشاهان توقف و از حد کرند تا منتهای ولایت همه جا
افواج منصوره مشغول قشلاق و ییلاق برده باشای بعد از مراسم قرب و جوار مرعی میداشته باشند بموجبیکه
سابقاً مذکور شد بعرایض میرزا که در سال پیش متوجه خوارزم بود بعد از ورود در بمرو و رؤسای خوارزم
و سرکردگان خوارزم باتفاق ارتوق ایناق و الملتزم دشاهزاده آمده متعهد دادن ملازم و کوچانیدن طایفهٔ تعیین
بموجب شده بودند بعرایض میرزا بو المحمد خان ولد ایلبارس الموجب حکم اقدس بو ایلسکی تعیین و ارتوق
ایناق را تابع و صاحب اختیار کار او کرده ایشان را روانهٔ خوارزم کرده معاودت نمودند بعد از چندی بعض از
اشرار خوارزم با یموت متفق و ارتوق ایناق را مقتول ساختند انتزاعات را بعرض اقدس رسیده علیقلی خان را
که نسبت برادرزادگی با آنحضرت داشت به سپهسالاری خوارزم منصوب و روانهٔ خراسان ساختند که از آنجا
در سال دیگر بعزم تنبیه یموت عازم خوارزم شود و از ماهیه تت لوای نصرت بجانب قلمرو علیشکر افراشتند
در ذکر وقایع سیچقان ئیل مطابق سنهٔ هزار و صد و پنجاه و هفت هجری سلطان ظلام چهارم روز جمعه پنجم ماه صفر بعد از
انقضای شش ساعت و شش دقیقه از نزول ماهیه تت حوت بقصر حمل نقل کوکبهٔ جلال کرده خدیو کشورگشای
بهار از سر دست شاه رایت نعمت برافراشت و خاقان جهان آرای ربیع زرعدار برکرسی ذوطنطنه کوس نوروز افکند
و کیش کشاید طلسم نو در صحت افواج قاهره چمن ساز و حرکت نمایش کرده بوم و نتایج شکرین برخواستند چند

انجا رایات نصرت آیات بموج آب ارس و بر را اعنی جوش برآراسته عرصه گردید از جلوه کوکبه اردوی ابهت پیرای جاه عزیمت
بوادی هزیمت کشیده و سپاه شامی شب بنهم آورده ترکمان از رمه و آغنام تو زوری در ساعت رو بانحطاط
آورده اظهار انکسار کرده در منزل کنکاه در محال قلعه مجلس جشن وانزا باهزاران زیب و زینت انعقاد یافته جشن نوروزی
نوروز فیروزی انعقاد یافت چون در آن اوان احمد پاشا حاکم و عیلی که از دولت قیصری بسرعسکری منصوب و در حاره
بود از جانب محمد علی نام از نخجوان کامانه که بصفی میرزا اشتهار داشت و در ابتدای کتاب کیفیت حال و رفتن او بملک
روم گذشت و اعیان دولت عثمانیه نظر بانسبت که از حضرت خاقانی داشت او را در حفظ اعتبار کرده بهمراهی سرعسکر
روانه کرده بودند نوشتجات مسیحیه ولایات آذربایجان فرستاده عباراتی که زیاده بر حوصله ادب و دور از نهج
و نقد صلاحیت او برزکانه خرج کرده بود نوشتجات مزبور بنظر اقدس رسیده جهت تنبیه و تادیب و تحرک سلسله نهضت
موکب همایون گشته و در دحالی راهی شدند و در آنجا بسمع اقدس رسید که سرعسکر مزبور از دولت عثمانیه معزول
و احمد پاشا وزیر اعظم سابق بسرعسکری منصوب گشته چون محمد آقا فرستاده والی بغداد که برای انجام مصالحه
بدربار عثمانیه رفته بود در استنبول توقف داشت بانتظار وصول خبر از جانب سرحد الیه مراحل مقصود بشتابد حکم
بیشد حکم همایون خطاب بسردار ایروان اصدار یافت که متوجه عایای حدود و سر نگشته بهمراه آنکه
کار از طرف روم بدست آمده باشد مرخص ساخته نزد سرعسکر قارص ارسال و باو امر در ابتدا طالب آید
سردار مزبور بموجب فرمان عمل نموده سرعسکر را که در جواب نوشته بود که در تنقیدات صلح در پیش
خبری ندارم از دولت عثمانیه مامورم که صفی میرزا را برده در ایران متمکن سازم بعد از آنکه جواب سرعسکر معروض
شده خلاف گردید اعلام شد که آمدن او موجب تضییع ایام مگر در مهمان پذیر باشند که عنقریب رایات
همایون بشوق ملاقات او و صفی میرزای مجهول وارد خواهند گردید پس با این عزم رایات نهضت
بآن جانب افراخته در عرض راه خبر گرفتاری سام که از محاربه شیروان فرار نموده بود رسید توضیح این مقال آنکه
مهملی که در وقایع سال قبل مذکور شد سام بعد از دفعه شیروان که شکست یافته منهزم شده ارادت در
که نزد کیولاد خور کرجی بجانب گرجستان رود طهمورث خان مطیع شده در دره رحلک سر راه بر وی گرفته
در بیست و چهارم ذی قعده الحرام اعدا با چندتن زنده دستگیر کرده مقید و تقلیفه قرخلقان فرستاده بهمراه

بعرض

بعرض اقدس رسانیده مقرر شد که مجسم سام را کور کرده او را با چندتن از گرفتاران رومیه نزد احمد پاشای سرعسکر
بقارص فرستند که چون صفی میرزا نیز در نزد او می‌باشد برادران مجهول یکدیگر را دیده شناسند و بعد از ورود
رایات نصرت آیات بگنجه و کوری گرجستان مقدمه شکست رومیه معروض شده بسمع اقدس رسید تبیین
آن برمنوال است که بعد از آنکه جهت اولیای دولت عثمانیه تمکین محمدعلی نخجوانی مشهور بصفی میرزای نانی قرار یافت
از جمله تدابیری که در کار او بردند فرستادن هدایا بجهت احمد خان اوسمی و محمد ولد سرخای و حکام داغستان و خلقتیانی که
طبرسران مرهم حال در سه سال ارسال و نامه متملقانه بهر یک نوشته ایشان را ترغیب بامداد و اتفاق صفی میرزا نموده
یوسف پاشا والی آخسقه از دولت عثمانیه مامور بایصال خزانه و ابلاغ فرامین گشته بعد از ورود بگرجی گرگین محمود
خان که در آن اوان والی کاخت بود باتفاق علیخان غلیجه بیگلربیگی تفلیس در آن نواحی در صدد کمین بود
و یوسف پاشا از روی احتیاط شش شبکوه در ده میان جنگل استنفاق کرده اقامت و عطایا و هدایا و فرامین را
با جمعی از همراهان روانه داغستان نموده خوانین مزبور که طلبدار و رسم سپاهاری و خوم بودند بشیلی زود فرقت
در سر راه نگاه داشته مامورین آن طایفه را فرصت عبور نداده جمعی از ایشان را از تیغ گذرانیده فوجی را اسیر کرده
قید اسار بستند و تمامی هدایا و فرامین را بدست آوردند یوسف پاشا از استماع این خبر قرین وحشت
و اندیشه گردیده فرار و از غایت خوف در عرض راه چون نفس قدم از پا در آمده وفات یافت و
بعد از آنکه چگونگی این امر بعرض اقدس رسید کلبعلی شفاعتزا در ابتدا اینگونه خدمتی بیگلربیگی کارتیل و ارکلی
میرزا ابن شش بواسیگری کاخت سرافراز شدند چون بعد از انجام مهمات سمت شیروان امر همایون با حضار
نصرالله میرزا اصدار شده بود شاهزاده نیز بموکب والا پیوسته پس رایات جهانگشا از حدود نخجوان عازم
مقصد گشته از ییلاق کوکچه دنگیز عبور رود ارس فرسخی آن جا چاپاید در موضع موسوم بکنار بلاغ و اغروق را مکان نشسته
روز پنجشنبه چهاردهم شهر جمادی الآخر موکب همایون بجانب قارص نهضت فرموده در فاتح قلعه قارص
ماهچه رایات نصرت آیات باوج سماوات برافراشتند و چند دفعه سرعسکر و پاشایان با ازدحام تمام
نسبت بدیار قلعه و سیورکه چلک برادران آوردند هر دفعه جمعی از لشکر عثمانیه قتیل و دستگیر گشته بقیه فراری و مشغول
قلعه داری شدند بنه و اغروق و حرم محترم نیز با سر همایون در روز دهم رجب وارد اردوی معلی گردید پس از

اطراف قارص قلعه‌جات و سنگرهای محکم ترتیب یافته جمعی از غازیان با توپخانه از هر طرف تعیین گشتند چون احمد
لکزی چلبتای بموجب فرمان پادشاه روم با فوجی از لکزیه بمعاونت سر عسکر بقارص آمده بود لکزیه کار را بر خود تنگ
دیدند شب بهیأت مجموعی از قلعه برآمده آهنگ گریز کردند جمعی از طلایه‌داران عسکر نصرت اثر از فرار ایشان
باخبر و متعاقب عازم گشته و جمعی از ایشان را عرضهٔ هلاک ساختند و چون ایام محاصره امتداد و اختلال احوال سر عسکر
اشتداد یافت بسیاری از لشکر مرتبه آغاز فرار کردند سر عسکر از راه اضطرار عبدالرحمن پاشا نامی را با احمد افندی
کریدلی که در دولت کسری بعدالت قیصری ملقب بود مرسوم و از سعادت قدم و چند نفر از سرکردگان اوجاق
با پیشکشهای لایق بدربار کیوان مدار فرستاده متعهد شد که مقصود از طرف را در دربار عثمانی صورت دهد
بعد از آمد و رفت مکرر که این مسئول در حضرت شاهنشاهی بعز قبول یافت سر عسکر احمد افندی کریدلی با چند نفر از
رؤسا روانهٔ دربار عثمانی نموده چون موسم زمستان نزدیک رسیده سرحدهای قارص معلوم و توقف متعذر
بود قلعه و آذوقه در جانب [illegible] گشته آنکان دلپذیر را محل اقامت ساختند تا تمامی حاصل و غلات
آن نواحی را بمصرف رسانیدند و چون منظور نظر اقدس آن بود که در بردع قشلاق واقع شود دکان سایر تعیین
گشتند که در حوالی بردع در مکانی که از حیثیت آب و علف امتیاز داشت چند هزار دست خانه و سرای مرغوب
از نی و چوب ترتیب دهند و خود از راه اوچ قلعه و قزاق عازم گنجه و بردع و در ابتدای ذیقعده وارد مقام
که برای قشلاق اختیار شده بود گردیدند و بعد از چند روز که حال [illegible] آرامی گرفت چون تنبیه لکزیه نهفت
ضمیر بود با وصف آنکه زمستان اشتداد داشت در بیست و چهارم ذیقعده با فوجی از غازیان بسیار بجانب
داغستان توجه فرموده از نهر چراد عبور و همه جا منزل بیک ایلغار نموده در ششم ذیحجة الحرام از در رسیدند که لشکر غازیان را
چهار دسته کرده از چهار جانب بچاول انداختند و تمامی آن طایفه را که با طغیان خاطر در آن نواحی بودند حرکت
سوکشی اللاله در چنان فصلی که آب در شکم ماهی یخ بسته و یمین شدت زمستان بود با این کیفیت تصور نکرده بهم
تاخت و غارت کرده و حساب و انعام قرون از حساب شمار بیرون آوردند و بعد از آنکه سه چهار روز مشغول
کسب و تاخت و غارت از هر طرف بیگرد تمامی روسا و سرکردگان داغستان وارد درگاه سپهر بنیان و بیرایه
پوشش خلاع عفو و احسان شدند از آن تا تحمل این قسم تاخت نداشتند خود در سپهر نشان به آرام [illegible]

افسر از فغفور و قیصر نتوانند برداشت و تا پای در طریق طلب ننهند محبوبهٔ کامیابی در آغوش مراد نتوان کشید القصه
بعد از عید اضحی حرکت زمام بجانب دربند کرده و امور آنجا را انتظام داده از راه طبرسران عازم بردع و در پنجم ماه
محرم الحرام وارد و متوجه ولایت شدند و بیست روز دیگر آنکان مغرب سلاد فات عز و شأن گشته چون آب و تلف
سمت شمالی رود کر در کمال وفور بود در بیست و پنجم ماه مزبور با نیه و آذوقه حرکت و از عبور قشر نموده وارد محال
ارس گشتند در ذکر وقایع او دئیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و هشت هجری چون نادر با سلطان قضا سلاله
اسفندیار رو جنود دست عزم ایران زمین چنگ کرده اظهار دولت عثمانیه و سر عسکر رومی نژاد بر فرق علانیه در [illegible]
تنبی منود دار و رفلک سریر یعنی مهر منیر بر اشهب گردون سیر تراید بعد افق عسکر سر با مرحله بجا و در شنبه
شه صفو با افواج دیماهی در نقطهٔ اعتدال ربیعی منزل گشته جیوش قوای نامیه بعد از گرد فرخنده ساز شکت
بر دو سر عسکری را که لوای جلادت در خفقان و سیف تیور شکول بود حرارت غریزی فانی شد بر جای
خویش بر دکر دیار رفع کمینه مجلس جشن دانه باشکوه سلیمانی تنظیم و ترتیب و قامت کلان و سروران بخلاع زر
تاری زیب و زینت یافته [illegible] ماه بیلاق نشسته سپهر جهت مرکز دیده امیدوار خوار از ضد
شاک و آن نواحی عطف عنان کرده از رود کر عبور و از سمت چار چمن از راه میانکره عازم گرگه بیلاق ایروان
گشتند و در عرض راه عارضه شدیدی عارض ذات همایون گشته چند منزل بتخت روان طی مسافت نمودند باز
بعنایت حکیم علی الاطلاق از دار الشفای وادی مرحمت شفای عاجل کرامت گشته مزاج اقدس
بقوت و بهبودی قرین و در چهاردهم جمادی الآخر حوالی کرکه ستور خیام عز و تمکین گردید در بیان محاربهٔ یگن
محمد پاشا سر عسکر روم و ملکه رود چون مراتب خبر رسید که از دولت عثمانی یگن محمد پاشا وزیر اعظم سابق
سر عسکری منصوب و با علی پاشا والی آذربیجان و پانزده نفر از پاشایان و سرکردگان دیگر و جمعیت
دارا و عام به هشتاد هزار نفر از شام و روم و قارص و عبدالله پاشا جته‌چی با احمد ولد سبحانوردیخان بیگلربیگی
اردلان که از این دولت روگردان بود برگشته بر رقیه پیوسته بود و جمعی دیگر از پاشایان و افواج روبیه از راه دیار بکر
در موصل بمقابله و مقاتله تعیین شده هر یک از سمتی مأمور و بجانب ایران می‌آیند امنا و اعاظم که نور
عراق بدربار سپهر رواق طلبیده بودند به تنبیه رومیه که از سمت دیار بکر و موصل آمدند تعیین و بسارعت روانه

و افواج منصوره را که در سمت کرمانشاهان و لرستان و کردستان مشغول ییلامیشی بودند بعسکر شاهزاده مأمور
ساختند و چون مکنون خاطر اقدس آن بود که شاهزاده در چند ایامی مقیم تبریز را با ابراهیم خان ولد ابراهیم خان [illegible] که بعد از
قضیهٔ والدش باین نام نامی و خطاب [illegible] سرافراز بود متاهل فرمایند لهذا حکم همایون بتهیهٔ اسباب سور
و سرور نافذ گشته چندروز در [illegible] بساط و بزم انبساط در ییلاق کوکچه آراسته شد و بعد از انجام کار طوی زمام اختیار
خراسان را با مقیم تبریز و انتظام مهام عراق را با ابراهیم خان تفویض و هر دو را بانعامات شایسته در پنجم ماه
رجب نیز [illegible] مأمور [illegible] در ییلاقات حدود تبریز نموده خود نیز در روز مزبور بعزم مقابله سرعسکر رایت
افراز لوای ظفر گشته و مرکوز ضمیر انور آن بود که در نواحی قارص و ارزنة الروم برهمزن هنگامه جمعیت سرعسکر
شوند مقارن آن خبر رسید که دست اجل برقفای سرعسکر زده او را خواهی نخواهی باین سمت می آورد لهذا
کوکبه همایون در نهم ماه مزبور از آب ارس عبور و مراد تپه [illegible] فرسخی ایروان را که مقام جنگ عبدالله پاشای کوپرلی
اوغلی بود قرارگاه دولت ساختند یکن محمد پاشا سرعسکر با صد و پنجاه هزار سواره و چهل هزار از پیاده ینکچری
و استعداد تمام روز دهم بعد از ظهر آمده در [illegible] فرسخی اردوی همایون دامنه کوه را محل نزول ساخت و
خیام اقامت افراشته باستحکام مقام و احداث سنگر و منطرلیس پرداخت پس روز چهارشنبه یازدهم از
طرفین تسویه صفوف و تشدید الوف گشته نایره بلا بالا و آتش طعن و ضرب دامن چرخ [illegible] گرفت بعد از حملات
متواتر بتقدیر خدای قادر شکست بلشکر عثمانی افتاده جمعی کثیر از آن جماعت بقتل رسید سرعسکر بسنگر خود [illegible]
جست و بسبب ظلمت شب رایات ظفر آیات نیز [illegible] منصرف گشته جمعی از جوش دریا خروش [illegible] محافظت
عرق قارص و محافظت اطراف اردوی سرعسکر مأمور شدند که راه آورد و ذخیره بر لشکر سرعسکر مسدود داشته
هر روزه از قشون رومیه در حوالی اردوی او ضایع می گشتند و از هر جهت بر عسکر سرعسکر تنگ گشته دلاوران شیر
زنان که مرد میدان خصم [illegible] فرنگ گذاشته هر روزه [illegible] بالسوره و پیاده
سنگر و منطرلیس [illegible] دیوانه پیش آمده [illegible] کوچ به نیم فرسخی اردوی همایون رسیده رایت [illegible]
برافراشت همان شب جمعی از سپاه کینه خواه [illegible] بشارت [illegible] برسم شبیخون [illegible] اردوی [illegible] رفته
ولوله و انقلاب بکار ایشان افکندند آن تزلزل باحوال لشکر او راه یافته جمعی فرار کرده [illegible] سرعسکر [illegible]

حال را بدین منوال دیده بالشکر عثمانی طرح مشاورت افکنده بنا گذاشت که همان شب با سواره و پیاده بر اردوی
همایون شبیخون زنند عصر آن روز که روز جمعه بیست و یکم ماه مزبور بود چاپاری و عریضه از جانب شاهزاده نصرالله میرزا
رسید مشعر بر اینکه سرعسکر جانب دیاربکر و ولات حاکم سمت بیان [illegible] فرستاده سلیم خان حاکم بیان
او را مجال نداده کوچ و بنهٔ خود را در قلعه [illegible] مستحکم ساخته خود با رؤسای اکراد بخدمت شاهزاده پیوسته
از آن طرف سرعسکر مزبور با احمد [illegible] طوایف اکراد و [illegible] با جمعیت موفور بعزم موصل گشته از این طرف
نیز شاهزاده بقصد مقابله رایات عزیمت افراخته در حوالی موصل ملاقات فریقین واقع و بعون [illegible] جنود مسعود شکست
بر عسکر رومیه افتاده جمعی کثیر از آن جماعت قتیل و گرفتار و سرعسکر [illegible] فرار گردیده [illegible]
ذوالجلال الشکر خدای متعالی [illegible] یکی از گرفتاران رومیه که جانب
اردوی سرعسکر فرستاده [illegible] آن شخص داخل اردوی سرعسکر شده بود که کوکبه سپهدار [illegible]
گیتی فروز عزیمت ملک [illegible] نموده مقارن آن انقلاب و آشوب در میان اردوی رومیه خبر رسیده [illegible]
فلک تیز گرد آغاز صعود کرده معلوم شد که سرعسکر [illegible] آن که در کمال قوت و توان بود [illegible]
ملک [illegible] را وداع و [illegible] ترک تزلزل نموده عساکر رومیه چون خود را بی سر دیدند [illegible]
سراسیمه پا بگریز داشتند [illegible] که در اطراف عسکر رومیه بودند [illegible] جمعی را مشغول [illegible]
و خیام و اسباب آن جماعت که بر جا مانده بود در حیطه ضبط و تصرف درآوردند [illegible] نصرت نمود اردوی
همایون بعزم تعاقب اسب جلادت برانگیخته [illegible] به همه جا آن جماعت را که فوج فوج مشغول فرار بودند [illegible]
شمشیر ساختند [illegible] ده هزار نفر ایشان را بر خاک هلاک انداختند و پنج هزار نفر متجاوز با چند نفر از پاشایان [illegible]
زنده دستگیر گردیدند پس خدیو جهان بشفاعت مروت جمعی از گرفتاران را که مجروح و ناتوان بودند باتفاق [illegible]
حسن [illegible] و عظمای گرفتاران رومیه بود روانه قارص و چهار هزار نفر را روانه طهران نموده
جمعی کثیر را هم روانه تبریز ساختند و چون قبل از این که در باب رکن کعبه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما و مذهب [illegible]
جعفر صادق [illegible] بدولت علیه عثمانیه تکلیف [illegible] و بعد از ابرام و اصرار معلوم شد که اعیان دولت عثمانی از
قبول آن [illegible] مقام تحاشی و انکار [illegible] لهذا بعد از واقعه سرعسکر و انهزام لشکر روم نامه به آستانه [illegible]

پادشاه سکندر جاه روم نوشته و جابا روا ایلچی از راه بغداد روانه دربار عثمانی فرمودند مبنی بر اینکه ایلات ترکمان
و طوایف عجم که در ایران و توران سکنی دارند زمان قدر قدرت شاهنشاهی است ناخواهی نخواهی تابع امر شاه
و سالک طریق آگاهی ساخته که خلل و تغییری در بنیان آن راه نخواهد یافت دعا تکالیفی که از جانب اولیای ایران باب
دولت شده چون علمای اعلام و ولاة آن دولت ابد فرجام از قبول آن نهادن الفت چیده اند و اصرار در آن امر
بیشتر موجب خونریزی و شاخه انگیزی است لهذا از آن تکالیف نکول و ترک آنها که مقصود و مأمول ارکان
دولت عثمانی و مایه نزاع بود بالکلیه ازین طرف بعمل آمد و بعد اساس محبت و حالت بین الحضرتین استمرار و استوار
خواهد یافت پس موکب همایون روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه مذکور از مرادتپه که متعلق جلال بود از راه چورس و محمود ابای
نهضت فرمودند و نیز در همان اوان سه نفر ایلچی معتبر از جانب پادشاه حبش با تحف و هدایا وارد درگاه معلی
گشته نامه و هدایا را از نظر اقدس گذرانیدند تبیین اجمال آنکه حبشه نفر از مردم چنگزیه میباشند که یکه سلطنت خطا و
دیگری با پادشاهی حبش منسوب است و درین اوان چون آوازه عظمت و صولت و صیت قدرت و سطوت
شاهنشاهی که در اطراف و اکناف عالم پیچیده در آن ممالک نیز اشتهار یافته پادشاه مزبور در مقام محبت
و مؤالفت درآمده سه نفر از معتبرین دولت خود را فرستاده راه دوستی گشاده بود مضمون نامه آنکه از امر سلطنت
و پادشاهی ایشان که بحکم مالک الملک مسلم بزرگ اتفاق افتاده بسیار خوشحال میباشیم در عالم اتحاد و یکدلی
و رابطه ایلات از ایلات که در حوزه اقتدار ما میباشند هر قدر که در کار باشد برای خدمت آن دولت ابد
حاضر خواهد بود و نیز ایلچیان شفاهاً بعرض اقدس رسانیدند که بعضی ممالک مابین ایران و ترکستان واقع است
ایلاتی که در آن میان میباشند طریقه خدمت نسپارند چون اختیار مملکت توران با حضرت شاهنشاهی است
از جانب آنجناب فوجی تعیین شود که ایل و مملکتی را که متعلق بتوران زمین بوده باشد وضع و متعلقات این
بانطرف واگذارند که بدعای استشناه خدمت دستور دولتین معین باشد چون موکب همایون عازم خراسان
بود رای اقدس بر این قرار گرفت که بعد از ورود بخراسان جمعی را که بجهة انجام این امر تعیین و روانه فرمایند چون از
محبت انگیز اتفاق افتاده بود شاه والاجاه مزبور را نه توقوز اسب و شمشیر و یراق طلا و سایر نفایس بجهت شاه والا
جاه مذکور ارسال و ایلچیان را حسب حقیقت الطاف و عنایت فرمودند و سابقاً نگارش یافت که علیقلی

بسبب صدور نافرمانی از طایفه یموت خوارزم مأمور بتنبیه آن جماعت فرموده بودند حقیقت احوال علیقلی خان شاه اینکه
بعد از ورود بخوارزم ابوالغازی خان و عموم ریش سفیدان و اشراف خوارزم آمال مرتبه استقبال پیموده مراسم خدمت
تقدیم رسانیدند لیکن جماعت یموت با سایر ترکمانیه اتفاق و جمعیت نموده در حوالی درگنج بمقابله آمده شکست
فاحش یافته جمعی کثیری از ایشان مقتول و مال و اسیری بسیار از آن جماعت بدست غازیان درآمده چون انطباق
دیگر مجال نیافته مساکن خود را عرضه نهب و غارت دیده کوچ خود را برداشته بسمت اوزیکان که در حوالی آنجا
واقع است فرار کردند علیقلی خان چندی بانتظام امور آن نواحی پرداخته والارا در مملکت خوارزم نگاه داده
بموجب امر همایون عطف عنان و در اوانی که موکب فیروزی نشان در ساوجبلاغ کمری توقف داشته وارد
ارض فیض نشان گردید پس حکم همایون خطاب بآن طایفه بغرض صدور یافته و مهلت تعیین شد که فراریان یموت که
باوزیکان آمده اند هزار نفر از جوانان کارآمد خود را برسم ملازمت برکاب فرستاده خود با سایر ترکمانیه
در زمره ایلات خوارزم ایلا و انقیاد قیام نمایند والا مستعد تنبیه مجدد باشند و رایات نصرت آیات از چورس و محمود ابای
عبور و از راه همدان عازم خراسان و از آنجا نصرآباد میرزا از راه مازندران و استرآباد روانه ارض اقدس
گشته شد و موکب جهانگشا متوجه اصفهان و در چهاردهم ذیقعده وارد آن خطه مینونشان گشته شد نادر دوم
شاهزاده و استرآباد طایفه یموت نیز بموجب فرمان عمل نموده و علاء زمان مقرره را تدارک و تسلیم نموده بودند
پس رایات جهانگشا در دهم محرم الحرام سال هزار و صد و پنجاه و نه هجری از اصفهان نهضت و از راه کاشان و
بیابان طبس عازم ارض اقدس و کوچ بر کوچ طی مراحل نموده در بیست و ششم ماه صفر وارد مشهد مقدس گردید

در ذکر وقایع بارس ئیل هزار و صد و پنجاه و نه هجری

شب دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر که پیکاران
زرین لباس نجوم با برقع خلع تعلیک آنک بالالاد المقدس طوطی پا برهنه با نخن آرای محفل سپهر برداشته
اسباب سیمین و زرین در بزم فلک چیده اند و خدنگ زبان قضا و قدر رب المهای کلمه زری برقرار ایوان
بحوع نیلکشیدند و جهاندار خورشید بعد از انقضای ساعت دوازده دقیقه برسم شکر بنگاه حمل خرامید
خزانه داران قرای نامیه در کلاه جهان ابواب گشوده از گوهرهای غلطان شبنم و لالای ابدار قطرات
سی پسلکهای منظوم و عقود منظور در طبق عرض گذاشتند و گنجوران طبایع از لعل و یاقوت لاله و شقایق

و فر و زیب سبزه و رسته که آنچه در امکان امکان ممکن بود بر ساحت گلزار چیده از گلهای ملمع عرصهٔ خاک را رشک افزای ربع
مسکون شده حسن و خاوری باظهار دل کرمی فرخ بر دست از عرصهٔ جهان کرده و دیران چالاک دست چیار با قلم جادو نگار
بر صفحات دشت و اوراق گلزار بصبا نامه نگار شدند و ایلچیان ملک شاه دوران برآذری برای اطفای آتش
فتنه کار زن در صدد و دشت گلستان حضلین قطره زنان گشته حسن نوروزی در ارض اقدس منقضی شده چون
سیر تنزهات کلات و عمارات جنت آیاتیکه در آن قلعهٔ خدا آفرین در رنگ معموره روی زمین احداث شده
بود مکنون ضمیر انور همایون بود که در بیست و پنجم ربیع الاول از ارض فیض نشان عازم آنمکان و چند روزی به مجلس سید و سرور والا آراسته
بعیش آن نزهت سرا و انتظام امور آنجا پرداخته گردونهای لعل شد با حاصل بحر و کان و نفایس سکرا ان که بهر و بر و شهر
از اقالیم جهان در آنمکان جمع آمده بود بمعرض عرض در آمده تحویل امنای هوشیار و معتمدان ذوی الاقتدار
و موکب همایون از کلات عازم عراق و بعد از ورود دمجان پری سا و چیلاغ نصب خیام اقامت کرده چون
با ایلچیان پادشاه دنیا پناه ختن متوقف سر بردند که فوجی را بجهت قرار صدد و دستور ممالک خطا و ختن و ترکستان
زمین مأمور فرمایند بنا بر آن بهبود خان چاپوشلو و چند نفر از خوانین و عسکر ترکمان را با افواج قاهره
مزبور مأمور و با برکات شایان روانه ترکستان فرمودند که ببخارا رفته از آنجا بطرف مقصد شتابند
سمت ذکر یافت که در صحرای مغان بعد از تکفل امر سلطنت بعضی معاهدات رکن کعبه عظمه دعوی مطالب خمسه که مذکور
شد از اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه روم خواهش نمودند در ذمت همت آسمان بنوند لازم ساخته بودند که
مطالب مزبوره را بدوستی و التیام یا تیغ شمشیر خلق اتمام که حاصل ها است در هر صورت فیصل و انجام دهند و چند
سال گریبان این مطلب در دست تعلل مهجور دار که گشته آمد و رفت ایلچیان تحمل دعوی و سید خلاف انقطاع
نیافت در هر نوبه که رایات فیروز آیات عظمت و جلال بعزم انجام مطالب معهوده بجانب مملکت روم بر حرکت
گشت دیگر دیده در ایران فتوری حادث شد که موجب فسخ عزیمت آنجناب دیگر دید تا آنکه بعد از قتل یکین
محمد پاشا آنحضرت از مطالب معهوده در گذشته تکرار فرمودند و بدولت عثمانی بتوسط چاپار انصرافات را
اعلام نموده پادشاه اسکندر جاه روم هم نظیر الشیخ را مغتنم شمرده نظیف افندی را که سابقا در هندوستان بدربار
معلی آمده بود همچو زکی پاپاران برای بنای تحریر صلحنامه و تعیین شروط در میانه روانه خدمت اقدس نموده

مرحمی الیه در حینی که ساوجبلاغ مکری مضرب خیام عز و شان بود با نامهٔ قیصری وارد درگاه همایون و از جانب
پادشاه و نتیجه مجامع بهر ادای حرکت با در ده شده بود پس نظیف افندی را جهت انصراف ارز اندامی
و بعد از ورود او بدربار عثمانی اعیان آن دولت احمد افندی کسریه را که در فارس از جانب عسکر مکومت
اقدس آمده بود با پایهٔ وزارت وارده سفارت مأمور و با طلیها و نفایس بسیار روانه ایران و از طرف اعلیحضرت
شاهنشاهی نیز مصطفی خان شاملو که کاتب حروف سفارت تعیین و تخت مینا کاری مرصع بلالی غلطان که صد
عمان زاد در جیب و دامان داشت و خیمه زربفت با خیمهٔ زرنگار سپهر برابری همنبرد و حلقه زنجیر فیل که از غنایم
هندوستان بود برای پادشاه والا جاه روم همراه با نامه دوستانه و صلحنامه ارسال داشته در دهم محرم الحرام سال
هزار و صد و شصت هجری که موکب همایون از اصفهان حرکت یکروز کمترین با مصطفی خان روانه ساخته
همایون مجد فرار در راه برد در کرمان عطف عنان بجانب خراسان فرمودند **صورت صلحنامه که از طرف مرقوم شده**
انیث بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی انام عیون الفتن بایقاظ قلوب السلاطین و اجری عیون الامن بین الانام
بالتماس انهار المنافرة بین الخواقین والاساطین واصلح مصالحتهم ما فسد من امور المسلمین واذهب غیظ
قلوبهم لیشفی صدور قوم مؤمنین ونزع ما فی صدورهم من غل وعقود وامرهم بایفاء العقود وکما ورد فی کتابه المجید یا ایها الذین
آمنوا اوفوا بالعقود والصلوة علی رسوله صاحب المقام المحمود وعلی آله وصحبه الذین بذلوا فی اصلاح الدین
غایة المجهود **اما بعد** چون در شورای کبرای صحرای مغان که امنای ایران از نواب همایون ما مستدعی قبول سلطنت
شدند بنا بر اینکه از بدو خروج شاه اسمعیل صفوی سب و رفض در ایران علانیه شیوع و معادات فیما بین روم
و ایران ما بین تقریب ظهور و وقوع داشت نواب همایون ما از سلطنت تحاشی و بعد از آنکه الحاح مکرر از آن
گروه ناشی شده امر فرمودیم که هرگاه ترک سب و رفض نموده در هر باب تقلید طریقه امام جعفر الصادق نمایند
لحصول امثال و وصول آمال نایل خواهند گردید ایشان حکم اقدس را قبول و از حالات سابقه نکول کردند چون
اعلیحضرت قدر قدرت اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین دوران خدیو سلیمان حشم خسرو خورشید علم
ناصر الاسلام والمسلمین قامع الکفرة والمشرکین خاقان البحرین و خاقان البرین خادم الحرمین الشریفین ثانی
اسکندر ذوالقرنین برادر جهان دار و در کرمان ما بارگاه پادشاه اسلام پناه ظل الله السلطان الغازی سلطان

محمود خان مدّ ظلال خلافته علی رؤس اهل الاسلام خلیفة الاسلام و فروغ شعل دودمان ترکمانیه بودند برای مزید الفت
فیمابین الحضرتین و رفع غوایل شور و شین از میانهٔ فریقین نواب همایون ما مطالب خمسه را که در وثایق سابقه
مسطور است از پادشاه اسکندر جاه مأمول بعد از تکرار آمد و شد سفرای طرفین آنحضرت سه ماده را متلقی بقبول
و دو ماده را بجاذبهٔ شرعیه و معاذیر ملکیه موکول بساحت خواهش فسخ آن دو ماده گردیدند از جناب همایون
ما که بنای محبت غنچه گشای از اظهار این مطلب گشتیم برای رفع تباغض و دفع تناقض و ازالهٔ عناد منظوری
نداشتیم لیکن بنا بر خواهش آن پادشاه سلیمان مقام و حفظ ناموس اسلام تکالیف معهوده را متروک و طریق
مسالمت مسلوک داشته این نوید آرام بخش را بآن پادشاه فلک رخش اعلام نمودیم اما چون بعضی از ممالک عراق
و آذربایجان در ازمنهٔ سالفه بسلاطین ترکمان تعلق داشت که بسبب اختلافاتی که در زمان شاه اسمعیل و شیوع
رفض بدولت علیهٔ عثمانیه در انتقال یافته ظن اظهار شد که هرگاه بر طبع پادشاه اسلام پناه شاق و منافی
رسم وفاق نبوده باشد بعضی از آن ممالک برسم عطیه از آنحضرت بممالک محروسهٔ این طرف انضمام یابد و
آنحضرت را از راه برادری در رد و قبول آن مخیّر ساخته بودیم و در نامهٔ همایون که بدان آن دولت دلالت مآب
افندی را احمد لطیف افندی عز وصول بخشیده اندراج یافته بود که اگرچه نظر بسعی مشکوره که از جانب نادریه
در ابتدای رفض بظهور پیوسته دولتین علیتین را متحد ساخته ایم لیکن بنا بر بعضی جهات خاطر متعلق برانست
نحویکه حدود سابق منفسخ شد از مطلب نیز برای مزید الفت و التیام اغماض و اغضا و مصالحهٔ ایام خدیو
خلد مرابع سلطان محمود خان رابع مجدد و ممضی شود تا حالتی میانهٔ دولت عظمی و اخلاف کرام و اعقاب
عظام نسلاً بعد نسل در عرصهٔ روزگار بر این نمط پایدار بماند از آنجا که اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه و عمده
انگونه دوستدار مجدد و محل محبت را بعقود و مواثیق شده فرموده اند مانیز مراعات حسن حالت را از بدو
خود صاحب در رضا جویی خاطر آنحضرت و آرایش بلاد از اهم مطالب و اعظم مآرب شمرده بعد از وصول نامهٔ
مشکین ختام مأمول تا مدت صدر اسلام را نیز بحسن الفنا مقرون و معتمدین برای بنای امر مصالحه مأمور ساختیم
بنابراین معتمدان دولتین امر صلح بیک اساس شرط در سه ماده و تذییل بر این نهج قرار یافته استحکام پذیرفت
اساس صلحی که در زمان خلد مرابع سلطان مراد خان رابع واقع شده فیمابین دولتین مرعی و صدد

دستور

دستوری که در میانه مقرر بود بهمان دستور مستقر داشته تغییر و تبدیل در ارکان آن راه نیابد شرط نموده
فتنه نایم و شنیع در نیام بوده آنچه لایق شان طرفین و مقرون بصلاح دولتین باشد معمول و از امور یکه مهیج کدورت
و منافی مصالحهٔ صالحه و مسالمهٔ سالمه باشد از طرفین اجتناب ورزند و انشاء الله تعالی این دوستی و مسالمت
و یگانگی و محبت فیمابین دولتین عظمتین و خاندان این دو خانواده مادام اللیالی و الایام الی یوم القیام قایم و دایم
و برقرار بوده باشد ماده اولی حجاج ایران و توران که از راه بغداد و شام عازم بیت الله الحرام بشوند ولات
و حکام سر راه ایشان را محل بمحل سالمین آمنین بیکدیگر رسانیده حمایت حال و رعایت احوال ایشان را لازم دانسته
ماده ثانی از برای تاکید محبت و ترتیب مودت در هر سال شخصی از آن دولت در ایران و از ایران در نزد
دولت باشد و اخراجات ایشان از طرفین آورده شود ماده ثالث اسرای طرفین مرخص بوده بیع و شری اسرا ایشان را
نموده هر یک که خواهند بوطن خود برند از طرفین ممانعت ایشان نشود تذییل حکام سرحدات از هر کاری که
منافی دوستی است احتراز کنند و سوای آن اهالی ایران از رسم رفض منقطع اللسان بوده هر یک ذکر دینی
بعد که مکهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه و باقی ولایات آمد و شد کنند از طرف اهل روم بدستور حجاج آن مملکت
بلاد اسلامیه با ایشان سلوک شده از ایشان در حرمین و سایر وجوه خلاف شرع و حساب گرفته نشود و همچنین
در عتبات عالیات هم مادام که مال تجارت در دست ایشان نباشد حکام و مباشرین بغداد باج و گمرک
و هر یک که مال تجارت داشته باشد مال حساب از ایشان اخذ شده زیاده مطالبه نشود و از طرف دیگر با تجار
و اهالی آنجا رد نیته بهمین منوال عمل و آنچه بعد الیوم از اهل ایران بر روم و از روم با ایران ابند حمایت نشده بوکلای
دولتین تسلیم شود مانیز مراتب مزبوره را مقتضی داشته عهد فرمودیم که مصالحهٔ مذکوره و عهود و شروط مابین الدولتین
و اعقاب مؤبد و برقرار و مخلد و پایدار بوده مادام که از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهد
و میثاق و وفاق بظهور نرسد از طرف ما نقض و خلل بعقود آن راه نیابد فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من
اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجراً عظیماً و جری ذلک فی شهر محرم الحرام من شهور سنة الف و مائة و ستین من الهجرة النبویه
علی مهاجرها الاف السلام و التحیه در بیان وقایع و انتقال تحویل مطابق هزار و هفتصد سال ... ده و هلال
شب سه شنبه نهم ربیع الاول بعد از انقضای یازده ساعت و ... دقیقه خسرو زرین کلاه آفتاب ... الامان

حمل الثقل کوکبه جلال و عدل از ماده اعتدال نمود و در ایام آغاز زیادتی کرد و در موسم جوشش عیش بهار گشته بند
سر لشکر ریاحین سر بر آورده زنبق خط طرف دماغ یافت شبنم از نرگس عرق فتنه کشید گل برای گرفتاری بلبل هزار
رنگ ملک بخت ایوانچه ساز و سار نکبا ابواب بنفشه برای سپهداران شکوفه و نسترن گشودند و سخنوران
هزار دستان از زر الفتها باسم غنچه نوشتند و ارباب علم نرگس و سنبل از روی اوراق دفتر گل سخنان خلاف
بید را در حضرت سلطان ربیع بعد شاخ و برگ سبز نمودند و کلک دوران اشجار دامان گلها را باثبت نخجیر
و چوب شاخسار بخون آغشتند فرزندان قوای نامیه بزرگان چنار را بر فلک کشیدند و دهقان ابر از ارتسم
عزمای حضرت نامیه را از دو راه آویختند قمری را طوق فرا بقرار بر دن افکندند فاخته را انگشتر نشاندند و
درخت سر شاخ باد حاضر کردند و چشم نرگس را از حدقه صدیقه بر آوردند اشجار طرف جویبار را از سلاسل موج
زنجیر بر پای نهادند و از سر و های بار دار رگه بتارها در راسته خیابان جز ترتیب در بندپای دسته گلها لگدکوب و ریسمان
بستند و درختان قمری ساق کنده یا بر جا کش بید دستور مجلس گلزار نشستند هندوان گلهای آتشین را بر آتش سوختند
مسیحان گل مریم را چون زنار از گلو کشیدند ساحت گلگشت بستان گلشن محشری قتلگاه نوبهار گشت شعله
ناله بلبل لاله را آتش بجان انداخت چنار دست تطاول بر افراشت نسیم کلاه شکوفه را ربود و سر شاخسار را
بکلاه گذاشت گل در کمال خواری برای حرز دل زر از چوب آویخته شد خون لاله دهقانی در مهر گل آمیخت
رنگینه اندام بنفشه از چوب جفای چمن کبود گشت و جویبار را آب طاقت از سر گذشت بید راه خلاف گزید
و گل رعنا دو رو دید و زرد گردیدن و قرار زن بلبل باغی گشته سر بکشتن بر آوردند و قرقاولان جانب اسباب
تجمل گل ابیغار بردند حکم گوشه کلاه گلشن را زنبور و سبزه دشنه بر روی لکه گم کشیدند و خون برایان بسانین
جانان ریاحین و نوزادگان گلها را بدست خویش بریدند چشن لرزه زدی در خلایع شهر کرمان با جلالت
دولت اقبال اقتضا یافت از آنکار کوکبه همایون عازم مشهد مقدس و چون لکنت را در دین داده فاضل را دیگر زبان
یافتند نواب میرزا را باشاه رخ میرزا و بقیه شاهزادگان و جواهر خانه و نفایس اسباب سلطنت را بعوض راه بکابل
لا میسنا فیها نصب و لا میسنا فیها لغوب روانه کلات و خود در حرم اقدس مشغول زیارت گون برحمی
جلا داده جلادانه حاجی کن نیک دعاء سکنا مان بر داختند در بیان خاتمه کار خاقان کشورستان

عنوان مآب و کیفیت قتل و باد و لاد در عقب حضرت بهمان از جهان تا انکه بیکار از سنو خوارزم برگشته عازم داغستان
شد در امر سلطنت و جهانداری یگانه دوران و در رسم عدالت فرزانه بود و اهالی ایران غیر از خورد و بزرگ بانجام جلب
در ترک خود و بیانه نقد جان در راه اوی باختند بعد از آنکه داغستان مسیر گردید خلاف معبر شد بنابر استیلای سوء سر
و توهمات چند قرة العین جهانداری و جهانبانی رضاقلی میرزا را که فرزند مهین و ولیعهد و ارشد اولاد او بود از
نظر انداخته دیده جهان بین او را از ضیا عاطل ساخت از غصه و غم فرزند ارجمند تغیر در احوال او راه یافته آشفته
مزاج گشت و در خلال این حال از مردم ایران که پرورده حقوق این دولت بودند اموری چند بظهور آمد که بیشتر
سبب تغیر عقیدت آنحضرت گشته ورق حسن سلوک را بر گردانیده از آنجمله در حینی که از سنو خوارزم مراجعت عزیمت
کرده عازم داغستان بود در جنگل گذشت و چون نقش را که باعث امن و امان جهانیان بود نیک قدم نام غلام
پا سرو پا هدف گلوله تفنگ ساخته مشخص بود که ظهور چنین امری از جان شجیع بدون تحریک شخص نیست
و دیگر در آوانیکه از دربند رایت افواج مملکت روم گشت منظور آن بود که تا اسلامبول عنان نهضت همت را
کشیده ندارد و اهالی فارس در بنادر عمومًا با تقی خان شیرازی که به برکت تربیت آنحضرت از زمان ترین پایه برابا
شیراز بر تبه ایالت کل فارس و عمان بر افراز گشته بود اتفاق نموده کلبعلی خان کوسه احمدلوی سردار
که خالوی شاهزادگان بود بقتل رسانیده لوای مخالفت برافراشتند و همچنین اهالی شیروان حیدر خان افشار
حاکم خود را مقتول ساخته محمد ولد سرخای لگزی را با سام نام مجهول الحال که کیفیت احوال او در طی وقایع
سال گذارش یافت بسلطنت برداشتند و قاجاریه استراباد هم و باز کلانیه اتفاق کرده سر بسرکشی آوردند ظهور این
امور بدون تقریب بیشتر سبب شدت ماده و از طرفین اسباب وحشت و نفرت آماده گشته حرکات
آنجناب از نظم طبیعی افتاده و راه مروت بسته بیداد ابواب گشاده بانطریق که عمال ممالک را که در محکمه حساب
حاضر میکردند باندک تقصیر در حساب بمقام مواخذه در ایام اخذ و عمل در آمده بدون آنکه از جانب اعادی تقریر
حکایتی یا ادعای شکایتی واقع شود آنجماعت که در ولایات دست ملکه ما حقی هم نداشتند که تقاضای از ایشان نمایند
خارج از زیاد بر فلک کشیده از تاخت بدر بسیکردند تا آن بیکناهان بدست و پا گشته هر کدام ده الف نوبت
الف که الهای الفی بیخبر از زمان بود بدست از دست چوب ابقلمهای شکنه بپای خود می نوشتند این دو

ضرب و تعذیب را بر ایشان شدید تر نمود تا اعوان و دستیاران خود را تقلیم دهند ایشان نیز ناچار آنچه از نوکر
و بیگانه و همشهری و همخانه و خرد و بزرگ و ترک و تاجیک را دیده یا ندیده اسمش را شنیده بودند شریک
خود تقلیم میدادند و کار بجائی منجر شد که چند در بر آن آشیان کرده آبادی از زهر مرز و بوم عزلت گزیده الاف و
الوف حواله میکردند و بفقیری که نقیری از اسباب نداشت و از برای دیناری همیشه درهم بود الفها رسید میرسانیدند
و مسکین بی اسمی که در سفره عوض نان خشک لحاف خیمه میخایید و در حفره برای نان شب بقرض عتاب چشم
سفید میکرد مبلغها اسم نویس میکردند اگر احیانا نارصدی در مقام انکار آمده از قبول آن گردن می پیچید فی الفور
طناب بگردنش می پیچیدند و اگر برای استشهاد و استدلال الفوته التی کتب فیها دم بر زد در دم سیخها داغ کرده بدنش
میگذاشتند بس [illegible] از خوف جان در صدد تسلیم رضا برده معترف بکلمات ما مضی باشد بعد از آنکه نقود
در دار الضرب نقد سکه بر آید علی الحساب [illegible] قطع و چشمهای ایشان را کور کرده محصلان
شدید برای تحصیل آن وجه بوجه روانه ساخته محصلان نیز در کوچه و شهر و برزن و بلادی که پا می گذاشتند
در و دیوار و تخته را از مطالبه میکردند سیم تنان را بعلت نقره خام پوست از تن جدا میکردند و خورشید طلعتان را بهانه زر
دری مانند آفتاب بر فلک میکشیدند بهر کس چون غنچه گمان مشت زری میبردند برنگ گل جامه جانش
بر تن و هر که [illegible] قبای سبز [illegible] میکردند [illegible] از بالش در می آوردند
داغ [illegible] نقد جان را بعلاوه مال تسلیم میکردند تا [illegible] برای ایشان [illegible] گشته این حالت [illegible]
بهمسایه و از همسایه [illegible] و از محله بشهر و از شهر بمملکت و از مملکت بولایات [illegible] دست بدست سرایت
میکرد الحق [illegible] آن [illegible] المنتهیه که [illegible] است و تا [illegible] خانه [illegible] شده [illegible]
[illegible] که از [illegible] این وجه [illegible] مطلوب پادشاه چگونه [illegible]
می بربست مصرع رشته [illegible] هزار [illegible] بعد از آنکه [illegible] وجوه معلوم [illegible] مدت
بر [illegible] شد [illegible] هزار [illegible] چوب [illegible] بر دند [illegible]
[illegible] مجموع چشمهای [illegible] روانه [illegible]
[illegible] این دفعه نوبت [illegible] رسیده [illegible]

134

نوبت ایواب درفراز بام ایشان گرفته شده این وجه را از ایشان نیز خواستند و ایشان هم بهمین منوال از زیردستان
افراد از برای خود دو برگ [illegible] شاخ و برگ می آراستند و سنگ از ضد آنچه از [illegible] جاویدان شان بل چهار رکن
ایوان [illegible] بنیان ساخته بود که آنچه بر زبان الهام بیان یا خاطر وحی ترجمانش میگذشت فی الفور زبانها را بتصدیق
و تحسین و مدح و آفرین گشوده آن سه نادره کار سحر آفرین را نغمه سرا و نوا پرداز و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی میگشتند هر گاه العیاذ بالله قصوری و نقصی در اوامر علیه واقع میشد ایشان بیاد آنحضرت می انداختند خود را
شاه تعریف نموده بر خط و خال دلارای شاه اعتقاد دلش افزوده بزنگ آمیزی و نیرنگ سازی می پرداختند
معهذا ازین تعدیات بهیچوجه اطفاء حرارت عزیزی نادری نگشته نایره بیداد را اتقدی اشتداد داد که چند نفر هندی
دارینی و مسلمان را در میدان نقش جهان اصفهان آتش افروخته سوختند و در دهم محرم الحرام سنه هزار و صد و شصت
هجری که از اصفهان حرکت کرده بجانب خراسان می آمدند بهر مملکت که وارد میشدند کله منارهای از رؤس ایشان
و منقفای [illegible] ترتیب می یافت در آن اثنا اهالی سیستان سر از اطاعت باز زدند و علیقلی خان که برادر زاده و بر
ظل تربیت او بود باتفاق طهماسبقلی خان جلایر سردار کابل مأمور بتنبیه آنجماعت گردید مقارن آن عمال آنسر کار
که بپای حساب آمده بودند از شدت ضرب و شتم نادری در روغنابر هم خورشید و صد الف بنام علیقلی خان و
الف بنام طهماسبقلی خان ابواب نوشتند و محصلان بتعجیل این وجه مأمور و بسرعت برق و باد روانه گشتند علیقلی خان
چون میدانست که عذر و انکار را در حریم خاطر نادری بهیچوجه بار نیست و در اشتداد جواب تحقیق صدق و کذب
علاجی نه با سیستانیان متفق گشته آغاز مخالفت نمود طهماسبقلی خان نیز که از بد و حال هرگز خیال خیانت بر لوح
خاطرش و شائبه نفاق حوالی باطن و ظاهرش نگشته بود و هر چند در هر جا پای اندوخت از روی صدق و
اخلاص گذاشته بر کار نادری میداد از استماع این ابواب متوحش گشته اولا در مخالفت با علیقلی خان
موافقت نموده غرض او این بود که این دولت بایک از اولاد جناب نادری بوده سلسله آن منقطع و متوجه
نشود علیقلی خان بدست سپهسالار و صاحب اقتدار دولت باشد و ثانیا حال که از دواعی ضمیر علیقلی خان مطلع
شد چون مستحق امر شدند و مال اندیش بود دانست که کار را بجائی وارد بر بیخ درخت شد چنین حالتی گذاشته
و این در اندیشه قطع خواهد نمود از موافقت تکلف نموده در صدد منع و نصیحت او در آمده چون علیقلی خان مزبور گفتار

وساوس شیطانی و هواجس نفسانی بود نصایح خیر خواهانه طهماسبقلیخان بر طبع او گران آمد طهماسبقلی خان را بسموم حنظل

رابت استبداد از ذات و داعیه خود را باطراف ممالک منتشر ساخته جمعی که از بیم سطوت قاآنی سر بگریبان

کمنامی کشیده کناره گرد وادی پاسامانی بودند باعلان تمرد بر در خته در مقام طغیان در آمدند از آنجمله اکراد

خبوشان بودند که یکباره ترک اطاعت کرده بنای سرکشی گذاشتند و ایلخیان خاصه را که در قورق رادگان

مجدود تاخت کرده بردند پادشاه بعد از ورود بارض فیض بنیاد بعزم تنبیه اکراد خبوشان مصمم گشته در شب یکشنبه

یازدهم جمادی الاخری سال هزار و صد و شصت هجری در منزل فتح آباد خبوشان محمد بیگ قاجار ایروانی و موسی بیگ

ایرلو افشار طارمی و قوجه بیگ گندزلوی افشار ارومی باشارهٔ علیقلی خان و تهیهٔ صالح خان قرقلوی ابیوردی

و محمد قلی خان افشار ارومی کشیکچی باشی و جمعی از اهم کشیکچیان که پاسبان سراپردهٔ دولت بودند شب داخل

سراپرده گشته پادشاه را مقتول و سری که از بزرگی در عرصهٔ جهان نمیگنجید در میان ارجای گوی لعب طفلانه ساختند

و صبحگاهان که انجز اخبار پادشاه در اردوی همایون بهم بر آمده طوایف افغان و اوزبک باتفاق احمد خان ابدالی

که هواخواه دولت نادری بودند پاس حقوق نمک آن پادشاه را مرعی داشته با افشاریه و قزلباشان از ره

آغاز ستیز کردند افشاریه نیز جمعیت خود را منعقد ساخته با افاغنه بمجادله پرداخته افاغنه … از پیش برداشته

پیش نهاد … غارت کرده از آنجا روانه قندهار گشتند و افشاریه حقیقت حال را بعلیقلی خان که از

سیستان آمده در هرات بود عرض کردند علیقلیخان چون یکران مراد را در زیر ران خود دید بسرعت

و در زید ورود بمشهد مقدس سهراب بیگ غلام خود را باطایفهٔ بختیاری و جمعی دیگر بر سر کلات فرستاده

ملا اتفاقات مستحفظین برجی از بروج کلات نردبانی در خارج حصار گذاشته که از آنجا آب برای خود می

آوردند غافل نشده نردبان را در همان مکان گذاشته از شب و فردا از اقبال بیخبر بودند مأمورین پا بمعین نردبان برده علیا

العفو بپایمردی معارج همت بر شرفات کنگرهٔ معقر صعود نموده داخل کلات و آن حصن حصین و قلعهٔ خدا

آفرین را که از عراب … روی زمین است تصرف نموده نصرالله میرزا و امامقلی میرزا را باتفاق شاهزادگان

کامکار شاهرخ میرزا را با هر یک … بر اسب سوار … فرار نموده کاظم بیگ برادر علیقلی خان که در آن وقت

در کلات ناراج شد کلات تعاقب شاهزادگان برداشت و چون بایشان رسیده بود مراجعت کرده

چه که درشیجی نصرالله میرزا بود عاق و حقوق نمک در امامات ایشان منظور نداشته امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را

از ننه … برگردانیده قربانعلی خویش خود را عقب نصرالله میرزا روانه و قربانعلی در موضع معلوم بکوچ سنگ

نصرالله میرزا دچار شده نصرالله میرزا شمشیر کاری بقربانعلی زده او را از اسب انداخته بر بر رفت جمعی از

قراولان در راه نصرالله میرزا را خبر کرده او را گرفته بکلات آوردند و رضاقلی میرزا را بسبب شاهزادگان و امامقلی میرزا را

در حصار خود … که در کلات محبوس بود بمشهد فرستاده نصرالله میرزا و امامقلی میرزا را با شاهرخ میرزا

بارض اقدس آورده علیقلی خان چشم از خدا و خلق پوشیده و پاس صلهٔ رحم و نعمی را منظور نداشته

آن هفده برادرزاده را که هر یک گلدسته از ریاض سلطنت و پادشاهی بودند در مشهد مقدس بشمشیر بیرحمی مقتول

ساخت شاهرخ میرزا را که در آن اوان چهارده ساله بود مخفی در ارک مشهد مقدس محبوس ساخته خبر قتل او را منتشر

گردانید منظورش آنکه اگر در پادشاهی استقلال یابد او را نیز بعقب دیگران روانه سازد و اگر اهل ایران

پادشاهی او را قبول نکرده از اولاد خاقان کشورستان منظور خواسته باشند شاهزاده را که مرج البحرین

ملیقان سلسلهٔ جلیلهٔ نادریه و حاصل عتبهٔ صفویه است برای سروری در دست داشته باشد ذکر

سلطنت علیقلی خان و ابراهیم خان و خاتمهٔ کار ایشان علیقلی خان چون از انجام کار شاهزادگان دل

و دیده را فراغ و فراغت بخشیده در بیست و هفتم جمادی الثانی آن سال در ارض اقدس جلوس کرده خود را

علیشاه و عادل شاه نامیده سکه و خطبه بنام خود کرده در آن تاریخ پانزده کرور نقد مسکوک که هر کرور

پانصد هزار تومان تبریزی بوده باشد در خزاین کلات موجود بود سوای جواهر خانه و باقی تحایف و نفایس

که فزون از حساب و قیاس محاسبان وهم و اندیشه و چندین قطار شتران کوه کوهان حامل فرد فرد آن

آن بود علیشاه تمامی نقود و اسباب و جواهر خانه و اسباب نادری را از کلات حمل و نقل بمشهد مقدس نموده

ز مضمون ان الله لا یحب المسرفین غافل گشته فحوای ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین را نشنیده انگاشته

دست به تبذیر و اسراف گشوده بمصرف بوضیع و شریف رسانیده نقود خام را … گوهر شاهوار را

بجای سنگ و سفال بخرج داده حسینعلی بیگ معیر الممالک را با سهراب گرجی غلام نظام بخش کارخانهٔ سلطنت

خود ساخته … بعشرت پرداخت و ابراهیم خان برادر خود را که از کوچکتر برادران دیگر بزرگتر بود برادر

صاحب اختیار عراق نموده باصفهان فرستاد تمامی ایلات از افشاریه و سایر ایلات عراق و آذربایجان و فارس و جماعت
بختیاری که خاقان گیتی ستان کوچانیده در ممالک خراسان سکنی داده بودند فرصت یافته کوچانیده روانه
اوطان خود شدند و اکراد خبوشان بعد از آنکه عطایای حرص و آز خود را کردنبار نفایس نمودند روی از دولت تافته
بنای مخالفت گذاشتند علیشاه بر سر خبوشان رفته ایشان را مطیع ساخت و بسبب شدت قحط و غلای خراسان
از آنجا عازم مازندران گشته هفت ماه در مازندران توقف کرده در آنجا الهیار خان توخی سرکرده افاغنه و عطا
خان سرکرده اوزبکیه که با فوجهای خود در سمت آذربایجان و شهرزور بودند باصفهان آمده فوجهای از نزد
ابراهیم خان گذاشته خود بجا یاری نزد علیشاه رفته خدمت او را اختیار نمودند چون سهراب غلام
مدار الیه و معتمد علیه دولت علیشاهی بود حسنعلی بیک معیر الممالک جد او را در کارخانه سلطنت محل کار خود
میدانست تمهیدی برانگیخته او را مامور باصفهان ساخت که در حفظ خزانداری توسل بسرکشی ابراهیم خان نماید
ابراهیم خان بمجازات او برده او را بقتل رسانیده افاغنه و اوزبکیه را با جمعی از ارادتمندان که در نزد او بودند بدار آن
ریزی احسان مدام العیش کشیده با خود متفق ساخته بال دبیر بلند پروازی گشوده بفکر خودسازی افتاد و سلیم خان
قرقلوی افشار را او افضل العین و دنیا را بیک چشم سید سید صاحب اختیار رونق فاتق سرکار خود کرده عمی او
خطاب داد دست توسل بذیل امارت شفیعای ... که در اصفهان کنف وزارت نموده رده از روز استعداد
در امر سلطنت کرده شفیعا نیز چهل ساله سلطنت باد در داده آن خفیف العقل سمعان رزق آمیز او را قبول و از جان
و دل مرید و معتقد او گردید و در آن ایام امیر اصلانخان قرخلوی افشار از جانب خاقان ممالک ستان
سرداری آذربایجان مامور و بنا بر بعضی جهات از علیشاه متوهم بود با ابراهیم خان باورزدر ملاطفت بر آمده
او را نیز با خود متفق و یکجهت نموده پرده از روی کار برداشته جمعی از منتخبه را با افاغنه و اوزبکیه که در اصفهان
بود بسرکردگی شاهان فرستاده امیرخان و الله یارخان بیک ... در آن اوقات بحکومت
کرمانشاهان مامور بود با فوجهای ابراهیم خان جنگ کرده مغلوب و دستگیر شد فوج ابراهیم خان شهر کرمانشاهان را
با کاروانسرایی که در آنجا بودند غارت کرده بآن نواحی استیلا یافتند و ابراهیم خان از اصفهان آهنگ
آذربایجان کرده علیشاه از شنیدن این اندیشه نالان گشته از مازندران بعزم تنبیه برادر حرکت کرده امیرخان هم

امیر اصلانخان را از آذربایجان احضار نموده سپاه را مستعد و جمعیت خود را مضبوط ساخته مابین زنجان و سلطانیه
تلاقی فریقین واقع گشته فوجی از لشکریان علیشاه طریق نفاق پیش گرفته در هنگام جنگ که از علیشاه جدا
گشته با ابراهیم خان ملحق شدند نتیجه فوجهای علیشاه شکست یافته هر یک سر خود گرفته متفرق شدند علیشاه با
نواز برادران خود و معدودی از خواص بطهران که رفته ابراهیم خان کسی فرستاده علیشاه را با برادران بدستیاری
میرزا محسن نام که از جانب علیشاه حاکم آنجا و تمکین پروردهٔ احسان او بود و جمعی را حواله و دستگیر طهران
گرفته و چشم از برادری و کوچک و بزرگ پوشیده تیمور بیک سلیم خان و احمد العین برادر مهتر را کور کرده امیر اصلانخان
بعد از انجام علیشاه با جمعیت خود در و دنبه تبریز و ابراهیم خان روانه همدان گردید و چون امیر اصلانخان را
در آن سمت اختیار کلی بهم رسید خلاف استبداد و نزد بزرگ ابراهیم خان از همدان حرکت کرده در حوالی مراغه
با امیر اصلانخان جنگ کرده ما و غالب گشت امیر اصلانخان بر خاک کاظم خان قراجه داغی و اعتمادی که بدوستی
او داشت خود را بکوهستان قراجه داغ کشیده و در آنجا کاظم خان او را بهانه دستگیر کرده نزد ابراهیم خان
برده ابراهیم خان او را با سارو خان برادرش در تبریز مقتول ساخت بعد از این مقدمات ابراهیم خان را اقتدار
کلی بهم رسیده تمامی فوجهای خاقان کشورستان را که در سرحدات ممالک آذربایجان و کردستان و لرستان
و خوزستان و فارس و بنادر و کرمان بودند با طوایف افغان و اوزبک سپاه و پیوسته جمعیت بی نهایت انتظام
داد چنانچه عدت لشکریانش یکصد و بیست هزار نفر رسید چون شمع دولت علیشاه از ظهور صبح کاذب
ابراهیم سر بگریبان نیستی کشیده چراغ اقبال ابراهیم خان خانه روشن کرده در کوکب بخشش نیم صاحبی مانند ستارهٔ
سحری آغاز درخشیدن نمود حسین بیک برادر خود را با سردار و صاحب اختیار خراسان کرده با اتفاق علی خان
قدایی خود و محمد رضا خان قراچورلو بخراسان فرستاد و شهرت داد که پادشاهی بارث و استحقاق بنواده
آنحضرت شاهرخ میرزا متعلق است و او را بغیر از خدمت و الفیا و تملق آنحضرت چیزی منظوری نیست هرگاه
بسمت عراق توجه نموده او در رکاب سلطنت را بجلوس همایون زینت بخشد مقصود کش اینکه در لباس تملس چراغ
مشهد مقدس را نقل عراق نماید و قبل از ایلات خراسان را بخود مایل ساخته در تمیم صدف سلطنت را باین وسیله
بدست آورد خوانین اکراد و رؤسا و عموم ریش سفیدان ایلات خراسان بعد از ورود حسین بیک بخراسان جواب دادند

که نهضت آنحضرت بعراق نزد ابراهیم خان از دمی نداند در خراسان جلوس وقوع خواهد داد زیرا اگر گفته خود صادق باشد
موافق موافقت بسیر دیس جا با میخ هندوستان شده شاهزاده را از ارک بیرون آورده دست بهم داده از قبول سلطنت
تحاشا کرده در مقام اباء و امتناع درآمد خوانین در روضه رضویه جمعیت نموده عهد و پیمان را بقسم مؤکد ساخته بهمگی
دست بیعت دادند شاهزاده نیز ناچار متقلد امر پادشاهی گشته در نهم شهر شوال سال هزار و صد و شصت و یک هجری
در ارض اقدس بر تخت سلطنت موروثی جلوس نموده سلطان العظمه تاریخ جلوسش آمد ابراهیم خان نیز بعد از
استماع این خبر در دهم ذیحجه آن سال در تبریز بمخالفت برخاسته بر مسند نشست و بالقاب قلب سکه شاهی بنام خود زد
چون برادرش از مضمون صدق مشحون و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا غافل و چشم مانند نسیم در فشاندن زر
و سیم اهتمام کرده بعطای تلاف و الوف هر بی سرمایه را پرمایه ساخت و این راکم نامید [illegible] گسترده هر سفله را
نواله خور اسم خانی و صدر نشین بیت بام رعونت ساخته صاحب منزلت و پایه گردانید و این را تالیف علمی
اسم کرده انتساب **بیت** چون علم هر یک اصول ممالک بر پایه شد هیچ هنر هر جا دی بود صاحب پایه شد از آن در باکمال
با جمعیت موفور بعزم معارضه عازم خراسان گشته بنه و اغروق در برادر که رکه سمیعه همراه داشت تقدم فرستاده بعد از
ورود بمنزل سر حد سمنان لشکریانش از روزگار بی‌مسلک طرف زمان حالتی بودند نه در کار [illegible] کرده بعضی نزد
شاهرخ شاه و بعضی باوطان خود شتافتند ابراهیم خان که با او مرافقت در زمره بودند و نه قوم مستحفظان
قم در برادرش بستند افاغنه نهب و غارت بنه و اغروق کرده و کوب و رفت [illegible] ساعت [illegible] تقصیر
نکرده قوم [illegible] شهوری و افاغنه از آنجا از وجه [illegible] عازم قندهار و در عرض راه بهر ولایت که رسیدند قتل
و غارت کرده خراب ساختند پس ابراهیم خان از آنجا عطف عنان کرده بر انحاء عمرا و عتقلعه قلاپور رفته
و اهل قلعه او را مقید و چگونگی را بدرگاه شاهرخ عرض و حسب الفرمان شاهرخ در همانجا از دو چشم کور و در عرض راه
خراسان بار شه [illegible] روانه و [illegible] عدم کردند و علیشاه نیز [illegible] بارض اقدس برده
در ورود [illegible] بقصاص خون شاهزادگان ما دیده کور [illegible] از غضب برادران [illegible] و چون [illegible]
اعمام خود رحم نکرده و قطع صله رحم نموده بمضمون این **بیت** دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان
امان نداد که شب را سحر کند: ما معدوم حالش کردیم چون کتاب مجمع از تفصیل حالات و کیفیت ملکی

کبری ذکر دستان خاقان جهانگیر بود هر چند از کارهای آن خدیو جمشید حشم از هزار یکی را نشنید رانده که
مرقوم قلم شکسته رقم گشته بنهایت بر سبیل اختصار امور آن خاقان سپهر اقتدار از نگاشته خامه اظهار گردید
و هر گاه صاحب ذی [illegible] مقدمات بعد حالت نادری و کیفیت رفته آن زمان که از حد حصر
افزون و تقریر آن از حوصله زبان قلم بیرون است تحریر خواهد نمود قد فرغ من تحریر
تاریخ نادری در [illegible] شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۰۵